

مُعِينُ الْاَوَّلِيْنَ

قد مر الله عز وجل علينا مرة

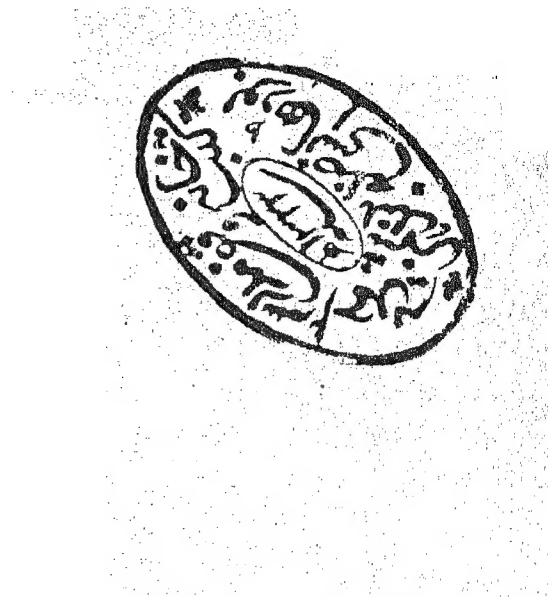
اصولها ثابت و معنیها فیه ابرار است این امام المصطفین

دوشنبه کله ضلع اجمیر - مظاہرہ

در مطبع ایندیشیه به ترتیب چاپ شد

کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی
تفاس

فهرست مضامین مجله نشر معین الابرار کربلایی باب الفتن و فرج مشرق است				
ردیف	موضوع	صفحه	تعداد	تاریخ
۱	حالات و مقالات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا قدس سره	۱ تا ۱۶	۱۶	۱۳۳۳
۲	آیین آستان عالییه	۱۶ تا ۲۲	۶	۱۳۳۳
۳	مستندیه عیالندی حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا قدس سره	۲۵ تا ۳۶	۱۱	۱۳۳۳
۴	حوالته مطبوعه و چاپی و کتابخانه اولاد حضرت خواجه بزرگ معین	۳۶ تا ۴۲	۶	۱۳۳۳
۵	حوالته نشریات شایان دینی به اثبات صمد	۴۲ تا ۵۱	۹	۱۳۳۳
۶	حوالته تذکره با و احکام دولت الکاشفیه به اثبات صمد	۵۱ تا ۵۴	۳	۱۳۳۳
۷	تذکره انصاریه اولاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا قدس سره	۵۴ تا ۵۷	۳	۱۳۳۳
۸	گزارش درباره اولاد و ترویج اهل انکار	۵۷ تا ۵۸	۲	۱۳۳۳
۹	از حضرت خواجه قطب الاولیا قدس سره	۵۸ تا ۵۹	۲	۱۳۳۳
۱۰	از حضرت سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس سره	۵۹ تا ۶۳	۴	۱۳۳۳
۱۱	از محمد دوم طاهر الدین احمد قدس سره	۶۳ تا ۶۶	۳	۱۳۳۳
۱۲	از خواجه حمید الدین سلطان البکرین ناگوری قدس سره	۶۶ تا ۶۷	۲	۱۳۳۳
۱۳	ذکر آستانه معینه و بنار و الخیر احمیر	۶۷ تا ۷۵	۸	۱۳۳۳
۱۴	تغییرات و مقامات سیر و نثر	۷۵ تا ۸۶	۱۱	۱۳۳۳
۱۵	فقره مناجات و زیارت و سجده و غلط و دیگر مستقرات	۸۶ تا ۹۰	۴	۱۳۳۳
<p>عبدی قاضی اسلام الدین عبدی</p>				





يعون الملأ المعين الوهاب

کتاب تطاریع حالات و ملفوظات و مناقب مقامات حضرت خواجہ خواجگان علی
غریب نواز حضرت خواجہ معین الدین چشتی سنجرى ثم الاجمیری قدس المدبره العزیزہ

مسیب



معین الاولیاء

تصنیف اکبر البیوت شاعر بلخ جناب شمس قاضی سید امام الدین حسن خاٹنا

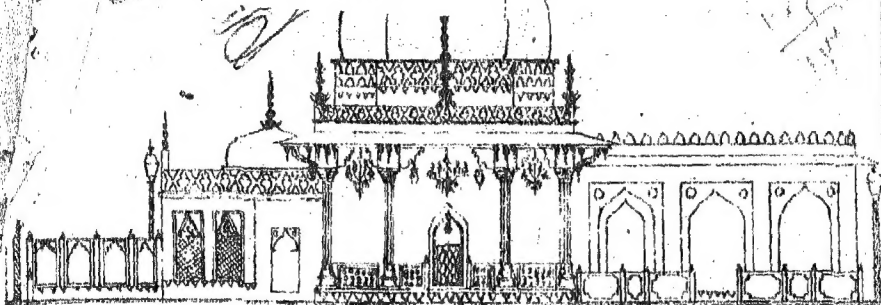
۱۳

بماہ ربیع الاول ۱۳۱۳ھ

طبع رحمتی المین شریف زین طبع رحمتی

[Illegible text]

PE6870



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن یونس طالع خدایه که شاید نوع انسان را بر او علم و دانش بسیار است و در دنیا محو و در آخرت عالمین
 علیه السلام و صاحب جمیع کتب و کلیت مبدء هزار عالم و تفصیل نبی آدم از وجود با وجودش و وجود آدم و از پر تو
 جال عالم افزودش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان بر خاست اما بعد فقیر شیر درویش سینه ریش
 قاضی سید امام الدین بن سید نیر الدین که از اکثر کتب و ربایان خدمت مرشدی و مولای سراج بر حقیقت
 نور بعین عرفان و معرفت شمع شبستان محمد و وحدت حضرت خواجه الکبریا بخش چشتی توسی است بر نهجی
 طالع بیدار و مساعده است و از کار جمیع طالع کتب سیر و ملوک و توانیخ و ملا فیط بهر سانید و بر حالات و
 مقدمات اولیاء کاملین و زنگان بن کما هی عزرا گسی یافته تبعه اضافی ایران طریقت شعار و دیکان آثار
 نظریه متعدد و جهت و انجمنی گماشت که بر نه از حالات و مقامات مرشد است لکن ناخلف و معتبرین و معتقین
 مهر سپهر ایمان و ایقان حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء معین الحق و اله و الدین شیخی الحنفی شیخی سنجری
 فی قدس الله سره العزیز و ضبط تحریر و ربط تطبیق آوردن موجب سعادت دین و مفاخرت
 نامین خواهد بود لاجرم که نسبت در دست کرده به ترتیب این سال که شتال بر چهار باب است معی موز

بجای خود رسانید. باب اول ششبر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا. باب دوم تذکره
اولاد جهانی. باب سوم تذکره اولاد روحانی ششبر فصل دوم ذریع. باب چهارم ششبر تذکره بنای جمیع
داستانه عالی و مقامات بزرگ قدیم.



باب اول

شش بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا

مخفی میباد که حضرت خواجه را اصل از بنجر فواح خراسان است و تنبیه که بزرگوارش داعی اصل رالیک
گفته خواجه عنوان شهاب بود روزی در خانه با شیخ که از آن خواجه بود و لمعه ذات بصورت مجذوب
پیدا آمد و پاره نان طلب کرد حضرت خواجه حبس را قیلاً قال السائل فی التمهید وانه نهار ازانی
فرمود صفت مجذوب اطریق بن احسان مرغوب آمد و چند شرب لعاب وین آلوده بحضرت شتر کرد
بجزر شش استبداد فرمود از آنجا که شیت قضا و قدر بیرون بود و خواجه از انکار باز داشتند بنای جمیع
تسلیم نموده مقبول است که از آن زمان غلبه عشق و محبت بر حضرت خواجه استلای یافت تا آنکه صورت
حسب الوطن را از صفی خاطر بکشد شکست طالع کو که کرده حق ترک علاقی و بر راست کردند از
اجرم و کثرت یار و دیار و روستای بافت با تحصیل سالک معنی که در صورت مجذوب مشاهده فرموده
پای شوق در وادی طلب بیابان تعب نهاده درین صحبت و فریشت از بهر آنکه حضرت آن
را بصورت جذب و سنی و سلا که تنبیه فرمود و ملهم غیب بود تا به اسباب ظاهری علوم و نیی راه بر قند و نجای
الکتاب فرموده مقام یقین را بهرین است بین افزونده تا آنکه کمال ضربه شوق عنان گشته و آنگاه
کشان به رحمت آبادانید و رسانیدید اگر نبش ازلی انکشاف و نور خفی و حلیم بدین مقام
موجود و در و چیت آنچه مجذوب طلب بگویند شیخ المغربین المشرقیین حضرت خواجه عثمان را

قدس سره العزیز فایز شده بخش کمال ازان برایش بخش فرمودند میگویند که حضرت خجسته
 مدت بخت سال در سفر و حضر بخدمت حضرت مرشد برقی سپری شد و انجام کار خلعت خلافت خجسته
 رخصت مریافتنیر باو گفتند در آنجا بهرمان تبریز نزل گرفتند فرموده با عیان اشراف حبیب کتاب
 نعم البسندل فرمودند آید و اندک حضرت خواجه اکثر بمقابر جالیه خوش می آمد و بعد از هفت یوم ناپا
 نان که بیشتر از پنج مثقال می بود فطما میگردید بوس در زمان اوس بود و بجا لشکست رحمت بایزید
 در شرف می نمود بیشتر بر اخفای راز و حفاظت امر حق جبهه بلخ منظور و هرگاه عزالت و وحدت مقصود
 بود از هجوم و کثرت نفور بودند حسیان عظیم فطرس تقیم داشتند هم درین اثنا حضرت خواجه باد و شکر با
 و غیر آن صورت قیام در پیش آمد زانجله واقع زمان در دوسیزه و از قابل بیان است و تسمیکه حضرت خجسته
 و برادر رسید حاکم سبز دار محمد یادگار نام که بغایت قتی الشرب ناخوار روزگار بود بانباه و در مسعود
 بزوفیشتن برافروخت و تبر و آزار حضرت خواجه برآمد آنا چون نظرش بر جان حیل مبارک رسید
 می اختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده ناسزا استغفار خوانده تا برگردد
 بتلقین و تصرف حضرت خواجه بیت اختیار کرده تبرک تعلق ابل عیال بر کاتب ضیق تناس
 تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خجسته تلقین و تدریس آنجا باه مغوش شد حضرت
 در ویش جانی مولف سیر العافین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان دیده است بالاخر
 حضرت خواجه بهرینه نبوی عازم شد و بعد ازل مناسک حج بایست حضرت صدر لنبوت بصوب
 الحجیر در مسعود تعلق افتاد در آن بان حجیر کومت مهندیان بود و راجه چهورا نام فرماز و ایسکرو
 الحال که حضرت حجیر شیخ اسلام و مرجع اهل اسلام است در آن ایام معدن کفر و منکر کفار بود حضرت
 خواجه در حجیر رسیده اولاً باینکه طرح اقامت انداخت و رخت سایه دار بود که اکنون بجایش جبهه یک لنگه
 است و شریف واقع است شخصی از ملازمان جلالی حضرت خجسته جبرائیل آمد و حضرت از آنجا رخت اقامت شهادت
 برد ایلام که اناساگر مشهور است میام فرمودند ساحل نالاب بهر از بیت و تخلصها معهود بود و جز
 صدای افراس غلغله هر صدای دیگر از شام تا سحر جاگزین گوش و بوش نمیشد روزی

بمقتضای ذریعہ تقسیم طینت با خدام حضرت خجسته ابر بر من پیکان حسد بوده از غسل و وضو مانع
آید چون جهت یقوت حال حضرت خجسته ابر را طالع غنم - بخاک می افروزدند که از آب تالاب بگذرد
یک کوزه گلی بر او در پنجه کوزه آب بر داشته بودند که بگین آب تالاب زرق بین و بخار آسمان گردد
و نشان ایستاد تراوت در پس تالاب محرم و موقوفه گشت - ازین ممبر نصرت تالاب عظیم و آفت کثیر حال
نوع انسان و حیوان متاثر شده - و فریاد و بطش گویان محسوس شود و شور بود - باظهار انجمنین آیت
هیتت کلمات و خوارق عظمی و کرامت کبری که شادی که از قوم جان مجبور و مجبور بود - خوشتر
حضرت خجسته ابر بزرگ رحمة الله علیه رسانیده بتسلیم اسلام و بیعت محمد م معز و مباحی شد چون
این واقع بگوشتش بابا راجه چچورا پیرانیدند - مادرش یادش داد که با انجمنین صاحب بیت و علمت
مقابل و مجادل کردن دشمنه نیز بر پائے خود کوفتن است باید که خوشتر ازین نزع و فراق باز داری
اما راجه چچورا که فقاوت ازلی و منافست سرمدی تقدیرش در گرفته نیز از خیال م کرد و بصحب
حکیم ابر پستاران خویش اجپال جگی را که در فن سحر و افسون و جادوئی و شمع طالع فرستاد و استیلا
و استعانت فرخواست که در جوی مذکور به نازش اسباب سحر و فسون که از قبیل مار و خنجر و عقرب
بودند بخور و ابراج میر رسانید - و با خدام حضرت خجسته ابر بزرگ طرح مقابل انداخت و عاقبت کار نهم و فخر
گشت و خود ابعیت ابر چچورا در حضرت خواجه برسانیده بصد تضرع بحاجه عفو و تفسیر تعجب کرد
حضرت خجسته ابر بزرگش فرموده اجپال را غلخت اسلام معز و مفتخر فرمود - اما راجه چچورا که سعاد و ایام
مقدسش بخور و از صراط مستقیم سعادت هدایت آورده و دشمنان و بار و ضلالت گشته بدست شکر اسلام
گرفتار اند را بالله عزوجل جهنم شد - آورده اند که حضرت خجسته ابر با عجا رب عمل و محافقت کلام چندان بود
که در یک روز و خیم و بیگ شب هزار رکعت بنیاد میکردند و گاهی بی کون و گاهی بی صبر و
افعال درو گیر و مابل و بیست و مقابل میفرمودند حضرت خواجه بار سوم که از سفر حج باز می آمدند
تا مدت چهل سال که مدتها بین الوصال بود - و در انجمن میر علی الاصل قیام فرمود و یکبار
بنظر تصبیح و تنقیح و سخن بوضع ناندن که دو معاش فرزندش بود یکبار تبار و نقل و حرکت

ناگزیر افتاد و سلسلہ نسب پشش بواسطہ امام حسین علیہ السلام ضعی اللہ عنہ بہر المومنین علی بن ابی طالب
 کرم اللہ وجہہ منتهی میشود۔ سید حسن ملقب بخواجه معین بحق والدین حسینی بنی بن سید غیاث الدین۔
 بن سید نجم الدین۔ بن سید عبد العزیز بن سید ابوبکر بن سید ابیسی۔ بن حضرت امام حسین علیہ السلام
 بن حضرت امام جعفر الصادق بن امام محمد باقر۔ بن امام علی ہادی۔ بن امام حسین شہید الزین علی
 مرتضیٰ شیر خدا رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین۔ بعض کہ نسبت یادت حرف زدہ اند قصہ تحقیق و غلط
 فاش است۔ منقولست کہ حضرت خواجه بزرگ مریدان و متبعان بسیار بودند۔ اما صفی را کہ
 کہ تبصیر ریاضت و تشریف خلافت نمر از فرمودند تفصیل انیت۔ خواجه قطب الدین
 شیخ حمید الدین صوفی۔ شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجه بزرگ سید ضیاء الدین فرزند دوم
 حضرت خواجه بزرگ شیخ معین الدین۔ قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری۔ اجپال معروف بعبادۃ اللہ
 سید وجہ الدین شہدی۔ شیخ برہان الدین۔ شیخ احمد۔ شیخ محسن یا حسن۔ شیخ سلیمان غازی
 شیخ شمس الدین۔ شیخ حسن سیاط۔ شیخ احمد الدین کرمانی۔ بی بی جمال حافظ بنت حضرت
 خواجه بزرگ شیخ مسعود غیر سالار مسعود غازی۔ ازینہا ہم یکے صاحب مقام و مرجع کافہ نام بود
 اما بنام قطب الاولیا خواجه بختیار کاکی قدس اللہ سرہ العزیز۔ و شیخ حمید الدین صوفی التوالی
 الناکوری کہ بنیاد ان التارکین معروف است قرعہ فال زدہ بودند و ازین ہر دو یکے را بہ دہلی
 و دیگرے را بہ ناگورہ بر آئے خلافت را شاد فرمودند و از کلمات چنان آیات او است
 کما تال فی دلیل العارفین فرمود دل عاشق آتش شدہ محبت است ہر کہ دوزخ آید بہ دوز
 ازینکہ آتش مشتعل تر از نارہ محبت نیست و فرمود کہ از سیل آب ان صدای برے خیزد و بین
 کہ در دریای میرسد خاموش میگردد و فرمود شنیدم از خواجه عثمان بلرونی رحمۃ اللہ علیہ کہ رب العرش
 دوستانند اگر در عالم دنیا یک چشم دین محبوب باشند بود شوند۔ فرمود کہ از حضرت خجہ
 عثمان قدس سرہ با ستماع رسید کہ ہر آنکہ این مخلصیت دارد حضرت سبحانہ تعالیٰ اورا
 در سبک کشید و اول سخاوت و بختاوت بجا آورد و دوم شفقت بآن شفقت خورشید نصف النهار

ششم شلق نشد زمین فرمود صاحب صاحب لای باز کار نیک صحبت بزرگستان تیر از اعمال
 بد فرمودند دست هم میستحکم انگاه شمارند که فرشته چپ چپ عمل بد تادت بسال بنام و نوسید
 فرمود بحواله حضرت خواجہ عثمان ربوفی قدس الله سره العزیز که درویش حق درویشی انگه باشد
 که از در عجب الم فناء هیچ باقی نماند علامت محبت و طاعت است و ترس که مبادا درست آید شود
 مر عارفان مقام است و گوی که یران مصتام فائز باشند به عالم و عالمیان او فصل و گشت
 می بینند عارف کسی است که هر چه خواهد در پیش آید و هر چه گوید جویش نشود و کترک
 قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید بزرگوار
 اودا به نجات الزام رساند فرمود سالها درین کار مجاهد بودیم عاقبت کار غیر از بهیبت
 نصیب نماند فرمود گنگنه چندان مضرت نیست که تشهیر و تشویر برادر مسلمان فرمود آیت
 حق شناسی فرار از دنیا و سکوت در معرفت است هر دو ان منازل معرفت به مقصد نرسند
 تا از معارف حقیقی سلیغ نیابند فرمود دلیل شقاوت نیست که با وجود گناه نازش قبول دارد
 فرمود کسی که انعام یافت از سخاوت یافت درویش کسی را گویند که ارباب حاجت با محروم
 نگذارد و طبع خاطر درویش آن بود که با درویش نشیند و غیر مطیع آن که درویش نشیند
 درویش احترام کند عارف بودن بحق این است که محدود نباشد قانع و متوکل کسی را
 گویند که برنج و دروکه از حلالی بپسند بران شکایت باشد نه حکایت عارف را مرگ
 محبوب باشد راحت متروک و یا و حق مانوس عارف اچون باید آید در دوزخ واقعات شب برانچه
 که گذشت یادش نماز عسلم قلم نامید اکهار است و معرفت حقیقی پیدا کنای پس علم خدا
 و معرفت نبیه از نیجا است فرمود ذات عارف چون آفتاب تابد و همه عالم از ان انوار آید
 فرمود نماز قنطره شرب است و معراج مومن نماز هر که نماز را به قصد یق ادا کند بر بالا عالم
 حقیقت قمر به پنهان رسد

و تذکره خوارق عادات حضرات خواجہ بزرگ نقولست که حضرت خواجہ میر شمس العالی

انترا حسیل نفرموده در زمین پشت ده نیا سو و زمانیکه پس از افاقه مراقبه نظر تن
 از اهل فتنه و مجرب افتاد و تائب تارک می شد و اگر با فریغ می کرد و شریف السلام
 و دولت ایمان می یافت روضه حضرت خواجه دریا و حق مستغرق بود بهمدین مان می کرد
 مریدان خدمت دولت پاسبوس دریافت و التماس کرد که با دوشاه در باب استخراج او
 فرمان داده است پس رسیدند که با دوشاه کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفریح بیرون شهر است
 مرغزار و پاسبان سپهوار رفته است حضرت خواجه تال فرمود و بعد ساعت ارشاد کرد که در نزد
 داورین اندیشه بجا مطمئن باش امر فرما دوشاه را اهل بر سر رسیده است باز پشت اسب
 بر روی زمین افتاده و لاله خاکی شده است نگذشت که از مرگ با دوشاه خبر آوردند فرمود حضرت
 خواجه بخت یار که تال است حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بودم گاه
 نه شنیدم که در باب صحت و عافیت خود سخن گفته باشد اما بجناب سبب العزت انتخاب می کرد
 که هر آنکه در درو و محنت قیمت جهان جانیان است به فقیر و گداز معین الدین نصیب باشد
 حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعته درویشان نشسته بود درین اثنا سلطان
 شمس الدین آتش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر گذشت چون حضرت خواجه بزرگ بید
 فرمود که این پیر بادشاه علی شد نیست عاقبت بچپان شد نقل است روزی حضرت خواجه
 بزرگ معین الاولیاء با جماعته فقره بنشین بود و دوباره فقر و سلوک ذکر میرفت و دین گفت
 شنید و دید که حضرت خواجه لا ست به زبوت و دین و بسیار نظر میکند و قیام میفرماید از مشاء
 این آثار حاضران متعجب شدند قیوت یکدیگر یاران جلسا از هم جدا شدند حضرت خواجه بخت یار
 سبب قیام بار بار و موجب دین سمیت معین و بسیار استفسار کرد فرمودند که مرقه منظر حضرت
 عثمان دینی چون میسیدم تعظیم می کردم حضرت خواجه بخت یار میگوید که فرمود خواجه بزرگ معین
 که فقیر معین الدین در حین غیبت خواجه فوت تلمیذان و فرزندانش را بنیاد و بنیادینند
 سبقت است که بیفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی می کردند و عبادت می ریاضت می نمودند

هر یک از اینان شهرت کمال داشت و در سه بار اوده آسمان قصد خدمت حضرت داشت که جمیع آن
زمانیکه حال با کمال حضرت خج اجد است باره کرد و در آن وقت در قشعریه براندام اینها روئے داد و چون
حضرت خواجه قدس سره بدید فرمود که با آنکه شمار از بخت و قدرت حضرت فریاد نظر است اما در
خلاق و مخلوق است یا از تبارید حیف است که به پستیدن آتش و کوشیدن ناخ کاخ و خوارا سبکینید
جواب داد که ما را از آتش و زنج از پس خوف و خطر است باشد که از پستیدن و زنج و آتش خدایا
رعایت و مسامحت و دادار و حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز با سماع
ایم معنی تبسم کرد و فرمود که این همه غیر از طاعت و پستیدن است مطلق بدست نه آید آتش
در نه آن نه باشد که من حکم حضرت خداوندگار احدی السوز و کاخران عرض کرد که حضرت شیخ
که غیر یا حق کار دیگر نه دارد اگر از آتش سوزان و پستیدن را پیش ما محفوظ و مصون و آتش نوز
ما را بنماید تا یک سخت از پستیدن آتش که معبود و سجود ما نیست آخر از او اجتناب کنیم حضرت خج
چون این سخن بشنید فرمود که اگر مردان خدا را در سخن آتش بیندازند همه آن وقت سر و شود و انطفا
پذیرد و وی هیچ رحمتی نه رساند این گفت نفسلین باینست که شیه و انبار آتش میباشد
آن همه آتش تیز که شعله خیزد و شعله انگیز بود و طرفه لعین سر و شد و انطفای پذیرفت چون نفسلین
یا که از ان انبار برآوردند و دیدند که هیچ آسیب نرسیده است همچنان بود که انداخته بودند با ظهار
انجین عظمی و کرامت تعلی از رسا بچکان با غم و حق و الوهیت حضرت خواجه بزرگ علیه السلام
زبان کبشت وند و از شیمه نرستی و عقائد نار و تانرب تارک شد و دست حق پرست حضرت
شیخ الاسلام حضرت خواجه معین الحق الدین قدس سره تصدیق ایمان و تسلیم اسلام کردند و در آن
زمان از وصلمان خدمت شیخ گشتند حضرت خواجه معین الحق قدس الله سره فرمود و بگفت
که خواجه عطا سلمی نام داشت و تا به چهل سال روی بسوی افلاک نکرد و استفسار کردند که چند آن روزی
و حقاری از چیست گفت که از پنج و شتر ساری گور و بهیت فرشت محشر باز پرسیدند که بهیت
آسمان ندیدین چن است جواب داد که از بسیاری گناه و خند که در مجلس بازدهم فایز نشستم

و بعد میں محلِ مُستبرود کو خواجہ فتح موصلی از یارانِ طریق و بزرگانِ جماعہ فیسیان بے و بکر لیستین و
 اندوگہ گین شستن مداومتِ اشت از افراطِ گریہ گوشت و خضار پختہ بود بعد وفاتِ بزرگوار و این
 دیکہ چہ کہ خدایے تو با تو چکر در جواب داد۔ افسام فرمود و از گناہانم در گزشت روز مانیکہ مراد چہ و پنج
 بروند خطاب مکر فیخ از چہ بود کہ سالہا بگریستی۔ اما از رحمتِ ما سب روانہ بودی بسجده آوردیم و
 عندِ خود استم کہ خداوند از عفوِ آفرینش تو حرمان نہ شتم۔ اما از اندیشہ منزل گور و پریشانیانِ عشر
 و چہرہ استی فرشتہ موت خائف و سہمناک بودیم و سب گریتم۔ فرمان مکر بشیش ازین منرس امین باش
 حضرت خواجہ مبین الحق میفرماید کہ خدمتِ حضرت شیخ النخاعتین خواجہ عثمان قدس سرہا و فقہ کباب
 بودیم۔ جائے جانقاہ بود۔ و در انجبا خدمتِ شیخ محمد الدین محمد احمد را دیدیم کہ ہر کہ در ان خانقاہ
 سے آمد و مرد نمیرفت باہر کہ چیز سے داد میفرمود کہ در حق من و عالمی استقرار و استمرار ایمان باید
 فرمود و چوان آن بزرگوار۔ ذکر گور و قیامت سے شنیدے رسید۔ و چندان بیگریست کہ از چشم
 غواج جب گری تراوید۔ و بہین منطہ بہفت شبانہ روز در شدتِ اضطراب و شدیون بسر نہ بود۔
 نہ مانیکہ نمایا گریہ و بکا فرستے داد و بحال خود بانے آمد و سے بسوئے خطا علیہ سبکہ و
 میگفت کسے را کہ خیمہ مرگ در عقبِ حرفِ نفس و پندار پیے باشد۔ اور ابہ سکون و تسکین
 چہ کار۔ حضرت خواجہ حسین الحق فرماید کہ فاطمہ بنتِ شاکر شادہ کار و بآدن احتیلاج
 از بس ثغ است۔ از حضرت ختم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در خبر آمدہ است کہ ہر آنکہ کار
 و شوار و مشکل صعب در پیش دارد فاطمہ الکتاب باین پنج بخواند
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ثُمَّ اَخِرْ کَلِمَةً بِاللّٰمِ کَلِمَةً اَحْمَدُ ثُمَّ کُنْ دَايِمًا سَابِقًا لِّخَدِيْثِ جَنَّةِ تَعَالٰی
 شاد چمت فرماید از رحمت و صعوبتِ محفوظ دارو۔ و مرام او تعجیل و تسہیل بآید و ہر ان
 محل فرمود کہ حقے حضرت سول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بہ یارانِ خدمت فرمود کہ حضرت البقر
 ہر انچہ کہ برکات و خیرات برین لطف فرمودہ است پیش این برکے نہ بسیار ترسل مرے نبو
 و لکے منتر چہ پائل مل کروا از حضرت کبر یا خطابم آورد کہ در صحفِ حدس سورہ ہست۔ کہ اگر در

توسعت و ایل حبس۔ احسن از ائم کلیم شیخ علیہم السلام جو دوسرا گشتے بعد ان زمان حضرت
خواجہ بزرگنسہروردی کے سوا کسی اور صاحب کلی و جزوی عیوض و دروازہ و است۔ درویشی کے
از چارہ و دربان عاجز آید و خوشحال ہو کر درویشی سے باز آید۔ سنت و فریضہ صلوٰۃ صحرا گاہ مع
بسم اللہ چل و یکبار بجا آید۔ حق سبحانہ تعالیٰ شانہ سقائے کامل و صحت حاصل از ان فی فراہ
بہترین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجہ بزرگنسہروردی کے وقتیکہ از مشاہیر و دانشمندان شہرے ارد
نوم بیرون شہر و غائے مدینہ را دیدیم کہ در آنجا ساکن و بکثرت مجاہدہ و شدت فقر و فاقہ از بس
تحقیق و تحقیق لاغر و ناتوان شدہ بود و غیر استخوان از گوشت و پوست چربی نہ داشت
شیر درندہ محاذ غار نشسته بود۔ گوے کہ خدمت حاجتہ سلق داشت۔ از ہم ایچنین گزند قوی
معرض تحریف شدیم و تو استم کہ تقدیم کنم۔ نگاہ نظر درویش برین افتاد۔ وہ آواز بلند گفت
کہ پیش پیاویچ منرس۔ چنان نزدیک شدم بہشتنم اشارت کرد بہت ستم روی ادب
ہر زمین آوردیم۔ اول بحثی کہ بہ زبان نبیض بنیش رفتانیت درویشی کہ قصد یک نکتہ آیم
قصد افکندہ و ازین قبیل بسیار سخنما گفت۔ بعد از ان از من پرسید کہ از کجائے آئی۔ جواب
گفتم از بغداد۔ فرمود نیک آمدی۔ باید کہ خدمت درویشان و عالمان شہر کنی تا بزرگتر باشی۔
چندین سال است کہ بہرین غار نشسته ائم از خلق و خلائق بر میدہ در گوشہ قناعت و عسرت آریدہ
و ترس نماز تمام میکنیم۔ گئے کہ نماز میگزایم۔ درون دل خدشہ دارم کہ اگر دقیقہ اندر فائق نماز
از دست بروانیدہ کہ کردم و خواہم کرد طہل و عاقل گرد و جملہ عبادت و طاعت تمام قبول و میچکا
شمارند ہر آن کسی کہ از عمدہ نماز بر آید کائنات عظیم کردہ باشد۔ خواجہ سعید الدین قدس سرہ
میفرماید کہ در شہر جماعہ لمانان یم کہ قبل از منکام نماز از خط ارادان سبکہ در اینہما موجب
انتظار پیش از وقت پرسیدم گفتند کہ بوجہ اینکه وقت نماز بہرست و سستی خلائق نہ باشد و از
وقت را کنیم۔ بہرین ل خواجہ بزرگ فرمود کہ وقت از حضرت اب العزت حضرت مرتے علیہم السلام
در صفت جہنم بجا شدہ فرمان آید کہ کیا موسیٰ علیہ السلام در وقت جہنم وادی ہادیہ آفریدہ ائم آن

طبقه پنجم است از طبقات دیگر خطرناک و مضایب انگیز و تیره و تار و هم از انفعی معرب معمور است اگر
 ناره از آن آتشخانه جهان سوزد و این تشنگی غمزه عبرت آباد افتد از صدف فلک و شجر و حجر حمله بسوزد
 و آب بحار زبان و غنیمت شعل گردد و این همه عقوبت عذاب به و طائفه مخصوص است لایزال آنکه
 در نماز تغافل و کمال روادارند و دوم آنکه سوگند دروغ و پیمان آرند و همدین اتنا فرمود که بزرگ
 محمد اسلم طوسی نام داشت وقتی به ماده حصول کار سوگند راست بر زبان آورد و این زمان
 سکه بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد و فرمود که اینک سوگند راست برآید
 گاه باشد که بوجه دیگر بزبان آید این گفت و پیمان کرد که مدت العمر به سگوت و خاموشی گذارد
 بعد ازین تا زمان چهل سال در صدد حیات نبود و آنالبت نکش و هیچ سخن نگفت به هر تین سال
 بیان فرمود که برون راجع بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار و خواجه شفیق بلخی حجت الله علیه
 و بصره بهشتین بودند و کلام و صدق محبت بود و خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
 صادق آن باشد که چون در دو محنت در پیش آید به هم بکشد و راجع گفت ازین سخن بپس
 مادر من می آید مالک دینار فرمود که بهر چه از دوست آید بران رضی و شکر باشد بعد ازین
 سخن و نشانه قاه قاه افتاد و فرمودند که این چنین نموده در مقابل منع آمده است که چاک
 هجرت است از نیکو از حضرت رسول برحق صلی الله علیه و سلم و خبر است که هر گاه کسی که در گورستان
 رود و آسودگان قبور گویند که غفلت شعار اگر آگاه باشی و خبر داری که بر آنچه سگزد و تا از هوا و
 بگریزی و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روانداری به هر سخن حل حضرات خواجه فرمود که بزرگ
 دیدم که از بس ضعیف و تنهی العمر بود و مشغلی و استغراق به مرتبه غایت داشت چون خدمت
 اعد در این تمام سلام کردم و بخود اندیشیدم که از احوالش چیزی بهر سیم بهر بزرگ بصفای طلب
 مکاشفه که در فرمود که روزی بایک در گورستان بودم یا سکه در صحبت بودم سخن لا و بای و
 خرافت آری گفتن آغاز کرد و مرا خنده و مقه فر گرفت تا گمان از دودن گوشت بران بکیه کرد و بگویم
 ندانم که تا سفت و حیف بران کسانیکه آنها را منزل فدا در پیش است و ملک الموت و کسین است

خنده غلافه را بکار برند و بر مال کار نظر ندارند حضرت شیخ الاسلام خواجه بزرگ میفرماید که در سبک
 مذکور است که فردا که فیانت از عاشق این صفتی را فراموش کرد که بهشت و آینه اینها و غیره
 که در این بهشت مطلوب نیست کسی را بداند که بهشت تر است از آینه است بهرین اثنا حضرت
 خواجه بزرگ فرمود که دیدن هیچ چیز بهر یکی از عبادات است اول هر فرزند که در روز ولادت
 بر دستش حق تعالی بنویسد حاجت حج اگر بنمایش قم کند و زمانیکه پسر برت دم داد و پدر بزرگ
 تمامی عبادت هزار سال باورسانند و بیاورزند و وقت جوانی گذارند و به کارهای نیکو
 شست و پاش و غسل کرده بود و در خواب دیدند که به فضل قرب با حاجیان میفرماید پسند
 که این همه سوار پای و سوار مرتبه از حصیت جواب داد که مادر میفرماید و هشتم و نهم و دهم
 میفرستد هر در پانصد عقیقه نهاده بخت میفرستد و آن عقیقه عقیقه دعای است و میگوید
 و میگفت که حق سبحانه تعالی ترا ثواب حج روزی کند چنانکه دعای مادر ضعیف پایا حاجت
 یافت و سحاب شد و چون آن آواره و ندوم و حاجت دادند و بخشیدند حضرت شیخ الاسلام
 خواجه حسین الحق میفرماید که ایمان مرکز انوار است که در دل مومن قرار گیرد و بنده مخلص چندان
 که براه ثواب رود ضعیف قلب منتهی باشد چون بهر یکی صلاح استقامت و استقامت نمیرد
 دل مومن بقوه نور گردد و در شتی اعمال تاریکی میفرزند چون بر شتی اعمال و خباثت بهت کند
 شتی بقلب و منافق گردد چون منافق شد از رحمت حق محروم و بالوس گشت نگاه فرمود که
 بدل مومن بهفت احجاب است بر دور هر حجاب است تا در فرشتگان در شتی تحلیل نامور
 باشند هر آنکه مومن را بیا نارد و همچنان است که هر مومن فرشتگان ابدان حجاب باور باشند
 از او رسانیده است منقول است از کتب میر که حضرت خواجه بزرگ را با حضرت غوث الثقلین
 سلطان الشریقین المغربین و ملاقات واقع شد اول آنکه حضرت غوث الاعظم حضرت
 خواجه بزرگ را بدید و فرمود که روزی حسین الحق الدین از قندهار مشائخان زمان خواهد بود دوم آنکه
 در قصه جیلان اتفاق مصاحبت و نشست و نشست داد و وقت حضرت خواجه حضرت غوث الاعظم

درخواست کرد که چیزهای سخت آن حق بماند فرمود که سخن حق را از ادبیه نهائی مطلوب است۔
 حضرت خجسته اجماعاً گفت که در گنج تنهائی رستنی از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
 حق نباشد پیر و پیغمبر من رسد باشد که از روی غیرت خایله یکش برنجد و موجب نقیصه آن
 من باشد زیرا که موازنه کلام و کمال احدی بتقابل رضا پیر و ستیگر خود بهتر نمیدانم و دیگر اینکه
 حضرات پس از دو حال عاری نباشد غنی محرم مانند یا نا محرم و غنی آنم که به لهما چاه اندیشند
 و خیال حرام بینند۔ چون این باشد حضرت غوث الاعظم هیچ نگفت و سکوت فرمود۔ بعد از این حضرت
 غوث الاعظم اذن دعوت فرمودت بول فرمودند۔ چون از حاضران برخیزد حضرت خواجہ بگ
 گفت که طعم من نه نکارت گفتند نک از کجا آید۔ القصه میرے کہن سال کہ بیرون شہر
 سکونت داشت طلب فرمودند۔ در بے سماع اشارت کردہ گفت کہ از میرندارم۔ آنا چون سماع آغاز
 شد ہمہ میز امیر کہ پیشتر از مطربان برگزیده در یک جگہ گاہ داشتہ بودند۔ نے منت دست کسی
 نغمہ آغاز کرد۔ در آنوقت حضرت غوث الاعظم رایکے از مریدان خدمت سوال کرد کہ امر فرما چہ تھا
 فرمود معین الدین بھر جمعی تھی مہمان باور داشت مہمان روز حضرت غوث الاعظم پارچہ اہم کتان حضرت
 خواجہ بزرگ باد۔ چون حضرت خواجہ بزرگ آن پارچہ را در خدمت حضرت پیر و ستیگر خواجہ عثمان دینی
 قدس سرہ العزیز گزارانیدند۔ خدمت حضرت خواجہ عثمان رحمۃ اللہ علیہ از آن پارچہ دستا کردہ بر
 فرق خواجہ بزرگ از دست خود بستہ کردند۔ ہمدین اشنا فرمود کہ ہر کہ موٹا بگوید باشد کہ باماد خود زنا
 کردہ است۔ وہ ماکشیں نہا رہنجا بانشود و اگر غیر توبہ فوت کست۔ عاصمی غافل بماند۔ ہمدین کل فرمود
 کہ سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناہ۔ و ثواب خطیبت ہمہ آئکہ از مجلس خبر
 و سلام گوید رحمت حق سجاہ تعالیٰ بر تو آید و ہمدین بمان فرمود کہ چون بہ مسجد بروی باید کہ
 راست پیش ہند و بگوید بابت اللہ و علی اللہ توکل علی اللہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ من الشیطان الرجیم
 چون مومن نخست پائے دست در مسجد ہند فرشتگان بپائے آفرش آورد عالمند و چون از
 مسجد بیرون آید اول پائے بسیار بیرون ہند فرشتگان گویند یا رب گاہہ ارواحش را کن و

بهشت و نعمت جاوید اور انصیب کروان و ہمہ دین محبت نام فرمود کہ زنان آخر پید آید ساندان نان
 مرگ بقبر و نیابت باشد زیر اگر عیش و راحت بر مسلمانان تنج گردد و امر اجبر او تسلیم روادارند و
 عالمان عہد شوت بگیرند اندر الوقت خیر و برکت از خلق بر خیزد و شرف و بعض و عناد و ظهور آید
 اگر فرمود کہ صدقہ کئے باید داد کہ درویش و فقیر می شود و در سہر کہ صدقہ بر این پنج بدہ خدا بشمار
 اورا بخشاید بعد ازین فرمود کہ ہر آنکہ تو بہ نصیح کند قبل آن باید کہ باب تو بہ بستہ نشود و فرمود کہ تو بہ
 دست افکار کردن بر جملہ مسلمانان فرض است باید کہ پیش از آنکہ شخہ مرگ بر سر رسد تو بہ و
 استغفار عمل کند و تو بہ باز است تا آنکہ آفتاب از سمت مغرب طلوع نہ کند حضرت خواجہ اہل حق
 رحمۃ اللہ علیہ فرمایند کہ روزے با شیخ محمد اہل شیرازی یک جا بودم۔ وقت نماز مغرب بود
 خواجہ اہل تجدید در حضور کردند۔ اما حلال انگشتان در سہوانت و ناگاہ موقت غیب ندا داد
 کہ شیخ اہل دعوی دوستی مامیکنند۔ سنتی را از مسنون مالمحظ ندارد و بعد از ان خواجہ اہل
 سوگند خورد و پیمان محکم بست و تا نہایت سنتی از سنن رسول مکرم علیہ السلام ترک نہ داد۔ از نیابت
 کہ ترک سنت خط است و موجب نارضا مندی حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم
 و ہمہ دین محل فرمود کہ طائفہ عارفان اہل فضل و فضائل اند و مستغرق و متحیر بجمال دوست چون
 عائشہ در شب بکالت طہارت خواب بہتر راحت کند فرمان آید بہ فرشتگان تا آنکہ او بیدار شود
 و پہلویش متراگیرند و ناگاہ کہ بیدار شود۔ بدعا اشتعال در زندہ کہ خدا یا ہوا و بیام ز این بندہ ا
 کہ با طہارت خفتہ بود و ہمہ دین محل فرمود کہ روزے حضرت رسول حق صلی اللہ علیہ وسلم
 البیس اور غم سیدہ و اندوگین دریافتہ و پرسید کہ این ہمہ اندوہ و تعب از چہ سبب است
 جواب عرض کرد کہ از چہ چیز کہ از است حضرت بطور می آیند اول مؤمنان کہ اللہ اکبر میگویند
 و ہر کہ متنبہ می شود بواجب پرہیز و ہمہ ماحل مستلزم حمت و بخشایش جائے می یابند دوم
 دوم از تکبیر نمازیان کہ بہ جہاد و حب ال حتی برت آید۔ سوم از وجہ حلال درویشی کہ ایشان از وجہ
 حلال بدیگران بخش می دہند و وجہ اعززش دیگران میشود۔ چہارم از آنانکہ نماز صحیح گاہ بگذازند

و تا طلوع آفتاب به احسن لاذکار بر جاے نماز قرار میگید و در نماز اشتراق مشغول میباشند یا رسول الله
 زمانیکه من در عالم ملکوت بودم در صحفایه ام که هر که نماز صحیح گذارد و تا به بر آمدن آفتاب در جاے نماز
 قرار گیرد و اشتراق تمام کند حق تعالی او را با بهشت و بهر کس که از آن او متعلق و وابسته باشد
 پیام رز و مہدیرین محل فرمود که نباشی که چهل سال به زدی کفن کسی در کار داشت بمرد و سوار در خواست
 دیدند که در بهشت مقام دارد و میخیز مانند دو باستانه رفتند جواب داد که بکرت نماز باند و کربان
 آفتاب نیز ادا نماز اشتراق بر جاے بودم و بعد ازین به جهات نباشی مصروف می شدم
 چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ اندک پذیر و بسیار بخش است بمن نوازش فرمود آورده اند که چون
 حضرت خواجہ رازمان صال از دنیا می رفت نزدیک تر شد بیشتر از یگانہ و یگانہ ترک تعلق گماشت
 بودند و با اوقات بلندی و عقب من زندان می بیند که سواغ آینه مکشوف جنبه می بیند بود و تحسیر و
 تأسف می فرمودند روزی پس بزرگ خواجہ فخر الدین را بصبر و سکین اشارت کرده ارشاد فرمودند
 که بابا فخر الدین اینم که از ما دشمن است فانی و ناپا ندارد است و غیر از محبت حق سبحانہ تعالیٰ نشانه
 هر آنچه از موافقت من فرزند خویش و پیوند باشد و من شب است بمیدار است بایک در رضا
 الہی محکم و مستحکم باشی و در من صبر و استقلال و در زمان ازیت و غربت مسافرت از دست ندی
 چون این حکایت تمام شد فرزندارجمند را و طبع فرمود شیخ الاسلام حضرت خواجہ بزرگ شہداء
 جلوه شاد حق متغول گردید و پیش از وقت زمان وصال و حجره محکم کرد تا آنکه بر دوشتم
 ازین واقع و حجره بکشد و بدیدند که حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ العزیز ازین کافانی
 بعالم جاودانی رحلت نموده است و در جبین پیش از قلم قدرت بخط نسخ رقم زده اند و ہذا
 حَبِيبُ اللهِ مَا تَفِيحُ اللهُ و از لمعات چہرہ مبارک آثار بركات و تحلیات و انوار اساطع
 و طالع بودند نقلست کہ حضرت خواجہ بزرگ از این بندگان خدمت کہ خصوصیت علم و عمل ممتاز

ناید نہ در سال ہمزہ صد و ہجری کہ دستی در دیوار و سقف و فرش خانقاہ شریف نمودند از ترس فرشتہ بزرگ نمودن کاپا کہ آید و
 مانع کسب آن حضرت چنانکہ است کہ ہکام غسل می نمود کہ او در دیوار چنانکہ بود کہ آمدہ بہ سوابق سدا و فرزند ہمزہ ۱۲

بود غسل داد۔ و ہما نجا خانہ شہرین بہت خوب اسجد بزرگ الہ بادشاہ دہلی نمودار است
 و صاحب محبہ و خدمت محفل قتل کہ خدمت سجادہ نشینی اربر است کردہ می آید ہونجا کہ چاہے
 حضرت خواجہ بزرگ است برادر اسندہ نشینہ و جمعہ از اباب طائف و غیرہ ملزمان آستانہ
 و فقر او خدمت سیدہ نند و رفیق میرسانند تا بچ وفات حضرت خواجہ بزرگ بقول صبح و رسال
 ششصد و سی و سترادادہ اند۔ جمعہ از اہل اسلام و قوم ہندو جمع مے آئینہ و فیض جامعہ بانیت

آئینہ عرس شریف

برویت ہلال حب المہرب کے غار عرس شریف معین است و جالس سماع بنیاد میکنند و سیکہ
 یک پنج قفس گیرند۔ قفساے مجلس قفساویل و چراغان نور مزین میشود و حضرات معویہ
 انفس بستہ نشینند و ذکر پاک و تہیتہ سلام حفظہ و مولویان پنجونست و سامان مجلس نغزہ
 مثل مجرہ عود و سوز و عمیر در وسط محفل مے بند و بعد اقامت بہت تمام ضرور یکحضرت صاحب
 سجادہ طالع میرسد و چون حضرت صاحب سجادہ و مجلس مے آید جماعت نو اجماع
 صفیا بقلم نسیم و سلام مے خیر۔ چوہا ان لب فرش استقبال میکنند۔ است و اساتذہ
 برگد یکچس از عود و سوز کاوان در وسط صنف صد رقرار است و بعد از ان صاحب سجادہ احوال
 محفل مے شود۔ حافظان و مولود خوانان فاتح پر روح پرفقوح حضرت خواجہ بزرگ بخیر و دعا
 سلامتی بادشاہ و حضرت صاحب سجادہ بنیاد میکنند و بعد ختم قتل محفل سماع گرم میشود
 نوبت بہ جد و حال مے رسد چون لہف شب کم میرسد صاحب سجادہ بجائے غسل مرقہ
 میرود۔ و اول از دروازہ کی داخل گشتہ در گوشہ مشرق و شمال متصل مشبک سنگاغید
 گشتہ شریف تبدیل لباس میکنیت۔ و نامہ بان کہ سمت گوشہ مغرب و جنوب درون احاطہ
 واقع است و بھر می عندن محروف است و در یک سبوح گل و رانجا چرائی مے سوزند و
 سجادہ دست و پا مے شوید و بعد از ان درون گشتہ رفتہ مرقہ مبارک را از درون چاہے

در کسان به نیت چو کی حتم در اوست خدمت آبرسانی و آفت نه برداری غیره صورتی باشند
 و بعد غل حضرت صاحب سجاد عرق گلاب خوشبو صندل و گل برز اثر نصیبی پاشد و
 قبر پوشش پوشانیده بپیردن گنبد می آید و به دستور سابق تبدیل لباس فرموده و محفل سماع میرسد
 در بهشت اصحاب قبر صبر و صبر و روده تا ختم تمام محفل قیام دارد و الغرض از آن شب تاب
 شب ششم بهین طریق محفل سماع برپا می شود و بتایخ پنجم بعد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاد
 اقسام غیرتبی و طعام که نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بهر ساد و در تقسیم فرمایند
 و فقر او شایخ و امراء علمای مدعی می باشند و بعد از نماز ظهر که از اکل شرب فراغت می یابند سماع
 شروع می شود و بسوز و گداز و از شویا زبخت تمام میرسد و ششم محفل قتل که عبارت از ختم آخر
 از وقت بچپاس روز برآمده بنیاد می کنند و نماز بجز نماز و ارباب تماشاچیان آن اثر تمام می باشد
 که در وقت سماع خانه محال نفس برآوردن و تاب برجا ماندن بکل تمام دست می دهد و از آن محظوظ
 و عرق گلاب و دود و مجر عود و سوز مشام جان تفریح عجیب و تفتیح غریب می یابد و از نزول خیرات
 و برکات بر اصحاب قرب فتح الباب سعادت و قبول رومی می دهد و از کثرت انوار و تجلیات
 در دیده حیرت بران بگو حقیقت و معرفت جلوه شگرف می درآید و به بختیاری بختندی که اهل
 صدق یقین بدست می آید و هر یکی از ایشان از خوان انعام و التذات بخش کافی و بهر وافی
 می رسد باید و بهر حال و احوال چون آفتاب بخت است و میرسد التزام و اتهام فاتح بوقوع
 می آید و التماس آتش سماع لطیف می پذیرد و اول چای خوش رنگ و لطیف و مطبوع
 گسترده بالاش کوزه بدل سائیده و تمشگل و گلاب بزرگ پان می نهند و حفاظ
 مولود خوانان خوش بحال و پاکیزه جمال گرد پا رچ گسترده که با صلاح و ستر خوان میگویند جمع
 بکر خیر و سعادت اشتغال می نمایند و بعد از آنکه رسم فاتح با خجاس میرسد بجا حاضران مجلس
 صندل و بیره برگ پان تقسیم میشود و پس از آنکه چوبداران چوب نقره بالا می کنند این علامت
 است تا ختم محفل و بهرین نشان و علامت بالا نقاره خانه نوبت شادمانی می نوازند و

اول از تشریف صاحب سجاد و دستار و غرقه نے بہا کہ مکلف و مکمل می باشد آری در این خلعت جاشینی و صاحب سجاد حضرت خواجہ بزرگ است و بعد آنکہ خلعت مذکور حضرت صاحب سجاد زین العابدین پوشیدہ فرماید۔ بجا حاضران مجلس ہم دستا تبرک علی قدر انتہای محبت می شود و ہر یک از شاہ و فقیر و غریب و امیر این عطیہ گرامی را بموجب عبادت و ابرین و مفاخر نشانیست و بر ششم و سب ہادہ زیب ہر یک از آن حضرت صاحب سجادہ متبرک و اے رسم فاتح درین قبہ شریف بر مرقہ قدس میرود۔ آنا از ہجوم و کثرت لطف ارگیاں بیک نظر رفتن نمیتواند بالآخر ہزار شکمش را می یابند و حضرت صاحب سجادہ دست بہرست اندرون روضہ شریف میگردند و حضرت صبح بعد از تہرا خشیوع و خضوع جبین نیاز بر پائین مزار مالیدہ سمت مشرق زیر طاق مصحف لپشت قبیلہ در و ہزارے نشیند چون این خدمت خاص قارع می شود حضرت معزاللہ ہزارعر و دست یاز باداے شامانہ بیرون روضہ آمدہ بہ خلافت شریف متوجہ شدہ و از مشغیت ارشادے نشیند و جمع از اہل حال و عمامہ و ارباب طائف و علمہ و خواہر گاہ ہر یک برسم سلام و دست ہوس جمع می آیند و صف فقراء آزاد و غیرہ کہ بشمارے باشند لغز یا فضل پنج تن۔ ہا علی ند گویند شرف خدمتے یابند و مقدمات نزاعات کہ در میان ایشان مابین سال بوقوع آمدہ باشند حسب الامر حضرت صاحب سجادہ تصفیہ می یابند و دران محل کہے اور جب آہر دن حکم صاحب سجادہ مجال ہم زدوں و سرچسپیدن نباشد۔ احیاناً اگر کسی سخن عذر و عذرت در میان آرد تاج و غرقہ او فوت جنوب میشود و از صف فقراء و حق را حکم اخراج میرود *

این محفل غیشینہ

مقرر است کہ ہر پنجشنبہ قریب بہ وقت نماز عشا کہ دو گھڑی شب بسات ہندی میگزرد۔ روشنی چراغان و درستی فرش میکنند و با تہرے قبہ شریف پیش صحن گنجی لایق ہا محفل

پنجمین شب مخصوص است بعد از تمام شایان محفل بتولی دیگر شب است یعنی یک شب و یک روز
 خدمت صاحب سجاده می فرستید و چون حضرت صاحب سجاده از خانقاه برآمده و مراجعت
 که بحال سماع خانه سر آسمانجاہ بنیاد داده اند میرسد گھر پالی درگاه - ساعت ۸ نیمه از روی
 علامت خبر است از مقدم صاحب سجاده - اول صاحب سجاده از دروازه پائین در وقت نیم
 داخل میشود و بعد از آن فاتح از جانب دروازه مشرقی برآمده - براه سبکی دالان قصد محفل میکند
 چون لب فرش میرسد چو به اران استقبال میکند و در باب مجلس و تعظیم تقدیم می نمایند
 و بعد از آنکه حضرت صاحب سجاده برافراز گدیله محاذ حجره فقره کلان - رویه زار و پشت ترقی
 بنشینند - حافظان و مولود خوانان فاتح روح پر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میگویند و دعا
 سامتی صاحب سجاده بخوانند و بعد ختم فاتح شیرینی که بزبان بندگی میگویند و به قوام
 شکر و سیده و روغن زرد - می سازند چنانچه محفل تقسیم میشود و نیز حسب دستور تقدیم بخش
 مقرر به اہل استحقاق داده میشود و ہم قوالان - سماع بنیاد می دهند چون ساعت پنج میشود
 نجاران و خدام فرش قبه شریف از جا رو ب صافت میکنند و این جا رو ب خاص است که
 از پر کوم طاوس درست میکنند و این خدمت خاص را فرشته گویند چون فرشته ختم شود
 دروازه قبه شریف بند میگردد و باز تا به صبح صادق صادق و انمی شود چون نوبت ساعت شش
 بالبطریق اول فاتح میخوانند و ہم اہل محفل قیام نموده - دست بسته رویه بنشینند و قوالان
 اشعار ہندی کہ بہ کز کام معر و ن است و در محاسن و اوصاف حضرت خواجہ بزرگ مشہور - بہ این
 خوش می سرانند و بعد ختم - آن محفل برخواست میشود و بہر یک بجای خود میرود +

محفل ششم

بیشب - تاریخ ششم بہ ماہ قمر است - و بہ مان مکان محفل خپشہ مخصوص - اما صاحب سجاده
 نمی آید و بہین جہت عصائے فقر و حجره فقرہ کہ لوازم منصب بجاگیت مستعمل نمیشود - و شیرینی کہ

بعد فاتحہ تقسیم می شود و محراب است بیکتبه که با آرد و نمود و قوام شکر ساخته می شود +

آئین بست

بتایخ پنجم ماه که با ماه ماگه واقع شود از خانه قوال درگاه گزوه می آید که ده بطور کده بسته می باشد که از گل و شکوفه فصل بهار تیار میشود و از راه بازار پیش زمینه سیگر و همه قوالان نغمه می رانند و لولیای شهر لباس سنی در جلوه می باشند و همه علم و فصل درگاه شریف از تنالی تا بگنگان همراه می باشد عجب رسم دلربا و تماشا است روح افزا است که حصر به دیدن دارد و قوالان کز به نشید با غزلیات تازه می سرانید ذالقه عجیب لذت غریب می دهد با آخر همین بق الزام با غزلیات شریف گردیده و گوی حضرت خواجہ حسین نبیره حضرت خواجہ بزرگ میروند و از شما و خانقاہ شریف حضرت سجادہ سیدہ باداے رحم معین میروانند +

آئین گل سنگ

بماہ ماگه هستی که فصل بهار گل گلاب است بر درختین چادر گلابی شمع درست می کنند و بگلها مسلسل درشته رنگین و کشیده آب صلاواہ شام بر صفت مزار شریف که از چوب خوشبو و لایق است و هم در پیرامون آن سیر سلک لے گل سفید برابر بر قطار و قطار باداے مطبوع و طرز خوش سلو لبسته میکنند و اندران شب هجوم اهل استحقاق و تماشا و اثر دام عام بر تبه غایت می شود و از زن مرد و نور و کلان جم غفیر گرد قبیل شریف و سبب فضیلت آستانہ عالیہ حاضر آمدہ باداے فاتحہ و تحیہ و سلام اشتغال می و زنند +

آئین باہ صیام

چون میست بلال بر می دید بنظر آگاهی عوام الناس بر بر فقار خانہ کہ مقام بلند است

نوبت شادیا نه می توانند و از جهان شنب نماز تراویح آغاز میشود اگر چه بیشتر جاها در آستانه
 عالیه تران مجید میخوانند اما در مسجد جهانگیر پهلوی قبه شریف جم غفیر و گروه کثیر تراویح میخوانند
 و حافظ فرج شاهان امپوری که ملازم آستانه عالیست به پنجابالحان مرغوب و بی ادبانه
 و بصحت تمام و محرم کلام میخوانند و در شب شاهجیانی خطیب درگاه که از لائتمان و ضمه شریف است
 بادای مطبوع و ایشاق مسیح قرآن خوانی میکنند و همین جهت محفل غنچه بین العصور و المغرب
 در ماه صیام مقرر کرده اند و به شنبت در ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است این شب
 از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضل و محرم آستانه عالی بقعه نور می نماید

آیین عیدین

چون ویت هلال عید الفطر بشهادت ثقات ثابت می شود نوبت شادیا نه بنیاد می بینند
 و به روز بیگم نماز باده صاحب سجاد و حاضر قبه شریف شته چادر گل بر مزار می پوشانند
 و بر قبور اجداد خویش که در جوار آستانه شریف آسوده اند گل و عطری می افشانند بعد از آن چون
 وقت نماز میرسد اول صاحب سجاد و بهیم سلام حاضر آستانه شریف در پاکی سوار میشوند
 و با هی و مراتب شتری و غیره که از مزه نصب سجاد گیت محه قاضی شهر و عامیان شهر و جلوه می باشد
 پیش ازین که اهل اسلام در عیدگاه رسیده انتظار میکشند چون صاحب سجاد و داخل عیدگاه میشود
 تکبیر آغاز میکنند و بعد ختم نماز و خطبه چون صاحب سجاد و عادت میکنند اکثر آن عکله
 درگاه انتظار میکشند و چون سواری صاحب سجاد پیش زینه درگاه میرسد و از او سواری
 پاکی مفارقت کرده پای می رسد بر زینه اول درگاه شریف می نهد شادیا نه تهیت بر نقاره
 خانه می نوازند بالاخر صاحب سجاد و با دای شاهای بهیم سلام در قبه شریف حاضر می شود
 وزیر طاق مصحف نشسته فاح بر روح پرتوج حضرت خواجه بزرگ میرساند چون فارغ میشود
 برخانه شریف آید به مسجد سجادگی می نشیند و بعد از باب طائف و نو بنیان و باد و فغان و چو بران

نغمہ گویان متعلقہ استانہ عالیہ کو آمدہ میر اسم تنہیت بتقدیم میر ساندو علی قدر مرتبہ نغمہ سام میا بہ
و قریب ہم عید الفطر دستور عید الفطر ہم معین و مقرر است *

آئین امام عشرہ محرم الحرام

از رویت ہلال محرم رسم نغمہ و سرود موقوف گیرد و فاتحہ شہیدان کربلا و اہلبیت مجتہبہ بر کوفہ
شریفات و رانجہ عطر و گلآب پیر ساندو و تا بروز سوم عشرہ محرم ہمین نمط دستور دارند و
و آثار حزن و ابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ پڑشود
کسے بیند کہ دیدہ بینا وارد و کسے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر آدمست *

آئین محفل میلاد شریف

سرور عالم نجا کرہ صلی اللہ علیہ وسلم

شب وازدہم ماہ ربیع الاول وقوع مے آید و بطریق محفل خجستہ با حسن و جہ با ختام میرسد *

آئین سہرس

حضرت پیران پیر شیخ المشارق و معارف خواجه عثمان (رحمۃ اللہ علیہ) سے
دستور است کہ بہ شب پنجم ماہ عید الفطر و صبح سماع خانہ محفل مے شود۔ و بر ہم معمولی صاحب سجادہ
زیچیل میگردد و بروز ششم محفل قلنبیاد مے نمایند و بہ طور است تمام و التزام محفل بطریق
محفل قل حضرت خواجہ بزرگ بوقوع مے آید چون محفل ختم مے شود۔ دستار شجرت بوقوع مے آید
صاحب سجادہ قریب زمین گیر و دیگرے دستار دادہ نمے شود *

جانب پائین وضه شریعت پیشین الان آرت کارٹ محفل سماع بر سطح فرش سنگ تمیز است
صوفیان صفت بسته می نشیند و وقت الان رسم سماع ادا میکنند و آغاز محفل بسم الله است
که سماع معمول اکثر کاشمیر می شود و مقرر است قریب نصف شب ختم محفل شده شیرینی تقسیم نمایند
اما در محفل با عصا و مچاله و نقره که لوازم حجاب و گیت مستعمل نمیشود +

باب دوم

دینکر اولاد و اخا و خواتم بک معین الحق و الدین

آورده اند که حضرت خواجه راتاسن هشتاد و سال در تجرید و تفرید در گذشت و هنوز تا بل خستیا نرفته بود و شبی در عالم رویا که چشم ظاهر آشنائی خواب دیده دل شاهد رب الارباب بود و از حضرت ختم رست و صواب نبوت ایام رفت که معین الدین تو معین دین ماستی ما ماستی از سست های ما بگذشتی چون حضرت خواجه بزرگ بیدار شد و بعد از آن فریضه سحر به جلوت از باب محبت صحبت افتاد بلکه خطاب نام که حاکم ملو مثلی بود و خاتونی از قبیل راجپوت که غلمیت یافته بود و بخدمت سادات حضرت خواجه باراده اذلی آن جمیله عصفیه را به سلسله زوجیت سپاسی فرمود و واته الله کمر در خاتون دیگر نیت سید وجه الدین مشهد سیست که بشارت و بشارت حضرت تاد و مولانا امام خضر رضا رضی الله عنه در حیا الکحل حضرت خواجه در آمد از هر دو عصفیه سه سپهران و یکای خضر بوجود آورده اما در طبع خستیا است بسخ بر آند که از لطن سیده محترمه خواجه ابو سعید دینی بی حافظه متولد شد و از لطن جمیله دیگر خواجه خضر الدین و خواجه حسام الدین بوجود آورده و الله اعلم بالصواب

خواجہ ابوسعید را دو پسران بودند: خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر پاک اینہا در فواید الفواد از حضرت
 سلطان المشائخ منقولست مبنی بر حقاظ جمال: حاجت شرعی - شیخ رضی الدین بود کہ بر کنار عرض
 مند و لا در لواحق تفسیر نگاہ است سید ضیاء الدین بعین شلباب از چشم مردن نہبان شد و صحبت
 ابدال بحال الغیب پیوست: اما حضرت خواجہ فخر الدین را پسرے بود آمد کہ حسام الدین سوخته
 نام داشت و ادا زبیس عابد محب ہدیہ ممتاز و مرتاض مولع و متورع سوخته آتش محبت و آسودہ
 در دہشت بود و پیوست صحبت حضرت سلطان المشائخ از ہشتالہ اقران گوئے سبقت
 روبرو بود و ہر قد کپش در تفسیر سنان بھر با تترس و بر سر راہ جمیر واقع است و خلق خدا از ان خطیرہ
 گرامی فیض ہامے ربایدہ: اورا دو پسران بودند معین الدین خورد و قیام الدین بابر بال اول الزبیر
 کمال اکبر بود کہ کمالات علمیہ و آثار علمیہ داشت و منی واسطہ کہے با حضرت خواجہ تہمت بود: اما
 انجام کار با اشارت خواجہ بزرگ خواجہ نصیر الدین چراغ دلی رجوع کرد و حلافت یافت: اولاد
 پاکش بہ سبب ہجواری و ناہنجاری کفار سکونت ملوہ اختیار کرد و از مدینۃ الہدایت والولایت
 اجمیر ہجرت منہمود: سید قطب الدین کہ بعد سلطان محمود سلیمی خداوند دوازہ ہزار سوار بود و پشت
 خان خطاب داشت از نہا تتر پاک خواجہ معین الدین خورد است و دیگر ہم صاحب مقام عالی و برگزیدہ
 حضرت آفریدہ گار بود و جوہر شجاعت و جلال گاہ میداشت و بہت اہل کفار و اوجہات شہادت
 سے داد: حتی کہ گرہ مخالف از دست او بہ ستوہ مے آمدہ و زیر نجات ہمشیر شہید با گاہ کردہ بود
 شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد حینان جی ایسی لاریب فیہ از اولاد محب و ہمت
 خواجہ بزرگ است سلمہ اللہ تعالیٰ ای سلسلہ نسب شریفش بہ نوزوہ واسطہ خواجہ قیام الدین بابر بال
 منشی مے شود: شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید سلج الدین احمد
 بن دیوان سید امام علی احمد بن دیوان سید محمد شمس علی احمد بن دیوان سید شمس علی احمد
 بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید نیر الدین احمد بن دیوان سید سلج الدین احمد
 بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجہ ابو الخیر احمد بن دیوان

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید ربیع الدین احمد بایزید خرد بن شیخ المشائخ سید
نور الدین احمد طاهر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ - بن شیخ شهاب الدین احمد بن شیخ
کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خاله - بن خواجه قیام الدین بابر بال بیطیل باگه رحمته علیه
اجمعین - بعضی از اهل ذریه که در باب وجود او و اولاد و احفاد حضرت خواجہ باخدا را مدعی
الحق از جاده مستقیم تحقیق و راستی دور افتادند و منازل خویش در نهانخانه نکبت و ندانست
بنیاد دادند - زیرا که فقیر موافق نبش تحقیق و تصدیق بمعنی کتب سیر و سلوک و فراموشی اهل
بهند و جریده مار که در تذکره اولاد و احفاد حضرت خواجہ شهنشاه و مذکور بودند از دفتر تویست دیوان
اوقاف آستان مقدس و مظهر مہر سائید مقام یقین را تا بحق اعیان افزوده است
و هر آنکه احوال بزرگان سلف و علم و عمل حضرات خلعت را بحشم انصاف دیده باشد میداند
که وجوب وجود او و اولاد حضرت خواجہ بزرگ را اولیاء کاملین بزرگان دین در هر زمان و مکان
تصدیق و تحقیق فرموده با عترت و قبایل گرانیده اند - غیر ایشان کسی که بخواهد نفس
و تقاضای هوس حرف دیگر میزند - دل داده نفس و گرشه هوا و هوس است - لا حرم مناسب حال
و شایان مقال نیست که برخی اقوال و ملفوظات و مکتوبات و غیر هم بطرز استنباط و انتخاب
و ضبط تسوید و ربط تسطیر در آورده شود که شاہ حال و مشہود مقال باشد +

منقول است از فوائد الفوائد

که بزرگان شیعیان حضرت سلطان المشائخ گزشت - پانزدهم محرم سن عشره سبعمائتہ شنیدیم
از خواجہ احمد نیر شیخ معین الدین قدس سرہ العزیز - و این خواجہ احمد عظیم صالح بود
سن عشرین سبعمائتہ پنجم رمضان المبارک - الغرض چون چند گسے بگذشت خواجہ و حیدر
نیر خواجہ معین الدین بجزی رحمتہ اللہ علیہ بخدمت شیخ کبیر آمد و بیعت طلبید و دستور حق خوا
شیخ فرمود من بمعنی از خاندان شمس ادویزه دارم مرا واجب نیست که شمارا دست بدم خواجہ معین الدین

بسیار کرد که البته من بدشوم خدمت شیخ دنت با او فرمود سرخ کن اقصی که آن روز که خواج
 حمید الدین بحلق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز محلق شد *

منقول است

از مولانا سید مبارک علی کز مالک خلیفه مستند حضرت سلطان المشائخ محب الایلیا شیخ نظام الدین قسری
 کذا فی سیر الاولیاء

فرزند آن شیخ الاسلام معین الدین بخری را در حدود جمیر دبی احیا بود و مقطعان جهت تفرشت جزا
 می نمودند فرزندان شیخ را بران داشت که در شهر بروند و از بادشاه تفر داشت بیارند بهرین صورت
 خواج از جمیر به دلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواج احمد بنه شیخ معین الدین بخری قدس سره که
 و این خواج احمد عظیم صلاح بود *

تذکره فرمود اشارت بحضرت سلطان المشائخ زیرا که صاحب سیر الاولیاء موقوفات حضرت شیخ را ترتیب داده است

منقول است

از درویشان جمالی که او از این محقق صاحب ببت و از بزرگان قی حشمتیه بود که ما قال فی سیر العارفین
 نقل است از خواج معین الدین چشتی که روزی بزبان دربار فرمودند که اولاد معین الدین حمید الدین
 یکمیت و این قبل از سپید بود و آخر کار نتیجه قول ایشان ظاهر شد که با هم یکج شده اند
 چنانچه میر شیخ تاج الدین کبرخی ابی محمد الحسنی بحسینی سلمه الله تعالی فی بقائه نیره اولاد میر
 صابی حضرت خواج معین الدین میشود و بنده دختر سلطان التارکین برهان المجرودین
 شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعیدی عمر فی روتنی یار دغار مدید و خلیفه بزرگ حضرت ایشان
 بوده اند که خواج معین الدین قدس سره العزیز رضی الله تعالی عنه و در بیان حضرت
 خواج و شیخ حمید الدین خویشی و دوستیم است تا ما معلوم بود باشد و بهمان طریق در اولاد

این مجوز در اسب شیخ معین الدین بجزئی سپاری فرمود و آری سید محمد الدین مذکور
از پیوستگان حضرت شیخ بود. این واقعه بحضرت شیخ اظهار نمود و حضرت شیخ رحمه الله علیه
فرمود که عمر من به آخر رسیده است یعنی نود ساله شده ام تا چون اشارت حضرت رسول است
قبول نمودم و حجت شریعت ساخت این فرزندان پاک نهادند و درست اعتقاد از ان دور دامن
و خاندان عظیم اند.

قتل

از عارف و معارف توکل و تجربه سالک سالک اکو بیت تفرید سلطان التا کین شیخ محمد الدین
صوفی ناگورنی قتل آورده اند. هکذا فی سرور الصدور که توجع خاص حضرت خواجه فرید نمیده
حقیقی حضرت سلطان التا کین ترتیب تدوین یافت چون خواجه جیوراج میرزا آمد
ملک که در آنوقت بود شیخ جیوراج میرزا شد و دختر که فرستاد خواجه جیوراج آنوقت معمر شد
بود عمر ایشان نود سال رسیده بود. خواجه جیوراج از آن زمان شدند تا وقتیکه شیخ بزرگ
را گفت حمید حسیت این بهرگاه که ما را در آن جوانی که مجرد بودیم جلبت که بشک و دعا کنی
در آن حال اجابت میشد. و این ساعت که پیش دهام. و فرزندان آمدند بهرگاه که حاجت
می شود بسیار وقت می باید. و دعا کرده شود. لیکن بجای از دیر با حاجت میرسد و حاجت
بجای آید. انچه حکمت است شیخ بزرگ منمود. گفتیم با خواجه جیوراج بهر روشن است از قصه
مرعیم که در آنوقت که مجرد بود. من خواست او میوه زمستانی به تابستان میرسد
و به تابستان میوه زمستان میرسد. که دلش با خدا امیت بود. چون عیسی علیه السلام
یزد منتظر بود و پیمان خواهد رسید. فرمان شد تا دولت با ناکیتا بود و خواستیم که بجای نماند
دولت باشی. خواجه جیوراج این شنید پسندید *

منقول است

انرا علم حقیقت یقین۔ قد ہ بزرگان دین الاناء عبد الحق محمد ہلوی و تاجانہ رحمۃ اللہ علیہ

لما قال فی اخبار الانبیاء

خواجہ فخر الدین بن خواجہ معین الدین بزرگ بود یکسب راعت مشغول و موضع ناندن کہ قریب
 باجمیر است حبسا ساخت و حکام مزاحمت میکردند و خواجہ تقریباً بی تشریف
 آمد و ہمین شیخ فخر الدین است و بعد از پست سال در صدر حیات بود و در قصبہ بڑا
 کہ شا از دہ کرہ از اجمیر است وفات یافت و نزدیک حوص در قصبہ وارہ دفن است
 رحمۃ اللہ علیہ شیخ حسام الدین سپہر و حضرت خواجہ معین الحق الدین است جنین گویند کہ او
 عاشق و صحبت ابان پیوست قدس اللہ سرہ العزیز خواجہ حسام الدین سوختہ پسر شیخ
 فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین سحر لیست سوختہ آتش محبت و دوختہ ناک بودت
 با شیخ نظام الدین اولیا صحبت است مدفن او در قصبہ ساندھ طرف غروب بڑا
 اجمیر افتادہ است۔ اور اپرا و بنام بڑا و فقو حسام الدین بن خواجہ معین الدین نام نہاد و حضرت
 خواجہ بزرگ را و صحبت بود یکے منکوہ دختر سیدہ جہا الدین شہیدی عم سید حسین جنگ
 کر بہ بالا سے ملو اجمیر آسودہ است نام او بی بی عصمت دیگرے نام امۃ اللہ انچنان
 کہ حضرت خواجہ بکیر سن سیدہ بود و ہنوز متاثر نہ شدہ شبے حضرت پیر صلی اللہ علیہ وسلم
 بخواب دیو فیفر مایکہ معین الدین تو معین میں مٹی سنتی از سنتہاے من ترک کردہ اتفاقا ہماں شب
 حاکم تہجیل ملک خطاب نام بر سر کافران آنحد و قناختہ بود و خترے از وقران اجہا
 آن دیا بدست افتاد ملک خطاب بید خواجہ بود۔ آن ختر را بخدمت کے گزرا نید و خواجہ
 اور قبول کرد کہ فی تاریخ بکادخانی ایضا۔ سید و جہا الدین شہیدی خترے داشت گال
 عفت آ رہستہ و پیرایہ عصمت پیر استہ این ختر بحد بلوغ رسیدہ بود و توفی جو کہ خود بود

ناگاه شب نام جعفر صادق زارضی اللہ تعالیٰ غنہ بخواب دید کہ میفرماید فرزندم وجہ الدین اشاعت
 حضرت سید البیت پناه صلی اللہ علیہ وسلم دین است کہ این دختر را بخواجہ حسین الدین حسن سجری
 بسیاری و در حال او دیکری سید وجہ الدین نہ کہ ما نو پیوستگان حضرت خواجه بود این واقع
 را بہ وہاں نمود و خواجہ گفت بابا وجہ وجہ الدین عمر من آخر رسیدہ است لیکن فرمان حضرت
 پیمبر صلی اللہ علیہ وسلم است نہ استعمل آن چارہ نیست و ہر یک ازہر دو خاتون اولاد
 بی بی حافظ جمال از آن دختر است نہ دختر را چیت انکہ در عوام مشہور است و قبر بی بی جمال
 در پایان حضرت خواجہ است جفت شریعت او شیخ ضی است و خیرہ اور دیکے از قضا
 ناگوار است بالائے حوض کہ آنا من و ملا میگویند و از بی بی جمال و دیپر شدہ بودند و
 در آیام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواجہ و انہ دیپر انستہ شیخ ابوسعید شیخ
 فخر الدین شیخ حسام الدین شیخ ابوسعید از دفتر شیخ وجہ الدین است و در شیخ
 فخر الدین و شیخ حسام الدین ختلاف است سید محمد گیسو در از وجاعنہ درویشان بپا
 کہ از بی بی عصمت اند و سید شمس الدین طاهر و طائفہ درویشان میگویند کہ از بی بی
 امتہ اللہ و اللہ اعلم خواجہ حسین الدین خورد دیپر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است او
 خورد نسبت خواجہ بزرگ میگویند بہین نقبت اور اہل است درویش کامل ہو چوین
 مرید شود یکسب یا خدمت کار را بجائے رسانیدہ بود کہ بے واسطہ از حضرت خواجہ افتاد
 میکرد عاقبت بحکم خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقہ حلافت از او بستند
 و دیپر خورد شیخ حسام الدین سوخته شیخ قیام بابر بال در غایت حسن بصورت و ہیبت و عظمت
 بود از ہر یک خواجہ حسین الدین خورد شیخ قیام اولاد خواجہ حسین الدین خورد نام او شیخ
 قطب الدین است و سلطان محمود ملکی اورا چیت خان خطاب داد و خداوند دوازده
 ہزار سوار گردانید و سلطان محمود کہ در اجمیر اسلام کرد میخواست چیت خان را بہ ہر
 چون در شہ و از خوردی کلان شدہ بود اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بابر

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند. دانشمند بود در روضه خواج و در مسکیت
 شیخ احمد محب شیبانی و دیگر بزرگان حش اگر او بیند و خست لایق دم که در فرزند آن حضرت
 خواج مشهور است. در همین شیخ بایزید است منشأ آنست که چون سلطنت از الملک دلی
 فتوید ریخت و کاسه آن بر دیار اجمیر غالب آمدند فرزندان خواج در اینجا نتوانستند بود فرزندان
 خواج معین الدین خور و جانب مست در رفتند و در اینجا سکونت کردند و بایزید شیخ قیام بابر
 بجانب گجرات رفتند و تعلیم علم کردند. و شیخ بایزید جانب بعید او رفت و تحصیل علوم
 کرد. چون سلطان بود بعد از سالها در اجمیر سلام کرد و برگشت از این یار استیلا یافت شیخ
 بایزید از مسافرت بیست و قدر دم آورد و شیخ محمود دهلوی - شیخ الاسلام مند بود و صدارت
 علماء و صلح ابی تعلق داشت و شیخ بایزید و او سلطان محمود محقق شیخ بایزید
 چشت خان ابی سبب عصمتی که داشت اعتقاد با دین شاه نسبت خوش نیامد.
 سلطان محمود در مقام نصب علماء و مدرس در اجمیر بود و چشت خان باعث شد
 بر آنکه بایزید را نیز با جمیع فرستاد در شهر تبر که درس بگوید بعد از مدت جماعه انکار فرزند
 او کردند. و بپادشاه رسانیدند و پادشاه از علماء و مثل شیخ آن مان استفسار کرد و محمد دم
 خواج حسین ناگوری و مولانا ستم اجمیری که یکی از علماء و قدما و امیر بود و علماء دیگر گواهی دادند
 شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بال بن شیخ خواج حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواج
 معین الدین است و نه الحقیقت اگر خواج حسین اعتراف بپس او کرده باشد پس است
 زیرا که وی بود و مقتدا و عارف سبب ایشان و از آنکه فرزندان شیخ بایزید نیست چندی
 کرد و دختر او را در ظاهر می شود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است. العرض وجود
 اولاد اخفا و حضرت خواج تمیقین شد. انچه بعضی عوام گویند که خواج جصور بود و فرزند داشت
 غلط فاحش است ذکر اولاد خواج در ملفوظات مشایخ چیست واقع است. شیخ فرید میره
 حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور لصد و رسانست نقل میکند که خواج

تسلیم خاطر خواہنمیکر ایجاب اخراج بہ مکہ معظمہ آمدن ابوالخیر و فخر و بہانہ دست
سایق کر نشن باستان نمودن و اولیٰ نے حسنہ صافی از قمیسن در بکر فرستاد
در حال ہزار و دو و نصف نام الدین احمد بتقریب اتماس طلب قاضی فقیہی بکر و شیخ
کمال سیستانی نام اور اہم مذکور ساخت و ہمہ طلبیدہ از آن رونے کہ زمین بونجا آورد
حاضر زمان طلبیہ شتہ حکم خلاص فرمودند و در غیث و فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدعیاتش و بکر فرمودہ نامزد ہما نجا ساختند۔ چنانکہ ازین پیشتر مذکور شود
انشا اللہ تعالیٰ شیخ حسین اجمیری شہرت چنان وار دکا از نبار حضرت کتب الشیخ
سلطان الوصلین حضرت خواجہ معین الدین سجری حقیقی است۔ قدس اللہ سرہا۔ اما چون
باو شاہ رادر اوائل حال اعتقا و حضرت خواجہ اجمیری نسبت باو انکاس و مت داویدان
برہمنوی بعضی شایخ فقیہی کہ ایشان نیز در استیصال قہر انبای جنس بودند ساجی حمل
بلغ فرمودہ اند بخیر اہم اللہ و برقی نسبتش اولیٰ شہادت نمود گفتند کہ از حضرت خواجہ
عقبہ نامند و درین باب صمد و وقفات نیز بموجب زمانہ سازی مصر

قُلْ اِنَّ هَآؤُلَآءِ اَوْفَیْ رِیَآئِہِ

مصر نوشتند و آن تواریت چندین سالہ بگریان تفویض یافت و شیخ چون دستگا
عظیم داشت و در آن صوبہ بادشاہانہ زندگی میکرد و سوانح دیگر علاوہ آن شد و غیرت
ادلا الامری تانیہ و ردہ اورا حکم اخراج بجانب مکہ معظمہ فرمودند تا در سفر بانس الہ
خصت گرفت و بزیارت حج اسلام خانہ گردیدہ باز آمد۔ روزیکہ از فقیہ و برآمد بعزم
توجہ کابل بر سر حکیم محمد مرزا روانہ شدند۔ شیخ از سفر حجاز آمدہ ملا دمت نمود و شایخ
آدابیکہ نوبہ بہانہ نو مسلم۔ و نو مریدان و نو دولت حالا قرار دادہ از و بوقع نہ انجبا سیمہ
بعد از مطالعہ و صفحہ احوال و خطوط پیشانی او معائنہ نے حسنہ صافی از قم خود شہادت
حکم جس ویتلہ بکر نہ فرمودند و چند انجبا پس برودت اور سن یک ہزار و دو و سبعہ بعضی

مقرر بان معتقد شیخ را حکم طلب از بزرگواران و چون همراه بعضی از محسبان مثل شیخ کمال
 سیابانی که خمد ذکرش بالاندکور گشت و قاضیان فتحپور که بسجده شیخ خمار ابراهیم چشتی تا چار سال
 آنجا محسبوس بودند و بوسیله مرزا الطیب ام الدین احمد خان بنام الیشان رفته بود آمده
 کوشش نموده محب دما گردند و حکم بخلاص الیشان صادر یافت. چون شیخ میرعمیر
 بهفتاد سال بود و آفات خدمت ملوک و طریق ملازمت الیشان نیز گز نورزیده نمیدانند بوضع قیام
 تشییع نمایی بجهت تسلیم ناتمام کرد. باز از ورنجیده و ناخوش آمده حکم بمیزا فرمودند که فرمان
 که منتهان سبب بیک زمین مدحش در بکروشت او را بار دیگر روانه آنجا سازد
 و بیکم او شاه والده حسیفه الزمانی بپانزرون محل در هتام شفاعت داده گفت که
 بپتم او الله پیر فوت دارد در اجمیر و دش از برای دیدن من نزد کباب است چو شود
 اگر او را خصمت وطن فرمایند و هیچ مدحش از شما نمی خواهد تبدیل نفرموده گفته
 اچو جیو دما نخب که میر و باز دو کالنه برای خود و میکنت و فتوحات و نذر نیا از بسیار پیش
 می آرنده و جماعه را گمراه می سازد. غایتش والده خود را از اجمیر بمن جا طلبد و منجینی او را
 بخیریت دشوار تر از رفتن بکیر بود و شب که صد در جهان بقریب تسلیم تولیت اجمیر خواجه
 جامع انتخاب از نظر گذرانید. آن هم را که خود یافته بود برجم کرده و ضایان امر نداده
 خدمت نگاه داشتند و از صد در جهان پرسیدند که آن پیر بلوچ ساده لوح که عبارت
 از شیخ حسین باشد کجا است فقیر یاد دانه دم که در لاهور است و بصد جهان بمبار
 گفتیم که چون من قایل این سعادت نبودم بار او را متولی آن بلاد محفوظ سازند که
 حق بمر که فریاد سازد نخب که شان هندوستانیان برتر بنبای جنس نیامده است
 و بچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند در حق من حیپاره سعی می شکور شد
 و صاحب شیخ حسین و آن پیر منوم شکسته و خسته حالا مصدق و مضطرب در گوشه خمول
 افتاد و محب الی تر و خانم که اهل دنیا دار و نه آگین حق سائل بود و سالتهم خیر

عرض مسدود و خانه شفاعت خجاست است. القصد شیخ مشار الله عز وجل الوجود خلیع مقتنم و بکرت
 روزگار است. و هر چند مرابا و سابقه معرفت نبود تا دوزین ایام که از سفر حجاب ز آمده و محنت
 بند کشیده چنان می نماید که توده نورسیت بلکه اسب محسوس و سخن بدنیامعظم نیست که
 هرگز حلاوت ملا بر زبان او میگذشت باشد همیشه ریاضت و عبادت محسوس و صائم
 الدهر و قائم الليل است. پس که سخن سجدات تعالی بوجوب این مع العشر یثرا و ان مع
 العشر یثرا و در فتحیابی حاصل شود +

منقول است

از عالم با عمل واقف معقول و ما هر منقول امام الطریق شیخ محمد غوثی بن حسن بن موسی شطاری علیه السلام
 قال فی کلله را الا برادر - ارجمند نژادان پیش الدین اولیا قدس الله اسرارهم بسخنه برآیند
 که فرزند نداشت حضور بود. و جمیع برگردارند و کله بانو داشت یک دخت سید و جهه الدین
 مشهوری. دوم نیست راجه که در بند ملک خطاب مرید خواجه فوت اوده بود. بخدمت پیروز شتا
 بهچنین گذارش سلطان است ارکین ناگوری نیز بر عیالند بودن خواجه دالالت دارد. آنکه پورا
 و شیخ سرور لیسند زنگاشت. روزی معین الدین و ادلیا پس از عیالندی و فرزند آوردن
 بمن گفت. حمید الدین پیشتر در زندگام جوانی و تنهایی آنچه بر ضمیر من میگذشت بطلب ولی
 طلب لباس صورت پوشید. اکنون درین روزگار که پیری و عیالندی خوش
 آمد نیمه آمد های خاطر از سرای علم بد معین من خرامد عرض کردم پیش از زادن عیال
 کلمات داخل علیها نگر یا المخراب و جب عندا زقا حال مریم بود. پس از تولد و هری
 الیای بخدمت الخلیفه مقام او گشت شب مفتن این جواب خوش وقت گردید. بجلد باندا
 این گذارش ما بسخنه که معین الاولیا را حضور پندارند محض پندارند باشد. بی بی عطف جمال
 و خیر خواجه است زاده او شهرت عامه نه بر واقع است. و در حباله شیخ رضی بود که خواجگارش

در کتب اروض مستدلا که سبکی از مضافات ناگوار است و قبر بی بی در پایان حضرت خواجه
و دیگر بزرگان را سید محمد گنیمد و از از بی بی عصمت سپید اند و خواجه شمس الدین ظاہر
از امت اند و سید گوید ص

بجز خدا نداند که حقیقت حال

چند سال از آنکه منم زند داشت لیکن همه از دایره حسرت مسانی پائے بیرون نیاموده
با گذشت بعالم قدس منم بودند و بختی بزرگداشتند و چند تن از منم زند انش
بپایه بزرگواری و شرف برهنه می رسیدند و این گزاشش بمهر وستی مسجل است که
سه پسر داشت رشید و رشاد از آنجا حسین پور خواجه محمد الدین محمد اجمیریت بکمال
هر دو عالم آراسته و صاحب تقصیر بودند پس از پدر بزرگوار آئین صد و شصتی دارش
بوجودش آرایش پذیرفت نخبه شعبان سال شش صد و شصت یک از دنیا رفت میاگی
برادرش خواجه ضیاء الدین ابوالخیر نزد بر خه گنت او ابوسعید است - غدی کمالات
و حالات بود بجالیش بر شصت و نیز سال شش صد و نود و پنج خصیت بر بست شیخ
حسام الدین از همه خورد تر بود و از چشم مردم پنهان شد و به طائفه ابدال رجال الغیب
پیوست سجد نشینی بر بنابر و بنیگان رسید و پیران و خانواده داری خدیو
مشرع جیش معین الاولیا خود بخدمت قطب الاولیا سپرده بود - شیخ رنج با نیزه
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از بنابر اند بر دش صفوت و آئین سلوک پیر است ظاهر و باطن
بودند و از آن سال بر حبابه آبا که ارام برهنه فی خدا طلبان کردند - شیخ حسام الدین موقت
پور خواجه فخر الدین اجمیریت سینه داغ از سوز محبت و دیده اشکبار و طلب داشت
بصحبته لطف نام الاولیا رسید و بگامش در قصبه سانجهر با خرمی بر سر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده او را به نام گردانید و او نیز دو پسر داشت شیخ خواجه حسین الدین محمد
محمّد حسیف شیخ نصیر الدین چراغ دلی است - پیش از ارادت آوردن برادرش نفس

نافر جام غیر فرزند بود و از باطن معین الاولیاء بهر قیام داشت - دوم شیخ قیام الدین
 بابر بال خوش شکل و زیبای چهره - دلاور و لیرو و بزرگ منش بود این هر دو نیز فرزندان نامور
 دارند - شیخ قطب الدین پوختن است یا از اچیر در - آغاز آگهی بیست و هفت و
 سلطان حسن در نوجوانی او را چشت خانی داده است پودروازه هزار بار گردنید چون
 به غیر فرزند غیر سلطان پس از فراوان سال در اجمیر سلام تازگی گرفت بخت
 بچشت خان بهر دعوای بیست و دو گرفته بودند بیست و شش - شیخ یازید بزرگ پسر پسرین است
 دانشمند بود در ریاضت معین الاولیاء سالها درس میگفت شیخ احمد مجد و دیگر بزرگان گشت کرد
 اویند - هر هنگام شورش فرمانروای دلی از خیرگی بیکر پستان او بسوئے بغداد
 شتافت - عمری در آن گل زمین گزینید چون از رونق اسلام آگهی یافت از آن
 و یارمند و آمد سلطان از حسن عقیدت خود او را انبار چشت خان گردنید خان
 شیارست بداشت - به بهانه مهم سازی دورانده ختن او خیمه سال بسته بعرض سلطان رسانید
 پیش ازین برادر من شیخ یازید بزرگ مدرس اجمیر بود و بستی اسلام استجا برده منش راے جهان
 پیراے صواب نمود - اکنون ین دولت آنجا بنایاے اسلام از سر نهاده آمد - فتن آن
 سبب توارسی آن نونبهاے نماید - بنا بر سخن چشت خان - شیخ یازید را بودن اجمیر شد
 در آن روز جمعه بعرض سلطان رسانید که او نزا و معینه نیست - ازین مورد انشوران
 و درویشان کهن سال و بزرگان آگاه حال شد و خود را فراهم آورد و در پیش باز کرد
 - و دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری که در سماء مشائخ اجمیر مکتب
 دند - و دیگر چند آگاهان بهر درستی نسب او گواهی دادند و پیوند خویشی کردن شیخ حسین
 ناگوری به فرزندان خویش یازید نیز گواه عدل است +

منقولست

از ملفوظات پیر کاتب قبله عالم و علمیان قدوده ضعیف و سنده الاولیاء عاشق جانناز خواجہ
 سید محمد بنده نواز کیسود از قدس روحی و قلنا فی جامع الکمل +
 بعد نماز حق تعالی غرضه داشتیم کہ نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین بابا غمیانی است
 فرمان شد حکایت کہ میگویند دلیل میکند ایام شمس است آن حکایت حسیت
 کہ بندگی شیخ الاسلام حسین الدین از اجمیر آمد خدمت شیخ قطب الدین شنید استقبال
 کرد و چنانکہ دید با پیر پادشاه هیچ کم نکرد و بعد از آنکہ در خانه آمد عرضہ داشت کہ چه سبب
 بود کہ حضرتعالی این شهر را بعت و مقرر گردانید فرمودند بابا بخت یار من فرزند کردہ بودم
 آن فرزند استقامت گرفت مقطع من زمان میخواستند زندان مرا بخت و رئیس دارند
 جبر کردند این سو فرستادند تا از ما چند گاہ پیشتر بودی ما را راہی بنما بر کہ کریم تا این من
 حاصل شود عرضہ داشت شدہ الاجازت شود تا این کار یکبند شیخ فرمود بر کون خدمت
 شیخ در سلطنتش الدین آمدند بحسب آنکہ سلطان شنید کہ شیخ می آید بخت
 نمود آمد پایا دہ دوید در محفل دوم ملاقات کرد شیخ را بالانہ برد سما و نجای و بخت را کرد
 و چند بار سلطان بر دوش شیخ رفته بود و شیخ در کشودہ و بر خود خواندہ امروز خود آمدہ باد و شہا بہ کیا
 متحیر ماند کہ این مرد کہ ام سبب خود آمدہ است پسید بچہ سبب شیخ بندہ خود را خواندہ اند
 شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمدہ است فی الحال سلطان نشست و ہم در آن مانمان
 پیش خود مرتب کند بندہ فقط

منقولست

از ملفوظات پیر کاتب در باب معرفت تاجدار کثر حقیقت حضرت شاہ ابرہیم چشتی خلیفہ ممتاز

حضرت میرک جانباز رحمۃ اللہ علیہ ہکذا فی سالک ابراہیم یہ موفقت اللہ بحیری خواجہ بزرگ
قدس سرہ را زمان فرزندان بودند چنانچہ در مخطوط سلطان الت اکبر شیخ حمید الدین
سوالی الناکوہ عن قدس سرہ خلیفہ خواجہ بزرگ بنویس کہ شبہ خواجہ بزرگ بہ شیخ عبد اللہ السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود کہ ای معین الدین تو معین مین ماہستی و سنتی از سنہ ماہ
ترک سید ہیچ نہ صحت قطع متاثیل ملک خطاب نام از مریدان خواجہ بود و ختریکے
از اہل جہاے دار حرب ہر کردہ آورده بود و خدمت خواجہ فرستاد و او قبول بی بی اللہ
نام کرد و در خدمت خود گاہ داشت و بی بی حافظ جمال ازو بہ متوگشت لعب از چند روزید
و جہ الدین مشہدی را امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در خواب بہ ہر کردہ دختر خود را و غنچکاخ
خواجہ معین الدین در آچون این مقدمہ خواجہ بزرگ بہ سانسید بامر باطن امام جعفر صادق
رضی اللہ عنہ و ختر سید جہ الدین اکبری بی عصمت نام داشت نیز در کل خود آورد ازو
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجہ بزرگ بود و در بسیار
میداشت و یکبہ براعت مشغول بود و وضع ماندن کہ قریب باجمیر است احیاء ساخت جاکے
مزا حمت کردہ بود از آن جہت خواجہ بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان فرست کہ تہا سیدہ آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجہ بہت سال و صد
مردار کہ شازدہ کردہ از اجمیر است آنجہ وفات یافت نزدیک حوض قصبہ سردار دمن او
و اورا پسرے بود حسام الدین سوختہ بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات ایشان آراستہ بود و سلطان
الانشاخ صحبت داشت قصبہ و قصبہ بہا بنجر طرف عروبہ را اجمیر است و مرقہ بی بی طافجا
و ختر خواجہ بزرگ پایان مرث حضرت خواجہ دافع است بسے صاحب بحال و عالیہ جات
رعارہ کاملہ بود و نظر خاص خواجہ بزرگ بہ ترتیب یافتہ چنانچہ بزرگے و کرامات بی بی حافظ جمال
تا امروز ظاہر است رحمۃ اللہ علیہا خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیسام الدین بن حسام الدین
سوختہ عارہ کامل بود و خواجہ معین الدین خورد پیش از آنکہ مرید شود یکسب ریاضت کار بجائے

رسانیده بود که بواسطه از روی جانیت خواجه بزرگ حب فواحد خوابید میمود و از اشارت
 باطن حضرت خواجه بزرگ مرید شیخ نصیر محمود شد و خرجه سلافت از یک پوشیده و در
 نوای سلطان الشانخ میفرماید که خواجه حسن مدبیره خواجه بزرگ عظیم صاحب بود خواجه وحید
 برادر فستیش گنج شکرا آمد که مرید شود و بختش که فرمود که من این را از خانواده شما در یوزه کردم
 مرا چپال است که دست نشانی بگیرم خواجه حب بسیار عجز کرده مرید شد و مخلوق
 گشت بعضی از آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حضور بود و اولاد نیست محض عطا
 از تصانیف پیران چشت مکرر تحقیق پیوسته است چنانچه بالا که نوشت لیکن در کتاب
 احبار الاخیار می نویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان چشت درین واقع شده
 که میرید محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر بن محمود و جاع ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متولد شده بود و سیئه شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
 قطب عالم و ملایفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی امته الله بوجود آمدند و دو حال فرزندان
 خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امروز اولاد آن پاک نهاد موجود است و
 فرزندان خواجه معین الدین خوردین شیخ حسام الدین سوخته بطرف مالوه رفته متوطن شده
 احوال انجاء معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
 و حضرت احمیر کونت دارند و جاع نشین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
 یکی از فرزندان خواجه قیام الدین بطور تازمان سلطنت از الدین محمد جهانگیر بادشاه ضا
 سحاده خواجه بزرگ بود و قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و حق پرستی گذرانید
 بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او برسد سجاده خواجه
 بزرگ نشسته نهایت خلیفه و بزرگ صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
 فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را تا قیام قیامت بر جاده اکرام خود باقی و پابنده در مقام
 متبرک احمیر و جمیع مکان اسلام نگاه دارد و بجمیع الهی و الهی العباد +

منقول است

از صاحب تاریخ فرشته در مقابلۀ دوازدهم ذکر سلطان المشایخ حضرت خواجه معین الدین چشتی
 قدس سره در کرت دوم که از دلی مراجعت کرد و او را تامل واقع شد و شرح نهمین است
 که سید وجه الدین مشهدی که عم سید حسین مشهدی داروغه اجمیر بود دختر داشت
 در کمال حسن و عفت و چون بحسب بلوغ رسیده بود میخواست که او را بخیال یکی از دو دوان
 بزرگ در آورید و در تعیین آن متردد بود تا آنکه امام همام جعفر صادق علیه السلام را در خواب
 دید که میفرماید: ای خیرزند وجه الدین اشارت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم
 بر آنست که این صبی را بخواجه معین الدین شیخی بسپاری و بحال نکاح او در آری که او از
 دهم سالان در گاه آگهی و محبت آنندان رسالت پناهی است چون وجه الدین
 این معنی بخواجه معلوم نمود خواجه گفت عمرم به آخر رسیده اما چون اشارت حضرت است
 است امام همام بجز اطاعت چاره ندارم پس مقتضای شریعت مصطفوی را اجفت
 خولیشتن ساخت چنانچه از فرزندان شدند و بعد از هفت سال در ششم ماه چوب
 سنه ثلث و ثلثین است تمامه از قبیله حبشانی با کلیه وارسته بعالم قدس پیوست غرض که
 مدت عمرش به نود و بیست سال رسیده بود و بعد از وفات او جمیع پادشاهان نذر روضه او
 فرستاده تبرک می بخشند +

منقول است

از پادشاه کیوان جاه پیر پیر مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه کمال فو تعجب که زاده
 طبع و قوادوست و هر آنچیز که در زمان سلطنت خود او را در پیش آید طلب کند فرمود
 در سال نهمین جلوس +

خواجہ حسین فیرہ خواجہ معین الدین شتی سائیک ہزار روپیہ برائے شش ماہ دادم۔
 لکھت۔ چہاگیر بادشاہ قریب سال دراجیر فرمود۔ بحضرت خواجہ بزرگ اعتقاد و شوق
 داشت۔ کہ اگر احترام اولاد خواجہ بزرگ کر دہم شیکش داد و مراعات نمود۔ از ہمنہی ہوتا
 کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزند ہی حضرت
 خواجہ بزرگ بادشاہ را باقیسین اعتراف بود +

نذکر است عالمگیر نامہ

سن ششم از آغاز جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی مولفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ
 بحکم بادشاہ تطبیق واقعات فرما دہا ہی تالیف نمودہ +
 شیخ سید صاحب سجادہ جناب تودہ الوصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سکا
 بنیاد شعلت و غم بجزار ^{الطاهر} پادشاہ روپیہ کامیاب شد۔ و ہونہ آغاز سن نہم حبس
 دولت عالمگیری +

سید محمد صاحب سجادہ جناب تودہ الاولیاء الوصلین حضرت خواجہ معین الدین شتی انعام
 دو ہزار روپیہ بلندی یافتند۔ و ہونہ سن چہارم از جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی
 شیخ سید محمد متولی مزار فاضل الانوار خواجہ ابراہیم تودہ احرار تودہ الفقراء الوصلین خواجہ
 معین الدین قدس سکا العزیز بن غنائت شعلت و مادہ فیل و الغام بکیرار روپیہ بوازش یافت +
 لکھت۔ شیخ سید محمد بن شیخ علماء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابوالخیر برادر حضرت
 خواجہ حسین فیرہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلج و گورکان
 منصب تہذیب و اوقاف و سجادگی مزار فیض آنا حضرت خواجہ بزرگ باستحقاق فرزدی
 بسبیل داشت باور سیدہ بود۔ از حضرت شیخ علماء الدین تعمیر بزرگ از سنگ سفید

در احاطہ روحہ حضرت خواجہ حسین برکت ارحض جبالا کہ سولہ تہ معرفت دارد و از حضرت
سید محمد مسیح عالی در بازار پیش زینہ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع اور اقی بحشم خود
دیدہ و از کتبہ کہ بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاہر و باہر

منقول است

مریم نامی جہان آرا بیگم نسبت شاہ جہان بادشاہ غازی کما قال فی مونس الارواح
بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متاہل شدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اما فرزند شدہ
و این ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و
فرزندان حاصل گشتند چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی در کتاب اخبار الانبیاء خود نوشتہ
کہ آن حضرت دو کونہ رانی داشتند نیکی بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکہ پیر دستگیر شبہ در قعر مدینہ کہ حضرت سولہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید
اے معین الدین محمد تو معین دین مانی سنتی از سنت مائے مازک کردی اتفاقاً پسران
حاکم مسلمہ بٹھلی ملک خطاب نام بر سر حدود کافران کن نواح تاختہ بود و دختر
راجہ آن دیار اسیر او گشت ملک خطاب بر پیر دستگیر بود آن دختر را آوردہ بخدمت
حضرت ایشان گذرانیید آنحضرت متاہل گردند نام اورا امۃ اللہ نہادند و از ہر یک
ازین دو خاتون اولاد شد حضرت بی بی حافظہ جمال در تہ پائے پدر بزرگوار خود است و
و جفت شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند و قبر شیخ در یکے از قببات ناگوار است
برکت ارحض کہ آنرا امند و لاگویند و ز بی بی جمال دو پسر شدہ بود کہ در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند و دختر خواندہ آنحضرت اند لیکن سخن عوام را اعتبائے نیست چرکہ این
مقدمات در کتب مشہور است منقول است کہ حضرت پیر دستگیر را سہ پسر و شیخ ابو حنیفہ

شیخ فخرالدین و شیخ حسام الدین و خستلاف است برین که هر سه از بی بی عصمت اند یا از
بی بی امته الله سید محمد گیسو و از که مرید است شیخ نصیر الدین قدس الله سرها العزیز
با یک جماعه در پیشان بر آنند که هر سه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
با یک جماعه بر آنند که شیخ ابوسعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی امته
والله اعلم بالصواب شیخ فخر الدین قدس الله سرها بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
عالی بوده اند و یکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع نازدن که در حوالی اجمیر است حیات
ساخته اند. آنچه در ملفوظات مشایخ حقیقتیه مکتوبه است که فرزندان آنحضرت را دینی احیار بوده و
حاکم مزاحمت میسایید بنیجهت بدلی تشریف آوردند بهین شیخ فخر الدین بوده اند
ایشان بعد از بزرگوار خود سب سال در قید حیات بود و در قصبه نمر وار که از خطه اجمیر
شانزده کرده است بر حمت حق پرستند و دفن تشریف ایشان نزدیک حوض قصبه کور است
و شیخ حسام الدین پسران خود حضرت پیر و سنگی بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
بصحبت ابدالان پیوستند. در اخبار الاخیار شیخ عبدالحق محدث دہلوی نوشته اند
افراد آنحضرت متیقن است و آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصو
بودند و فرزندانند اشتد غلط فاحش است. ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشایخ
حقیقتیه واقع است. شیخ فرید میرد شیخ حمید الدین ناگوری از جد خود نقل کرده اند که چون خواجه
مارا فرزندان حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قوی و جوان بودیم
هر چه از درگاه حضرت عزمت می طلبیدیم یافتیم. اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
بر عالمی شود و کار به درنگ می کشد. بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون می
را علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نموده بود و میوهستان بر تابستان
میر سید منت و حجاب حاضر می یافت. چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
میر منتظر شدند که زرقی بحیثان خواهر رسید فرمان آمد که برو شاخه های ریختن بچینیدان

تا بر تو خرمائی تر بریزد در آن حال این متکلفات است حضرت خواجه را
 این جواب از سنده قبول افتاد و پسندیدند - شیخ فخر الدین آمد آنحضرت را پس
 بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بدوئی
 قدس الله سرهما صحبت داشتند بودند و شیخ حسام الدین سوخته در سابعلمه طرمش مشرق
 سر راه اجمیر واقع است - خواجه معین الدین خور و پس بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
 ایشان را خور و بسنت بحضرت خواجه بزرگ میگوبند - و همین منقبت و افتخار ایشان
 پس است - خواجه خور و درویشی کامل بود و پیش آنکه مرید شوند یکسب یا صفت و مجاهدت
 کامل بجای رسانیده بودند که نه واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیر دستگیر استفاده میفرمودند
 آخر بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما شدند و غرق حلافت
 از ایشان پوشیدند یکی از بنام حضرت پیر دستگیر خواجه بایزید بزرگ بودند - و تکیه
 سلطان محمود غلجی با و شاه ماند و بود شیخ بایزید بحکم از عمر ماء در از از سفر باز آمدند - و
 ادعای فرزندی نسبت آنحضرت کردند و سلطان محمود غلجی ایشان را بتدریس خط
 اجمیر نصب کردند - ایشان عالم کامل بودند - شیخ احمد بحکم گفته که خست لاف مردم کرد
 فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله سرهما مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
 مدت قامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزندی ایشان کردند و بپادشاه وقت رسانیدند
 پادشاه از علما و شایخ آن زمان استفسار کرد - شیخ حسین ناگوری و ملا ستم اجمیری که از
 قدوه علماء عصر وقت ماء اجمیر بودند با علماء عصر وقت ماء اجمیر بودند با علماء و یک گواهی دادند
 که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
 معین الحق و الهیته والدین است قدس الله سرهما اجمیر و شیخ حسین بن فرزندان شیخ بایزید نسبت
 خویشی کرده اند و دختر داده اند ازین ظاهر است که نسبت فرزندی ایشان بر شیخ حسین مستحق
 شده که حضرت پیر دستگیر خواجه معین الحق والدین محمد قدس الله سرهما از سادات حسینی بوده

و بلاشبہ از اولاد محبت و حضرت سید المرسلین اند صلی اللہ علیہ وسلم و درین پنجم نیست
و بدانکہ حضرت پیر دستگیر حشیتی از انجمن گونین در حشیت نام قصبہ السیت از ولایت
خراسان مجین اولیاء اللہ نسل حضرت خواجہ ابوالحسن ابوالحسن حشیتی و حضرت خواجہ ابوالحسن
حشیتی و حضرت خواجہ ابویوسف حشیتی قدس اللہ عنہما از ان قصبہ بوده اند بنابر ان
این سلسلہ را حشیتیہ میگویند و ہر کس کہ از مریدان ایشان است او را حشیتی مے نامند۔
و حضرت پیر دستگیر خواجہ معین الدین حسن حجزی در ہمین سلسلہ مرید شدہ اند و نسبت ارادت
ایشان بہ پانزدہ واسطہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرشد و مرید خاص خلیفہ
بزرگ حضرت پیر دستگیر حضرت خواجہ قطب الدین بختیاراوسی کالی اند و مرید و خلیفہ
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اودھنی۔ و مرید و خلیفہ خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمد اودھی قدس اللہ اسرارہم و صاحب سیر العارفین مینویس کہ حضرت شیخ
نصیر الدین محمد دغفہ حشیت ہر کس ندادہ اند و در وقت من بموجب وصیت ایشان
خرقہ و عصا و تسبیح و کاسہ چہرین غسلین را با ایشان در فرگذاشتند با تمام رسیدہ شدہ از
و از حضرت پیر دستگیر قدس اللہ عنہما +

منقول است

از فتح کش صومعہ کشف تحقیق ملا عبدالباری بخاری الاجیری کذانی رسالہ ایچہ کہ و
عہد امن مہد شہنشاہ ہفت کشور محمد شہاب الدین شاہ جهان بادشاہ غازی ترقیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد بلال الدین اکبر بادشاہ بر طے سلب فرزند درین درگاہ ہما بغاہ
آمدہ التجا کرد و با کثر درویشان متعلقان روضہ صفت رنیز دعا میخواند است چنانچہ
بعد عشا نزد شیخ بودم۔ بادشاہ با پوتین و کلاہ لپشین در حجرہ شیخ آمدہ نشست (مرا و)
شیخ از شیخ ملک نیر و خواجہ ابرہیم ادہم بخج حشیتی است و کسے نہ شناخت قدسے نان

سنگ حاضر بود پیش نهادند خورد و خوشوقت گردید و گفت با دشت شاه ازین رگه طلب
 فرزند دار در خدمت رویشان بجای آورد در بار با و دعا باید کرد شیخ فرمود که اگر نعمت
 با دشت شاه بصدق است اولاد بکثرت خواهد شد با دشت شاه از انجمنیت در دل کرده
 برخاست چون دیگر بار که با مراد و مطالب رسیده پایاده به حضرت خواجہ چشت اہل بہشت
 آمد و آنچہ نزد قبول کرده بود بہت ایق آگاہ معارف دستگاہ شیخ حسین مرحوم دادند
 بتعلقان روضہ منورہ بکہ ہر کدام بحسب کس محروم نمایند و در حجرہ شیخ ملک آمدہ آنچہ بہت
 در دل قرار شدہ بود ظاہر فرمود کہ پانصد روپیہ دو دکت تنگہ پیش شیخ نہادہ کہ بہت حقان
 قسمت کردہ بہتہ الیشان گفتند من فقر نام نویسی ندارم کہ قسمت کنم پیش دروازہ
 روضہ متبرکہ کہ ہمہ ہر کراخت میلج خواہد بود خواہد گرفت ہمچنان کردند ہر کہ احتیاج
 داشت بہداشت عمر شیخ ملک یک صد و سی سال شدہ بود بتایخ نوزدہم شہر ربیع الثانی
 وفات یافتند و قبر ایشان در روضہ منورہ نزدیک سیل کلان بہت اہل چراغ کلان
 واقع است مصلہ سنگ کہ تہران قبر است از آن شیخ دو پسران بودند شیخ عبد الملک
 و شیخ شہاب اکثر فتلیات و مذکورات را جمع کردہ ہر قوم نمودہ شد نقل است کہ شیخ عبد الملک
 مرقوم اکثر اوقات با صحبت ہم نشینان خود نشستند و مذکور لطف و احسان حضرت
 قطب الاقطاب پیر دستگیر میکردند از زبان دل من مقصود آنحضرت مقرر کردہ ام کہ در شہر
 اولاد نماز استخارہ میکنم و ہمان شب خود را بجنو پرور آنحضرت بیہم چون بہ طلب خود
 کہ استخارہ کردہ حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب باصواب می شود و تہتہ رز جہ
 بعد از نماز شیخ عبد الملک و ہم نشینان الیشان و غیرہ عزیزان آمدہ در داخل روضہ
 منورہ نشستند در آنوقت نیز مذکور لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب در بیان آمدہ
 شیخ عبد الملک گفتند آنچہ کہ در باب من لطف و کرم حضرت پیر دستگیر شدہ است آنرا ظاہر
 میکنم چہنہ بار کہ عرض کردم بہر ادل رسیدم تمام مذکورات و ہر اماہر زبان آوردند و گفتند

که گوی گاه در خاطر میگذشت که خست بر دستگیر ما را بچرخ روشن می دانند آیا در
 زمره خاندان خود یا در عوام این شمس شب ایل ماه بود بعد نیم شب نماز استخاره کرده
 تسبیح سیکو دیم جواب غلبه کرد و در مراقبه شدم معانته شد خود حاضر پر نور دیدم که میفرماید
 عبد الملک ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتراف و خاصان خود دانسته بخلافت و ریاست
 منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها میگوید که دهیم بهر آن شب صحبت ایل آگاه بندگی حضرت
 خواجه حسین مخرم هم درین باب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزی نگفته شد
 به عبد الملک اظهار خواهیم کرد بوقت صبح آن جهت ایل آگاه ما را طلب میدهند و اظهار کردند
 و گفتند شما و عامله چه دیدید بیان کنید و آنچه در باب شما بشارت شده آشا
 مر بیان کنیم گفتیم که از مدت آرزو داشتیم که در باب خود بخدمت قطب الاقطاب عرض کنم
 و جواب حاصل ثلث ما را جواب با صواب حاصل شد که فرمودند ترا و آبا و اجداد ترا صادق الاعتراف
 و خاصان خود دانسته بخلافت ریاست منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها اختیار
 نموده ایم جهت ایل آگاه فرمودند آنچه بشما حضرت فرمودند همین منطبق بر من فرمودند و سوگند
 آن دیگر نیز فرمودند که عبد الملک نیر ابراهیم ادیم است او را دوست داشته در باب او
 متوجه باشید و از طریق حقیقتی ممتاز کنید حقائق آگاهان فرمودند الحال بر چه میگوید
 موجود است گفتیم بیعت داده و عامله و پیر این خود پرستانیده و چند آوار و طیفه خود عنایت کرد
 اجازت دادند و خلافت نامه نوشته بهر خود فرستادند و نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه
 و محضر نامه ریاست بهر غفران پناه حضرت خواجه حسین پتی و از عمر االی و مالی و دارالخیرا جمیر
 مسلم و موجود است و بعد از آن روز غفران پناه بی نهایت متوجه بودند و بسیار التفات
 میکردند و قوتیکه میرفتیم دیدیم میفرمودند بیانید نیر ابراهیم ادیم بیاید که آنحضرت
 قطب الاقطاب چنین فرموده اند به سعادت شمس شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت
 غفران پناه اظهار میگرداند که روزی نور جهان بیگم بخدمت آن غفران پناه یکشالطی

به قیمت وجوه و بجا و در پی خوش قماش بود که در گنجینه بی بی آمد فرستاده بود و اکثر مردان
 بخدمت آن غفران پناه فرستادند و دیده بین میگردند و در خدمت غفران پناه
 رفتم آن مثال را بمن نمودند من نیز قماش و لطافت آن بیان کردم چون از آنجا برخاستم
 حقایق آگاهان آن مثال را موعود فرج نیک بخت خادم خود محبتانه مافرتادند بعضی از تقریباً
 بخدمت حضرت حق آقا فرستادند گفتند که آن مثال بسیار قیمتی بود و میبایستی که حضرت
 آگاه میشدند و یا بهایان میبخشیدند که ما آرزو داشتیم نمودن این مقرر است که هر چه چهر
 آرزو دارد بداد منم رسد چنانچه شیخ عبدالملک اسلمی شناسید او یکی از خاصان
 این درگاه است و از آن حقایق آگاه همیشه از لغت و جنس و رسالت تا دو صد
 امداد میگردند و برادر من شیخ شهاب نیز التفاسیر میگردند و چنان اختیار داده بودند
 که تمام دیانت سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میگردند پسند
 میشد و از احوال اینت را امداد میگردند که محتاج چیزی نبود و بعضی با چند حقایق آگاه
 غیب چلی میگردند با نهان نرزش همیشه گفته آنها پیش غیرت و من گاه گاه بخدمت آن
 حقایق آگاه میرفتم شیخ شهاب همیشه در آنجا بود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
 تا کجایان کنم که نهایت ندارد و دیگر نکور از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطابیان
 میفرمودند

منقول است

حضرت شیخ الحدیث چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه علی حسن صابر است رحمه الله علیه
 کذا فی سید الاقطاب
 نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین لوش انا الله برائت و مرتبه به علی تشریفانی
 فرمود در مرتبه اول که با جمیع تشریف بمقام اهل گردید و از چنانان بود که میرسد و جبهه الدین شهنشاهی

و راجع به حاکم بود دختر س داشت - پاک و پارسا نام بی بی عصمت چون عجب بلوغ رسیده پیش
 میخواست که در نکاح شخصی در آرد اما کسی را در نزد حال او نمی یافت - درین اندیشه بود که
 شبی آمد پدرش بنشیند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بخوابید میفرماید که وجه الدین حکم
 حضرت شاه رسالت صلی الله علیه و سلم چنانست که این عجزه را بقطب المشرق حضرت
 خواجہ حسین الدین حسنی الحسینی بسیاری چون بیدار شد - بخدمت آنحضرت آمد و این حقیقت
 ظاهر نمود - آنحضرت منموده - اگر چه پیر شده ام - اما فرمان گویند مطیع - سرکار عرش اشیا
 را انکار نمی توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد این واقع آنحضرت بعد از بخت بهالرحمت
 نمود - باین حساب عمر شریفش - یکصد و هفت سال میرسد - آنحضرت زن دیگر
 که خواست اینچنین بود که شبی حضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که میفرماید حسین الدین
 تو حسین بن بی بی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم وقت شنبلی خطاب
 بر سر کافران تاخت آورده و دختر راجه آن را بربست آورد و بخدمت حضرت خواجہ گنبد انید و
 آنحضرت میراث بیل فرمود و بی بی امته الله نام گذاشت - پس از آن تاج المستورات دختر
 به وجود آمد - بی بی حافظ جمال نامش کردند - و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود و
 ریاضت و محابه بخدمت والد بزرگوار خویش بحسب غایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن
 زمین المحدثات پائین مرقد آنحضرت است و بخت شعیب آن تحفه شیخ رضی الدین نام داشت
 از دو و لیسر وجود آمده بودند - و آن هر دو طفولیت در گذشتند و مردم عوام میگویند که بی بی
 حافظ جمال دختر حجتی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است - از آنکه این بمقامات در
 کتب معتبره تحریر دیده ام قول عامی است باز دارد از بخت اهل عام بچپان حرف نادر است
 در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت
 سه پسران که حسب در عرصه جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت است از بعض گویند که خواجہ ابوسعید
 از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته الله است این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچه شیخ فرید الدین میر سید سلطان التاکیں حضرت شیخ حمید الدین باگوری قدس اللہ سرہ اعوذ
 از جبر و گوار خود نقل کرده میگفت که چون خواجہ مارا منہ زندان مارا فرزندان حاصل شدند
 روزی بابتدیه میں مودالے حمید الدین پیش آئیں کہ جوان بودند ہر صاحب از رب العزت
 جہاننامہ میں طلبیدم فی الحال میافتم حالانکہ پیر شدم و فرزندان پیدا گشتند۔ بعد
 حاجت می شود و کار بد رنگ حاصل میگردد۔ بندہ عرض نمود کہ بحضرت پیر دستگیر روشن است
 کہ چون عیسیٰ علیہ السلام از حضرت مریم علیہ السلام تولد نہ شدہ بود میوہ رستان
 در تابستان از غیب بدو میسر می شد و نہ محنت و نہ تعب در طلب می یافت چون
 مسیح علیہ السلام تولد شد حضرت مریم تطن رے کشید کہ بچہ چنان می تلاش نیاید
 منہ ان شد کہ شاخہاے خرما بجنبان تاخر مای تازہ بر تو بریند۔ ازان باز بچہ ان
 نمود و بہر روز رزق می یافت در اوقات سابق و حال این قدر تفاوت است لیکن
 در قدر و مرتبہ دوستان خدا عز و جل نقصان نیست و تصرف و ولایت ایشان باقی
 آنحضرت چون جواب شنید پسند کرد و فرمود آئے بچہ بین است و گویند کہ خواجہ فخر الدین
 ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و لعب حضرت خواجہ نسبت مال
 زندہ ند پس مرتبہ سردار کہ ادا جمیع شانزدہ کردہ است بر حمت حق پیوست۔ ہمانجا نزدیک حوض
 آن قصبہ مدفون است و خواجہ حسام الدین فرزند خود آنحضرت غائب شد و صحبت لیلان
 پیوست و پسر خواجہ فخر الدین خواجہ حسام الدین سوختہ نام داشت کہ میر خواجہ باشد پیر صبا
 کرامت و بزرگ روزگار بود بار اول جبر و گوار خود نسبت تمام داشت و پیش از اراوت رعیت
 و محابہ از جگہ رانیدہ بود و بحضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء قدس اللہ
 سرہ العزیز صحبت داشت غیر شریفان و قصہ بیان بھرمت است و یک از بزرگوار حضرت خواجہ
 شیخ بایزید است او در غروی جائے رفتہ بود در زمان سلطان محمود خلجی بعد مدت بسیار با آقا
 سید سلطان او را ریاست جمیر داد۔ چون مدتی بگذشت مریم از روئے عناد و فرزند سی و

سخن پید نمودند - حتی که با سلطان وقت رسانیدند بادشاه علما و فضلا و مشایخ و اکابر ملک و نواحی جمع ساخت و استفسار نمیعنی نمود - آخر الامر شیخ حسین مولانا رستم که قدوه علمای زمانه بودند دیگر اکثر اکابر نامه را گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین ابن خواجه سام الدین موصوفه ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان العارفین حضرت خواجه معین الدین حنی محسنی است بعد از ان شیخ حسین ناگوری بنسبتند ان شیخ بایزید نسبت و دختر داد به مردم که در سن فرزندان حضرت خواجه سخن خستام دارند همین شیخ بایزید است و دیگر ان هیچ سخن ندارند و لیکن همه عبارت گرفته اند - از انکه این باجر امیش اکثر سلاطین ملی و مانند گذشته است از اکابر ان تحقیق شده - قول عام چه عتبار دارد و سجان تعالی و تقدس این اولاد محبا و آنحضرت الابد الابد پاینده دارا و بجزمت النبی داله الالحاد ۴

منقول است

از عارف معارف خدا آگاه - صوفی قضایات و دستگاه - محمد عبده الرحمن شتی کما قال فی مراحه الاسرار و در باب نفی اولاد خواجه بزرگ قدس سره که آنچه که براه تعصب مورخان و تاریخ اکبر نامه و قبایل نوشته اند بر هر کسی ظاهر است - لکن از ملفوظات پیران حقیقت معلوم میشود که خواجه بزرگ از زنان دست نرندان بوده است چنانچه در ملفوظات سلطان التارکین شیخ حمید الدین گوری قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسد که شب خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواب دید آنحضرت منم بودند که می حسین الدین تو دین ماستی - اما سنتی از سنت ما من ترک میدهی چون سج شد مقطع مسلمة شعلی ملک خطاب نام که از مریدان خواجه بود و تقریبه از راجه با... در جرب سیر کرده آورده بود و بخدمت خواجه فرستاد - خواهد ویرا قبول نمود بی امتنه الله نام نهاد و در خدمت خود نگه داشت - بی بی حافظ جمال از منی تولد گشت بعد از چند روز سید و جلال الدین ...

در عت رنخا خواجه حسین بن دراز چون نیمیت در خدمت حضرت خواجه بزرگ سانسیدند
 بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی الله عنه دختر سید و جله الدین را که بی بی عصمت نام داشت
 در رنخا خود آورد. از آنکه پسر بوجوه آمدند. یکی شیخ فخر الدین. دوم شیخ ضیاء الدین
 ابو سعید. سوم شیخ حسام الدین که او در صغر سن بصحبت ابوالان پیوست. از آنکه نوالد و
 تناسل نشد. شیخ فخر الدین محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود. در بسیار دوست میداشت
 و آنکه بکسب رزق اعت مشغول بود. موضع نازن که قریب باجمیر است احیاء ساخت. حکم
 مراجعت کرده بود و از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان بنش الدین به دلی تشریف برد و
 فرمان درست گشت اینده آوردند تفصیل این اجمال بیشتر بجای نود نوشته آید و شیخ فخر الدین
 بعد از وفات خواجه بزرگ بسبب سال و صد حیات بود در قصبه سر و ار که شازده
 کرده از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک حوض قصبه سر و ار مدفون است. او را
 پسر بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود
 با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبر و در سانبه است طرف غروب همراه اجمیر و
 مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجه بزرگ پایان مروت خواجه بزرگ واقع شده است. بنسب
 صاحب کمالات عالی درجات و عارف کامل بوده اند و خواجه حسین الدین خورد پیش از آنکه مرید
 نشود بکسب یا ضمت کار خود بجای رسانیده بود که بنی واسطه از روحانیت خواجه بزرگ
 اخذ فوائد می نمود. و از اشارت یاطن خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه خلافت
 اوست می پوشیده. در فوائد الفوائد سلطان المشائخ میفرماید که خواجه احمد بنبره خواجه
 بزرگ عظیم صالح بود و برادرش خواجه حبیب پیش شکر گنج آمد که مرید نشود شکر گنج فرمود که
 من این را از خاواده شما دیروزه کرده ام. مرا چه بحال که دست شمش بگیرم. خواجه حبیب بسیار
 عجز کرد و مرید شد و مخلوق گشت. الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حصور بود
 و او را اولانیت محض غلط است. از تصانیف پیران حشیت مکر تحقیق پیوسته بنایچه بالا

گذشت در کتاب انجیل بالا اخبار نویسد که اختلاف میان بعضی بزرگان حشمت مدین واقع
 شده است که میرزا محمد گمیدار از خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی عصمت تولد شدند و میرزا شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور قطب عالم
 و طائفه از ویشان آن فرستادند که از بی بی امته الله بوجود آمدند بهر حال فرزندان خواجه بزرگ
 اما قول اول اصح بنمایند چنانچه تا امروز اولاد پاک نهاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجه حسین
 خوردن شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت نالوده رفته متوطن شدند و احوال آنجماعت
 معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت امیر
 سکونت اختیار کردند و جانشین خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شدند چنانچه خواجه
 حسین یک از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
 بادشاه صاحب سجاده خواجه بزرگ قریب صد سال عمر داشت و همیشه لعبادت و حق پرستی
 گزینیده بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از آنکه شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
 شد و بحال شیخ علماء الدین برادرزاده صاحب سجاده بر سرند خواجه بزرگ قدس الله سره
 نشسته است نهایت خلیق و بزرگواری آراسته است حق سبحانه ثانی فرزندان خواجه
 بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده احیاء و کرام خود باقی و پاینده در مقام اجیر شریف نگاه دارد
 بحرمات النبی و آلہ الامجاد چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجیر شریف
 رسیدم شیخ علماء الدین صاحب سجاده خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز شجره نسب خواجه بزرگ
 اظهار نمود بحسب زین اسطه بحضرت امام موسی کاظم میرسد و در سال مولد الارواح تصنیف
 مریم زمانی حضرت جهان آرا بگیم بنت شاه جهان بادشاه صاحب قرآن ثانی علیه الرحمة نیز منظر آورده
 که اثبات سیادت خواجه بزرگ نموده اما در تصانیف پیران حشمت جائز تمیق میافته نمی شود
 بهر حال خواجه بزرگ فرزند صوری و محنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده و بحال
 آن آستان تبرک خواجه بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سیف الدین میگویند که شیخ فخر الدین از کوه

مانگیر بوده است و از غلبه اعتقاد و محبت و جانیت خواجہ بزرگ وطن گذشتہ در اجیر افتاد
 اختیار نمود۔ چنانچہ پس از ندان او منور در خدمت استاذ متبرکہ موجود اند۔ و صلاح و اہمیت پیوستہ
 دارند و با کس بہ توضیح و اجمال شایستہ آیند۔ و از موقوفات پیران جمعیست بہ ثبوت پیوستہ
 کہ خواجہ بزرگ در زمان سبط الشیخ الدین لغزش دوم مرتبہ در دلی تشریف بردند۔ و در ثبوت
 از کمال غریبانی محض بجائے دیدن و سرفراز ساختن خواجہ قطب الاسلام زرتہ بودند۔
 و آنجا آمدہ در اجیر شریفیست اہل گشت و مرتبہ دوم بخاطر درست ساختن فرمان مصلحت
 ناندن بہمت مندر زند سعادتمند شیخ فخر الدین۔ و این نکتہ بغایت نازک است نیک گاہ باید کرد
 کہ سبط الشیخ الدین مرید خواجہ قطب الدین گوید۔ اگر یک خادم خواجہ بزرگ میرفت در دست
 سلطان نہ کہ سعادتمند می دارین دانستہ فرمان درست کردہ ارسال مے نمود۔ ولیکن کلان
 اولیاء بیشتر در ترک جاہ و شیخت کوشیدہ اند۔ و خود را در نظر محقر نموند۔ چنانکہ سہل علیہ السلام
 باین کمال در بازار جہت حسد و فروخت میرفت و دیگر کار این طائفہ برستی و دیانت است
 ہر گاہ مقصود و حاجت بہ شخصہ داشتہ باشند آنرا مستور بے چہ سازند و ناموس بجائے
 کہ اہم مصلحت کہند۔ چہرہ کہ حق تعالی ناظر بدل است و در رسوم نیک یا بد گفتن ایشان
 پیش عارفان اسلام وجہ ندارد۔ دیگر آنکہ فتن خواجہ پیش امیر از برائے حاجت رحمتے بود
 در حق مریدان کہ بجای از مریدان انکار نہ کنند و بر جاہ شیخی خود نہ نازد۔ و اصل سخن آنست
 کہ اہل انفا ماموسے شوند یا مرتق و خست یا خود میسران نمے آرند چنانچہ سبطان المشائخ
 میفرمایند در نظم خود

تا کہ در مانتی و پیکر کرد دوست
 نامیست از من من مانی ہمدا دوست

عشق آمد چو تو تم اندر برگ و پست
 اجزا وجودم بگلین دوست گرفت

منقول اسبست

از عازم بایستد بر شهادت آگاه شاه شید بخت والدین میرد حاجی حرمین الشریفین حضرت
 خواجه تکی مدنی احمد آبادی رحمه الله علیه
 ذکر فرزند ان حضرت قطب الشیخ خواجه معین بن الدین حسن سجری انجیری شتی قدس سره
 آنحضرت سه سپر شید و سر شد داشت از نخبه مین پور خواجه فخر الدین محمد اجمیریت دوم
 خواجه چنبا الدین نزد بر نه کنیت ابو سعید است سوم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی
 حافظ جمال مهر سه سپر ان را خواجه عیث قبا ز راست باز سید محمد گیسو دراز قدس سره از بی بی
 عصمت پیدا مد و خواجه شمس الدین طاهر از بی بی است الله مر خیمال می برد و
 بی بی حافظ جمال دختر حضرت خواجه است به روایت صحیح و آنحضرت دو که باز در فضا
 داشت یک دختر سید جمه الدین مشهدی دوم بنت راجه که در بند یک خطاب مرید خواجه
 افتاده بود و بخدمت پیوسته او بر عیال است بودن خواجه ملا فیض شاه عدل اند و همچنین
 گزارش سلطان اتا کین قدس سره بر عیال مندی آنحضرت ولالت دارد و
 پور میر نور حضرت سلطان التا کین قدس سره در سر در اصد و آورده است روز یک
 معین الاولیا پس از عیال مندی و من زنده آمدن بن گفت حمید الدین پیشتر در بنگام
 جوانی و تنهایی آنچه بنمیر من میگذاشت بطالب و طلب صورت می پوشید اکنون
 درین روز گاریری عیال مندی فراموش آمد همه آمدن خاظم از سران علم بدر این
 خراش عرض کردم پیش از زادن عیسی منادخل ذکر المخراب و جنت هارزقا حال ایم
 بود پس از تولد هری الک بمعراج النحله امتام اگر گشت پنهان این جواب خوش وقت
 گردید با بگسله باندازه این گذارش با آنها که خواجه معین الاولیا را حضور پندارند محض
 پندار است حضرت شیخ الدین قدس سره ارادت و ملافت از پدر بزرگوار

خویش داشت و کمال پروردگار عالم آفریده و صاحب قصبه بود. و پس از پدر بزرگوار سنجی
 و صاحب بود و وجود آتش آئین پذیرفت و چون او را ویسی احیا بود و آن موضع نامزدن نام
 داشت که قریب به اجیم است و چون عالم آنجا به آنحضرت مزار حمت می نمود و خواجه قریب
 آن در دلی رفت بود. و از خواجه قطب الدین مثال تیار کنایه آورده. و همین خواجه فخر الدین
 بود و بعد وصال پدر پست سال و صد رحبات بود. و قصبه سر و اثر کرشنا زده کرده از اجیم
 شریف است بیت پنج پنجم ماثعلی بن یحیی ششصد و شصت و یک بقرب این دی شتافت و
 نزدیک و غرض قصبه سر و اثر مدفن یافت. بنده زیارت آنحضرت مستعد بوده است چنانچه علی
 حضرت خواجه ضیاء الدین قدس سره خدا بکمالات بود و بجای پادشاه شریف جلوس
 فرموده پس سال ششصد و نود و پنج رحمت هستی از این جهان برست حضرت حسام الدین سر سکا
 خردترین من نرندان آنحضرت بود و چشم مردم غائب شده طایفه ابدال و رجال الغیب
 پیوست حضرت حسام الدین سوخته قدس سره بود و در حضرت خواجه فخر الدین است
 سینه داغ و سوز محبت و دیده اشکبار و طرب داشت و دل و دخته ناوک مودت بود.
 بصحبت حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا لیسر برده خواجگاهش و قصبه ساخن
 باقیست پس راه اجیم است پیرش بیاد بر دهم شده و در آنها گروانید. و وزیر و ویر
 داشت. یک سید معین الدین خور و مرید سلیمه ماف و حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دلی است
 و همچنین حکیم حضرت خواجه بزرگ صورت بسته پیش او ادا دت آمد و در آن با ویرش نفس نوجا
 فیروز من بود. و از باطن حسین الاولیا ابهر و س داشت. و او را خور و نبیست خواجه بزرگ
 میگویند و این منقبت او را پس است در ویش کامل بود و از ارادت ریاضت کار خود را بجا
 رسانیده بود که بر اسطاز حضرت خواجه بزرگ استفاضه میکرد. دوم شیخ قیام الدین بر بال
 قدس سره خوش شکل و زیبا چهره. و لا و بزرگ سنن بود. و این هر دو نیز من نرندان بود
 دارند. شیخ قطب الدین قدس سره بود و پیر نخستین است و را خا تا گوی پیر

سلطان محمود سلجی اور خطاب چشت خانی دادہ حبیبیہ و دوازده هزار سوار گردانید۔ چون بغیر در
 نیز سلطان پس از آن سال در جمیع بلاد مانگی گرفت خواست کہ بہشت خان
 خوشی بہشتیہ و گردنتہ بود نہ پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ پس بسین است عیسی از اول شیخ قیام الدین
 دانشمند بود و در حضور معین الاولیا در سن میگفت۔ شیخ احمد حبیبیستانی و دیگر بزرگان گرد
 او نیند۔ در ہنگام شورش فرمانرواے دہلی از خیرگی سپیکرستان اجیر خواستہ رفت و
 بعد از دیر بہشتیہ آمد سلطان از حسن عقیدت خود اور انبیا چشت خان نیاراست بہشت
 بہ بہانہ سازی و در انداختن او خیال بہشتیہ بغرض سلطان رسانید۔ پیش ازین برادرش شیخ
 بایزید بزرگ سدس اجیر بود۔ اکنون فتن آن بائجی سبب استواری اسلام کے نماید بناچار
 چشت خان شیخ بایزید را دستوے بودن اجیر شد و در ان روزگار جمعے بغرض سلطان نیند
 کہ اور انشا و معینیت۔ ازین رود انشوران درویشان گھن سال و بزرگان آگاہہ حال قلم و
 خود را فراہم آورد۔ در پستش باز کرد محمد دوم شیخ حسین ناگوری و مولانا ستم اجیری کہ علماء و
 مشائخ کیتا بودند و دیگر حد آگاہان بہرستی نسب را گواہی دادند۔ پیوند خوشی کردن محمد دوم شیخ
 حسین ناگوری پس از زندان شیخ بایزید گواہی عدل است۔ آنا شیخ جامی رحمۃ اللہ علیہ در
 سیر عارفین کے آرد۔ و آیلے کہ این حقیر شرف یار تہرت مبارک شیخ معین الدین بہشت
 گشت از زندان ایشان صاحب سجادہ شیخ بایزید بود رحمۃ اللہ علیہ و او شیخ بنایت
 عظیم ایشان بود شمس الدین طساہر کہ صد و چہا سال عمر داشت غرقہ حلافت از شیخ
 بایزید یافت۔ بود و شمس الدین را با حضرت سہاب الحق الدین اتحائے تمام بود و باین
 احقر الانام شفقۃ و محبتے داشت انتہے۔ چون این بندہ کاتب حروف بزیارت روضہ
 مقدسہ خواجہ بزرگ از سر قدم ساختہ رفتہ بود۔ در آنوقت صاحب سجادہ با جادہ آنحضرت
 دیوان میر سہر علیچان بود کہ وجود آنشتی او با حلیہ شستہ خواجہ شہابیت تمام داشت

لے این شیخ رفیع الدین بایزید خود و شیخ بایزید بزرگ است نہ شیخ تاج الدین بایزید بزرگ ۱۲

واز علوم غریبه نیز بهره گرفته بود و شرح ملا یحیی حضرت میرزا ابوالصوفی بن محمد بن ابی موسی
فخر الدین گنبدی است و در علوم غریبه و افر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که از
کدام خیل خانیه ستید بنده عرض داشت که از دست نندان حضرت قطب الاولین شیخ
الحمد بن الشریفین شیخ یحیی مدنی بختی گجراتی امین بنان که معلوم شد شهادتینیکان حضرت
سید احمد سرور که از اولاد حضرت خواجه بزرگ قطب الاولین معین بن والدین حسن بختی
سید است بود و ما به ازان باز بام گاه که بنده بخدمت شریف میر سید استقبال و تعظیم تمام
مے کردند و درین مجلس اسرار و مرام آنحضرت از بزرگواران ما هستی چه آیین بیکر فرموده
گذاشت و اوضاع آنحضرت را دست

روز بیست و نهم این بیات روح آنحضرت گنبد بخدمت گزارانید

مدحت سلطان عالم آنکا اگفتیت شاه مارا آفتاب دین و نسب اگفتیت
گوهر تاج الولا بیت سید سالار حشیت بے تکلف با بجا این برهه کی اگفتیت
این بیات گرفته بر سر خود داشتند بنده را ظنی غالب شد که شاید پسند خاطر گرامی بنیتاد
بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جن خواجه حسین الدین خور در سید فیض از جده شام حضرت خود
حقیقت خواجه نصیر الدین چرخ دلی اندر چنانچه این بنی در کتب سیر این خانواده مرقوم است
جهان آرا بیگم در مونس الارواح که تصنیف او است به خط خاخ خود نوشته و اشتیاق
بخدمت جد آنحضرت گشته و نسب نامه ممبر خود سجل ساخته بود آنرا باین بنده بنمود و نسبی
آنحضرت قبول و بدین وساطت حضرت خواجه بزرگ مے پیوند و حضرت دیوان سید علی بن
چشتی بن سید مام الدین بن سید منیر الدین بن سید صلاح الدین بن سید ابوالفتح بن سید
علم الدین بن سید ابوالنجیب برادر خواجه حسین بن سید معین الدین ثالث بن سید رشید الدین بایزید
خورد بن سید نور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید

شیخ کمال الدین محمد معروف به شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قیام الدین بنیر حضرت خواجه بزرگ معین الدین بن ابولیا است

کمال الدین یعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید قیام الدین بن سید خواجه حسام الدین سوخته
بن خواجه سید فخر الدین بن حضرت خواجه بزرگ معین الحق بن والدین حسن بن خجری حمیری قدس الله
اسرارهم تمام تحت بحر الاولیاء مولف حضرت پیرزاده بر جاده هرا نچه که بحق شاه رشید الدین
احمد آبادی در باب بیگلی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد تصدیق فرمودند - این شیخ احمد اشارت
به شیخ کمال الدین عروت شیخ احمد بوده باشد - زیرا که از کتب تاریخ میرین هست که بنا بر خواجه حسام الدین
بنان چهره دستی بیکرستان بصوب گجرات بنست بودند +

منقول است

از محقق با خبر غلام سرور بنیر مفتی رحیم الله تهرانی لشی الاسلامی اللاحق هکذا فی
خزینة الاصفیاء

به ثبوت پیوسته که حضرت خواجه را دایم پارسا و عقیقه بودند - اول دختر سید حمید الدین مشهور
عم حسین تنگ سوار است که والد بزرگوارش بحکم باطنی امام جعفر صادق رضی الله عنه
که او را بعالم رویا شده بود نکاح دختر خود بحضرت خواجه کرد و نام نامی آن عقیقه بی بی عصمت
دوسه سپرد و الا گوهر از لطف آن عقیقه وجود آمدند یکی خواجه ابوسعید - دوم خواجه فخر الدین سوم
خواجه حسام الدین قدس الله سرهم العزیز و آنانکه میگویند که حضرت خواجه لا ولد بود هرگز این
سخن باین غایت بانیست چو آنکه شیخ فرید میر سبط ان التارکین شیخ حمید الدین فی ناگوری زبانی
جبر بزرگوار خود نقل کرده است که روزی حضرت خواجه بزرگ معین الدین به سبده مخاطب شده
فرمود که ای حمید الدین پیش ازین که قوی و جوان بودم و اولاد هم نبود - هر چه که از رب العزت
میخواستم بلا تکلف و دعا ندا میرسید - حالا که پیر شدم و فرزند هم وجود آند مقصود به عاذا
جمله میشود - بنده عرض کرد که آنحضرت روشن است که تا وقتیکه عیسی علیه السلام
از لطف مادر خود بی بی مریم متولد شده بود - میوه آبستان در رستان نه طلب و خواهرش

بایشان میرسید چون عینے علیہ السلام متولد شد بی بی مریم انططار رزق میکشید
 فرمان شد که شاخه های نخل جنبان را بجنبان تا خراک تازه بر تو بریزند چون
 جنب بامید خراک تر یافت پس در وقت سابق و حال این مدت طفل و نث است
 حضرت خواجه جاب او بشنید و پسندید و میگویی که عمر خواجه ابو سعید فرزند آنجناب
 به پنجاه سالگی رسیده بود و در سن نهم داشت و خواجه فخر الدین فرزند ثانی آنحضرت
 بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد از انتقال خواجه بست سال زنده ماند و بهفتاد سال
 عمر داشت و در یاق نخ لیسر حیات و تمسک بوجود آمدند و در صبیحه مرار که از اجمیر بفاصله شانزده
 کوه است بهجت حق پیوست و بهانجالد فون گردید و خواجه چاه سام الدین پس خورده آنحضرت
 غائب شد و صحبت ابدال پیوست در آنوقت او چهل و پنج ساله عمر داشت و ویراست
 فرزند بودند و خواجه چاه سام الدین سوخته بسیار صاحب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
 اولیامصاحب قبر شریف و در قصبه سانهجر بجانب مغرب از اجمیر واقع است
 و اهلیه ثانی خواجه دختر یکی از ارجانه های هند است و سبب آمدنش بکلی آنجناب
 این است که حاکم تلمو بھلی که ملک خطاب نام داشت بر سر هندوان آن میاز داشت
 آورده بسیار و از ایشان قیاس رسانید و دختر را بر اسیر کرده آورد و بطورند آ
 بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب او را قبول نمود و بکلی خود را فرار از
 نمود و ناشی از الله نهادند و از لطن عفت آن تاج المستورات اول دختر متولد
 شد که بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بغایت عابده بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود
 داشت و آنحضرت خرقه سلامت او را عطا فرموده بایه هدایت و تلقین مستورات
 ارشاد کرد و چنانچه هزار عورات به توجه آن تاج المستورات محبت تمام قرب رسیدند
 و شوهر عالی گوهر آن عفت سیفه شیخ رضی الدین نام داشت چنانچه مزار پر انوار بی بی حافظ جمال
 متصل و ضمیمه حضرت خواجه واقع است و از دو لیسر بوجود آمدند و در طبعی در گذشتند

رحمۃ اللہ علیہم رحمۃ واسعۃ خواجہ فخر الملتہ والدین شہیدی قدس اللہ سرہ از فرزندان ولایت
 و خلفائے ارحمت خواجہ معین الدین حسن سجری است جامع علوم ظاہری و باطنی و کمالات
 صوری و معنوی بود و برائے حصول قوت سالک کسب زراعت اشتغال داشت و موضع
 ناند کہ متصل اجیر است سکونت مزید و تمام عمر در ہدایت خلق گزرانیدہ در سال ہفتصد و
 پنجاہ و مسہ خجست حق پیوست و یک بعد وفات پیر بزرگوار تابست سال بعد حیات و
 وفات در قصبہ وارہ وقوع آمد و ہما بخوار بلعض سر آمد فن دوست - شیخ
 حسام الدین سوختہ قدس اللہ سرہ پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المؤمنین خواجہ معین الدین سجری
 است سوختہ آتش محبت و دروختہ ناوگ عشق بود و بہ شیخ نظام الدین بدایونی بسیار
 صحبت داشت پیر بزرگوارش اورا بنام برادر خود خواجہ حسام الدین بن خواجہ بزرگ
 معین الدین موسوم کردہ بود کہ غائب شدہ صحبت ابدال پیوستہ بود وفات مہ صاحب
 شجرہ چشتیہ در سال ہفتصد و چہل و یک ارتسام فرمودہ است و مزار پراوازش در قصبہ بجا
 بجانب غروب بر سر راہ حمیر است و مہ عمر طویل یافت کہ زیاداد صد سال بود
 و از غایت سوز عشق و محبت محناطب خطاب سوختہ شدہ خواجہ معین الدین نور الدین
 بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است خرقہ فقر و ارادت جنسلاف از شیخ نصیر الدین
 چراغ دہلی پوشید و کمال کرامت معروفت و ریاضت و محابہ ہر صورت بود - کار سبھا
 رسانیدہ بود کہ بلا توسط غیرے از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق الدین حسن سجری
 استفادہ میکرد و برادر خود شش شیخ قیام نام داشت کہ کفایت حسن و صورت و شجاعت و
 ہیبت و عظمت بود و از ہر دو بزرگوار بسیار اولاد ماندہ وفات شیخ معین الدین در سال
 ہفتصد و شصت و یک است - قطعہ تاریخ وفات ۵

معین الدین سجری از دنیا سفر کرد بہ پیش اہل حبت گشت مامور معین الدین متوکل تم کرد
 بہار شش چ سفر گشت مامور در سال وصال او در ششم کُن معین الدین کامل مطلع در

قطعه تاریخ و تاج خواجه حسام الدین بن ختم قدس سره

چون حسام الدین ز دنیا خست بهشت سال وصل آن ولی متقی
عاشق الله صدیق آمده است هم حسام الدین بسید عفتی

قطعه تاریخ وفات خواجه بزرگ معین الحق والدین سید الله سره

معین الدین حسین همه دو عالم دلش روشن ز انوار تحفه
تبویب شدش امام محبت به خوان مصاشق نیر اکبر معنه

تاریخ وفات خواجه فخر الدین بن خواجه بزرگ

خواجه دین جناب فخر الدین مثل گل رفت چون سبایع جان
وصل او جو ز خواجه والا حلتش خوان ز مقتدر زمان

نقل و نشرها

خواجه معین الدین قدس سره جمیع مطالب باسراف تمام فرمان مجتبی جلال الدین اکبر شانه

و مراقب آئال اولاد و محباب

در نیو قفس فرمان عالی نشان مساوت نشان از کمربان طفت و جان بادشاه به شرف
نفاذ یافت زبیره از چیتور که جمع آن مبلغ یک لک تنگ مرادی است حسب احکام
حقایق دستگاه قطب العارفین غوث الواصلین از تغیر مقصد آصف خان مقرر
باشد که حاصل سال بسال بزبیره اما حبس الا تقیانی الا ایام کمال ثبت شیخ حسین و جبه
سید و غالی ابدی و ضروریات آن دادیم بایه که بدعا و دوام دولت ابد خجسته قائم اقدام نمائ

حکام کرام و دیناریان و عمال متعصبان و میانجیان و کارکنان و مقرران و مصلحت
 مذکور را بتجربت گماشته اند و سیادت پناه و مشاور الیه گردانند و احوال و احوالات
 و تمامی حالات و احوالات و کلی تکالیف و یوانی معایف سلم و ترخان و مرفوع اقلیم و خجسته
 بهیچ اسم در رسم تعرض رسانند و کشیده داشته و مطلقاً پیرامون نگردند و بجانب
 شریفین آن سیادت پناه را عرض نمایند و در تعظیم و تکریم او و روان و مردم او را
 مشغول دارند و هر ساله بنابران و بر و آنچه محبت و محتاج ندانند حسب حکم جهان مطلع از
 مصنون و در و نه نگزینند +
 المضافه بحسبیه العالیه و القانیه ص
 المطلاع العالی تحریر

فرمان محمد جلال الدین برباد شاه غازی

خواجہ حسین الدین شتی بخط طلاء



و کلا و حال متعهدان و مہمات خطا جمیع پادشاه
 کہ در شتر قطب الاقطاب بموقف عرض رسانیدند کہ در اراضی ایشان کہ در
 جوار مقبرہ متبرکہ قطب الاقطاب بموضع واقع است بعضی مردم اموات خود را
 نے اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم فرمودیم کہ بعد الیوم هیچکس میت
 خود را در اراضی جوار مقبرہ متبرکہ نہ گذاردہ نے اذن فضیلت مآب کالات اکتساب سبب الشلخ
 و العظام خواجہ حسین بنیرہ آن قطب الاقطاب باقی در شتر دفن نمائید کہ حسب حکم
 عمل نموده بتقدیم رسانند و اعمال مراقبہ کہ در آن آستانہ از قدیم الایام لے نمایند و تدار

دارم و مانع نشوند و عهد داشته وزیرین باب آنچه نمایند تحریر فی التایخ شهر بقعده
خواججه بین الدین بخط طلاء



چون بابت بیج در ذوق لنگر خانه نرسد لکن
میان اولاد واجب ادا حضرت یماشیخت آئین معرفت ترنمین سیادت ایشیخ نظام
بقادی الاویس الکرام و جهر الزمن شیخ حسن محال تنبت شیخ حسین بوجه و تمام عالم مرید
راجمده المسکت شمسیت شکار کامل الا خلاص فصاحت و ثار تحسن اخلاصت مستوجب
الرعايت الموصوف نصف نموده شیخ حسن را که مشیخ مرشد ایشان است به سجاده نشینی
تصفیه فرمودیم و فرمان حبب الاذعان عرصه دریافت که از قیدی و جیدی بحسب فرمان
در وجه ضروریات و صادر و واردا آن لنگر منور و مدوشت شیخت آئین مشار الیه مقرر شده بود
بتصرف عمده المسکت می الیه باشد که سال تمام کمال بصورت ریاست مگرداند و از عمارت و فرش
و روشنی و مصالح مطبخ و میسر و اعراض طعام مبلغ پانزده هزار تنگه مرادی و به الیه عقیقه شود
آن سیادت المشایخ متعلق بوده و تمام آنچه باشد مشار الیهم بسویت فضلا بفضل نهاد سپهر
فیض اثر می آمده باشد مجاز در آن موافق معمول قیوم ایشان بوده آنچه باقی ماند آنرا هم بسویت
حصد نموده هر یک حصه الضمت به محبت الفت سلوک داشته مطلقا مناقشه نکرده و کلیت
منازعت نسائیده و با هم شرائط حرمت خاطر نمی دشتند و دقیقه فرو گذاشت نکنند میباید که
از ضمن بی کویص مد مطلقا اعتبار نکنند و هر یک بحد خود رضی بوده و زیاده بی نکنند حکام کرام عمل
و متاثران آن مقرر داشته لنگر فیض اثر جد استم و برقرار داشته از جمیع حوالات اخراجات
و طالب دیوانی و معات و مرفوع استم شمارند و هیچ جهت خل نکرده از تغییر و بدل

و ما من شناختن فرمان محب طلب ندارند *

تحریر الحی الامرالعالی و خلیفه زمان

فی شهر شعبان الحظیم شد

پروانه صدارت پناه یعالی و تنگاه معرفت پناه واقف موافق احکوم و حکم اکابر الفضائل
عبدیل الوجیه اتهم ربی الحکام مقتوی الفضا لاصدر شیخ صدر شیخ القدر شیخ عبدالتجی صدر

نقل مندرجا

محمد نورالدین جهانگیر پادشاه غازی شمل بر سر قسمت محاسن بیات اوقات کیت
در شش عرس و دو شنائی و یک حصه در ده و محاسن شیخت پناه شیخ حسین
اولاد حضرت خواجه بزرگ و یک حصه فقره تکیه داران *

طغرا باسم بادشاه التمنا

مهر برج کرد اسما شادان سلف منقوش اند

حضرت خواجه معین الدین

چون مواضع که بصیغه وقف مزار فاضل الانوار حضرت قطب العارفین شمس المکین مقرر است
قبل ازین بموجب یادداشت واقع ۹ ماه مراد الهی شده حکم شده بود که امتیاز سه حصه نموده
یک حصه را بجهت شیخ و نگر و دو شنائی و احتیاجات عرس روضه متبرکه که نگاه داشته
و یک حصه در وجه محاسن شیخت پناه شیخ حسین عتبار نموده و یک حصه را فقره
تکیه داران قسمت نمایند و حاجی مبرک حسب حکم الایته شش موضع را که رقبه آن جبل و تپه
و منتهی صد سیکه زمین و حاصل نه هزار و پنجاه روپیه شود سازان جمله یک حصه پانزده هزار و سیکه
زمین باشد و اخل شیخ روضه منوره نموده و منتهی را که سی هزار و هفت صد سیکه باشد

شرح یادداشت

واقع تاریخ روزه مهر شانزدهم ماه مهر الهی ساله موافق یکشنبه ۱۲ رجب المرجب ۱۲۸۵ هـ
در چوکی لایق المرحمت والا حسان عاقل خان بر ساله سیادت و نقابت سپناه صدارت
دستگاه میران سید احمد قادری و ذیبت و قهر نسی شیخ عبد الرحیم و غیره چون موضع
بصید شد وقت نماز الفاضل الاثر قطب الاقطاب بمقر است تمیل ازین بموجب یادداشت واقع
۱۹ ماه آبی ۱۲۸۵ از قرار حصه قسمت حکم شده بود و یک حصه را بحجت خراج لنگر
در دشتانی و اخراجات عرس روضه منوره نگذاشته و یک حصه در وجه بدو محاش
شیخ حسین است با نود و یک حصه ابرای فقره اتمیکه داران قسمت نموده و هفت حصه مبرک بموجب
حکم شش موضع که قبیه آن چهل و پنج هزار و هفت صد و یکگیه زمین حاصل که هزار و پنجاه و پیم
داشتند از آنجا که یک حصه پانزده هزار و یکگیه زمین باشد داخل خرج روضه منوره نموده و هفتم
دو حصه که سی هزار و هفتصد و یکگیه حاصل شش هزار و هشتاد و پیم بموجب تفصیل ذیل به
نهمصد و نه نفر جماعه فقره که از نظر ایشان اقدس گذشته شش صد و سبست و هشت نفر که سبست
و هشت هزار و چهل و یکگیه زمین و سبست و یک من غله داشته نه هزار و پانصد و نود و هشت
مبیکه که دوازده من غله بحال خود حکم شده و نهمه را بر طرف کردند و موازی همه هزار و دو و سبست و
سی و نه و پیم و هشت من غله و شش آثارا سامی جماعه بنظر اشرف اقدس نه نگذشتند و احوال اکثر
از جماعه فقره اتمیکه واران از اجیمیر تا ماند و در کاسب سادات آمدند و حقیقت مذکور در تفصیل ذیل ابرض

الارض

۲۲ شمر
۸ شمار اسفوتی
در بخش ولد حبسال
ارمنی
میر

لا سبک
ابن
ماله سبک
مکونل سماء
له الهداد
ارضی
غله
ارضی
غله
مشار

مهراسمار	عند	ارضی	سما بیکه
عبدالغنی	عند	ارضی	مشار الیه
			اجیمیر
ارضی	عند	ارضی	ارضی
عند	۵۰ مار	ارضی	سما بیکه
عند		ارضی	ما بیکه قبل ازین حکم شد
عند		عند	ما بیکه
عند		عند	درینولام حمت شد
منجمله		ارضی	ارضی
ارضی		عند	عند
ارضی		عند	عند
عند		عند	ارجاء قاضی نظام
عند		عند	ارضی

نقل نما

محمد نورالدین جهانگیر بادشاه غازی مشحون عطیه موضع گیلوته در وجه محاش حضرت
 شیخ علم الدین نمیره حضرت خواجه بزرگ رزق
 خواجه معین الدین حشقی

طهر با اسم بادشاه



فرمان عالیشان ساجد نشان شد اصدار و عزت از ادیافت که موضع
 گیلوته مرابع مال پرکنه نزاریه کله رصوبه جمیر که مبلغ هفتصد و پنجاه روپیه جمع وار و بطریق
 درستی من است و اخذ نموده و وجه محاش حقائق و معارف آگاه شیخ علم الدین بادشاه

خواجہ حسین بنیرہ قطب الاقطاب متصرف بادشاہ جبروتی حسب الضمن مقرر باشند کہ
 حاصلات آنرا فصل فصل سال سال صرف نموده بدعا گوشتی دوام دولت ابدی و سعادت
 مینمودہ باشند۔ مے باید کہ حکام و عمال جاگیر داران و کوریان حال و استقبال و دستار و استخار
 این حکم اقدس اعلیٰ کو بشیہ موضع مذکور را بطریق درست تبصر و مشاور الیہ باز گردانند و حاصلات
 مطلقا تغییر و تبدیلیان را نہ کنند و بعلت مالوجات و اخراجات و عوارضات و کل
 تکلیف داری و مطالبات ملطانی مزاحمت فرمایند و از جمع وجوبات و خالات متاع
 و مسلم و مرفوع استم نموده درین باب ہر سالہ نشان و حکم محمد و نعلیند و از فرمودہ مختلف
 و انحرافات نوزند و در عمدہ شنا شدہ مرقوم ہا شہر پور ماہ الہی ۲۲ جلوس محلے
 شرح ضمن۔ بدو معاش باہم شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین بمقام یادداشت واقع
 روز ماہ متر الہی ۳۲ جلوس مطابق یوم سیر ۱۰ شہر شوال ۱۰۳۲ ہجری سال
 سیادت و نقابت پناہ صدارت و معالی دستگاہ صدر و موسونجیان و نوبت و
 کترین بندگان علی نقی آنکہ حقائق و معارف آگاہ شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین
 بنیرہ حضرت قطب الانطاب بنظر اشرف امت دس اعلیٰ گذشت بموجب جھپی
 ذاب غور شید صاحب مہد علیا از قرار ۲۳۔ مرداد ۲۲ حکم جہان مطاع آفتاب شعاع
 گردون ارتفاع صادر شد کہ موضع کیلوتہ من محل برگنہ نرائنہ سرکار اجیر کہ مبلغ ہفتصد و
 پنجاہ روپیہ جمع دارد بطریق درست در وجہ بدو معاش مشاور الیہ مقرر مقوض باشد بموجب
 تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیہ بخط واقع نویس مطابق واقع است شرح بخط قدوہ
 خوانین بلند مکان علیہ مریدان ساد نشان نظام الدین آصف جہی آنکہ داخل واقع نمایند
 بخط جہدہ الملکی مدار المہاسمی آنکہ بعض اشرف بکر برسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناہ
 موسونجیان آنکہ روز ماہ ۱۲۔ مرداد الہی ۳۲ مطابق یوم چارشنبہ شہر و قلعہ ۱۰۳۲
 مکر بعض اشرف اقدس اعلیٰ رسید شرح بخط درہ الملک کن ہستائے اعلیٰ الیہ مقرر

استخاقانی حمده کملی مدایمهای خواجہ ابو الحسن از خرافت نوسنان ملستان قلمی نیکو طرحی آنکه
بصیا جیوسا است موضع گسیلوتکه مبلغ مقتصد و نجیب در وسیع جمع دارد و در وجه مددش
شیخ علم الدین جیمیزی در بست نخواهد تحریر فی التایخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۲ شرح بخط
قدوه نوین لبست در کان نظام الدین آصف جیبی آنکه تصدیق نویسد
در نجیب امیر عماد و فر صدارت منقوش شده

بصیفه و حساش

نقل منرا

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه دخل الشده فی جهان شمعون تملیت اثبات ملا حضرت خیر بگتدین الله العزیز

مهر که در آن اسما ساز امیر صاحب دال
تابه جهانگیر منقوش اند

طغرایا سم بادشاه

خواجہ محمد الدین الحیدری خشتی قدس سره

چون عایت مراقبت حال سالکان مسالک تریقت در بر روان مساج نقوی و صلاحیت
سیما جمعی را که قامت با اقامت ایشان بسبب موجب معلوم است آری استه باشد از ذیل
متحیات امور سلطنت و خلافت عظمی سید انیم لهندا درین لایان مشران عالی شان در حمت
عنوان از کمین لطف و احسان شریف و صدارت و عزایز ادا یافت که از اجتهاد و کسب و کسب
سحقان نبل منصب تملیت مزار فائز الا نوار حضرت کرامت منزلت هدایت مرتب قطب
الاقطاب کنز الالکین جبرمان محققین غوث الاسلام و المسلمین بدستور سابق به
سیادت و فصاحت لایاب بحالات الکتاب تبرع و شرافت و دوة المشایخ الکبار شیخ حسین

نبیره و صاحب محبت ام آنحضرت است مفضول متعلق باشد که کما نبغی لبوا از علم مذکور نماید
واقعا نموده در رواج و رونق آن بزرگوار آثار و دست یقه نامرعی نگذارد - بیاید که حکام کرام
و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و مقصد میان مهمات دیوانی صوبه اجمیر آن
مشیت پناه را متولی آن محبت ام عرش احترام دانسته - دست تقدیری و کفیل او را
در امور متعلقه آن قوی دانسته - خدام و موزنان و ساز عمله و فعله آن بزرگوار فیض بخش مشایخ
را متولی خود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امور توفیق یم رسانیده از
صلاح و صواب بدی موی الیه بیرون نه روندخت ازل و له العالیه متشعار بخلافه سلطانیه حمیده کی
مدار المهای آنکه مکنفر فرسینده همراه آن فضائل با نجا یکله آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد موی
داشتند و حصصه شیخ مذکور باشد تبصرت او باز گزاشند آنچه حصصه عرس و روشنائی و غیره
بوده باشد بدستور سابق عمل آورند بایک از فرموده تخلف و اتخاوت نوزند و در عهد شناسند

نقل عبارت ظهیر فرمان

شرح یادداشتی که بتاریخ آذر ای ۲۴ - ام و اولی شد موافق یوم چهارشنبه مطابق
باجامی ایشان سالانه بدربار اعتقاد الملک العظمی اعتماد بخلافه انکبر به عهده الملک
مرتضی خان حبیب حکم جهان طاع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فانی
الافزار حضرت قدس سره و نور و مرقده بدستور سابق به فضائل کتابکلات اکتسابی و
و ثمار هدایت آنارست مد مشایخ الکبار شیخ حسین که نبیره و صاحب محبت ام آنحضرت است
مفضول مرجع باشد و نیز حکم شد که حمده الملکی مدار المهای نو لیسند همراه مشایخ الیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد موی الیه داشته و حصصه شیخ مذکور باشد بمشایخ الیه بگذارد
و آنچه حصصه عرس و روشنائی و غیره باشد - بدستور سابق عمل نمایند شرح حاشیه موافق
واقع است - شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهای اعتماد الدوله عرض کرد رسانند شرح دیگر بخط
مغربی حضرت سلطان انی معتمد خان تباخی ماه مهر ای که مکر بعضی اشرف قدس سره

شرح دیگر خط حمد الملکی در المہامی ستر قلمی شد +

مہر معظم الملک

مہر

نمبر

مہر

و خط محمد باقر

طغرا خورد

تنبیہ مملکت

بر حاشیہ نظر من مانع صدیق و یادداشت نشیان و دست شایب منسج است

نقل و نثر

محمد شہاب الدین شاہجہان بادشاہ صاحب ان ثانی داخل اللہ تعالیٰ نے بحسن
بحق محمد الرسول اللہ علیہ وسلم مشتمل منصب سجادگی +

خواجہ حسین الدین جتہ بن خطا

طغرا اہم صاحب ان ثانی
محمد شاہجہان بادشاہ بن خطا

مہر منجہ کما اسماء شایان مہر
از مہر صاحب قبران نامہ
صاحب قبران ثانی منقوش اند

چون بعض معتدس رسیدہ کنزورات و فتوحات روضہ منورہ و اولیٰ الصلین مقرب
بارگاہ جبروتی بہر جنب محض متولیان و امامی سوالی مشیت پناہ شیخ معین الدین
صاحب سجادہ و مجاہدان مقرر است و در بعضی خیر ما مجاہدان غرضہ سے خاند حکم
جہان بیاض آفتاب شمع گروہ ارتقا شرف مدار و عزیز بود یافت کہ

که در مدت فتوحات آن مزار مورد انوار موجب محضر و کورسوطی سلامات و نقره آلات
 که بندگان شریف است در این جمیع سالها و کشتانها و نقره آلات و نقره آلات و نقره آلات
 بسیارند بمشارا الیه و محب اوران حسب ائمن مقرر باشد و بهر جنس دیگر بحسب روضه
 منوره در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دسترس شود بشیخ
 موسی الله متعلق دانسته می داده باشند و طلا آلات و نقره آلات اگر شکست
 ریخت یافته باشد آنرا است نموده بر صورت منوره متعلق دانسته نگذارند و احد
 در آن دخل ننمایند و تصرف نکنند میباید که حکام متصدیان مهمات حال
 استقبال بر این موجب مقرر دانسته نگذارند که احدی ترکب خلاف حکم باشد
 اقدس اعلی گردد درین باب نهایت تاکید و دست غن عظیم دانسته هر ساله فرمان
 و حکم محب و طلب ندارند از فرموده تخلف و انحراف نوزند و در عهدت نمانند
 مخبر فی النایخ دوازده شهر حبیب المرجب سده جلوس مهینت مالوس موافق سنه هجری ۱۰۴۱
 شرح یادداشت واقع یوم خمس ۱۲ شهر شوال سده جلوس مبارک مطابق سنه هجری ۱۰۴۱
 موافق ۱۲۵۵ ماه الهی بر سال سیادت نقابت پناه صفوت و محالی و شگاه رفیع الفتح
 رفیع اشراف صمد لصله و زو و سنجان و نوبت واقع نویسی کترین بنده نافذی بعض
 اشرف سانید که بموجب محضر متولیان اوانالی و مولی مشیخت پناه شیخ معین الدین صاحب
 سجاده و محب اوران مقرر است و بعض چینه و محب اوران خر خسته نماینده حکم جان
 مطاع آفتاب شعاع گردون القناع صادر شد که انچه ندرات و فتوحات علامه
 از جنس طلا و نقره آلات که بندگان حضرت منافت پناه بی و شانها داده می
 والا گهر و دیگران بسیارند بشیخت پناه مذکور و محب اوران مفصله ذیل مقرر و مقرر
 و بهر جنس دیگر بحسب روضه مذکور باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دسترس
 گردد به شیخ موسی الیه متعلق دانسته می داده باشند و طلا آلات و نقره آلات اگر

شکست در حقیقت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگاه دارند و خل تا پنج شهر ذی الحجه ساله
جلوس موافق ساله هر بموالت بیدین یا ده است قلمی شد شرح دستخط سیادت و تقاب
دشمنگاه صدر لیس در و خل واقع نمایند و غیره و غیره +

حکم

<p>در شکر درین استیضات چنانچه عباد در روضه منوره هر جنس که نمیت روضه منوره در کار باشد متولین نقش نمایند و از آنکه از کار برود و مست شود به شیخ نکر بپرسند +</p>	<p>آنچه متعلق روضه منوره داشته باشد آلات و نقره آلات آنچه بن گنج حضرت خلافت باشد شاهزاده و الکر و دیگران بپارند و جنس که شکست و سختی در است نموده متعلق روضه منوره نگاه دارند +</p>
--	---

مسی بخجی لات هر کس قبرش چند و صوره پیش
دکار باشد از مملکت چنانچه و قلمی و در و چو کلچر و جام
و غیره و غیره

زلفش غیره پانچ تری
مجراتی که بقدر بپرسند

تعلق محب و ران		تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد	
از مرادی و کوری	پارچه سفید از خامه	نظا از شدنی	
تا پال سیا	و غیره سفید	و مثقالی یا هر چه	
از این و غیره	یا رنگ تمش سفید	سکک باشد	
	و دیگرین		
	قسمت شیر و غیره تا همه	دود از فرس	
		یا مکدر و غیره	
		یا هر چه باشد	
		چه اناوات از	
		فیل تا اسب	

مهر سنجان

شهر قندهار

عبارت نخله روز ناهید غیره

مهر

مهر

نقل و نشر

محمد شهاب الدین شیخ جهان بابا شاه غازی شریف علمبر عظیم موضع ولوازه بوجباش اولاد خواجہ بزرگ قدس

الله اکبر

طغریا اسم بادشاه بخط شکر

خواجہ معین الدین شتی

مهر مریج که اسماء شامان دہلی
تالیہ تیمور بجاقران منسج است

چون بموجب فرمان عالی نشان سعادت نشان موضع دیوارہ من اعمال جو ملی پرگنہ اجیر
در وجه مدد معاش شیخ علم الدین بہادر زادہ خواجہ حسین بنیر عہد خفران پناہ رضوان شدگان
مقرر بارگاہ جبروتی مفت بہ بود داد و دلیعت حیات سپردہ درینو لاکہ بعض مفت دس
حکم جهان مطلع گردون ارتقاء شرف صدور و عز و در یافت کہ موضع مذکور در دست
پستور سابق بشرط متبعض و تصرف بموجب مدد معاش مستحقان شیخ علماء الدین غیرہ
اولاد شیخ علم الدین مزبور از ذکر و انات حسب اضمن مقرر و مفوض بہ شد کہ حاصل
آن فصل فیصل سال پیل صرف معیشت خود نموده بگوئے دوم دولت ابد متعال
مینمودہ باشندہ بیاید کہ حکام و اعمال متبصیان مہات و متکفلان محاللات و
جاگیر داران و کرد و دیان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشد اقدس اعلیٰ
کوشیدہ آن موضع را تبصرہ مشار الیہم باز کند اشد از تغیر و تبدل مصنوع مجوس
شناسند و از جمیع وجہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع بہت شمرند و اگر در محل

چیز سه و اشته باشد آنرا اعتسار بدارند و شخصی را که از اولاد شیخ علم الدین
 ذکر باشد شریک شیخ علاء الدین مذکور در انوضع نازند بسیار چودهریان مقدمان
 و مزارعان و رعایای آنجا آنکه مال واجب و حقوق فنیوانی را فضل فصل سال به سال آنجا
 جواب میگفتند یا شند از فرموده مختلف و انحراف نوزند - تحریر نه است شیخ شهرزاد
 سده جلوس مبارک موافق سده ۸۵۰ هجری +

حضرت خواجہ عین الدین شسته

شرح یادداشت اتعیه تاریخ یوم الاربعاء و هشتم شهر رمضان المبارک سده جلوس یون
 مطابق هم امروز ماه الهی موافق سده ۸۵۰ هجری ساله سیادت نقابت پناه نجابت و است
 و سنگاه مورد مراحم بیکران بادشاهی مطمح عنایات نمایان شایسته سی صدر سلیل القل
 سید بلال و نوبت واقع نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجه حسین نبیره قطب
 الاقطاب که در شهر رجب المرجب سده جلوس یون بعرض مقدس و معنی
 که موضع و لوازم من اعمال پگنده اجمیر موجب فرمان عالیشان از قرار تاریخ ۱۲ شهر پوریه
 الهی سده در وجه و معاش شیخ علم الدین مقرر بود و فوت شده حکم جهان مطاع
 آفتاب شمع گردون لطف و صادر شد که موضع مذکور در سبت پستور سابق بشرط
 تصرف در وجه و معاش شیخ علاء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که نوگرشته باشد
 علاء الدین شسته یک تن باشد بموجب تصدیق یادداشت تسلیمی شد شرح بخط سیادت
 و نقابت پناه حمده الملکی در الهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط سیادت
 نقابت پناه صدر حلیل العتدر سید جلال آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط
 واقع نویس مطابق واقع است شیخ بخط سیادت و نجابت پناه مختار الدوله
 الحاقانی حمده الملک مبارک الهامی آنکه بعرض مکرر رسانید شرح بخط اقبال پناه افادت

انفاضت دستگاھ سعد اللہ خان آنکھ بتاریخ ۲۴ شہر رمضان ۱۰۹۰ جلوس ہمایون مکرر عرض
اشرف امت رس رسیدہ شیخ بخط سیادت و نجابت شہادت و شکوکت دستگاھت و تہذیب
بلند مکان عمدہ امر کے وسیع ایشان ناظم منظم ملک مال نایب و مستایب ملک و قبایل
گنجد ہمایون بادشاہی روانہ فی طرقت الہی حمد الملک و اراکھامی اسلام خان آنکھ فرمان
عالیشان قلمی نمایند

مہر ہمایون

مہر جلالت شاہ صدر العہد

مہر ہمایون

فی امت تاریخ ۱۰۹۰ جلوس

تاریخ ۲۴ شہر محرم الحرام ۱۰۹۰ جلوس مطابق ۲۲ آذر ماہ الہی قتل بدقت خاص نموده شد
بتاریخ ۶ شہر صفر ۱۰۹۰ جلوس موافق ۲۸ شہر ہجری نقل گرفتہ شد معہ نور محمد بموجب
یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند

بواقع مقابلہ نموده و اخل روز نامہ واقع تاریخ ۱۰ شہر رمضان ۱۰۹۰ معرفت نموده و اخل شد
بتاریخ ۲ شہر رجب المرجب ۱۰۹۰ جلوس نقل شروع شد

بتاریخ ۲۹ شہر جمادی الثانی ۱۰۹۰ جلوس ہمایون موافق سن کچھ از پنجاب و ستہ مطابق
بتاریخ ۲۳ ماہ شہر یو الہی معہ نور محمد بدقت استفسار رسید

من مملکت حسن من از خدمت الوہیت پناہ ربوبیت دستگاھ مرشد زادہ آفاق
در ہنمائے علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین صاحب سجادہ نشین بابرگاہ لاتی پناہ
سجود عالم و عالمیان قبلہ برحق و کعبہ تعین دریافتہ سوادش گرفتہ و عند الاستفسار فقیر حضرت
مشیت پناہی فرمودند کہ پیش از پیر زبکوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حقیقی حضرت
شیخ علاء الدین یکجہ دیگرے مقرر و مقرر بود و آنادریں مانیکہ شاہ عالم بہادر شاہ پناہی
بفتح کمال بخش بزیارت روضہ شریف وارد و حیر شد باستماع کلمات ناشائستہ کہ از زبان

شیخ فخر الدین سجاد نشین وقت که اواز نهار حضرت شیخ علاء الدین بود منصب سجادگی
حضرت عنفران پناه شیخ سراج الدین که از نبی اعام شیخ فخر الدین بودند مفوض شد بود.

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی مشرب الثبات ولاد حضرت غیاثی بزرگ +

طغرا باسم بادشاه

خواجگان معین الدین جشته

در وقت منار العیشان حادث نشان شد اصدار و عزایر یافت که منصب سجادگی
عنفران پناه عنوان دستگاه قطب الاقطاب مقرب بارگاه جبروتی سعادت مآب
کمال التکسب تبحر الشانخ العطنام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت
و مساهمت احدی حسب الضمن معتبر و مسلم باشد که کما ینبغی بقوازم و مراهم منصب
قیام و مدت نام نموده دست یقه از دقایق حرم و حیات و ران باب نامرعی نگذارند میباید
که حکام و عمال و متصدیان مهمات و گنجینه داران کرد و یان چال و استقبال و استمرار
و استقرار این حکم ششرا علی کوشیده منار الیه اصاحب سجاد و دستمه دست
تصدی می پس را در امور متعلقه آن امر قوی و مطلق داشته نگذارند که دیگر در آن
منصب دخل نماید و پیرامون کن گردد. چنانچه عمل نموده و زائران و وطن افان کن و
منوره آنکه مشار الیه را صاحب سجاد و علی الاطلاق دستمه تمامی امور متعلقه و مرجعه
را منحصر پس او بشمرند از فرموده تحلف و انحراف نوزند +

داشت واقع بتاریخ اسفند در آبان الهی سلمه موافق یوم شنبه بتاریخ
 ۳۹ سلمه برسد و سیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دستگا
 شیخ المکان صدر الصدور و موسوی خان نویت واقع نویسی کمترین بندگان
 شم شیف پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۴ ماه مهر الهی سلمه بنظر اشرف
 حکیم جهان مطالع آفتاب شعاع صادر شد که سجاگی قطب الاقطاب
 است منبر یوم بلا مشارکت عیس که از غیر خواجہ ولی محمد شرح بخط حمده المذکی
 در داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت و نقابت سپاسی آنکه داخل
 در شرح حاشیه بخط واقع نویسی مطابق واقع است شرح بخط حمده المذکی
 ساند شرح بخط متقرب بحضرت اسطغانی حکیم مسج الزمان آنکه بتاریخ ۷ ماه
 مذکر بر مرض شریف اعلی رسید شرح بخط عمده الملک اکبر السلطنة القاہرہ
 السیاسہ محنت اراکله و له سخا قانی حمده الملک دار الہما می سلام فی فصل خان آنکه
 فرمان عایشان شلمی نمایند

نقل و نشر

محمد شہاب الدین شاہ جهان بادشاہ غادی بہ شون اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ

خواجہ محمد بن حسین شتی

ظفر اباسم بادشاہ

مہر شاہ جهان بادشاہ

درین وقت نشان عالیشان سادات نشان شد اصدار و عزیز او یافت کہ موضع
 گناہہ من اعمال حویلی اجمیر کہ کار و صوبہ مذکور بطریق دولست است لصف خیر

قومی تیل در وجه مدد محاش شیخت پناه ختایق آگاه شیخ معین الدین میره حضرت
 خواجہ معین الدین شیختی از آنجکه بتاریخ ۱۲۱۱ ماه رمضان المبارک سنه ۱۱۱۱ هجری نظر اشرف اقدس علی
 گزشت و بعضی مفسدین معتمد سید حکم جهان طاع آفتاب شمع گرد و این طاع
 صا در شب که یک موضع از پرگنات سکر کاراجمیر که یک هزار روپیه حاصل داشته باشد
 در وجه مدد محاش انتشار الیه رحمت منورودیم به فقار اشرفی بعد رحمت شد بموجب بطریق
 یادداشت مبتدی شد شرح بخط عمده الملک سارالمهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط
 صدارت و نقایص پناهی آنکه بر سال اکثرین بند داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط واقع
 از این معانی واقع است شرح بخط حمده الملکی آنکه بعضی کمر رساند شرح بخط آقبال پناه
 حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۱۲۱۱ ماه مهر الهی سکر کمر بعضی مفسدین اقدس علی رسید شرح بخط
 عمده الملک رکن سلطنته لغت نامه مؤمن الدوله الباهره مختار الدوله مختاتانی حمده الملک الملکی
 علامی فصل خان آنکه از نصف غریب قومی تیل مندرمان کشان قلمی شد +

البر هزار حاصل

موضع کن بهیژه از حویلی سکر اجمیر

والله اعلم

حاصل کل ۱۲۱۱

لا و ع

جمعے تنخواہی از تعمیر جاگیر دار

شرح بخط حمده الملکی آنکه از صوبہ سکر اجمیر از موضع کن بهیژه تنخواہ نمایند با موضع درست

تنبیہ مولف

فقیر مولف موضع کن بهیژه ادیدہ است قسیر کہ تباہی تالاب سکر زونہ بود موضع مذکور سکر واقع است

نقل چشمه و سرما

شاه عالم بهادر شاه با و شاه غازی بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی در باب تفرقه
سجادگی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت شجاع بزرگ قدس الله سره العزیز بتاریخ روز
چهارشنبه نوزدهم شهر صفر المظفر ۱۲۰۵ هجری مبارک موافق ۲۲ شهریور مطابق ۸ آذر ۱۲۸۵
بر ساله لائق العنایت الاحسان بن مردماجم - خدیو گهیاں صاحب دربار شریع القدر صدر
سید محمد خان صاحب جهان و نوبت افتخار نگاری فدوی درگاه آسمانجاه عبد العزیز قلمی
حکم صادر شد که منصب سجادگی تقدیمی روضه منوره حضرت قطب الاقطاب واقع بلده دارالخیر
احمدیاز تغیر شیخ فخر الدین - به شیخ سراج الدین ولد شیخ ابوالفتح و موضع کیلومتره عملد گشت
مهر کار و صوبه مذکور هیچ دونه از روپیه بابت باریافت معزول و یک هزار روپیه از خزانه روضه منوره
باندوز و فتوح آنجا مشروط سوله حصه موضع دلاواڑه برگنه حلی صوبه مذکور پنج آنه یومیکه
بلاشرط مقرر دارد و در وجه مدعاش او مقرر نمودیم - اگر در محله دیگر چیزی داشته باشد آنرا
اعتبار نکند واقع ۲۸ صبح الآخر ۱۲۰۵ هجری جلوس موجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمشارک الیه بلاشرط مقرر است *

بموجب مندرج تخریر ذالکجه ۱۶ عید حضرت
موضع دلاواڑه
بموجب مندرج همان والا نشان عهد حضرت مرقوم ۲۱ حسب سجادگی بنی و مدو حاش ذیل
نیز و فتوح روضه منوره سید محمد مقرر بود و بعد فوت او بموجب مندرج مرقوم ۲۵ جادوی الاول
سید شیخ فخر الدین پسرش مقرر شده *

سالا
اصلا در روپیه عمل اضاف

کیلوتره اعظم از جمع موضع

در نیولامبشارا الیه سوائے بلا شرط مقرر شد +

شرح دستخط وزارت پناه لیاالت و شباهت دستگاه عمدت میان عقیدت نهاد
زبد مجتنبان با اعتقاد و نظرونظر باو شایسته مورد الطاف و مثنای - همه اعطاف بکران
خانزاده شجاعت نشان صمصام الدوله با فرنگ بخشی الممالک مسی الامرا بهادریست جنگ
سپه سالار نائب عتصاف و خلافت و نشان الی اعتماد سلطنت و کشور کشانی محقق درین
و دولت سپه آراسی خارک فتح و نصرت گنجور سوار بادشاهی اناضمیر انجمن پری محفل دانش
و بخت صایح الی عالم آراسی دستور در کمالک اربابان و کلا فوالا افتد ارض صاحب
الشوکت و العظمت و اجتنام واجب العزت و الشرف و الاقترام قد و خونین عمد
امرا عظیم الشان کن سلطنت اعلیٰ نظام المملکت اصف الدوله آنکه داخل واقع نمایند
کما فضلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغیر شیخ فخر الدین +

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه اللق العنایت و الاحسان شایسته مراح
بیکران هایت الله خان نائب لیوان اعلیٰ آنکه داخل واقع نمایند شرح دستخط لایق
العنایت و الاحسان مورد مراحم غدیو گیهان صد رفیع لعت صد لصد و در لیدر خان
صد جهان آنکه داخل واقع نمایند عرض است رسیده مشار الیه از مبارک قطب
مذهب و متراض است حکم شد خدمت مذکور از تغیر شیخ فخر الدین بشرط معزول بمشارایه
مقرر باشد +

معاش مشروط محکم شد

مد معاش مشروط معزول موجب نرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول ۱۲۸۵ میل و اضاف
بموجب ۲۱ منفر ۲۲ موضع در ولایت السامعه سالانه +

گیلوتی علم پر گشته در آنکه سرکار صوبه مذکور
 از حسن زاده روضه مذکور
 السبب از جمع موضع

گیلوتی علم پر گشته در آنکه سرکار صوبه مذکور
 از حسن زاده روضه مسطور
 السبب از جمع موضع در دست
 تحریر است تاریخ نهصد و سی و سه
 مطابق وقایع کل است

مهر صدر جهان

مهر اخلاص نافع دوی شاه عالم باد

مهر عبدالعزیز فردوسی شاه
 عالم باد

تاریخ ۲۴ صفر ۱۰۳۵ در آنکه سیاه
 است سوم صفر ۱۰۳۵ نقل فیتیه دیوان
 ثانی احوال بنظر در آمد
 پانصد و پیم دیگر بهر ستور معزول مرحمت شد

نقل حقیقه

محمد شاه بادشاه غازی بابقر منصب سجادگی بنام شیخ منیر الدین صاحبیه
 حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز

تاریخ روز یکشنبه چهاردهم شهر رمضان ۱۰۳۵ جلوس معلى موافق ۲۲ الیه هجری
 مطابق شهر ماه بر ساله سیادت و نفیست ثابت امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت
 منزلت عظمی و رفیع ایشان زنده خوانین بلند مکان لایق المرحمت الاحسان
 مقرب حضرت احنافان محمد الملک میر حامد معظم خان خانن بهادر مظفر جنگ ترخان

نوبت واقع نگار گیتی سیرخانه زاوان درگاه مهر احتشام مولانا سرتم سلمی میگردد حکم صادر
شد که منصب سجاد شیشینی زود منوره حضرت قطب الاقطاب واقع دارالخیریه
از نهضتالشیخ سرالالدین به شیخ منیرالدین سپارش موضع گیلوته عمده برگشته زبانه سرکار
صوبه مذکور جمع دوازده روز پیش یافت توفی و یک هزار و پید سالانه از خزانه روغن
مذکور بانه روز قیام مشروطه است حصه موضع ده ابراه عمده برگشته حلی صوبه مذکور و پنج آنه
یومیه بلامشروطه در وجه مدحش او مرحمت نمودیم اگر در عمل دیگر چیزی داشته باشد
آزاد اعتبار نکند واقع عده رجب سده بوجیه بقیه بدین یادداشت تلمی شده
بموجب این ذیل بمشارا الیه مقرر است *

بموجب فرمان تحریریه از محضر
حضرت موضع
در بنویلا بمشارا الیه سوار بلا مشروطه
بشرح دستخط

موقن الدوله لایحه محتمه سلطنت الیه عمره امرای شیخ ایشان بن خوهین بلند مکان
ناظم مستانظم ملک مال نابج بهنایج دولت قبال صاحب سبب و تقلم رافع الوار
و اسلم وزیر صاحب بیریکرنگ جمده الملک الملهام قطب الملک بزمین الدوله سید عید
خان بهادر مظفر جنگ سپه سالار یا با وفا دستواروزرا آنکه داخل واقع نمایند *

سیادت و نقابت تربت لادرت ایالت تربت کت و شپت منزلت عمده امرای فرج الشان
زبده خوهین بلند مکان لائق الرحمت والا حسان بقرب حضرت سخاقتان محمد الملک میرجل
معظم خان خاستانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل واقع نمایند *

سیاه

خواجہ معین الدین چشتی

از روی سیاه بهر عود الملک بخشی الملک سیاه الامرا بهادر رسیده که سید میرالدین
 سید سلج الدین سجاده نشین درگاه حضرت قطب الاقطاب که سید مذکور
 فوت شده و امیدوار است که بموجب سجاده نشینی آنجا سفر فرمود و عرض است
 رسیده که شجره نام میرزا محمد علیخان صاحب جرد آنجا نیز رسیده که سید سلج الدین سجاده نشین
 فوت شده سید میرالدین پسر متوفی طالب علم بصلاح و تقوی است و تلافی سجاده
 پیوسته و بر بنام موسی الیه سفر فرمود حکم شد منظور

کما فضلت

سجاده نشینی روضه مسطور از انتفال شیخ سلج الدین بمشارا الیه پیرش

محکم

معاش باز یافت سابق
 در معاش مشروط شیخ سلج الدین متوفی بموجب یادداشت واقع عهد
 سوم جمادی الاول ۸۵۵ هجری رمضان ۸۵۵ الیه عرض کرد رسیده فرمان درست گشته

موضیع گیلو عمل گپنه زانند سالانه

ال

السفر از جمیع

گسیلونه عمل گرفته زاننده صوبه مذکور سالانه از حسن راه مسطور

السنة

السنة

تخریج فی نتایج شهر صدر سنه الیه

(مهریاسرام)

(مهر میر محمد معظم خان خاغانان)

معه جان محمد قول

بتاریخ دوم شهر فروردین

مطابق واقع کل است

بتاریخ چهارم شهر رمضان سنه
تصدیق بذکر الگینه شت مناجم قول
بتاریخ دوم شهر فروردین سال نقل بنقر
دیوانه ارتبعا لیسیدیه مناجم قول

۲۱ رمضان جلوس ال
نقل بدور واقع کل رسید
داخل اوارجه نموده
خارجت بجهان نموده

نقل حصه

محمد شاه بادشاه غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاد شیخ سراج الدین صاحب سبب آتیه بیخ
روز جمعه ششم ذیحجه سنه احد جلوس مبارک مرافق است لاله میر محمد رساله سیادت و نجابت شاه
شجاعت و شهادت دستگاه منرا و رعنائیت پادشاه قایل محرمات نسل الهی صدر رشید اقدس
صدر الصدور سید امیر خان فوت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه آسمانجا علام علی
قلمی میگردد و حکم صادر شد که نیم روپیہ با تصور روپیہ از اوقاف و ضمه منوره حضرت واقعه بلده
صوبه انجیراجیر در وجه مدحاش محمد حسین غیر متعلقان محمد حسین بن سید اسد الله محرمات
فرمودیم اگر در محصل دیگر چیز داشته باشند آنرا اعتبار نکنند واقعه ۲۴ شوال سنه احد
تصدیق یا در پشت قلمی شد

شرح دستخط مومن الدوله لعلیه محمد سلطانیه عمده امرای رفیع است این برین خوانمین بلندگان
ناظم و منظم ملک مال بیج و مناجاج دولت و قبایل صاحب بیف و اقلیم رافع البوار و السلام وزیر
صاحب ندیر کیرنگ حمزه الملک مدار المهاد قطب الملک بین الدوله سید عبداللہ خان بہادر
ظفر جنگ سپہ سالار یار با وفاء دستور الوزرا آنکہ دخل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت و نجابت سپاہ شجاعت و نہامت و شگاہ منوار عنایت پاشاہی
قابل درجست صد رفیع است صدر الصدور سید امیر خان آنکہ دخل واقع نمایند

خواجه معین الدین چشتی

از روی تجویز نامہ بہر میر عبد القادر توبلی خدمت منور حضرت
محمد حسن نمبرہ حضرت خواجه معین الدین چشتی بیج و معیشت ندارند استحقاق بدرجہ کمال دارند
بنابر آن پانزدہ آنہ یومیہ بلا قید آشامی تجویز نموده اسب وار درجہ بدر نیست بوجہ فضل اقدس
رسید بشرح صدر حکم شد

۸ بلا قصور نویسی

مشارک الیہ	خدیجہ
صغیر	۲
رقیہ ہمیشہ	سحب النساء
۱	۱
مسماۃ راحت النساء و غیرہ ہمیشہ زادہ	
۲	
مشارک الیہ	مسماۃ لطیفہ
تحریر فی التایخ صدر سند الیہ	۱

مطابق واقع گل است بر جاشینه بعضی بکر رسانند -
 بست و بنقش صفر سینه جلوس سارک بعضی بکر رسید -
 پس پشت بجزیه ده حمله مشیان دیوان شاهی بسیار است -



چهار دهم صفر سینه احد جلوس

نقل شما

الایه ل عزیز الدین عالمگیر بادشاه غازی و غل الله فی بحبان باسم سجاده تعالی شانہ
 خواجه معین الدین حسینی قدس الله سره



طغرا خط طسلا با هم بادشاه

در نیوقت بهینت اقتران منار ان الا نشان اجب الاذعان صادر شد که موضع بدو گانه و در بست
 بجمع شصت چهار هزار دام عله برکنه حویلی دار انخیزاجمیر که پانصد روپیہ حال است از تغیر
 صغر علیخان غیره در و جلوس امیر غیاث الدین غیره پسران متعلقان حضرت شاه
 نجم الدین حسن سجری نبیره حضرت قطب الاقطاب بطریق التماس با فرزندان سلطه
 بعد از بقاء بعد بطن بمعانی توفیر از خیریت سحتان بیل حسب بضمن مقرر باشد بایک فرزند
 نامدار کامگار و الاتبار و دوزرای ذوی الاقدار و امرا عالمیقدار و حکام کرام و جمال کفایت

و مقصدیان مهمات سلطانی و تکفلان معاملات دیوانی و جایگزینی کاروان و دریا و استقبالیان ابدی و
در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معالی کوشید موضع فرقه را در سبب استیلا بعد تسل
و بطناً بعد بطن خالک او محله استبصر که نه با است زندان باز گردانید و از ضوابط و تغییر
و تبدیل مصون و محروس و نه استیلا استبشکیش صوبه داری و فوج داری و الوجهات و
اخراجات مثل مسئله و محصلان و داروغگان و بیکار شکنار و ده شنبه و مفتی و صد دی
قانون گوئی مترجم و مترض نشوند و توقیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه
از حسن تدوین و بهر اید معاف و رفوع اهل علم شمارند درین باب کید کید و قدغن مبلغ
و نه استیلا و نه طلبند و ازیر لیغ کرامت تبلیغ و الا تخلف و انحراف نوزند شرح
یادداشت پس شپت مندان +

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه سبت و ششم شهر محرم سده جلوس معالی موافق
مطابق ۲۸ شهر ماه ربیع الثانی و سبب مرتبت امارت و امالت منزلت دانای و برج
درین دولت شناسای مراتب ملک و ملت فرازنده لولای شوکت و عظمت اعتقاد خلافت
و فرمانروای اعظم و سلطنت و کشور شاه ظفر بر ای معارک جهان ستانی عیش آرای محل
کامرانی و سقیه یاب و بادشاهی و مرشاس مزاجهانی و آگاهی و جوهرات حقیقت و فا
فرغ شمع کیکگی و صفت محرم و لکشی مجلس حلاص و بیس خلوت بر ای خاص کار و فوا
سیف و شلم در امور عالم قدوه و خنین لبست و کان عمده امور عظیم ایشان و وزیر صاحب
همیر و شصمیر عالمی قدر لازم الاختصاص و الاغراض واجب الاحرام و الامتياز و رکن سلطنت
یادشاه سلیمان قهر دار آصف جا به نطنام الملک بهادری فتح جنگ سپه سالار و نوبت و افتخاری
خانه نادان درگاه حشلاق پناه لعل سنگه سیکر و حکم صادر شد که موضع بدو گانود و سبت
جمع شخصیت و چهره و نام عملد و گننه و علی دار انجیرا جمیر از تغیر اکرم علیچان و غیره در وجه
الغلام سپهرین و توفیق سلطان حضرت شاه نجم الدین حسن سجری و غیره حضرت قطب الاعطاب

بطریق التماس بان زندان نگذاشتند و بطناً بعد بطن بیانی و توفیر و انچه از حسن و در جمیع
آن بغیر از بد مزاجی نه شوند و محبت منعم و دیم و واقع چهارم شهر محرم سده شرح دستخط سیاه
و نجابت بیست و نوبت امارت ایالت و ملت دانای ملایج دین و ملت شناسانی مراتب ملک و ملت
فرازنده و ایالتی که شصت و شصت طرازنده و سیاه ابرت و عظمت اعتضاد حاکم فرزند
اعتماد سلطنت و کشور شاه دست تقدیر باد و شایسته شناسان اجدانی و آگاهی
جوهر مراد بیست و نوبت و فایز و فرغ شمع کز یگی صفت ایهم و لک شایسته مجلس خاص محرم و شایسته
صدق و خلاص کار فرمای سیف و سلم در امور عالم و وزیر صائب و بیرو ملک و امر و بیرو
عالمی مقدار لازم الاختصاص و الاعزاز و واجب الاحترام و الامتياز و رکن السلطنت
با و شایسته سلیمان قهر دار و وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام نظام المملک آصف جاہ
بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ دخل واقع نمایند - شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاہ
نظام المملک بہادر آنکہ مکرر عرض رسانند - شرح دستخط امارت ایالت
پناہ قبیل و خلاص دست گاہ کن السلطنت لعل الیہ سرافراز عنایت خلیفہ الرحمانی
فدوی عقیدت نشان ضیاء الدولہ سعد اللہ خان آنکہ مکرر عرض معتمد معتمد
شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ نظام المملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ بنظر در آمد معتمد و متخواہ موضع بد گاون در نسبت علم پر گنہ
حویلی دار انجیر از تنہا اگر علم یحسان و غیرہ و جمہ نام التماس مرید غیاث الدین غیرہ
پیران متعلقان حضرت شاہ نجم الدین جن سبزی نبیرہ حضرت تطلب الاقطاب

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

بمخانی توفیر و محبت - شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ
نظام المملک بہادر از خریف سخنان یل فرد و دستخطی چارم محرم سده

صاحب‌خط‌الوصف خواجہ معین الدین حشمت قدس سرہ

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک حمید المملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک بہاد
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ موافق صادق خاص لعل آرد شرح عرض چارم محرم سید شہ
رسید آنکہ سرغیاں الدین و عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماہ حدیث النساء و زینب
پسران متعلقان حضرت شاہ نجم الدین حسن بجزی نبیرہ قطب الاقطاب حضرت
خواجہ معین الدین حشمتی شب روز عبادت الہی مشغول و جکفت امت معین ندارند امیدوار
موضع بدو گاون جمع شخصیت سپہ سالار دایم عملہ برگزینی و از تخریب از تخریب اکبر علیہ السلام
مربور در وجه نظام التماس حمت شود و غیرہ *

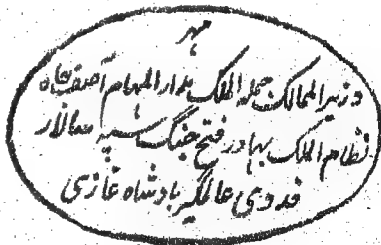
لعل = ہزار دایم

مشاور الیہ غیبہ پسران شاہ نجم الدین حسن بجزی حدیث النساء و غیرہ

از تخریب اکرم علیہ السلام

لعل = ہزار دایم

موسیٰ ایسہ	عظیم الدین	نظام الدین	ابلیس نرگور	زینب النساء دختر
لعل = ہزار	لعل = ہزار	لعل = ہزار	لعل =	لعل = ہزار



عبارت پس پشت پائین مندرج شرح یادداشت مندرجہ بالا۔

عبارت هاشمیه پس پشت نشان جانب راست در باب ششم ششده شدن فرمان و خلا
 و روزنامه عبارت پس پشت نشان بر هاشمیه جانب چپ باب نهمه دفاتر شاهی +
 - خواجه معین الدین شتی قدس سره

چشمه

عهد محمد شاه بادشاه غازی بهر وزیر المملک ذاب عبدالدین خان جنین بهادر
 بتاریخ روز جمعه شانزدهم شهر محرم سنه جلوس مبارک موافق سنه ۱۲۹۹ هجری سال
 سیادت بقست بتبث ایالت و امارت تبث چشمت و شوکت منزلت عمده در
 رفیع ایشان بدیع خواجه بن بلبند مکان لایق المرحمت والاحسان بقرب الحضر شاهان
 معتمد المملک سیه حمله معظم خان خانان بهادر مظفر جنگ ترخان و نوبت واقف کاری
 کمتیر خانی نه زادان درگاه آسمانجا عنالام علی تسلیمی منکر دو حکم صادر شد که است
 دو بگیه زمین از محل قدیم رگنه حلی دار انجیر اجمیر در وجه مدو محاش مسماة بی بی کمال دولت
 متعلقان سید اسد الله بنیره قطب الاقطاب حضرت محبت فرمودیم اگر محصل دیگر
 چیزه داشته باشند آنرا اعتبار نه کنند و آنچه سوم شهر رجب المرجب سنه
 ۱۲۹۹ هجری بصدیق یادداشت تسلیم شد +

شرح دستخط موتمن الدوله علیه متمد سلطنته الهیه سیادت و نجابت و قربت امارت
 و ایالت منزلت و انانیه طایر دین و دولت شناسان مراتب ملک و ملت و عتضا و خلا
 و فرمانروائی عتقاد سلطنت و کشور گشت ناظم و مستان علم ملک و مال و اوج منافع دولت
 و قبایل خلاصه محصله صان باعزم متدوده پیش متان بحر که رزم عمده منج ایشان
 زنده امرای بلبند مکان صاحب هیف و استلم رافع اللواء بعلم و زرب صائب بهر
 یار با و فیکر نگ وزیر المملک جمله المملک مدار المهادم اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر مظفر جنگ

آنکه داخل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت نفیست ثابت امارت ایالت تبت شملت شکست منزلت
عمده امرای منشیع ایشان بن بر خورین ملت مکان لائق المرحمت الانسان متقی البخت
اسحاقان معتمد الملک سیب جمایه معظم خان خانخانان بهادر مظفر جنگ ترخان آنکه داخل
واقع نمایند

خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ

حمید مجید مبارک

بالتماس مشار الیہما و غیرہ متعلقان سید الشہید قطب الاقطاب حضرت خواجہ
معین الدین چشتی سیح وجہ معیشیت متہ نذرند و جماعہ کثیر سیراہ دارند و شب روز عبادت
الہی و نماز و روزہ تلاوت متعلقان و قرآن مشغول اندہ سید مرفضل و کرم اندک البت
و دو بیگہ زمین از پرگت حرملی اجمیر موجب اسناد حکام در وجہ معاش مومی الیہما مقرر است
سند در گاہی عہد مقرر شود و بعرض متہ رسد منظور حکم شد
عسکریہ زمین از محل متہ

مشار الیہ
اسامی
صوبہ
شہید
صوبہ
صوبہ
صوبہ

مشار الیہ
اسامی
صوبہ
شہید
صوبہ
صوبہ
صوبہ

مشار الیہ
اسامی
صوبہ
شہید
صوبہ
صوبہ
صوبہ

مشار الیہ
اسامی
صوبہ
شہید
صوبہ
صوبہ
صوبہ

وزیر الممالک قمر الدین خان
نصرت جنگ عماد الدہ

مستند الملک میرزا مظفر جنگ ترخان
مظفر جنگ ترخان

فدوی علی احمد خان فدوی
محمد شاہ بادشاہ غازی

علام علی خان نزار محمد شاہ
بادشاہ غازی

نقل و ستاره

بادشاه
عهد محمد شاه

نمبر وزیر معتمد الملک خان خانان مظفر جنگ بهادر خان

طغرا

میر حاکم معتمد الملک خان خانان مظفر جنگ بهادر
ترخان خان بهادر محمد شاه باوشاه غازی

گماشته های جاگیر داران و کروڑیان برگنه حویلی دار اخیر اجیر را اعلام آنکه بموجب
یادداشت واقع عهد بادشاه مرحوم مرقوم تاریخ شانزدهم محرم ۱۲۹۰ یازدهم شهر شوال ۱۲۹۱
بعرض مکرر رسید موافقی و نسبت بگنجینه حلی قدیم از برگنه مذکور به دستور سابق بشتر قبض
و تصرف در وجه مدو محاش مساهه بی بی کمال دولت متعلقاتان سید اسد الله نسیره
قطب الاقطاب حضرت خواجه بزرگ حسب ضمن مقرر گشته باید که طبق یادداشت واقع
عمل نموده ارضی مذکوره را بتصرف آنها باز دارند و اسلحه و طلا و غیره تبدیل بیان راه ندهند که
حاصلات آنرا صرف نموده به عاے بخت ای دوام دولت ابدیت بها طبعیت نموده
باشند و اگر در محل دیگر چیزه داشته باشند آنرا اعتبار ندهند و درین باب غبن
دانسته حسب دستور عمل آرند.

تاریخ ثبت و نهم جاری لاشانی ۱۳۰۰ جلوس ملی شد.

عبارت ضمن لشت فراخچ

مقدمه شرح ضمن روجه مدو محاش مساهه بی بی کمال دولت متعلقاتان سید اسد الله
نسیره قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقع عهد مرقوم تاریخ
شانزدهم شهر محرم احرام ۱۲۹۰ یازدهم شهر شوال ۱۲۹۱ بعرض مقدس رسید
برگنه حویلی صوبه دار اخیر اجیر به دستور سابق
عسکر زمین از محل متدیم

مساه
نخستین بانو
سید بیگم

مساهه
رحیم النساء
سید بیگم

مساهه
شریفه بی بی
صد بیگم

مساهه
نجیب انصار
صد بیگم

مساهه
مشاهد الیه
سید بیگم

نقل من نامه

عهد محمد شاه بادشاه غازی

مرخان ترخان

مطخرا

گماشته با من تصدیق مهابت و جبر سکنه و منوره قطب الاقطاب حضرت
 خواجہ حسین الدین شتی قدس سره واقع بلده صوبہ دار خیر احمد چیرا اعلام آنکه بموجب
 التماس کسب سید ظہیر الدین و غیرہ از فرزندان حضرت
 رسیدہ مرکبان پہنچ عمر و جہت متقرر نہ دارند و اوقات بہت میگذرانند امیدوارند کہ
 پانزدہ آنہ پرمیہ از اوقات و منورہ سوا علی السوہ در وجہ معاش مرکبان
 شود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف یافت کہ پرمیہ سطور از اوقات و منورہ
 سوا علی السوہ در وجہ معاش مشارالہ و غیرہ متقرر باشند و احکام علی
 قلمی میگردد کہ پرمیہ مذکورہ را از تاریخ ورود پروانہ ضمن مشارالہ و غیرہ میسر آیند
 باشند تا کہ آنرا صرف معیشت خود نمایند بدو علی و ام دولت ابدیت اشتغال منبویہ
 باشند اگر در حال دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نمایند و برین باب متذکرین دانستہ
 حسب اسطر عمل آرند

تاریخ ثبت بیستم شهر ذی قعدہ ۱۲۳۳ جلوس الامتلی شد

عبارت ظہر فرما شد

ضمن باسم سید ظہیر الدین و غیرہ از منہ زندان حضرت
 مشارالہ پانزدہ آنہ پرمیہ از اوقات و منورہ سوا علی السوہ از تاریخ ورود پروانہ

۱۵ ر پرمیہ

کرامت اللہ

۲۲

مشارالہ

نفر ۲۳

مسماة است الله

نسباًة بنی بنی صاحبہ

نور

نقل منہ بان

ابو اسد عزیز الدین عالمگیر بادشاہ غازی -

باسم سجاد نقسائے شائے

خواجہ معین الدین شہیدی قدس سرہ العزیز



طغرا بخط طلا باسم بادشاہ

درین وقت مہینت است ان فرمان والا شان واجب الاذعان صادر شد کہ مبلغ
دو لک و چیل ہشت ہزار دام از موضع ارڑ کہ غمیہ در پشت من اعمال پرگت جہلی وار غمیہ
اجمیر از گذشت سید حسین خان سجاد دروغیرہ کہ یک ہزار و پانصد روپیہ صلالت دہ
الغام زبده است مخ الکرام سید السادات سید امام الدین سجادہ نشین روضہ
بطریق التمت بافرزند ان از بیج پارس سل حسب الصمن معتہ باشد باید کہ فرزندان بد
کاہدگار والا تبار و در زلے ذوی الاقتدار و امرای عالمیت دار و حکام کرام و عمال کفایت
خرجام و مقصدیان دیوانی و متکفلان محاملات سلطانی و جاگیر داران و کروڑیان حال
استقبال ابد و موباد و استقرار و استمرار این حکم مقدس معلیٰ گوشیدہ مواضعات کور
در بست شگاہ لسل و لطناب بعد بطن خالدا و محنتا بتصرف او بافرزند ان باز گردانہ
و از صواد تم غیر و تبدیل مصنون عروس و دستہ اجلت پکیش صوبہ داری فوجداری و
مالوہیات و اخراجات مثل فتلہ و محصلانہ و داروغگانہ بیکار و فساد کار و نہی و مقدس
و صد و دہے و متانگو و مزاحم و متعرض شوند و توفیر کل کالیف دیوانی و مطالبات سلطانی

و آنچه از حسن تردد و در جمیع میفرزاید معاف و موقوف است شایسته درین باب تاکید و تحذیر
 بلیغ دانسته هر سال سند محب دهنه طلبند و از زیر لیغ کرانت تبلیغ والا تخلف و انحراف
 نورزند و بهنتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس الی انوشته شد بم

عبارت پشت نشان

برسالت سیادت و نجابت تهرات مارت و ایالت شملت دانای مارج دینی دولت شناسایی
 مراتب ملک ملت فرارنده لولای شوکت و حیثیت طارنده بساط اہبت و عظمت مقتضای
 خلافت و نبوت و اعتماد سلطنت و کشور شای ظفر پیرای مبارک جهان بینی -
 عیش افزای محفل کامرانی و شایسته یاب را ابر باد شاهی و فرخنده ای و آگاهی
 جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع بیکرنگی و صفا بیدم و کشانی محبت خالص محرم خلوت سرای
 صدق و احسان فرمای سعید قلم بدلا و عالم قدوه نوین بلند کان و مہ امرای عظیم شان بر صانع بر سر خیز و خیز
 لایم قیدار لازم الاختصاص الاعز و ارجح الاخرام الامتیا و رکن سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدار و زری الممالک جہد المملکات المہام
 آصف جان نظام المملک بہاوتیج جنگ سپہا لاریار و فادار و زیت واقع نگاری کترین بندہ های درگاه ستمو کھدم

مہر
 مجد و والد و له عبد المجید خان
 فدوی عالمگیر بادشاہ غازی

مہر کلان
 وزیر الممالک جملة المملکات المہام
 آصف بادشاہ نظام المملک بہاوتیج جنگی و فادار
 سپہا لاریار فدوی بادشاہ سلیمان
 اقتدار عالمگیر غازی

مہر
 فتح سنگہ فدوی عالمگیر
 بادشاہ غازی

شرح یادداشت واقع تاریخ روز سه شنبه شهر شوال ۱۰۵۰ جلوس مبارک محل موافق است
 مطابق خور واد ماه بر سال سیادت و نجابت تربت امارت ایالت منزلت دانای مزاج
 دین و دولت شناسانی مراتب ملک و ملت ارزنده لای شکر و شکرست طرازنده
 بساط اہبت و عظمت عنایت و خلافت و مصلحت و اعتماد سلطنت و کشور کشائی نظیر
 معارف جهان ستانی عیش کسائی محفل کامرانی و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 مزاج دانی و آگاهی جوہر حقیقت و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 مجلس خاص محرم خلوت کسائی صدق و حسنات و کافرائی و کافرائی و کافرائی و کافرائی
 عالم متدہ و خائین و بندگان زبده امر و عظیم ایشان و زریضات و بندگان و بندگان
 امیر و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 بادشاہ و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 فتح جنگ سپہ سالار و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 سنو کہ رام تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 موضع ارتداد و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 در وجه نام التمتع سید امام الدین و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 نسلا بعد نسل و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 واقعہ ۱۰۵۰ رمضان ۱۰۵۰ بموجب یادداشت تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 ترتیب امارت ایالت منزلت دانای مزاج دین و دولت شناسانی مراتب ملک و ملت
 ملت ارزنده لای شکر و شکرست طرازنده بساط اہبت و عظمت عنایت و خلافت و مصلحت
 و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشور کشائی نظیر بزرگواران و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب
 و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب و تہذیب

کافر ملک سیف قلم در بر موعوب الم قدمه و خرمین بلند مکان عهد امرای عظیم ایشان وزیر
صائب بن بزم ملک ار میر روشن خیمه الم بقدر لازم الاختصاص الاعز از واجب الاثر ام
والامتیاز کن سلطنت بادشا و سلیمان اقتدار وزیر الم ملک جمده الم ملک مدار الم هام آصف جاه
نظام الم ملک صبا در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بعرض مکر رساند شرح دستخط
مدبر الم ملک اعز الد و لکر یا خان صبا در فتح جنگ آنکه نسبت نعم ذابح شمشیر جابوس و الا مکر
بعرض مقدس رسید شرح دستخط وزیر الم ملک جمده الم ملک مدار الم هام آصف جاه نظام الم ملک
بهادری فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه نشان ملی نمایند +
شرح دستخط وزیر الم ملک جمده الم ملک آصف جاه بهادری فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بنظر آور
شرح دستخط وزیر الم ملک جمده الم ملک مدار الم هام نظام الم ملک صبا در فتح جنگ سپه سالار یار
آنکه از بیج پارس نیل فرد دستخطی به از رمضان مبارک شمشیر جابوس سیاه محرم سنه الهیه +

از گردان قس حسین خان صبا

از لغز عبد الواحد خان سپهران شیخ سعد الله مرحوم

حاصل السهراء

شرح و چند روزنامه و غیره جانب راست پشت فرمان +

شرح و داخل سیاه و در قمر جانب چپ پشت نشان +

نقل فرما

ابو المظفر جمال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی رحمة الله تعالی

باسم بسم الله تعالی

طغر اطلما باسم بادشاه



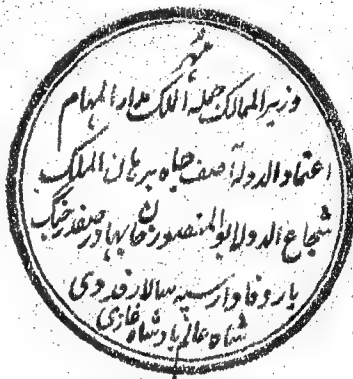
در بنوقیت نیست نشان فرمان ایشان احب الاذغان صبا در شد که مبلغ یک لک نوزده هزار و

بهشت صدری ام موضع نازم بر عذر امپورہ ہلکہ گہنہ حلی مصاف صوبہ پراچہ پیر ازغیر غلام
 کہ کچھزار ویکسدر و پیہ حاصل کنند فروخت جام سیادت و فضل آن بحالات کشتاب
 سید امام الدین بطریق آتمتخابانہ زندان پلا تہیاد نامی قسمت معافی تو غیر از بیج پارسیت
 حسب اضمین مقبرہ باشد۔ باید کہ فرزندان نامدار و کامگار در التبار و عذر لے قوی الاقتدا
 و امر لے عالمیقدار و حکام کرام و عمال کفایت عالم و متحصیلان مہمات دیوانی و شغل
 معاملات سلطانی و جاگیر داران و کورٹیان حال و استقبال ایدہ و موید اور ہمارے استقر
 انجیم اقدس اعلیٰ کشیدہ دامہ لے نہ کردہ راسخہ موضع در سبت نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن غلام
 و مغلکہ استحضرت آہنا باز گزارند و از صوادق غیر و تبدیل مصنون و محروس و دستہ بعلت پیش
 صوبہ داری و فوج داری و مال مہمات و ہنر مہمات مثل متلعہ و محصلانہ و دار و خانہ بیکار
 و شکار۔ دہ شیشے و مقدس و صد و لے قانون گوے مزاجم و متعرض نشوند و تو غیر کل
 تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچہ از حسن تدوآن در جمع آن بہنیز ایدہ معامت و
 مرفوع بہتلم شمارند۔ درین باب تاکید اکید و قدغن بلع نہستہ ہر سال سند معبد نہ طلبند
 ہا ز پر لیج کرامت تبلیغ خلعت و آنرا ف نورزند۔ باز دہم شہر بیج الاول سال یا ز دہم از چو
 اقبال انوس سمت تحریر یافت۔

عبارت پشت ضمن فرمان

سرمد شرافت و نجابت ثبت امارت ابالت منزلت وائے درج دین دولت بنائے
 مراتب ملک ملت من ازندہ لوئے شدکت و شمت۔ طرازندہ بساط اہست و عظمت متضا
 خلافت فرمانروائے عہد سلطنت و کشور کشائے ظفر برائے محارکہ جہان بینی عیشائے
 محافل کامرانی۔ جوہر مرات حقیقت و فافروغ شمع کیرگی و صفاء ہدم و کشائے مجلس خاص
 محرم خلوت ہر لے صدق و خلاص کافر طے سیف و قلم بدر ہمد عالم قدوہ و نوین بلند
 زبدہ ہر لے عظیم شان و زیر صاعب تدبیر ملک ابرہیر و شونہ خیر عالمیقدار لازم الاقتصا

والاعزاز واجب الاحترام والالتياز ركن سلطنة بادشاه سليمان قنبر دار وزير الممالك حجة الملك
مدار المهام يار وفادار شجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه البوالنصور
خان بهاء صفت جنگ *



شرح یادداشت بتایخ اذ در دو شنبه نیم شهر صفر المظفر ساله جلوس مہمیت بالوس موافق ۱۱۲۳
مطابق ۹ خرداد ماه بسالہ شرافت و نجابت منقبت امارت و ایالت منقبت وائے دار و دین
و دولت شناسائے مراتب ملک ملت فرازنده لوائے شوکت و جنت طرازنده بساط عظمت و
اہیت اعتضاد خلافت و فرمانروائے اعتماد سلطنت و کشور کشائے ظفر پیرائے شہساز جهان بینی
عیش آرائے نخل کامرانی جوہر مرات حقیقت و وفاء فروغ شمع کیلگی و صفایہ دم و کشائے مجلس
خاص محرم خلوت سرائے صدق و انصاف کا فرمائے سیف و سلم در امور عالم قدودہ نوین بدینہ کام
عمدہ امورائے عظیم شان و فریضائے بیہ مالک مدار میر شوشن ضمیر عالم بقدر لازم الاخصاص
والاعزاز واجب الاحترام والالتياز ركن سلطنة بادشاه سليمان قنبر دار وزير الممالك حجة الملك
مدار المهام يار وفادار شجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه البوالنصور خان بهاء
صفدر جنگ و نوبت واقف نگارسی خانہ زادان درگاہ آسمانجاہ عقیدت سائل سائل اس
تلمیحی سبکہ در حکم صادر شد کہ مبلغ یک لک زده هزار ہفت صد و زودہ دم موضع ناندمہ
مزرعہ رامپور نسبت عملہ پرگنہ حولی دار اخیر اجیر از تخیر غلام یوسف در وجہ انجام آتمغاسیادت

سید امام الدین با فرزندان متعلقان با قید انامی قیمت نسلا بعد نسل بطنا بعد طین و آنچه از حسن
 در جمیع آن بیفزاید بحسابانی توفیر فراموشند رحمت مندر فرودیم واقعه چهارم شهر صفر سال ۸۰۰
 تصدیق فرموده شدت سلمی شد شرح دستخط گرفت و نجابت ثبت امارت و ایالت منزلت
 و اتانای در این دین و دولت شمایا در انب ملک ملت مندر از نده لوان شکوت و شمت طرا
 بساط اہست و عظمت عتقنا و خلافت مندر و نئی عتقا و سلطنت کشور کشانی ظفر پیر
 معمارک جہان بینی عیش اے نعل کارانی جوہر مرآت حقیقت و فائز مرغ شمع بخیرگی و صفا
 ہمد و لکشاے محبت خاص و محبت ہم سراے صدق و حسن احوال کا فریاد کے سینف و قلم مدبر
 عالم قدوہ و خرمین بن برکان عمدہ مرآت عظیم الشان زیر صائبت بر جہانک مدار میر شیخ ضمیر
 عالمی قدر لازم اختصاص الاغراض واجب الاخراج والاقتیاز کرکن سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدا
 وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و مناد ارشجاع الدولہ بر بان المملکت الاوقار عتقا والدولہ آصفیہ
 ابو المنصور خان بجا و صفت جنگ آنکہ برض کردہ سانید و خل واقع نمایند شرح دستخط واقعه نگار
 کل آنکہ مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و مناد
 شجاع الدولہ بر بان المملکت الاوقار عتقا والدولہ آصفیہ ابو المنصور خان بجا و صفت جنگ کردہ
 شرح دستخط سیادت و نجابت پناہ میر احمد علیخان آنکہ نسبت و ہم صفا المظفر سالہ جلوس الا
 مکر برض مہتس اعلیٰ رسید شرح دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و مناد
 شجاع الدولہ بر بان المملکت الاوقار عتقا والدولہ آصفیہ ابو المنصور خان بجا و صفت جنگ آنکہ
 فرمان الا نشان سلمی نمایند شرح دستخط وزیر الممالک دارالمہام یار و مناد ارشجاع الدولہ بر بان المملکت
 والاوقار عتقا والدولہ آصفیہ ابو المنصور خان بجا و صفت جنگ آنکہ بنظر در آمد سالہ ہمد و قلم
 کہ تنخواہ موضع نامزدہ مزرعہ را پوڑ نسبت عملہ گریست حرمی مضاف صورتہ دارالخیر اجیر او تغیر غلام بود
 بشرح دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و مناد ارشجاع الدولہ بر بان المملکت الاوقار عتقا والدولہ
 آصفیہ ابو المنصور خان بجا و صفت جنگ آنکہ از ریح بارس نعل و

نقل خط الور

عرضی گردانیده ویل سید امام الدین بن قبر رسیده از فضل و کرم مهیدوار است که بر وضع ناندختر عهده
در سبب عمل گریست حوعلی دار انجیر حمید از غیر غلام یوسف در وجه لغسام عالمتمهاوکل با فرزند ان متعلق
بلا قید انامی قسمت مسانی توفیر نسلا العسل و بطنا بعد بطریم حمت شود سو دستخط صا و خاص نام
اعلی مریزین شوند که منان والا شان بد بر سر

نقل و بنا

محمد جمال الدین ابوالمظفر شاه عالم بادشاه غازی دخل الله فی بختان *
باسمه تعالی شانہ
خواجہ معین الدین شیشی قدس الله سره

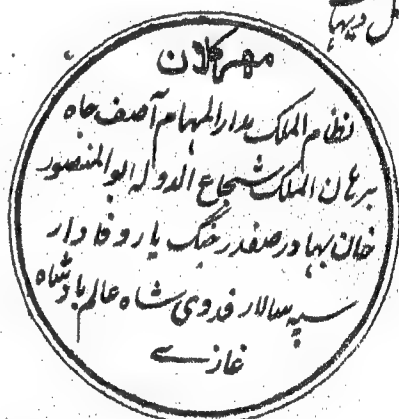
طغراطلابا بسم بادشاه



در وقت بیست اقرار منان والا شان احب الاذعان صا در شد که موضع گنگوانه و تمار می موضع
ناندختر امپوره عمل گریست حوعلی اجمیر که مبلغ دو هزار روپیہ حاصل است از غیر شهاست و غیره در
انعام آلت مخائے خالق و صراف آگاه سید امام الدین سبحان و تین حضرت با فرزند ان
بلا قید اسامی قسمت بجانی تصدیق و یاد داشت و توفیر انجیر از حسن تردد بر جمع آن بغیر از یاد از
ابتداء فیصل بیع بیت نعل حسب بضمن مقرر باشد باید که فرزند ان مدار کامگار والا تبار و زرا
ذوی الاقتدار و امرای عالمیت و حکام کرام و عمال کفایت سر جام و متصدیان مہمات دیوانی
و متکفلان مہمات سلطانی و جاگیر داران و کرد و دیار مال و استقبالی ابد امپور و استمرار و استقرار

[illegible]

بتاریخ نسبت و یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس الازلیج بر ریافت مسـ
عبارت چمن پشت منان - پنج سطر
تفصیل در پناه



عبارت حاشیه پشت فرمان جانبی است ۴

شفا

البرکات محلین الیٰ کیں شتادنی باز شاہ علی بنام صوالجہ میر کارانگر زیہا دشوئے مثل نمبر ۱۲۰ قاطعہ تحریر دگاہ حضرت صاحبزادہ



فردوسی عقیدت ارادت نشان لایق المرحمت الامعان بود و مراحم بوده بدو

چو تمامی امور متعلق به درگاه شریف منزل و نصب و بمان منتظم آن و غیر گری هرگونه امور از جانب خود
 بوده آید و در نیلای کریم سرک رسید که نظام درگاه شریف از حد بتر و خراب است و عزیز علی
 مسئولی که از طرف حضور بر عهد مسطور برافرازد و اکثر از اسباب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آمدنی
 و بیات خود و در دنیا بند و خدا و خلق الله را تکلیف اندازد و این امر بسیار اندک نامیده و از عهد تولیت محمول
 کرده و در چشم از محض تمییز شاه بهادری از عهد تولیت نیابت بنام دیوان سید محمد علیخان مقرر فرموده
 سرافرازد و در این آیین وی خاص ارقام میوه که دیوان صاحب مخرج را که هرگونه اشیاء متعلق به نظام درگاه شریف
 و تمامی خدا و خلق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سباده هستند راضی و شاکر اند و خود
 طلب ساخته از حکم حضور و الا مطلع سازد و در بیات تمامی امور و نظام متعلق به تولیت مذکور به بعض
 و تصرف دخل دیوان صاحب مخرج کنسایده و در دیوان صاحبین او نشان باشد حساب کنسایده
 مسطور آمده و بیات از عزیز علی متولی بر دیوان صاحب نهانش کنسایده و در دیوان صاحب کنسایده
 حسب المسطور عمل آرد که موجب رسندی حضور و اظهار کمال رسوخ و قدوسیت آن معوی خاص آن متعلق
 زیاده تفصیلات +

مشمولات مثل نسبت ۱۲ محافظه خادرجو درگاه حضرت خواجها

فرمودات بلیغ شریفه والا بفرموده مستطیع حضور بنام کول بک صاحب سباده در نوشته شده
 بند اول - نظام جمیع امور درگاه شریف به حسب دستور قدیم و اسناد و باو شاهای با اختیار صاحب سباده
 باشد و همه اهلک بیات خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور دلالت و وفای و در آن
 شده آید است و بدو است آن نیز از طرف صاحب سباده باشد و هم وزیر و وزیر
 داران اهلک و غیره علاقه درگاه حسب تصواب و ترضاء صاحب سباده باشد و تحصیل
 و تخصیص بیات علاقه درگاه و غیره خدام با اختیار کل صاحب سباده باشد و یا حضور اهلک است
 دیگر احدی را در اصل و در اجابت نبوده و ننماید کسی که خارج و کانسر و کور خدمت درگاه
 باشد و اگر صاحب سباده خواهد بر طرف سازد و درگاه خارج کرده و در هم و هم

روز نیکافر بخیر است قوت مسدود ساز و اختیار صاحب ده است
 بند دوم در محاسبه از لغایت تا بدست و مخارج تحصیل تشخیص دیهات و هم حساب کوچه که مال باشد
 از متولی معزول صاحب ده از همه مراتب پند و برآید و فوراً از جابجا از مقوله و غیره مقوله به جابجا
 سجاد نشان کنایه و به روز آئینه حسیط دارد که به کوچه است یا به شاهی که به شریف
 کسی خیانت دست اندازی نه سازد که ملکیت آن یا بحضور رسید و یا بصاحب جابجا دیگر
 کسی اوست غلبت هم

بند سوم - موضع دانش و علم در دیهات درگاه صفت برائے معاش متولی هر بوده آمد که یک متولی
 باشد موضع مذکور محاسب است برائے ذات متولی نیست که به کسی گوید بدید اگر
 گردیدار دعوی در ده از ذات متولی معزول خواه حویلی یا جابجا دیگر که برائے ذات او قرار
 ازان بگیرد و موضع مذکور معزول نیز رسید صاحب جابجا ده که علاقه تولیت بنام نور چشم
 تیمور شاه است از طرف حق چشم سپرد سازد و رسید صاحب جابجا ده بفرساید و اگر بفرساید
 متولی معزول و شیش نمایا ط از اعتبار است که در آن حضور و الادین از نیست و هم متولی
 از راه فریب از صفت کردن نه خطیر پیش مر شایع است ارشده بود به هر که مدعی مدگاه را خود
 جابجا خود به کسی بنام جاریه استمرار داشته و بیاطن مطلب خود مینماید یا زانها سب آورده
 آنچه در آن خیانت و غبن متولی باشد ازان بصاحب جابجا ده برانده و دیهات از گاه
 شریف و دخل سازد که بدون مهر صاحب جابجا ده منظور شد که استمرار کنیست که بگویند
 مالک صاحب جابجا ده حضور است هم از روی شش ع شریف راشت و غیره و هم از نظر
 حضور از تیم صاحب جابجا ده بهر است درگاه و مال و کوچه و غزل و نصب نوکران خدمت
 و غیره تا گرد پیش به هم می نمودن جمع کردن اجزاء مسدود کردن در نیک و ملک عمیه غنیا
 صاحب جابجا ده بوده آمد است حال هم مالک است هم

بند چهارم - کوچه جمع خرج آمدنی و دیهات انجولی دریافت می نمید هر چه از اخراجات روز

باید بداند - و آنچه از روی کار خود شریف صاحب جابجا ده

نموده محض قایل و خان سپید و حق دانایان باند کرد و بعضی در این متولی معزول از جابجا ده

درگاه شریف بموجب دستور قدیم و ماوراجب آباد آنچه در ماه دارالین روز نیمه دارالین بموجب دستور قدیم
 یا بموجب نام و بادشاهی باشند آنرا بحال برقرار بموجب تجویز صاحب سجاده داشته آنچه
 احداث یا فصول و بجای سبب غایت یا مروت خست یا هر کس که باشد توقف ساخته
 کاغذ صاف به خط خود بطور دستور العمل کرده و حال صاحب سجاده کند و تغییر و تبدل و بجای
 سند و خطی حضور یا نور چشم مزرا تیمور شاه بهادری که آئینده را بنده و بستن است و رقی که در فقط
 بنده بنجم به قوم فوج و سپنج که در هر یک به سبب افواج کسی می دهند متولی چنانچه بود و حال از عین دل گرفته شد
 در برگانه اجیر معارف است و از دیهات مرگانه هم و صاحب سجاده گرفته شد و دوم
 بنده ششم ناظم اجیر دم معاونت صاحب سجاده و ابدا و فی تیمور شاه و متولی حال مسکوده باشد
 و به گونه دیگری ساعی دستعدماند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم را خلعت امین و تحصیل
 از حضور شده اند و خوبی گنایند و دهم

نقل شقه بادشا

مشموله مثل نمب ۱۲۰ محافظ خانه رست درگاه حضرت خواجها
 چون اکثر لیسع شریف سیده که نظام درگاه شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ حسین بن حشمتی
 واقع در انجیر اجیر نهایتا بر و باد و غراب است و باعث اجری بر بادی عزیز علی متولی و غیره
 عمل تحصیل که همه خائن بوده اند و تحصیل دیهات و دیگر اخراجات و غیره متعلقه درگاه شریف تجویز خود
 آنرا به امور لواحد است جاری ساخته و غنیمت قسام نموده چنانچه چندین سیکه رد که دریافت فلک
 و تصرف بجای نه تنظیمی درگاه شریف تقریر متولی از طرف حضور معمول قدیم بوده است و بدل
 فیض منزل منظور است که صلاحیت جمیع امور درگاه شریف که مقام بزرگان میران خود است
 عزیز علی متولی خائن معزول فرموده خدمت تولیت بنام نور چشم مزرا تیمور شاه بهادری و بنیادیت بنام
 سید محمد علی خان صاحب سجاده درگاه شریف که بموجب شد آمد قدیم و فرامین سلطان حسین سابق و حضرت

فردوس سنل انار الله برانه است مقرر فرمودیم چنانچه بکار تو لیم بماند چنانچه بکار تو لیم
 اقدس الیسب پشید حیده باز می بند نهادی و نیدونی متولی معزول که چاشنی خار است انجالح
 مدایح خط نام آنجا دقایق باقی است لهذا تجویز مقدمات و تذکره بند و بست آن در تله دل منظور و شپنا
 خاطر افراست و از پس ضرورت فرین بدست خط حضور و موقوفه شقه کرامت قومند و دانستن خاص
 فرستاده شد و قوم ملک عنایت ملک میگردد که اصل یافتل بند مقدمات مرقوم و طب چینی خود
 موسوم و ناطق است بهر شریف و تالکد یک بنیمون روانه نمایند که هر وقت ملت مرقوم قرار واقع
 رسید کواغذ سابق بهر ستور اندرون کو شقه و صاحب سجاده با مرده عاانه و قدوی عقیده است شرت
 مولوی محمد خان که از حضور روانه شده است کار امانت تحصیل از دست نامبرده میگرفته باشند
 و آنچه این مسطور و دیوان بهر یلیخان صاحب سجاده ظاهر کنند بموجب آن بند و بست قرا و واقع کنند
 مدام خبر گران بوده هر وقت محافست گیرده باشند و بعد سرغ انتظام کامل حسب ضابطه صاحب سجاده
 صاحب مروج بحضور پرورد طلاع و در تالکد این بانبر و

فرمان

کچهری صاحب پرشدن صناع جبریه بوسه نیری میس ملطن صاحب در واقع یکم جون ۱۸۲۶

امروز شقه خاص کرامت ختصاص حضور معالی محمد اکبر شاه بادشاه و اتم بهال بهنام انجانب
 موقوف خط انگریزی صاحب حج و صلی و رود یافت و بوضوح انجانب که حضور معالی میر غفر علی
 که بر عهده تولیت درگاه شریف مقرر بوده از عهده مذکور معزول کرده و به بعضی جبهه مامور و شستن می آید
 برین عهده که کنون منظور از اج معالیست و دیگر کس از پیشگاه حضور معالی این عهد تجویز
 شده خواهد آمد - از انجانب که در چوایر متعلقه درگاه مداخلت به بالیان هر کار منظور و متعلق نیست و
 ظاهرا غزل و نصب این عهد که همیشه از حکم حضور معالی شده است نظر برین اندرین باب اعتبارال ان فیض

این حضور معالی در روز و اوقات مستجاب است

فذلك

قدوة لها فین مقبره بارگاه جبروتی قطب الاقطاب
سجده اربع سجدات آگاه شیخ صالح ایدین

از تفسیر سید فخر الدین عطا فرموده بحسب علت حضرت از تغیر حقائق و محارف آگاه بر حرم خدمت
مسطوره سید مصباح الدین مقرر گردید محصول فصلیج ۱۹ الف فصلی موضع گیدو نه خواه مقرری
سجاده نشین که حق سراج الدین بود با وجودیکه جنس نخود تصرف نمود آرد و سید مصباح الدین محصول آن
از شیخ سراج الدین استرداد کرد و جنس گندم دو جو و غیر ذالک که در ضمن بود تمامی را متصرف شد و نیز

بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت انوار کرم فضل من ابتداء تا غ چهارم
برج الاول خدمت مرقوم شیخ سراج الدین حضرت رموز سید نجم الدین که از انتقال مصباح الدین
بر خدمت مسطور در ایام جهالت قیام داشت بحجرت استماع این خبر تمام محصل فصلی برج ۲۰ فصلی موضع قوم
که حاصل آن مبلغ یکصد و یک و پیه دوازده آن لغت و موازی بکین اردو و صد و یازده من و پست شش
آنها غله بوزن اکبری سپید شده بود بتصرف خود آورد و هر چند وزارت پناه خواجگان مقیم دیران

میر عبد اللہ نائب تملک پناہ جو خاص فی متولی بموجب نایب کشکین شیخ سراج الدین پیار و
 تعین کردند کہ محصول ضبط نمایند از نہ کرد و تمام محصول انجم الدین گرفتہ گریختہ رفت بنام
 تصرف طومار و بدستخط قانو نگو و سیر و ملک و موضع مرقوم موجود است اگر اندرین باب حسب حکم
 بنام نہ نام صا و شود محصول فصلیج مسطورہ از متصرف است و او نموده بہ شیخ سراج الدین
 رسانند تا بہ جمعیت خاطر بدینک دوام ابد مدت استتخا نماید

تفصیل ہوا سیر کہ خواندہ شد

غلام سید ابوالوالی	مہر شکستہ	غلام علی	مہر عطار اللہ خادم درگاہ	شرف اللہ غلام خواجہ تعین
سید قاسم ابن نور الدین	محمد باقر ابن سید مری بندہ درگاہ	محمد ظاہر خادم درگاہ	مہر فقیر اللہ خادم	غلام محمد بن جان محمد بندہ درگاہ
عاشق طالب اللہ صاحب	محمد اوس سید ابوالمعالی	سید اللہ بخش	عبدہ بیچ الدین	اشرف احمد
امجد محمد فاضل	دوست محمد سید	محمد جعفر	محمد فاروق	حیات اللہ
محمد مصدوم	سید علی محمد خادم خواجہ معین الدین پناہ	سید علی فردی فرخ سیر بادشاہ	اشرف احمد	عبد الوہاب ابن شہاب

دیگر ہوا سیر کہ اندراج آنها خواندن نمی توہستم بحال خود بکنہ اشتم صل مکرہ بدقت

دیوان اوقاف موجود است بم

تذکره

صاحب محل شیخ فخر الدین نصب شیخ سراج الدین شیخی بمنصب دگی بعد از استیفاء
صاحب در دست قرار منصب مذکور به شیخ منیر الدین صاحب طبعه العالی بعد از
شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +

مایا که جمیع پیرزاده دارباب ظائف اکابران و خادمان فطرا و اصحابا متعلقان روزه
زبدۃ الوصلین متروقه العافین ایم هرگاه حضرت بعد فتح کام بخش
باجیه تشریف آوردند و برای زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف
فرمودند و آنوقت سید فخر الدین سجاده نشین بود از زبان او بجناب کرامت مآب
الفاطمة ناشایسته برآمد - لغو بالله منما - هر دو آواز او و گوش حضرت رسید - چون از
او داد و خطایع منع شده بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند بعد از صاحب در سید
احمد خان حکم شد که فخر الدین لایق سجادگی این مکان متبرکه نیست بفرستیم شخص که از
اولاد حضرت لیاقت قابلیت سجاده نشینی داشته باشد بنظر انور بگذرانند و بعد
حکم از اکابران و بزرگان شمس تحقیق نموده سید سراج الدین و سید ابوالفتح ابن سید علم الدین
عم فخر الدین معز دل بود صلاح و تقوی است شب روز عبادت و ریاضت تلاوت
قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گذرانید چنانچه حضرت ظل سبحانی از راه تفضل سید سراج الدین
را منصب بد نشینی مفضول است و بدعنا حیث است خاصه در نجف وکیل و یک هزار و پیمبر فرزند
فرمودند بعد از وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم که
قابل دلائق سجادگی بود در عهد مبارک از انتقال بد خود فرزند نه چنانچه سید منیر الدین
مذکور سجاده نشینی است و سجادگی پیشین سرخجام سید هر دلیل و نهاد عبادت ریاضت

حق استحال ارد و دمام بوقت سه کهری شب باقیانده در سبب مبارک حاضر می شود
 و بر آنکه از یاد دولت ابد مدت خلیفه زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان قانع شود
 و خداوند تبارک و تعالی را صلح او مردمان صابر و وارسته ملت در بجای آورد با مردم
 جمیع اکابران و خادمان و بزرگان و شیر و محسن ملک مومی الیه راجعی و شاکر ایم +

مواهب پیشیا و حاشیه بر تیک و کیک خواند آمد اقبال و مهر شیر



تذکره

در باب باغیچچه واقع اندر کوٹ من محلات دارالخیر اجمیر
 عرش آشیانی بر خدمت سجاده نشینی قطب الاقطاب دیوان خواجه حسین
 مرحوم قیام داشت یک باغیچچه واقع اندرون اندر کوٹ که به بعض تصرف دیوان
 مستغفوره بود بعد از آن سجاده ها گسی به گسی شدند و بر باغیچچه مذکور است بعض متصرف
 میبودند و در عهد حضرت غلام منزل خدمت سجاده نشینی بهجت این و محارفات آگاه

شیخ سراج الدین گشت شیخ موسی الیه نیز بر باغیچہ سجادہ سہ پیشین بر باغیچہ مذکور القابین
 متصرف بود و بحال اسم صاحب سجادہ بر باغیچہ مسطورۃ القابین و متصرف اندیش کس
 سہیم و شریک ان نیست کہ سجادہ میشود باغیچہ مرقومہ را بہ بعض و تصرف خویش آورد
 ہر کہ بمصدق این معتال و تین این حال آگاہی داشتہ باشد و حشمت اللہ گواہی خود
 ثبت نماید یا اجازت دہد کہ عند اللہ ماجور و عندہ اس مشکور گردد *

مواہیر

محمد علی فدوی
 فرخ سیر بادشاہ

عطار اللہ

قافی عبد اللطیف

شیخ احمد فدوی
 فرخ سیر بادشاہ

باقرا بن سید تقی
 بندہ درگاہ

محمد غفر بنیرہ سلطان
 التارکین

قاسم بن نور الدین

مہر خادم درگاہ

محمد مراد

محمد فضل

اسد اللہ

علام علی

عبدہ سراج الدین

محمد فاروق
 بندہ درگاہ

حیات اللہ

سید محمود

دولت محمد

سیدالہ

عقل

دستخط قانون گو بن خط ہندی

نقل محضر

بہ شہادت جمیع یزادہ و ارباب ظالیف و خدا ماہ غیرہ و استبکان درگاہ شریف بوقت

سجاده نشینی سید امام الدین صاحب بارگاه

قطب الاقطاب سر سوره العزیز

مایکده جمیع پیرزاده با و ارباب طائف خداوند و غیره در گاه حضرت سید سلطان العزیز
 زبده الوصلین مقیم بارگاه جبروتی کاشف اسرار الهی حضرت
 سکنه بلبل و ابرار اخیر اجیر ایم - اقرار مقبره لاریب فی الدنیا و الدنیم بدین وجه که چون آن
 روز یک از منتقل سید سراج الدین پیرزاده حبابه نشین از روستای خدمت
 منصب حبابگی روضه متبرکه به حقایق و معارف آگاه سید نیرالدین مقرر و غرض شد
 در هر امور و همه مردم سعی خود پرداخت و بذل و توجهاش آنرا میگرداند و در حق
 ما مردم بر طبق استعداد مراعات نیز میفرمودند چنانچه ما بنده ما در نموده امن بوده از حقایق
 آگاه حسی و شاکر مانیم و بهنگام تشریف آوردن غله مکان در بلده جمیر - کاکل حضرت
 خدیو گیهان گیتی خدا سید سراج الدین و الاحقایق آگاه در روضه مقدسه از دست خود تراشیده
 بودند - در نیل معارف آگاه مذکور قصه آلهی و اعیان حیات سپرده - و سید امام الدین و
 سید فیض الدین و نه مانند - یا سید امام الدین خلف کلان حبابه نشین حرم که بر فیضیت
 و تقوی است پیش از شش ماه مشارا الیه بوجوب یا مایه الدنیز گوار خود در اجیر
 رسیده و در کمالات نیک کرده و از او یقینا کتیده شب روز در خدمت و الحاضر
 میماند - و در خبر رفتگی احوال ما مردم یگان روزگار نصوه می توان نمود و از مشارا الیه
 بسیار رضی ایم - چون جماعت کشیر و البسته همراه دارد و معیشت هیچ نیست اگر بخت
 منصب حبابگی بر سبیل حقوق وراثت به سید امام الدین مقرر شود مقدمه درگاه
 رونق خواهد یافت و ما مردم به آرام خود هستیم بود بنا بر این چند کلمه به طریق رضی نامه
 نوشته دادیم - ۴۱ ربیع الآخر ۱۰۳۰

کلی بشکفت قمر الدین زکریا معین الدین
خاکپاسے توشد عطار الدخا معین الدین رسول

زاولاد علی آل پیر نسلس معین الدین
جمال الدین از نسلس خواجہ معین

غیاث الدین
دلے بود کہ تبری با حق
رضاجوید
کمال دین محمد
شد از عید الدین
مہر خرد
خواندہ

مہر علی
محمّد مسدات
جواج الدین
ابن نظر محمد
محمّد خا
جنید موسوی
خواندہ

مہر
خواندہ
بن غلام محمد الدین
خادم
علامہ الدین احمد
غلام غسانیت فیاض
نور علی او بی
عبدہ محمد حسن
نام خواندہ
مہر کلان درویش
خواندہ

نقول احکام عالیہ اجمیر

STAMP OFFICE
EIGHT ANNAS
اٹھ اٹھ آنہ کے تین قطعہ
اسٹامٹ آفس

دوبکاری کچہری اسٹنڈی ضلع جہلم باجلاس کپستان شکر صاحب بد اسٹنڈ کٹرے

حسب درخواست وکیل دیوانچی بموجب کم کمپان دیوانی صاحب دار اسٹنٹ کمشنر محترم الزام فروری ۱۸۵۵ء

واقعہ ۱۷- مارچ ۱۸۵۵ء

دستخط:

بخط انگریزی

فصلی صحت
۲۰
دیوانی

دیوانی علیحدہ نیاں دیکھا گیا صاحب دیوانی کے درگاہ میں تقریباً
تقریباً علی متولی درگاہ صاحب علیہ از یاریت محبت کے از روئے گواہی گواہان سیم دیم

پہلے ماہ جون ۱۸۵۴ء میں سوال کیل دیوانی جیو کا بدخواست منہ جب بالا کے اس زمانہ
میں دیوان جیو سے سفر سے آئے تھے گزرتے متولی کو ہمیشہ اجراء رسم قدیم کے حضور
صاحب اسٹنٹ کمشنر بہادر سے پہنچی تھی مگر متولی نے انکار لکھا تھا کہ یہ رسم جدید
دیوانچی جاری کرانا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے۔ اور پہلی جولائی ۱۸۵۳ء میں کمپان
مکنوس صاحب نے ہمد دریافت اور محبت کے سبب عدم ثبوت قدامت کے
یہ درخواست دیوان جیو کی منظور نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف بہ فہمائش عمل در آمد قدیم
اکتفا ہوا تھا۔ اب عرصہ چھ سات برس ہو دیوانچی سمیت یہ آباد کن کے گئے تھے
ماہ جولائی ۱۸۵۲ء کو سوال کیل دیوان جیو کا ہضمون پر کہ دیوان جیو اجمیر میں آئے
پہلے سے بند و بست و تجویز بجائے جانے شادیانہ درگاہ کی وقت یارت درگاہ کی
کے تقریباً محبت سفر کے ہو جاوے محکمہ محکمہ شری میں گزر کر اس محکمہ میں آیا
اور متولی سے چاہا کہ طلب ہوا۔ وہ ہی جواب طلب ہوا۔ وہ ہی جواب انکاری اور تجویز
سابق کمپان مکنوس صاحب اسٹنٹ کمشنر کو متولی نے لکھا۔ مثل سابق کے دہری
کا حکم ہوا مطلق نہ ملی۔ باوجودیکہ متولی نے کتاب درگاہ سے نقل درخواست قاضی
مشیرالہ میں برا درج ہو۔ و جواب اپنے و خدام و انہماکات نفتا چیان وغیرہ نتیجہ مگر

و غیر چہ نہ فرج تانہ متولی کی کرتے ہیں وہ مجھول برعایت متولی نگر خادم مقدم متولی اور
نقاہچی تا بعد متولی ہیں۔ بیان ان کا قابل اعتنا نہیں اور قطع نظر اسکے روک نواخت
شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہ صفت روک رہے ہیں ورنہ نواخت شادیانہ میں
ہر ج متولی یا درگاہ کا نہیں ہو ۲ یوان جیو ابلا خواجہ صاحب بن اگر انکی توفیر کے لئے
بقریب ہر اجبت سفر کے شادیانہ بجے تو کیا قباحت ہے بھر حال تری لئے ہیں یہ
درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ آہیں قباحت بھی نہیں۔ اور میں
تحقیق کے دو تین روز سے دیوان صاحب سفر سے آکر بانٹھا رصدہ و اسی حکم
بابہ شہر کے قطب صاحب بن مقیم ہیں اور شہر میں نہیں گئے بجو ادینا شادیانہ کا
ہر گونہ مناسب ہے اس واسطے

حکم ہوا

کہ دیوانہ شہر میں جان و زیارت درگاہ کو اول جان دین وقت جانے دیوانہ کی کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دین اور یہی دستور آئندہ کو معری ہے

خطاگریزی

مقابلہ شد

بقراء

العبد

سردار مل نقلموس

نقل



نور احمد خان

مکاتیب شادیانہ

نقل

خط حاکم خطاگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنل چارلس جارج ڈکسن صاحب بر شمول نقل بمقدمہ بند و سب

خطاگریزی - شادیانہ معمولی نواخت ہو دین اور یہی دستور آئندہ کو معری ہے

دگر رضا د وقت غل مزار خواجه صاحب نامین سید عرب شریف بموجب کم نیت سجا کر
صاحب اکثر اسٹیشنٹ کثرت نما واقع ۲۲ لانی ۱۳۵۷ھ حسب خواہش محمد علی مختار عام دیوانچی حسنا
حکم ہوا

خط دیوانچی وجواب متولی درگاہ کا حضور نے سماعت کیا اور شریعتی درگاہ کی بدانت خضو
ناوا جب ہے۔ کیونکہ متولی درگاہ نے درجہ اپنا برابر دیوان جیو لکھا ہے اور یہ بات نہیں
سکتی اور طرف متولی درگاہ سے پاس ادب دیوان جیو رہنا ہر صورت واجب ہے کیونکہ
دیوان جیو پوتا خواجه صاحب ہے اور متولی درگاہ نوکر سرکار اور توفیر کے تعلق دیوانچی
نسبت دیگران زیادہ ہے۔ اس واسطے پروانہ بنام متولی درگاہ لکھا جائے کہ حسب تہ
سابق پاس ادب دیوانچیو کارتا ہے۔ اور آئندہ سے وقت تحریر جواب احکامات کے حتماً
رکھے۔ یکم اپریل ۱۵۶۷ھ۔ و خط بنام دیوانچی لکھا جائے کہ وہ بموجب دستور سابق کا رہ
رہیں اور کوئی نئی بات نہیں کریں۔ مرقوم صدر۔

مقابلہ نمبرہ شد

بقرات	لباعت
العبد	العبد
علی محمد خان	فتح حیات

نقل

نقل روکار نہ امثولہ مثل نمبری ۵۳ کے دستخطی جناب کرنیل چارلس کسج صاحب کیشنر
حسب درخواست محمد علی مختار عام دیوانچی صاحب بموجب کم جناب جیو شیل اسٹیشنٹ
بہادر خد ۱۸۶۷ھ کو دینی

رو بکار محکمہ شریعت و اصلاح جبراجلاس کونسل چارلس جارج ڈکسن صاحب در شہر واقع یکم مئی ۱۸۵۵ء

عرضہ تھینا چند ماہ کا زمانہ ضالایا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب بین باجمالیان گاہ
 دنگہ و فساد و فحش کے پھیلتے ہوئے تھے۔ اور اس منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے
 اسٹنٹ بہادر سے اپیل اس کا حضور میں ہوا کہ اب تک مثل پیش ہر ایک صاحب
 اپیل شادی بھی جمع۔ اور اس منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانجی کے
 سفر سے شادی نے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار
 اسی باعث سے جو دستور ایام عرس میں ہاتھ دیوانجی اور خادمان سے ہوتا تھا اس
 کسی ویشیائی۔ اور اگر فساد دیا وہ بڑھ گیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب کا
 سلسلہ ہے اسی موافق ہے طرف سے کراہے سے کچھ کمی ویشی ضرور نہیں اور اسی لئے
 ہر سلسلہ رقیق و متحرک نامہ دستور العمل ایسی امور کے طلب ہو کر ملاحظہ آئے تو جو
 کسی قسم کی جنگ لگی دیوانجی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین ہندس موقوفی مانتی
 ہیں یہ بات تو با اختیار بحکم سرکار ہے۔ متولی کو کچھ امتیاز نہیں الا کسر آداب دیوانجی البتہ
 ہوتی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانجی رکھتے تو یہ نسبت مفید من کے نہیں
 پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانجی کہ صاحب سجادہ اولاد خواجہ صاحب ہے۔ بہر صورت
 واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانجی کا رکھیں اور حضور نے کسی بار متولی کو کہلایا
 اور عام کپڑی میں بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھنا چاہتا ہے تو ادب قواعید دیوانجی
 کا رکھے۔ الا باوجود اس قدر فہمائش کے تا حال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل
 اسکی متولی نے کری ہو اور حضور کو بہر حالت نہ نظام خاطر خواہ طرف نوکراں درگاہ سے
 مطلوب ہے کس لئے کہ جبکہ اسپین اہ نہو نظام آئندہ کا بھروسہ نہیں۔ اور اگر متولی درگاہ
 جو ملی دیوانجی پر جائے اور اطاعت ان کی کرے اور گفتگو نوشت و خواندہت دیتی ہو

یہ امر کچھ شکل نہیں اس واسطے ۛ

حکم ہوا کہ

مضمون و بکار ہذا سے جس نے بیٹہ متولی درگاہ کو طلاع دیا جائے کہ بحکم حضور
تعمیل کر کے دربارہ ادب قبا ع صاحب سجادہ کو شمش کرے اور متفق اصلاح
ورضا مند ہو کے سرکار میں طلاع کرے کہ بہت بہتر اور عنین شی خاطر حضور و باعث نظم
کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم نامی یہ امر مٹوڑین آویگا اور جو کوئی شکایت
اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لاچار ہی اور حکم
ہوگا و بند و بست یا بت کاموں درگاہ کے کرنا چوگیا۔ اور بابت خاندان بویا جی کو پہلے
بارہ سال کے حضور میں لگاکر اور سنہال کر دیو انجی کر کے اور قرض چالیس تیرا پڑو
قرض خواہان لکھنے کو دیکر سب کو رضی کئے۔ اور ایسا بند و بست کیا تھا کہ بیس کچین میں
میں سب متضد بیباق و خلاص ہو جاتا۔ اور سردار میں صاحب اول کو کہ کار بند و بست
تعلق ان کے ہے بار بار کھا آلا بت تک قے قلیل نہ جمع ہو جائے۔ اور عیا بھر و رہے پہلے
وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول قرار پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا
اور جو زر کبیر و نجابت میں ہاتھ لگے آیا اگر اس سرمد کرتے قرضہ پورا تر جاتا۔ اور یہ بھی
ظاہر رہے کہ عیا ہر ایک غرت بگھ اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے
و عیا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہو کہ دیو انجی صاحب اپنی جائداد کی جگہ
بہرہ و کر اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کسی سال خبر نہ لی کہ صاحب سجادہ کہ پوتے حضرت
خواجہ کے ہیں۔ باوجود اسکے نیک اہل نہ چلتے اور پورا جگہ اپنی کی رکھتے تو دوسرے
لوگ ہی نے پر وانی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ پہلے عزت اور جاتا
و جانے خود رکھنے کے۔ تو پھر آسمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگر ان کے نہ ہوگی
بل جیسی قدر غرت اولاد حضرت کی ہے۔ اس کو زیادہ نیک نامی دنیا و دین کی ہوگی

اور نظر آتا ہے کہ جو ویل دیونچی و متولی میں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست میں کمال اپنے
کو نہیں پہنچاتے۔ اور اسی کو وہ ناراض و ناخوش سمجھتے ہیں اور فساد زیادہ بڑھتا ہے
انکے دو وزن و کلا کو چاہئے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا
کرین۔ اور راہ غمازی کی کو چھوڑ دین۔ اور اس پر سبھی کچھ عمل ہوگا تو نسبت و کلام
مذکور میں حکم مناسب ثابت ہوگا۔ اب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دی جاوے
اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دی جاوے کہ اصل رو بکار پاس ہر ایک کے بھیج کر رسید و اطلاع
یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کہ حضور میں پورٹ کرے۔

العبد العبد العبد العبد العبد

دیونچی صاحب سجادہ اللہ خاں صاحب میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف رحمت اللہ وکیل
اطلاع ہوئی مضمون رو بکار ہذا سے اطلاع ہوئی درگاہ شریف مضمون رو بکار سے اطلاع ہوئی

مستابلہ نمودہ شد

بقرات
عبد الی نقل و نویس
نسبی ہر نائب محاسب و قلم و قرا مجید و امیر
بسماعت

تذکرہ انساب الاولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الدین لیا محسن الحق والدین قدس سرہ

خواجہ بزرگ یکم قروسہ سپہ داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سید حسام الدین - و حافظ بنی بی جمال +

خواجہ سید حسام الدین صحبت ابدال پیوست و از چشم مردم پنهان شد +
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید دو سپہ داشت - خواجہ احمد و خواجہ وحید کہ ذکر ایشان
در نسخہ فرایہ الفوائد مذکور است اما پیش ازین مجسوم نیست +

خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع ناندن سکونت داشت
و بعد از کاشتکای ارغنی کہ حضرت خواجہ بزرگ بجهت آن پیش بادشاه ملی رفته
فرمان آورده بود - زندگی میگرد - و بعد در قصبہ سر واک کہ از اجمیر شانزده فرسنگ
سکونت خست یا کرد - و بمون جا بوصول حق پیوست - مرقد پاکش در آبادی
قصبہ بربل حوض بزرگ واقع است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

و از جمله سپہان اوسید حسام الدین سپہ بزرگ کہ احوال او در اکثر کتب مذکور است باقی حال
و دیگران معلوم نشد - سال وفاتش ۸۵۳ ھجریست +

بی بی جمال حافظہ دختر خواجہ بزرگ - از ۷۰ سالگی دو سپہان بوجود آمدند - و بجهت
حق پیوست - قبر بی بی جمال و منہ زدنش پانین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
حقیقت شریعی بی بی جمال شیخ ضی الدین بود کہ در قصبہ ناگور بر کنار تالاب مندولا
آسوده است +

خواجہ حسام الدین سوخته بن خواجہ سید فخر الدین بگزیده آفاق و جہم صلیب المشرق
خواجہ بطن المالدین اولیا بود و جهت سود و گداز و عشق که داشت در اقصای عالم لقب
سوخته مشهور گشت مرت پکش در قصبه انجیر باخرس بر سر راه اجمیر نو داراست متحقق است
که از نفع دلپران بوجود آمدند خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیام الدین ببر بال خواجہ سوخته
موصوف رسال نه قصه چهل و یک رحمت حق پیوست +

خواجہ معین الدین خنر - خواجہ حسام الدین سوخته غلیظه غلیظه خلیفه نصیر الدین محمود فی الاطراف
بود مرت پکش پاشن پاشن از حضرت خواجہ بزرگ است در حجر سنگ بنید از م یک پیر
بود سید نظام الدین و از سید فخر الدین و از سید قطب الدین است که حشمت خان لقب بود
و سید لاری افواج مالوه داشت یکے از بنا بر خواجہ معین الدین خورد و سید پیر که از سلطان محمود
خارج خطاب سید الملک یافت دیگر حال مفصل اولاد خواجہ معین الدین خورد و معلوم نیست چه روزگار
از اولاد و اخوان و کسانے چند در نواح کن مالوه هنوز سکونت دارند و حضرت خواجہ خورد
در ۶۱۰ هجری رحلت فرمود +

خواجہ قیام الدین با بر بال بن خواجہ حسام الدین مردی بود و با پیکر پستان شیراز و سمرقند
ازین جهت او را شیدا با کجه میگفتند از م یک پیر از خواجہ قیام الدین پاشن
خواجہ بزرگ برابر مرت پیر با خواجہ معین الدین خورد واقع است در حجر سنگ بنید خواجہ بال
در ۶۱۰ هجری ازین دارنا پاندا از نهفت ال کرد +

خواجہ نجم الدین خالد بن خواجہ قیام الدین است از م و دلپران بوجود آمدند سید المعزید
بن خواجہ نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجہ احمد و خواجہ حبیب پیش ازین حال ایشان
معلوم نشد خواجہ خالد در ۶۱۰ هجری وفات یافت +

سید محمد الدین حسن احمد پسر دوم خواجہ نجم الدین خالد است (داور القول بعضی را از خواجہ
سید نجم الدین خوانده اند که خواجہ سید نجم الدین او را بنزد زندی هم قبول کرده بود سال وفاتش

۸۶ هجری قمری متدی است. و شهاب الدین فرزند خواجه سید کمال الدین است از
 بس متورع بود و از دست پیکرستان از نیت مایه داشت و در آله فوت شد و او را سپر
 بود سید تاج الدین بایزید بزرگ و شمس بزرگ و عالم متبحر بود و کتب علوم دینی کرد
 در آن مکتب که از چهره دست پیکرستان بنام اسلام در دارالخیر اجمیر قطع گردیده بود
 بالآخر وقتیکه سلطان حسن روحی سلام تازه کرد سید تاج الدین ایام توفیق و توفیق
 اسلام در اجمیر مأمور شد و چنانکه در گلزار ابرار و خیابان الاخیار و غیره شریح و بسط
 است در ۸۸۰ هجری ازین سلسله پنجروزه رحلت نمود و در جوار دختر مفتی محمود
 دهلوی شایع الهند بود +

..... سید فیض الدین طاهر سپهر اجمیر شیخ تاج الدین است زوجه او دختر یکا حضرت
 خواجه محمد حسین ناگوی بود و چنانکه از اخبار مولانا ابرار ممبرین است و تات
 در از بر جاده سخت و ارشاد مکتب داشت و در ۹۰۵ هجری بن تخریم کرد +
 سید فیض الدین بایزید خرد پور پسند فرزند الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
 خواق و کرامات بود و سالها در خدمت حضرت خواجه حسین الاولیا جبرگوار خوش
 گفت و بیشتر گرامان با حسین کمال راه راست نمود و زوجه او از خواندان خواجه حمید الدین
 صوفی السوانی است و باب حال آن برگزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شایع است سال
 ۹۲۲ وفات نمود و بسبب و در نجوی قدسی +

سید حسین الدین ثالث فرزند جگر پوید سید فیض الدین بایزید خرد پور و تاتیکه در اجمیر
 ظلم و قدسی را جگان پسند و ترا از حد گذشت و او خور و سال بود و خادمان جان نثار او
 از اینجا در ناگه رسانیدند که وطن با در برگشتش بود و همو بخا اقامت مزید و از خا فزاده
 بزرگ خواجه حمید الدین صوفی السوانی جفت عین یافت و همو بخا در سال نهصد و چهل
 رخت طاعت بر بست و در جوار مرقد حضرت خواجه حمید الدین صوفی السوانی مدفن یافت

فاهدا سید پسران خواجہ حسن و خواجہ حسین و خواجہ ابو انخیر بود *

خواجہ حسن مجذوب بود و دختر داشت که بی بی سلطان خاتون کہ سید علی محمد بن خواجہ ابو انخیر منکوچ شد و دوم ملکہ جهان کہ بیعت نکاح سید شاه محمد بن خواجہ ابو انخیر در آمد *

دیوان خواجہ حسین متاہل و گشت *

خواجہ ابو الخیر دوازده پسر داشت پنج پیش از زمان اگهی مدعیات پدر فوت شد و هفت باقی ماندند سید علی محمد سید علم الدین سید شاه محمد سید معین الدین سید شهاب الدین سید محمود سید محمد و سیال و فائز و شمس و سید *

سید ولی محمد بن خواجہ ابو انخیر از لطن زوجه خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر *

سید عبدالستار بن ابی انی محمد مجذوب بود و کز فضائل او در بیان زمین مذکور است گرده سوند صاحبی با و منسوب بود و سید علی محمد زاد و زن دیگر بود کہ از لطن او دو پسر شدند و طبعی و فطرت یافتند *

بی بی جہنی دختر سید ولی محمد بن ابو انخیر سید بایزید بن سید شاه محمد بن خواجہ ابو انخیر منکوچ شد *

سید شاه محمد پسر سید خواجہ ابو انخیر معین الدین ثالث زوجه شرمیہ و ملکہ جهان بیست خواجہ حسن بود از سید پسران بوجود آمدند اول سید ابراہیم دوم عبد الصمد سوم سید باغیدار از سید عبد الصمد اولاد شد تا نازندہ در نماند از سید ابراہیم دو پسر بوجود آمدند اول سید غیاث الدین کہ اولاد رفت و دوم سید محمد طاهر کہ سمیت آرا کا شد و رفتہ سکونت اختیار کرد اولاد و احفاد و تا الآن بہا منجب باقی است و بہ اولاد سید محمد طاهر شہتی مشہور است و سید بایزید را دوازده پسر و بیست و یک بی بی جہنی بیست و یک سید ولی محمد زن دیگر غیر کفو بود

آنا از وطن بی بی جهنمی یک دست سیرت بی بی راستی بود که اورا راج بی هم میگفتند و آنچه
شهر عسکریه سید فخر الدین عرف سید نزاری بود و دختران سید بایزید که از بن خاندان این
نار تول بودند - اول بی بی نصرت که از خواجه بهجت الله تولی منسوب گردید و دوم عزت بی بی
که عجزه فوت شد

سید جمعی - و سید موی و د - پسران خواجه ابو خشیب میردانه زندگی کردند و اولاد داشتند
شهاب الدین - پسر سید خواجه ابو خشیب و سید داشت - اول سید محی الدین - دوم
عاشق محمد عرف سید احمد از محی الدین یک پسر شد - سید فخر الدین عرف سید نزاری
دو دختر بودند - اول طان بی بی که از سید شمس الدین منکوحه شد - دوم فاطمه که از سید
عبدی بی بی سید ابو البرکات منسوب بود و از سید فخر الدین عرف سید نزاری و دو دختر
شدند - اول بزرگ که از مفرح الدین بن یوان فخر الدین منکوحه شد - و دوم بی بی
فرزانه که از سید مصباح الدین بن یوان فخر الدین منسوب گشت - و سید عاشق محمد پسر
دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید منصور و شش دختران شدند - یک بی بی حنیفه
که در وقت نگاه سید شرف الدین بن سید ظفام در آمد و حال دیگر دختران ظاهر نشد
و از سید منصور سید عاشق محمد عرف سید احمد یک پسر شد سید ظفام حسین که پیش از
تاهل به نذر رفت و باز نه آمد

سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو خشیب هم گرامی زوجه عسکریه از حبس از
اولاد صحیح خواجه جمیع الدین سلطان التارکین ناموری بود - و از و سه پسر بودند
اول سید علاء الدین - و دوم سید حسام الدین - سوم سید ابو الفتح
بدانکه از سید علاء الدین سه پسران و سه دختران اولاد شد پسر اول -
سید محمد - سجاده نشین بود و او را دو پسر بودند یکی از خاندان پاک سلطان التارکین منکوحه
شد - زن دوم سماء ملج انسان از کفوغیر بود یعنی بنیت بنیاساکن قصبه که از وطن او

و از وطن او یک دختر متولد شد - خواندگار نام که با شیخ عبدالرزاق پیره سلطان التارکین

چهار پسران است. نذول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاده نشین بود. آنا بجرت لال
که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب بابا و پادشاه منصب سجادی معزول شد. و سید سراج الدین
بن سید ابو الفتح بجای او مشکمن گردید. آلا ان منصب سجادی در اولاد او برقرار است سید
فخر الدین بن سید محمد سمن داشت اول بی بی جینی نبت نواب فیض الله خان از اولاد
مخدوم سید جلال بخاری. اما از اولاد نداشت. دوم بی بی عزیز بانو که از لطن او دو پسرند
اول سید مفرح الدین. دوم سید مصلح الدین. این سوم از غیر کفو بود و از مری یک پسر شد
سید نجم الدین +

سید سیف الله پسر دوم سید محمد بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند زن
او بی بی صالح نبت مقبر خان. از مری اولاد نداشت. بالاخر سیف الله زن دیگر
کرد. او از کفو غیر بود. از مری یک پسر شد. سید حبیب الله. و سید حبیب الله
دو زن داشت. یک که غیر کفو بود از لطن او دو دختر تولد شدند. یکی پیش از زمان
آنکه بیسر. و دوم در عمت نکاح سید حمزه بن عظیم الدین بن عظمت الله بن الدین
بن علم الدین در آمد. و زن دوم سید حبیب الله بی بی مصطفی نام داشت از لطن او
یک پسر شد. سید فیض الله. و دو بجه شرعی و بدیع النساء نام داشت +
سید عماد الدین پسر سوم سید محمد نام زوجه او و حبه نساء نبت شیخ نظام گری
بیر سلطان التارکین است از لطن او بسیار اولاد شد. اما در صد حیات نماند
پایان کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام حشتی نام داشت. و با دختر سید نجم الدین
بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علماء الدین بن علم الدین که خدا شد پیش ازین احوال
او معلوم نیست +

سید امام الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقد نکاح آورد
بود. آنا اولاد نداشت +

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی بی بزرگ نسب است فخر الدین
عرفت سید نزاری بود از فرس دو پسر شدند حمید الدین و مجید الدین - و زوجه
دیگر بی بی عائشه هم سید شرح الدین بود اما از اولاد نشد +
سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید یحیی نام داشت و زوجه او سماء بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود +

سید مجید الدین بن مفرح الدین از لطن سماء سعادت بانو بنت ساضی ابو الفتح ساکن
سانجر یک پسر شد که سید سلام محی الدین نام داشت - و او را هفت دختران بودند
اول کفایت نام که از سید نجیب الدین بن سید حسام الدین بن علم الدین منسکوه
شد اما از اولاد نشد - دوم نوبه نام که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علماء الدین منسکوه شد - سوم شیده بانو
که از امین الدین بن سید حسام الدین بن سید علم الدین منسکوه گشت چهارم حسام
دولت که در عهد کبک سید بولن بن سید وارث محمد بن شرف محمد بود - پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد بنیر سلطان التاکی بن منسکوه شد - ششم زینب نام
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی بنیر سلطان التاکی بن منسکوه بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و در عهد کبک سید تاج الدین بن وارث علی در آمد - اما از منسکوه اولاد نشد
و که دختر هفتم سید محی الدین در مدائن مین نوشته شاید که مدکم سنی فوت شده باشد +
سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه ابوبی بی بی زینب بنت سید فخر الدین عرف
سید نزاری بود از فرس یک پسر و یک دختر شد سید خرم نام که لا اولد برقت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید مجید الدین بن سید مفرح الدین منسکوه شد +
سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه خود از اولاد آمده بود - و از

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر علام محمد الدین اما حال اولاد و مال او معلوم
نشد و سماء کمال دولت پسر پسر علام شمس الدین بن سید عطاء الدین بن دینار بن سید محمد
منکوچه شده بودند

سید نیر ابراهیم بن پسر دوم دیوان عطاء الدین زوجه ابی بی رحمت بنت سید علم الدین
بن دیوان علم الدین بودند و از سید یک پسر شد سید علم الدین و یک دختر بود و سادات
که از شیخ عبدالقوس بنه خواجه سلطان است که بن منکوچه شد و سید علم الدین
را ندیده شهر عمیه بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بودند و از سید یک دختر
داشت رضیته لیساء که در شیر خوارگی فوت شد زن دیگر سید صدر الدین سماء
گلاب بی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین بن سید سلطان التارکین
بود از دو سید پسران شدند سید اول سید عبدالحی دوم سید بهمت علی موم سید وارث علی
مخفی مباد که در آخر سید صدر الدین پسر خود سیدی عبدالحی بدیاز شرعی رفته
وفات یافت و پسر او سید عبدالحی بی بی آمد - و زن در نکاح خود آورده بهمنو خجا
سکونت اختیار کرده

سید بهمت علی - پسر دوم سید بن ابراهیم بن ازطین بی بی سیف است
سید حمید الدین بن سید صالح الدین یک پسر بود سید علین و یک دختر بود سید لیساء
که از سید حمید الدین بن امین الدین منکوچه شد و سید علین را سید ناصر علی
بن سید وارث علی بهمت ام شهر بوندی شهید کرده و سید علین را یک پسر بود سادات علی
که اولاد برقت

سید وارث علی - بن سید زین العابدین از زوجه خود لیساء بنت سید محمد الدین
بن سید منفرج الدین بن فخر الدین بن دیوان عطاء الدین شش پسر و سه دختر بود و آمد
و دختر اول شمر النساء که از امین الدین بن سید فخر الدین ناگوری منکوچه بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیز محمد بنیر سلطان التارکین
منکوحه گردید. دختر سوم سلج النساء که در عتد خلح سید علق بن سید همت علی
بن سید صدرالدین بن سید زین العابدین در آمده بود.

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیت بی بی بنت شیخ نورالدین مسکن ح نو
آنا اولد رفت.

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجه اولف النساء بنت شیخ رضا محمد بنیر
سلطان التارکین او هم لا ولد رفت.

سید بهادر علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شد.

سید عزیز الدین پسر چهارم سید وارث علی زوجه او سماء قریع النساء بنت شیخ غلام نبی
بنیر خواجہ سلطان التارکین بود. آنا از بطن او اولاد نداشت. مگر سکه پسران از بطن
کنیز بوجود آمدند. اول مضان علی دوم محمد حسین سوم امراو علی.

سید شرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجه او امانت النساء بنت سید علی ساکن
مادھو پوره بود لا ولد رفت.

سید لطف علی پسر ششم سید وارث علی زوجه او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی
بنیر سلطان التارکین بود. از کس سکه پسران و دو دختران تولد شدند.
دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یک بعد دیگر سکه پسران زوجیت شیخ
امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد بنیر سلطان التارکین پیوست. و ازین هر دو
اولاد نماند.

سید ششم علی پسر اول سید لطف علی زوجه او فتم النساء بنت شیخ آلهی بخش
بن شیخ شریف الله ساکن قصبه جھونجھنون بود از زوجه دو پسران موجود اند و کزنهی
ایشان در قصبه جھونجھنون شده است.

سید نجم الدین پسر دوم سید لطف علی نام زوجه اوله النساء بنت شیخ شهاب الدین ساکن
 قندهار و خواجه ابی است از یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین
 و نام دختر ظهور النساء که ظهور النساء که در وقت نکاح شیخ نور محمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
 مناقب الحیر بن ابی و دختر دوم سماء عظیم النساء بن شیخ مولانا بخش بن شیخ ابی بخش منکوحه شد
 و سید لام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه دوم سماء بنتا و بانو بنت شیخ علام سوال
 و در یک دختر شد قمر النساء نام که در وقت دنیا کت شیخ صفر علی بن شیخ سلطان بخش
 و در آن وقت سید حسین بن دیگر از شخص نزدی آورده بود نام او سماء جوری از قوم سقا که
 دو پسر دارد و آن سماء جوری بمرتبه ثانی در کلاخ غلام حسین آورده باشد زیرا که سماء جوری
 پیش ازین شوهر دیگر داشت حال او معلوم نیست که بر وی وصیه جیات است یا نه الحمد لله که حال
 او لا حضرت زین العابدین خجسته رسید *

فصل علی بن یوان سید علماء الدین بن سید علم الدین و جعفر بن یفقه باوند و داماد
 سلطان پستار کین است از اولاد نشد و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین بن
 حرامیان افتاد و کشته و دیگر احوال شان از کتب و شجره نساب واضح نشد و الله اعلم بالصواب +
 سید علم الدین پسر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو یحیی رحمة الله علیهم چهار پسر و یک دختر
 داشت نام شان سید احمد سید ضیاء الدین سید جلال الدین سید عظمت الله در طفلی
 فوت شد و سماء رحمت بانو +

سید حماد بن سید حاتم الدین و جعفر بن یفقه و سلطان بی بی بنت شیخ شاه محمد میر
 حضرت سلطان التاکین است از چهار پسران و دو دختران شدند و در اول
 خورشنده بانو که از سید علم الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شدند و در دوم خورشنده بانو که از سید
 عطاء الله بن سید ابو الفتح منکوحه شد +

سید محمد پسر اول سید احمد بن حاتم الدین سید محمود معروف شیخی خان بود و او در عهدی

سید الاحد - پسر سوم حمید الدین بن سید علم الدین بن وجہ عزت النساء بن سید پیران جو
آمدند - خیر اللہ و نجیب اللہ و عظیم اللہ و زوجه سید عبد اللہ صغریٰ النساء من الام از آل
اولاد دیوان سید علماء الدین بودند من الالب از نسل خواجہ سلطان التاکین گوری بودند
سید عظیم اللہ را از لطن کنیز یک پسر بود سید حمزہ و حال تولد و تامل سید خیر اللہ و نجیب اللہ
معلوم نشد +

سید نجم الدین چکش پسر چهارم سید حمزہ حال او معلوم نشد - چنان شهرت دارد که
بہر فرزند و ستان رفته بود و باز نہ آمد - و قبر او بہ دہلی در جوار آستانہ عالیہ خارجہ نظام الدین
نظام اولیا است +

سید ضیاء الدین پسر دوم حمید الدین بن سید علم الدین بن سید ابو اسیر اور از لطن بن خود
کہ از نسل سادات نواح پشاور بود و پسر یک دختر بہ وجود آمد - پسر اول را نام نوشتند
سید پشاور بن نوشتہ است - اور از لطن بن عنبر کفویک پسر شد شیر علی نام داشت
و لا لد فوت شد - پسر دوم ضیاء الدین - سید جمیل الدین بود کہ زوجه او دختر حسین
بن سید نعمت اللہ بودہ است - اما از ہم اولاد نہ شد - و نیز حال دو دامن زوجه او تحقیق
قد رسید +

سید جلال الدین پسر سوم حمید الدین بن سید علم الدین بن وجہ او از نواح افغانستان بود
از یک دختر بوسیص النساء و پسران سید شہاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد
اما فکر سید غلام محمد نوشتند در زمان صغریں وفات یافتہ باشد +

سید شہاب الدین بن سید جلال الدین اور از زوجه جہو کہ بنت شمس الدین
بن سید نظام الدین بن سید بارک عرف دیوان شاہ بود و بخت و ملت نام داشت
یک پسر شد سید نصیر الدین و اور از زوجه خود جمیعت النساء نام کہ بہ سراج الدین بن
نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاہ بود یک پسر شد سید عزیز الدین بن سید غلام داتانی نامزد +

مسید خاں الدین بن سید الالدین اور دختر کے بود لطیفہ بانکہ عفت کھانہ سید الدین
 عطاء اللہ بن عطاء اللہ بن سید ابو الفتح و آند *

تمام ذکرا و اولاد سید الدین بن علم الدین

سید ابو الفتح سوم خواجه سید الدین بن خواجه اکبر نیر زوجہ او عصمت النساء بنت شیخ
 شهاب الدین بنیرہ حضرت خاجہ ابرہیم دہم بلخی در ۸۵۰ھ وفات یافت و چار سپہ گشت
 سید سراج الدین پسر اول سید ابو الفتح سجادہ نشین بود و چہ ششم عمیہ او بی بی رحیمہ بود از
 سہ سپہران و دو دختر بود و آندند۔ پسر اول سید نیر الدین پسر دوم سید ظہیر الدین ششم
 سید سعد الدین و دختر اول ہ بانو کہ از سید سعد الدین بن بن العالیہ بن سکوہ شد و دختر دوم
 صاحب دولت کہ از سید خضر محمد بن سید ظن نام الدین بن سید دیوان شاہ منکوہ بود سال
 وفات ۳۲۰ھ *

سید الدین بن دیوان سراج الدین بن طغلی فوت شد *

سید ظہیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجہ او صاحبہ النساء بنت سید امیر الدین
 عطاء اللہ بن سید ابو الفتح بود از ۳۰۰ در سپہ و یک دختر بود و آندہ بان طغلی وفات یافتند
 و اولاد گرفت *

دیوان سید نیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجہ او بی بی صاحبہ بنت سید شرف الدین
 بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرفت دیوان شاہ بود۔ از ۳۰۰ سہ سپہران و دو
 دختر ان شدند۔ دختر اول فخر النساء از سید عزت اللہ بن اسد اللہ بن ابو الفتح منکوہ شد
 و دختر دوم سمیت النساء از سید محسن بن سید خضر محمد بن ظن نام الدین منکوہ شد و
 در سال ہجیرہ یک صد و پنجاہ و ہشت ہجری وفات یافت *

سید خاں الدین بن دیوان سید نیر الدین و دختر سن برض چپک فوت شد *

سید فیض الدین بن ابی انیس سید الدین بن جواد سید به بی بی بنت شیخ جمال الدین بن
شیخ نظام الدین بن میر سلطان استارکین بود از سلسله یک پسر و یک دختر بود و آمد پسر و خوا
رجا روضه در و پهلوت شد و دختر بسالت استاء نام و حضرت سید علی بن ابی انیس سید
امام الدین در آمد.

دیوار سید امام الدین بن ابی انیس سید الدین بن روح بن سید ابی بی بی بنت النساء
بنت سید قمر الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح بود که از سلسله پنج پسران و
دو دختران بود و آمدند و دختر اول بی بی عصمت که در حالت صغر فوت شد و دختر دوم بی بی
ولی النساء که پسر سید فیض الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
بن سید ابوالفتح منکوحه شد اما از پسران و سلسله یک پسر و یک دختر علی و سید ضی الدین
و سید کلین در عالم طفلی فوت شدند سال قاتش ۸۹ الهه است.

سید علی بن ابی انیس سید امام الدین و جواد بی بی بسالت استاء بنت سید فیض الدین
بن ابی انیس سید الدین بن بود از سلسله یک پسر و سید ارشاد علی و سید نیرتختن و دو
دختران شدند میر النساء و در وجه النساء.

سید ارشاد علی عرف میر نیرتختن بن سید حمید علی زوجه ابی بی بی عصمت بنت سید
جمی عرف امام بخش بود از سلسله یک پسر و سید ارشاد علی اما دختر که ولادت نمود
در سه دختران بودند بی بی بیکر بی بی مینا بی بی چمده بی بی مینا در عقد نکاح سید
منظر عرف میسان مینا و بن سید شیخ الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
در آمد و ولادت گرفت و مسماة بی بی بدر بن زوجه منکوحه سید نظر علی بن سید زکریا علی بن
سید شاه علی بن سید سراج الله بن سید حفیظ الله بن سید بهایت الله بن سید عطاء الله
بن سید ابوالفتح بود بی بی چمده زوجه سید امام علی بن سید محمد شمس علی سجاد نشین بود
سید ارشاد علی بن سید ارشاد علی معروف میر نیرتختن زوجه ابی بی بی چمده بنت ابی انیس علی

سجاده نشین بود آواز و اولاد داشت و اولاد برقت +

سید اصغر علی بن یحیی امام الدین سجاده نشین بود و وجه او دختر سید عزت الله بن سید الله بن سید ابو الفتح بود و نام آن بی بی محبته بانواز و دو پسر آن یک دختر شهید سید ذوالفقار علی و سید محتشم علی و نام دختر هدایت النساء و زوج شرعی بی بی هدایت النساء سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود در سال ۱۲۰۰ هجری از جهان منافی رخت علت برست +

فخر الفکر علی بن دیوان صغر علی سجاده نشین بود و زوجه او بی بی امیر النساء بنت سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود و از او یک پسر و یک دختر متولد شدند و همسر بی بی سکینه بی بی زوج شرعی و همسر بی بی سید محمد علی سجاده نشین بود و زوج شرعی بی بی سکینه سید نصیر الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود +

دلیل و سید محتشم علی بن دیوان سید صغر علی و زوجه او بی بی وجهه النساء بنت سید حیدر علی بن دیوان سید اصغر علی بود و دو پسر سید محمد علی و سید امام علی و دختر بوجود آمدند بی بی محمد ه بی بی زینب بی بی حمپو بی بی زوج شرعی بی بی عمده سید نواز علی بن شهید علی بن سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح و شوهر بی بی زینب قاضی سید قمر علی بن سید عصمت الله حبی عرف الکرم بن سید عزت الله بن سید مهدی الله بن سید ابو الفتح بود و شوهر بی بی حمپو بی بی سید عرف علی بن سید رشا علی بن سید علی بن دیوان سید امام الدین بود و سال وفات ۱۲۳۳ هجری

سید محمد علی بن دیوان محتشم علی سجاده نشین و صاحب غنیم و چشم بود و زوجه او بی بی دهمر من بنت دیوان سید ذوالفقار علی بود و آواز و اولاد داشت و از زن دیگر که داشت اولاد نشد و دو پسر و چهار دختر آن بوجود آمدند نام پسران سید محمد علی و سید اسد علی و

دور سینه یکنزار دو صد پنجاه و پنج فوت باشد

سید عالم علی بن ابی طالب سید مجتسم علی بن ابی طالب بی بی حمیده بنت سید شاد علی بن سید
حمید علی بن سید یوان امام الدین سجاد بن جعفر بن محمد بن سید سراج الدین زوجه
دوم بی بی ولی انسا از دودمان پاک دهم بنت شیخ شکر الله بن خیر خواجه جعفر بن محمد بن ابی طالب
چهار پسران و چهار دختران بوجود آمدند نام پسران قاضی سید میر الدین سید شفیع حسین
سید حسن علی و پسر چهارم شمس ماهر فوت شد نام دختران جواهر النساء سیدند حسین
بن سید نواز علی بن سید شاه علی بن سید سراج الدین سید سیف الدین سید بن
بن سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بود و شوهر سراج النساء سید قدرت علی بن سید الدین
سید قطب الدین بن سید سلیم الدین بن نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح و صد حیات
است و خرم سوم امام حسن از نوج نبود و در آغاز عمر وفات یافت و دیوان موصوف در
۵۶ هجری ازین دار فانی رحلت فرمود

سید سراج الدین بن سید امام علی یوان و صاحب ده بود و زوجه اول مسماة لاطولی بی بی
بنت قاضی سید محمد علی بن سید عصمت الله بن عرف امام شمس بن سید عصمت الله
بن سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح اما از اولاد او نشد زوجه دوم بی بی
خیر النساء بنت شیخ عنایت الله بن شیخ شکر الله بن سید فارقیت از نو یک پسر بود
بوجود آمد و دیوان سید غیاث الدین علی خان شمس بن سید سراج الدین سجاد بن جعفر بن محمد بن ابی طالب
و صاحب بیستم حضرت خواجه بزرگ معین الحق معین الاولیاء است طالع الله عمره زوجه
اولی بی بی رئیس النساء بنت قاضی سید میر الدین بن سید امام علی بن ابی طالب مجتسم علی بن سجاد بن
تا الان از نو اولاد نشد و یک پسر فرزندش بهشتا یک نام و نشان اولاد و احفاد حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیاء بر فرزند و بر جانشین ماند اما از دیوان سید سراج الدین از طریق دیگر
اولاد هم است یک پسر سید نظام الدین و دو دختر چهار گون و چون بی بی که فرزند این سید

در تاریخ النساء و امام النساء و خرم چهارم از زمان حضرت خرم اول

شفیق حسین عم حقیقی ایشان در عتبت آمده اند یا در سید نظام الدین اولاد است
 پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام و ست سال ذات است ۴
 و پنج سید نیز الدین بن سید امام علی نوحه افندی بی بی بنت سید فتح علی بن سید
 غلام معین الدین بن سید غلیل الله بن سید سید الله بن سید ابو الفتح از و ست و دو پسر و
 پنج دختران بوجود آمد سید امام الدین سید فیض الدین - ثمره النساء در زمان صغیر
 بیرو و دختر دوم شیر غار به برد - دختر سوم منیر النساء در عقد کلاح سید رضا حسین بن سید
 خدایت بن سید از اش علی بن سید شاه علی بن سید سج الله بن سید حفیظ الله بن سید
 هدایت الله بن سید طه الله بن سید ابو الفتح در آره بود اما از لطن سید اولاد نشد و دختر
 نوزادانی بر جمعت حق پیوست - دختر چهارم صغیر النساء زوجة شری سید شرف الدین بن سید
 قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است از و یک پسر و یک دختر
 و دختر شده بود اما طهر علی فات یافتند خدا عز و جل طفیل حبیب پاک رسول اکرم
 صلی الله علیه و سلم فرزندش یحیی را از تو بهال و سعادت آنا نصیب برانند که بین
 رئیس النساء دختر پنجم زوج پاک شیح المشایخ دیوان سید غیاث الدین علی حیاتان سجاد نشین
 است حق سجاد ثعالی اولاد دهد و در حفظ و حمایت از قاضی سید منیر الدین را نوحه دیگر
 هم بود علیم النساء بنت سید بر الدین بن سید تطیب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
 بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما از و اولاد نشد و او در زمان صغیر پیش از زمان
 آگهی فات یافت زن سوم از قوم مرهسته است که بشرف اسلام شرف گشته و زوجت چاهی
 سید منیر الدین در آمد از لطن او و پسر و دو دختر شدند - پسر سید شهاب الدین و سید ظفر
 نام دختران سکینه بی بی و الله رکھی سکینه بی بی به سید اولاد حسین بن سید شفیق حسین
 بن سید امام علی بن دیوان محشم علی منکوح شد و الله رکھی به سید رشید الدین بن سید
 نظام الدین بن دیوان سلج الدین منسوب است سیال فات شش ۴

سید فیض الدین پیر قاضی سید میر الدین حیف که بهار گلشن سبک سپهرم ندید و دواع حیرت
بر جان الدین نهاده و صخر سن بر حمت حق پیوست *

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید میر الدین جامع اوراق معین الاولیاء است
و بنیض کبیر است شری مشاهیر چهار صدر و پیاپا مور است زوجه شرعی بی بی گنجی
زینت سید قدرت علی بن سید بد الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح است مهنوز اولاد ندارد حق سبحانه تقابل بصدر
رسول و طبیعت رسالت حضرت صوت و طریقت اولادش بدر و سیاه مرز و ازابا
به عادت روزگار صحن و محفوظ دارد که مین سخن سوله و اله و اصحابه اجمعین بر حمت
یا ارحم الراحمین *

شفیع حسین بن سید امام علی بن این محترم علی زوجه شرعی بی بی چو بی بنت سید فتح علی
بن سید غلام حسین بن سید خلیل الله بن سید سید الله بن سید ابوالفتح بود از طبرستان
یک پسر شد و شیر غریزه و مادرش هم بی بی بان و فانیات و ایشان را از
زن دیگر اولاد هست سید ابوالحسن و سید طایف حسین و سید اولاد حسین و سید محمد حسین
و سید کبر حسین و سید فتح حسین *

سید اصغر علی بن سید امام علی بن این محترم علی زوجه و نصیب از بنت سید بد الدین بن قطب الدین زهره
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود از مکه یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد
و مادرش هم از نجاران بنیادناشاد و فانیات حال سید اصغر علی بن دیگر دارد اولاد است الحمد لله
تمام شد ذکر اولاد سید سراج الدین بن سید ابوالفتح

شمس الدین پسر دوم سید ابوالفتح که پسر سوم حاج سید علم الدین است زوجه او
خوشمید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از مکه سید سیران و سید
و دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید محمد الدین و دختران لطیفه بانو و

ضیاء النساء که در زمان صغری فوشت شد و در قمر سوم جمعیله بانو از سید امیت الله بن عطاء
بن سید ابو الفتح منکوحه سیده *

سید قمر الدین - بن شمس الدین و جواد بی بی خیر النساء بنت عطاء الله بن سید ابو الفتح
بود و دوسپرسه و دختر داشت نام لیسران بدر الدین و سحر الدین نام اول رفیع النساء و دوم نفیس
که حمله بزبان خردی فوت شدند و سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن دیوان منیر الدین
بن دیوان سلج الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد و هر دوسپران بدر الدین و سحر الدین
طفولیت فوت شدند *

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح و جواد بی بی النساء بنت سید عطاء الله
بن سید ابو الفتح بود و چهار سپرسه و دو دختر داشت نام لیسران سید غیاث الدین - سید
عظیم الدین - سید نظام الدین - سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیزه النساء
هر دو در حال غیر آگهی و صغری فوشت یافتند *

سید علی الدین بن سید نجم الدین و جواد بی بی النساء بنت سید محمد بن سید احمد بود از دو
دوسپران شدند و یک دختر شد نام لیسران سید رفیع الدین و سید قوی الدین - نام سید قوی بن
و یک دختر که نام معلوم نیست و طفلی فوت شد *

سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح و جواد بی بی
بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از دو یک سپرسه منظر علی عرف میر منید و که سفر
رفت بود و خبر اسن باز آمد مفقود انجبر است *

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح و جواد بی بی
شائسته بانو بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از طبق او یک سپرسه
شبه بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم بعارضه تب و ق و فوشت یافت و جواد بی بی
رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین نبیره قاضی حمیه الدین ناگوری بود از دو دوسپرسه

سید قطب الدین و فرید الدین *

سید قطب الدین بن سید عظیم الدین زوجه او بی بی فصد بنبت سید حفیظ الدین بن سید
 هدایت الدین بن سید عطاء الدین بن سید ابوالفتح از لطن او سید به الدین و سید نصیر الدین و پسر
 بودند و دختر نبود *

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجه او بی بی سکینه بنبت دیوان سید الفقار علی
 بن دیوان سید صغر علی - اما او لد رفت *

سید به الدین بن سید قطب الدین زوجه عظیم النساء بنبت سید نواز ش علی بن سید علی
 بن سید مسیح الدین بن سید حفیظ الدین بن سید هدایت الدین بن سید عطاء الدین بن سید
 ابوالفتح بود از و یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم و نسیم نصیب النساء
 و مسماة علیم و نسیم زوجه اول قاضی سید نصیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محمد ششم علی
 بود لیکن در عین شباب بر حمت حق پرست و مسماة نصیب النساء و دعوت کمال اصغر علی
 بن سید امام علی بن دیوان سید محمد ششم علی در آمده بود *

سید قدرت علی بن سید به الدین زوجه او مزاج النساء بنبت سید امام علی بن دیوان محمد ششم علی
 بود از و سه پسران و سه دختران بود آمدند اما دو پسر و دو دختر بچالم صغر بن و فاطمه
 یافتند - و یک پسر و یک دختر باقی ماند - پسر شرف الدین که زوجه او صغیر النساء بنبت
 سید قاضی نصیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محمد ششم علی است و نام دختر بی بی
 گھنسی که در عت و مناکحت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید نصیر الدین بن سید
 امام علی بن دیوان سید محمد ششم علی سجاد نشین است *

سید فرید الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
 بن سید ابوالفتح - زوجه او لطیف النساء بنبت غلام حسین الدین بن سید خلیل الدین
 بن سید اسد الدین بن سید ابوالفتح بود از لطن او یک پسر بود و یک دختر - نام پسر محمد الدین

که زوجه اش النساء بنت سید فتح علی بن غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید
اسد الله بن ابوالفتح بود آلا له فوت سید و یک دختر بود بی فرخته او هم فوت شد و از
لطن اولاد نشد *

سید مجید الدین پسر سوم شمس الدین بن سید ابوالفتح از زوجه او که صحیح النسب بود یک
پسر شد سید بدیع الدین که به سفر رفته بود و مفقود و انجبار است *

سید عطاء الله بن سید ابوالفتح بن سید حسام الدین از چهار پسر شدند و دو دختر پسر
شدند و دو دختر پسر اول بهایت الله پسر دوم سید حواله الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
و نام دختران خیر النساء و زینت النساء و زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
بن ابوالفتح بود و شوهر زیب النساء عرف جبهوبی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
ابوالفتح بود *

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابوالفتح زوج چهارمین طایفه بانو بنت سید
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود سه پسر شدند و سه دختر و خرد اول ظفر النساء که از سید
خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء
در زمان خردی فوت شدند *

سید حفیظ الله بن بهایت الله بن عطاء الله زوجه او دست بانو بنت شیخ بن جرد
بنیره شاه حمزه و هم سوئی بود از او یک پسر شد سید حج الله و یک دختر فهمیده النساء که به سید
قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابوالفتح منکوحه شد *

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید بهایت الله بن سید عطاء الله بن سید
ابوالفتح زوجه او بهایت النساء بنت دیوان سید صغر علی سجاده نشین بود از او یک
پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمیده النساء که به سید قطب الدین بن عظیم الدین بن
سید نجم الدین بن شمس الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد *

بن سید خواجه علم الدین - زوجه او خورشید بانو بنت سید محمد

شاید علی بن سید مسیح الله زوجه او بی بی کن بنت سید غلام محمد بن بن سید
خلیل الله بن سید سید الله بن سید ابو الفتح راز ویک لیسر شد +
سید نوازش علی بن سید شاه علی زوجه او بی بی عمده بنت دیوان سید محمّد علی سجاد ^{نشین}
بود. از دو و لیسر شدند و سه دختر نام لیسران سید نظر علی و سید حسین و نام دختران
عظیم النساء که زوجه سید الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین
بن سید ابو الفتح بود. دختر دوم محبوس بی بی که زوجه سید حسین علی بن کرم علی بن
سید سیاه الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود سوم دختر
هدایت النساء که ناگه فوت شد +

سید نظر علی بن سید نوازش علی زوجه او بی بی بدر النساء بنت سید رشاد علی
عرف نشین بن سید علی بن دیوان امام الدین سجاد نشین بود. از او اولاد نشد
لا ولد رفت +

سید حسین بن سید نوازش علی زوجه او جواهر النساء بنت سید یام علی بن دیوان سید
محمّد سجاد نشین است از او یک لیسر و چند دختران شدند اما لیسر باقیست و دختران
بزرگان چهره وفات یافتند +

سید حسین بن سید فدا حسین زوجه او سماءه مینه النساء بنت قاضی سید میر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محمّد علی سجاد نشین بود. که بعد الم جوانی ازین دار فانی بر رفت +
و سید رضا حسین را هنوز زوجه دیگر بهم نرسیده +

واضح باد که زمانیکه سید مسیح الله بعد وفات زوجه خود ترک جمیع کرده بدو بی رفت زوجه دیگر
خواست و آن سید کرم علی و سید فضل علی بوجود آمدند که اولاد ایشان در مریض و مریض و مریض
گور گاهه موجود است +

سید سیاه الله لیسر دوم سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح زوجه لطیفه

سنت سید جمال الدین بن جمال الدین بن جناب الدین بن خواجه سید علم الدین بود از وی دختر
نام سپهر مکرّم علی و نام دخترش تغییر بانو عرف بی بی که مولا که زوجه اول سید فتح علی بن سید
علام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح بود *

سید مکرّم علی بن سید ضیاء الله زوجه او فیهیم النساء عرف بی بی در نسبت سید
علام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابو الفتح بود و از وی یک
پسر بود سید حسین علی که بسفر رفت و مفقود گشت و یک دختر بود صاحب شاعری که به
شیخ نظام الدین نیر خواجه سلطان التارکین منکوحه شد *

سید کلید الله پسر سوم سید بهایت الله در زمان صغر سنی فوت گردید *

سید طبع الله پسر دوم سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجه او عتیقه بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود از وی یک رزق الله پسر بود و یک پسر بنام خردی فوت شده و نام
دختر بی بی صاحب شاعری که به سید ظهیر الدین بن دیوان سید سراج الدین سجاده نشین
شد تا از وی اولاد نشد *

سید نراق الله بن سید اسحاق الله زوجه او لطیفه بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نیر خواجه سلطان التارکین ناگوری بود از وی سه دختر آن شدند و دختر اول
لطیفه بانو عرف زمره و نام سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و اولاد گرفت
و دختر دوم رحمت بی بی که به سید علام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله
بن سید ابو الفتح منکوحه شد و دختر سوم زلفی بی بی که به سید عصمت الله عرف امام بن
منکوحه شد و از سید رزق الله اولاد پسر نی بود *

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء الله بن ابو الفتح

الله
سید ابوالفتح بن خواجه علم الدین زوجه او خواجه مبارک خاتون بن شیخ
محمد فرید بن شیخ عبد المؤمن نیر خواجه سلطان التارکین بود از وی پنج پسر شدند

ارد دختر نام سپران سید عیسی است الله که زبان طه علی نوشت دوم سید محمد حسن سوم
 یحیی الله چهارم سید عزت الله خیم سید عبد الحلیل که در زمان طفولیت وفات
 یافت نام دختران مهر النساء و نام سید دختران در این معین نوشتند احتمال کل
 و صغر سن وفات یافتند اما شوهری بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
 مام الدین بن میره خواجی سلطان التا کین نمود +

سید حسن محمد بن سید اسد الله قاضی شهر اجمیر نزد جوادش خدیجه بالو بنت
 یحیی الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود. آنست که یک پسر بوجود آمد و به دختر نام
 سید زوجه دوم و سیده محمد دانه خام بنت مرزا گدا بیگ و دهمی بود. از او یک دختر
 و پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن امین الدین بن سید محمد
 محمد جیست نام سپران اول رضی الله حسن که در طه علی نوشت شد. دوم سید حسن علی
 او را از زوجه خود یک پسر مکر م علی و یک دختر شد که نام او بی بی نرت و به سید قاسم علی
 سید قوام الدین بن سید امین الدین سید محمد کوه شده بود. آنابی بی نجابت و
 مکر م علی مهر و ملا ولد فرستند +

سید غلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
 سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر. آنها هر چهار
 فرزندان طه علی نوشت شدند +

سید غلام معین الدین بن غلیل الله از زوجه او بی بی رحمت بنت سید زرق الله
 بن سید اسد الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود. از او یک پسر شد سید
 نعم علی و چهار دختر کریم النساء و لطف النساء و نسیم النساء و شوهر کریم النساء سید شاه علی
 بن سید شیخ الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
 ابو الفتح بود. دوم لطف النساء زوج او سید نسیم الدین بن سید غلیم الدین بن سید

عجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح بود سوم سیم النساء عرف مدد بی بی شوهر او
 سید کرم علی بن سید ضیاء الله بن سید بهایت الله بن سید عطا الله بن سید ابوالفتح
 دختر چهارم بی بی فاخره عرف بی بی محمد و قبل از شباب ت شمس و از بت نکاحت نرسید +
 سید فتح علی بن علام معین الدین - زوجه اول شریفه بی بی عرف بی بی کماله بنت
 سید ضیاء الدین بن سید بهایت الله بن سید عطا الله بن سید ابوالفتح بود از وی یک
 دختر شد شرف النساء شوهر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
 عجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح - آنا سید فتح علی را زوجه دوم بود بی بی
 فضیلت النساء بنت شیخ لعل محمد بنیره خواجه ادهم بنی ازود و سپرد و دو دختر بود آمد
 نام سپران سید احسان علی و سید گوهر علی که هر دو در زمان طفولیت در گذشتند - نام
 دختران بی بی بنی و بی بی جھوئی که بهت اضی سید میر الدین و سید شفیع حسین سپران
 سید امام علی بن دیوان سید محتمم علی سحابه نشین منکوحه بودند +

مولف - سید خلیل الله بن سید بهایت الله بن سید ابوالفتح را دو زوجه دیگر بودند
 زن اول آن بی بی سکنه دلی که از وی یک پسر شد سید نجم الفتح و چهار دختران نور النساء
 و حرمت النساء و نام دو دختران اقبیه معلوم نیست - زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
 از دو پسران شدند و سید عبدالوهاب و سید میرزا پیش ازین احوال ایشان
 معلوم نمیشد +

سید عزت الله بن سید بهایت الله بن سید ابوالفتح زوجه او فخر النساء بنت دیوان سید
 میر الدین سحابه نشین بود از دو پسر و سه دختران بودند - اول دختر جمیعت النساء
 که در زمان صغر فوت شد دوم شائسته بانکه به سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
 سید شمس الدین بن سید ابوالفتح منکوح بود سوم نجیسته بانکه زوجه دیوان سید صغر علی سحابه
 نشین - نام سپران سید نصر الله که در طفلی فوت شد +

عصمت الله عرف سید امام بخش بن سعید بن سید ابوالفضل بن ابی زلف بنیت
 رزق الله بن طبع الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح از یک دختر شریفی بی
 عصمت نام - و دوم او پسر پنداری بی نبوت سید الدین بن سید محمد بن سید احمد
 بن سید خنام الدین بن خواجہ علم الدین از طبن او یک پسر شد سید قمر علی +
 سید محمد علی بن سید عصمت الله بن سید عزت الله - زوجه زینت النساء بنت
 دیوان سید محترم علی سجاده نشین از طبن او یک دختر تولد شد لاڈلی بی بی شہر اود دیوان
 سید سراج الدین سجاده نشین بود - و شہر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف سید تقی بن
 سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود +

ذکر اولاد

سید حسین الدین الحاج بن خواجہ ابو بخش بن خواجہ معین الدین ثالث از یک پسر شد سید
 مبارک عرف دیوان شاہ - و از یک پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید
 نظام الدین - سید نجم الدین - سید احمد - و نام دختر بی بی عصمت +
 سید نظام الدین - نام مادر او بی بی آسیا خواہر محترمہ و مہمند و نام زوجه او جان بی بی
 بنت شیخ محمد فضل نہہ شاہ حمزہ و ہر سوا از طبن او یک پسر و چہار دختر آمدند - نام
 پسران شرف الدین عرف شرف محمد - دوم حضرت محمد سوم شمس الدین کہ در طفولیت فوت
 شد نام دختران بی بی فاطمہ و بی بی آمنہ و بی بی گلاب - بی بی ہدیہ +
 شرف محمد پسر اول سہ پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد - سید وارث محمد - سید محمود +
 سید خیر محمد یک پسر داشت کہ لا ولد رفت و یک دختر داشت سماہ بولن کہ از و یک
 پسر شد شرف الدین ملا ولد رفت +
 سید وارث محمد - پسر دوم - و دو پسر داشت - خواجہ بخش و معین الدین بخش خواجہ بخش

لاولد رفت و از حسین الدین پنجمین چهار پسران شدند محمد پنجمین و بنی پنجمین پسر
 لاولد رفتند اما آلهی پنجمین را یک پسر شد حسین پنجمین و اولاد هم لاولد گذشت
 و سید - دو پسر سوم - دو پسر داشت محمد علی و سید علی - که هر دو لاولد گذشتند
 بی بی صاحب دولت بنت سید محمد و محمد زوجه دیوان سید میر الدین سجاد ششمین بود و
 و بی بی بنت دولت دختر دوم در حبس عقد سید شهاب الدین بن سید جلال الدین آمد
 سید خضر محمد - پسر دوم سید نظام الدین بن سید مبارک دیوان شاه از صف سید
 یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن و سید محمد تقیم
 سید علی اکبر سید محمد تقیم لاولد رفت
 سید محسن بن خضر محمد - دو پسر داشت شمس الدین نظام الدین از سید نظام الدین و
 پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی - اما میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید میر علی
 دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم - و صاحب بیگم زوجه سید محمد علی بود که از
 یک پسر موجود است وزیر بیگم زوجه شمس الدین سید حسان علی جاگیر دار موضع باغی کهنه بود
 که از ویست سه پسران یک دختر موجود آمدند
 سید شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید جده علی و سید سعد الدین از
 سید بنده علی دو پسر و دو دختر موجود آمدند سید میر علی و سید خدمت علی از سید میر علی
 یک پسر و سید غفور علی که لاولد فوت شد و از خدمت علی دو پسران شدند و دو دختر
 پسر اول سید ارجعلی که در صدر حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
 بود که لاولد رفت اما سید سعد الدین پسر دوم شمس الدین و دو پسر داشت حسین علی
 و سید واجد علی - از سید حسین علی و سید واجد علی - از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
 عبد علی و سید عبد الحکیم - و از سید واجد علی یک پسر در صدر حیات است و سید نجف حسین نام
 سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت - نام پسران فتح علی

وامیرالدین - اما از سپیدالدین اولاد و سپید نشد و از فتحعلی یک پسر رسیده دختر بوجود آمد - نام
سپید احمد علی که از اولاد سپید نشد و یک دختر شد که او هم لا ولد رفت +

مسئد الدین بن سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین الحج - دو پسر و چهار دختر داشت
نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد - اما سید سلطان محمد لا ولد گرفت شد و از سید نظر محمد
دو پسر بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید الحج الدین حج و سید سلطان محمد لا ولد گرفت و از سید محمد حیات و دو پسر بوجود
آمدند و دو دختر - نام پسران سید سلطان محمد و سید محمد تقی - اما از سید محمد تقی اولاد و سپید نشد
و چهار دختران بوجود آمدند که از لطیف ایشان تولد و حسن اسل عاریست اما سید غلام امام یک پسر داشت
نام سید علی از دو یک پسر شد و رسیده دختر - نام پسر سید جهر علی که اولاد و سپید نشد و از لطیف
دختر او که زوج سید خدمت علی بن سید بنده علی بود و اولاد باقیست +

سید ابراهیم سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین الحج - او را پسر نبود - چهار
دختر داشت - سحیده بی بی - عایشه بی بی - بزرگ بی بی - عابد بی بی - اما سحیده بی بی زوج سید
برهان و بی بی عایشه زوج سید سبحان نازولی بود که از لطیف ایشان اولاد و کثیر باقیست +
بی بی بزرگ به شاه حبیب بن شیخ صادق محمد اولاد و شیخ لطف نام نازول مسکو حیدر بی بی
عابد اسم با مسکو بود و لعبادت ریاضت در گذشت و شوهر نخواست +

هولت - برضام از باب دانش و بصیرت مورد تحجب نماند که از پستان بنجار روزگار این
مسنال بوده است که فرمانروایان کشور دولت دنیا را - با تاجوران مملکت فقر و فنا منازعت
و خصومت پیدا آید چنانچه در هر زمان و مکان صاحبان آسب و دستگاه و حش و اندکگان
حق آگاه را آفتی عظیم و حالتی سقیم روی داده است - جایگاه حسین علیه السلام بود -

به بنیز حسین را هم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زیاده و خلوص و محبت قرار دادند و لا حرام
رحمت کشیدن و بجزالت آمدن طریق بزرگانین بود و است و ازینها - هر یک را
دشمنه صوب روی نموده است و خصلت غایبان و دشمنان خواجگان مارا که در زندان

دور و طلب و دانش بیشتر اینچنین حادثات و منجات پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکجے واز
 بسیار اندک کے بسبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشاءات خواهد بود کما قال فی سیر الافغان
 قاضی صادق و قاضی عماد۔ دانشمندان دہلی بہ آنحضرت مخالفت گشتند و سب طاعان گفتند
 کہ خواجہ قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع سے شنوند با آنکہ در شرع مقدس است
 و خواجہ قطب الدین ہنوز ریش ہمہ یادہ است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخانقاہ
 حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجہ دست
 استادہ بودند قاضی عماد بہ سوسے حضرت خواجہ اشارت کرد و گفت کہ امر و رائد شاید کہ در
 مجلس سماع حاضر باشند آنحضرت نے الفور ہر دو دست مبارک خود پر دستے مطہر خود را بلند کر کے
 گفتہ فرود آورد و فرمود۔ آئے امر و رائد شاید کہ در مجلس سماع حاضر گردید اہل سماع ایم و سماع را
 مباح میگویم خلق چون چنان بدیدہ متعجب و متعجب گشت۔ و آن نااہلان سیاہ لہ دست
 خوردند و پیش آمدند و متوسل شدند و پس رفتند و مصاحت کردند کہ اگر این فتنہ فرو نہ گشت
 قیامت خواهد ماند چنانچہ ہر دو مجہولان ناحق شناس حضرت خواجہ قاضی حمید الدین گفتند و
 کہ اما قاضی صاحب جہانیم۔ شما آمدہ بالعبادت حاضر شوید و عذر آنکہ خلافت شرع میکنید۔
 باز بگوئید یا نائب شوید و مجبور استماع این پیام از زبان مجرب نشان حضرت خواجہ بآد کائے
 حرافان سے مانید یا زیر زمین خستن میخواستید۔ قاضی حمید الدین ہن آنحضرت را گرفت
 خواجہ شہروردے قاضی بہ ہر وقت اجابت رسید پس فرما گفتہ فرستادند کہ فروع اس پر آ
 ملت ہید تا سماع بشنویم پس فرما ہر سماع را حاضر آرید۔ اگر سماع درست خواهد بود خواہم شنید
 و گرنہ تو بہ خواہم کہ در قاضی و صدر جہان حق این جواب شنیدند قبول کردند۔ بشرط اینکہ
 غیر ازین دو شخص خواجہ قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگرے سماع نہ شنوند۔ و رآن
 بہنگام سماع دہلی دو دروازہ داشت۔ شرقی و جنوبی۔ در خانہ و خانقاہ ہر دو بزرگوار درون
 بود۔ قاضی صادق و عماد بر سر دروازہ صد صد نفر نشانند تا کہسے را راہ نہ دہند بآ کہ نام

خواجه حضرت آنحضرت عرض نمود که برادر شهر مردم نشایند تا کسی نه آید طعام بنیم یا نه چنان
 حمیدالدین گفت در چند طعام بنمیکند یکدیگر از نیزه است که خلق را مجلس مانع کند حضرت خواجه
 فرمود که قاضی عیاض و صادق از جهان خود میر آمده اند میخوابند که زود از زمین سفر کنند پس مبارک
 خادم رفت و طعام آورد قاضی حمیدالدین و دو گانه دادند و گفت برادر من شیخ الاسلام
 حضرت شیخ بهاء الدین زکریا صاحب است اینک از ملتان میسر درین اثنا آن بزرگوار
 از راه در مشرق آمده و بانان کور شده اند پس حضرت خواجه بنمود که برادر من جمال الدین بنی
 نیز می آید و دو روز و از راه جنوبی در رسیدر بانان کور شده اند پس سماع در دارند و چنان
 غلغله شد که صدای آن بگوش قاضی صادق و عماد افتاد حیران شدند و گفتند که بار بار در
 خانقاه خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شده لیکن نه نقد غلغله بزرگ نشنیده ام کس را
 فرستادند که خبر بسیار آتکس برقت و و دیده آمده و گفت مردمان آنوقت در جمع شده اند که
 جمال مزون از هجوم تنگ گردید و محفل سماع گرم است قاضی صادق و عماد چون اجل
 فرا گرفته بود و خود را بسط کردن نتوانستند و حیران شده گفتند که حالا ایشان را فرصت دادن
 خوب نیست برویم و بحضور جناب ایشان را از سماع باز داریم پس آن هر دو جابلان بجا بجا
 بسیار آمدند حضرت خواجه در سماع بود و قاضی حمید الدین دست بسته ایستاده و جمعی کثیر در گریه
 درین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن افتاد فرمود بهما بخوابید اے سنگدلان هر دو بهما بخوابید
 استاد مانند هر چند در غضب گشتند و خود را نزدیک نشوند پائے آنها چون مستوفی که در
 زمین نصب کنند حکم شدند تا آنکه حضرت قطب الاقطاب در سماع بود و همچنان استاد بود
 و بعد اقامت نظر حضرت خواجه بر آنها افتاد فرمود که بسیار سیدای برادران دواع شودید اما الله
 سماع هم پاره بخشید تا در دل شاحسرت باقی ماند بعد از آن سفر کنید سخن آن حضرت به هر دو اثر کرد
 و در گریه می شدند و در تواجد آمدند و بعد از دیر بهوش آمده سر در پائے حضرت خواجه می گذاشتند و
 حل می شدند که ملازم سماع آگاه نبودیم این خود نعمتی است از انعامات این جلشاه حضرت خواجه فرمود

که اقرار حالاً چه سود دارد چون کار از دست رفت پس آن هر دو کس شیطان نزد سلطان رفته تا
ماجرای عرض نمودند و همان روز مجبور شدند *

منقولست

اذا اخبار الاخيار مولفه حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی البخاری رحمه الله تعالی علیه که سلطان
قطب الدین مرید و متفقه شیخ ضیاء الدین دمی بود روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشایخ خواجه نظام الدین باونی قدس سره - بر سمت اخبر رفت سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود اما تعظیم حضرت سلطان المشایخ نکرد و جواب السلام هم نداد - آوردند
که قوت یک حضرت خواجه فرید محمد رحمه الله علیه در اجود صحن رسید - قاضی شهاب الدین
که در آنجا بود و قاضی مطلبی میگردانید و در وقت حضرت خواجه کساد بازاری خویشین تصور دیده غلاف
در دیده - و به حاکم ملت آن حکایت باز رسانید که اصلی بدست شد - و بزور و قوت میخواست که بنا قیام
حضرت خواجه را از آنجا برگرداند چون حاکم ملت آن بر تحریر و تقدیر قاضی مذکور التفاتی نظر نمود
و انجاء کار غیر از خجالت و ندامت به دستش نیامد شستن حضرت خواجه علیه الرحمة سعی موفور
بکار برده قلندری را بطمع زور مامور کرد - روزی که فرصت و وقت دریافت قلندری از زور وارد آمد
حضرت خواجه علیه الرحمة بنجد باطن بر بنشاند و شتر مقدس کشف فرموده به خادمی که حاضر خدمت
بود امر فرمودند که تا او را برانند - آورده اند که با حضرت سلطان المشایخ سلطان قطب الدین را
خصوصیت بود و دایم بر آزار ایشان نظر می داشت رفت به سلطان المشایخ حکم فرستاد که
کم از کم بنجد متباد شاه - بنجره ماه باید رسید اگر چه حضرت سلطان المشایخ بر این حکم
بی هیچ التفاتی نرسید - اما دیگران که در کمین گاه اتفاق و عناد بودند خاطر بادشاه را
مسلمین ساخت غایت آنکه اگر بوقت مقرر حضرت سلطان المشایخ بنجد متباد شاه بخوار
رفت غیرت اولو الامری بادشاه تا بنیاده در آزار حضرت سلطان المشایخ و حقیقه خواهد گذاشت

اما امان سکه به ناسی و ساز مروان غنی که بشیدین و چشم زدن دولت سال را پائمال میکند با شای
رامرگ معلق در گرفت و بعد از غره ماه با شارت خوشتران از دست کسی شسته شد و از دولت دنیا و حیات
عقبه محروم و ناکام برفت +

صاحب سبب الانخیار می نویسد سلطان محمد تعلق شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را بابر کمال بخت گذشت
ایند که وی مدتی سفر با همراه خود کرد و امید که گویند که او را وقتے جامه دار خود گردانیده بود و این
همه با موجب حکایت پیرو خود تحمل کرد و دم تر فرستاد رحمتہ اللہ علیہ وقتے سلطان محمد تعلق سبب
نصیر الدین محمود خان طعس فرستاد و در آوند های زر و نقره و باعث فرستادن این جز
ایند نبود یعنی اگر آبا آورد و طعس من محمد بہین را ماده ایند سازم اگر بخورد بگویم که در کاسه
زرین خوردی و نامشروع کردی خدمت شیخ پیچ گفت سخته از کاسه زرین که در آن بود بر آورد
و بر دست نہادہ خورد بداندیش خان و خاصراند شاہ جنمال گجراتی کہ صاحب کشف
کلمات بود و در ظاهر و باطن مرتبہ عظیم و شانی رفیع داشت میگوند کہ اصل مے از ولایت
گجرات است و در کور و بنگالہ بخت نشسته حکم کرے چنانکہ باو شان مے نشیند و حکم میکنند
باو شاہ کہ را و را شہید کرد از بہت توہم و دغدغہ کہ قول غرض گویان بخاطر او را وقتے نقل است
کہ چون متاملان خالفتہ او در آمدند و بنیاد و خور و زنجی کہ شہید میندند - شیخ منیر مودیا قضا
یا قہار - چون تیغ بر فے زدند گفت یا زنجن و بر بہین کلمہ جان بحق تسلیم کرد - گویند کہ او
بر زمین افتادہ بود و اللہ - اللہ میگفت رحمتہ اللہ علیہ +

منہ

شیخ شہاب الدین حق گوے پسر شیخ فخر الدین باریت او را حق گوے سلطان لقب است کہ
سلطان محمد تعلق حکم کرد کہ مرا محمد عادل گویند - او را بمعنی بحضور و ابا کہ کہ ملاحظہ انرا
عادل ننویم گفت سلطان محمد تعلق اصلا از قلعہ دہلی وزیر انداخت قبر او ہم در قلعہ است +

واقعات زمان اکبر شاه بادشاه که بزرگان و مشائخان فقه و ریوی است این است و در آن تبار
شیخ قطب جلیسری را که محمد زونی خراباتی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با اخبار فرنگیان
در بحث اجتهاد شدند - و از باب عقل و جهل و زبان را حاضر ساختند - شیخ گفت آتش بلند افروزد
تا من یا معارض خود در آیم و هر کس به سلامت برآید حق است همچنان کردند و او دست در گرفتگی
زده گفت ای ستم الله و هیچ کدام از فرزندان مجرات نکردند و او را از غیرت همراه فقیر چند نفر
در کبرزستان داتا بهمانجا میگذاشتند - و همچنین خیله اند شاخ و فقر را اسبابا فرستاده و
همچنین شریعت دین اسلام در روزه و حجاب و حج با اختراع نام نهاده بودند و نیز برای شیخ ادیبان
از کبار مشایخ چون پوربا اهل و عیال طلبیده با جمیع فرستاده و وظیفه مقرر ساختند و یک دو سه و پنج
میگذاشتند و بعضی تا احوال صبرت میگذرانند - و همچنین شیخ حسین نیری حضرت حاج میرزا حسین الدین
قدس سره را که تسلیم خاطر خواند و یک روز در مجلس درس بمکه معظمه آمدن او افتخوری و جهان دوست
کوشش باستقامت نمودن و او را در راه حسن لاصی او فهمیدند و دیگر فرستادند تا در سال هزار و دود
نظام الدین احمد تقرب التماس طلب قاضی فتحپوری از کرد و شیخ جمال بیابانی نام او را هم مذکور
ساخت و بعد از طلبیده از آن روی که زمین بوس حجاب آورنده حاضر زمان طلبیده شده حکم
خلاص فرمود اما کامل بیابانی که قلمایان او در حسن خان نسبت باقا عثمانان بکار دارند و در حضور فرستادند و شیخ حسین

فصل فی بیان

عالم الغفر المحفوظ

سید احمد علی

مجلس المدینۃ العلمیۃ

شاه قلیان

مدوحاش و بکزن مروه نامزد هاجنچاسا حنند چنانچه ازین پیشتر مذکور شد انشاء الله تعالی

وله منہ *

شیخ عبد الجبار صمدی صمدی شیخ احمد بن شیخ عبد الستار گنگوہی است چند مرتبہ بمحضر
مدینه طبعیہ رفته علم حدیث اخوانه و بعد از آن کہ یادگشتہ آمد از روش آباء و اجداد کرام جماع غنا
منکر بود و بر روش محدثین ملوک می نمود و بر تقوی و به طهارت و نزاهت و عبادت ظاہری
اشتغال داشت چون بنصب صدارت رسید جهان جہان مین و مدوحاش و وظائف او فانی
بمخالفات مجتہدین چنانچہ در زمان بیج بادشاہے انجمن صمدی استقلال نہ گذشتہ و عشرت
این کہ او داده نہ داده و بادشاہ راجہ گاہ نسبت بہ او انچنان اعتقاد پیدا شدہ بود کہ نفس
پیش پایے او نہ نهادند آخر بحجت مخالف محمدم الملک و سایر علماء نفس حیل کرد کہ شرع
جہانست نہ ہر جہا طلب خویشتن را علم کردہ لقب

و عظم اسباب سہو طوا میں بود کہ زمانیکہ بادشاہ از سفر بالنس والہ بفتح و اقامت نمودند
قاضی عبدالرحیم قاضی متر استغاثہ نزد شیخ برد کہ بر منہ منبلی متمدی از ان قصبہ مصلح
عمارت مسجدی را کہ تعمیر آن میخواستم کم ہودہ بتجاند بنا کردہ و چون محارض و معترض او شدم
بروش استہاد کہ خاک در دامنش با زبان بہ نسبت نبی علیہ السلام کشادہ دانست گوناگون
بال اسلام رسانیدہ چون طلب رسیدہ آن برین طلب شیخ نیادہ بر برو شیخ ابو الفضل را فرستاد
اورا آوردند و شیخ ابو الفضل انچہ از مردم شنیدہ بود بعرض رسانید و گفت کہ سب تحقیق از
بوقوع پیوستہ و علماء بعض قبیل بعض بہ تشہیر و مصادرہ او قائل شدہ و فراق گشتند
درین باب گفت کہ وسیع بودم چند شیخ از بادشاہ خصمت قتل او میگرفت صریح نمیدادہ
و در پردہ میگفتند کہ سیاست شرعی تعلق بہ شما دارد از ما چہ می پرسید و بہرین متنبہ باین
تقریب میند ماند و اہل حرم شامہ شامی استفاعت بہت غلیص اورا فرستند و خاطر شیخ
در میان بود چون باب الفتح از حد گذشت جواب فرمودند کہ سخن امانت کہ گفتیم شیخ

بمحرم رسیدن بمنزل حکم قتل اکر در وجه چون بمعنی بعرض رسانید خیل در محرم و بهرم شدند و اول محرم
 از درون و سائر مقر بان بهن را در بردن گفتند که این ملایان را فلانوازش نسبت به زندگانی
 حالا بجای رسیده که ملاحظه خاطر شما نمیکند و نه حکم بر آن اظهار حکومت جاه خویش مردم
 را تبتل می رسانند و بچندان مقدمات کوشش پادشاهی هر ساعت که دیگر تان تو هستند آمد
 و ماده که از دست پاره غلیظ شده بود یکبارگی سر که در درون حیت نشسته در عرض الف پتلا و
 آمده این ماجرا را باز نموده از منتیان متحرک و مقتضیان احداث تحقیق این سلسله منمودند که
 میگفت که گویا که گذرانند که حرج و تعدیل کرده باشد و دیگر می گفت که عجب از شیخ
 عبد ای آنکه او خود را از اولاد امام عظمی حجت الله علیه گزیده حالا که سب فی از کفار مطیع الاسلام
 موجب نقض عهد و ابراء و من می شود و چنانکه در کتاب نفع حنفی مرسوم است پس شیخ مفت
 جد خویش چگونه به یکبارگی نظر از در بر جامع این منتخب انداخته متوجه بانجانب شده
 نامبرده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا رفتم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت متلا
 مقتضی قتل باشد و یک روایت می باشد خلاص منتیان را باید که روایت اخیر را ترجیح دهند
 عرض کردم که باینچنین است که حضرت میفرمایند مسئله نیست ان اکبر و العقوبات
 بنده به بالشبهات و محنی آنرا منشا می ادا کردم بطریق تاسف پرسیدند که اگر شیخ عبد ای
 بر این مسئله مطلع نبود که آن بر من عیب پاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
 شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهر از بر است مصاحبه بوده باشد
 فرمودند مصاحبت چیست می فرمودم که سبابتند و قلع ماده دلیر به عوام و روایت
 شفاء قاضی عیاض که درین باب نظر آمده بود گذرانیدم بعضی خیالیت گفتند که قاضی
 عیاض مایه است سخن او در دیا حنفی سفیدیت با شاه از من پرسیدند که چگونه گوئید گفتم
 اگر چه ای که است اما اگر معنی محقق اگر بهست سیاست عمل برقرار است او کند شکر جانز است
 و درین باب سخن بسیار گذشت و من بهست شاهنشاهی را در آنوقت مردم دیدند که چنان

میں شہر پہنچا سب سے پہلے ہوا و عجب ہر ماہی از بخت آمدند یکبارگی اعراسے شدہ فرمودند
 کہ این نامعقول است کہ میگویی در حال تسلیم کردہ و باز پس آمدن و جگر استادم از آن روز باز
 ترک لیسری مجلس منباحتہ گوشہ از و اگر نیدہ گاہ گاہ ہے از دور کوشش میکردم و کار با شیخ عبدی
 روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت بجهاب و اعراض و تفاسل و سلب جدید و متیم کشید و اسکا
 ہر بار تفرقت در میان ایام شیخ مبارک از اگرہ فیہ تفرقت بہت تمنیت ام سے آمد و با علی بن
 ماجرا و میان ہذا و ادا شد و نمود کہ شما نام زمان خود و مجتہداید و در حاکم احکام شریعی
 چہ خستیاں باین جماعہ دارید کہ سیح بہرہ از علم ہر شہرت کاذب نماند گفتند ہر گاہ شما
 استاد ماباشید و سبق پیش شما خواندہ باشم چہ امارا از منست این ملا تیان جناس نے سازند
 او مکر جدا اجتہاد و میان حقد و عناد و بخت گفت و علی تہا و فرمایند و از ایشان محض طلبید آن بود محض
 در باب اجتہاد و بادشاہ و فضیلت ایشان بر جمیع مجتہدان نوشت و شیخ عبدی و علی بن
 الملک را چون احادیث اس در آن مجلس پاجیان بزور گرفتہ آوردند و بیکس تعلیم یافت
 نکرد و در صفت نعل نشستند۔ و خواہی نخواہی بہ جبر درکہ باین داشتند۔ تا گوی خود
 نوشتند چنانچہ در ضمن و تالیف سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر ہر دور اس سفر حجاز و خدمت
 دادند۔ وفات شیخ۔ در سن ۹۹۱ ہجری و نو دیک بود کہ منہ۔ در سن مجلس از تعیین و تعہاد میزرا
 بہندال شیخ بطلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را کہ ادا کار اہل دعوت اسما و تفسیر
 بود و بادشاہ با ما عہد تھا و حناص تمام داشت باغوالے مفتیان واقع طلب بکشت و سال
 آن واقعہ فہدات شہید یافتند و میرزا بہندال درین سال خطبہ بنام خود خواند *

در نزک جہانگیری

بادشاہ۔ میں نے نوید شنیدم کہ شیخ ابراہیم بابا غفاری نے دکان پیری و مریدی جلے میں مضافات
 لاہور سے کثرت کردہ و بسیاری از افغانہ و غیر ہم را و جمع سے آئند و با عقدا و نفیس سے گراہند

حکم دادم کہ اور حاضر آمدہ سبط ابن پرویز خوالہ نمایند کہ دستلحہ چہار گدہ اور انگام ہارند
تا آنکہ اسطہرث بیج حلالی بہ تغریط لکراید سم

آخر مقالہ ششم در ذکر فتح قلعہ اسیر از تاریخ فرشتہ

و درون آن عمارت رنج و خوش طرح و باغہائے مہکت و حوضہائے مطبوع کہ مثل آن مسجد
جامع در شہر ہائے معظم کمتر نظر در آمد گویند قشیک اکبر یا در شاہ فتح آن قلعہ کردہ باگرہ
معاذرت کرد و از انجبا ہر اعتقاد تمام با طوار کفر داشت فرمایانے نوشت تا مسجدی را شکستہ
بجائے آن بنجانہ بد سازند *

از خرمیتہ الاصفیا

مولوی مکرم خلیفہ مولانا فخر الدین فخر جان دہلوی روشے بتقریب ملاقات سید محمد خان بارودہ
الآباد رفتہ بود در انجبا مجلس جامع کرم شد و مولوی در وجہ آمد ناگاہ قاضی الہ آبادی را در انجبا
گزارفت و مولوی مکرم را بدین حال دیدہ از راہ متغیر گفت کہ مولوی مکرم را چہست کہ بچہ پیر
سرین سے جنبانہ ہائے شب و قاضی در لکے خود خوابیدہ بود کہ صورت مثلے حضرت
مولانا فخر الدین در انجبا رسیدہ و قاضی را از زمین برداشتہ بر زمین بزد علی الصبح
چون قاضی برخواست منسلے سخت بر سرین قاضی پدید شد و شب روز بروز سرین سے
جنبانیدہ آخر بخت دست مولوی مکرم آمدہ حضرت کرد و شفا یافت *

من مولف سے پہلے در زمان او اہل سلطنت سلطان ابوالفتح جلال الدین اکبر شاہ تہرانچہ
کردہ با حضرت خواجہ حسین تبریز حضرت خواجہ بزرگ عین الاولیاء قندہ و فساد ایجاد
نمودہ بنائے آن بزرگ عرض را باب عرض و انبائے جنس متقین است چنانکہ صاحب التلخیص
لشیرج و سبطار قام سے مولود شیخ ابوالفضل جامع اوراق اکبر نامہ کہ از وجود مولود حضرت خواجہ بزرگ

انکسار کے کسب الحق بنظرانقضہ است و این خط از دجال غالی نیست۔ اول بوجہ جنالفت
مذہب و مشرب کا اور ابا علمائے عین قدسائے محبین بود و جمعی از اکابران زمان در باب
تردید و محاسد پیر نامبارکش کہ علم ہندویتہ بعض منقولات بر افراسختہ بود اول شہادۃ کردہ
از حضرت بادشاہ بکشتن او شہانت خوشنود و صفحہ ناصفا را کہ مقام سلطان اختر اعاش
بود با صفحہ زمین ہموار کرد و در دایرہ حبت میرالانواع صحت و شداد و وسع و ادبیا لکھنوی
این اجمال شرح و بسط نمودہ جو و آئین کہسری کردہ اند کہ خلاصۃ الیفات شیخ ابو الفضل
القصہ شیخ مبارک با عیال و طفل از اگرہ گریختہ بہ نواح ہمدانی برقت و جان خود را
بسلامت بردہ مدتی و آن دیار بہ ہزار ستمی و صحت بہ ہزار زندگانی کرد۔ و بعد از
کشتگی و رحمت کشیدن بسیار در آن زمین کہ بادشاہ را با شیخ سلیم چشتی سیکری ال محبت
و محبت و ترقی شد و از خانوادہ شیخ بسیاران بہ پایہ سروری و منصب بہتری رسیدند و نظر
بادشاہ در ظاہر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک رازمانہ صلاح و صلاح و پیش آمد و بشفاحت
شیخ سلیم از نواح ہمدانی سعادت کردہ باز بہ دیار اگرہ سکونت مند و دوکان ستایش
لاہوری و نمودہ خاطر بادشاہ را از مرکز راستی برگردانید و سپر بزرگ آن شیخ ابو الفضل
صحبتہ اس غلوت بادشاہ گشتہ و شیخ ابو الفضل پھر بیانہ او بزمہ مقرر بان دوست و شاہک
اختصاص یافتہ منظر وقت بودند تا آنکہ ہر یک را از ان جماعت کہ است عزت کہ بر حمایت
حق کرستہ بودند بہر از محبت و خواہی سوا ساخت۔ از نہا مکی شیخ حسین بامیری اہودہ دیکہ
فائدہ لکھنوی شیخ ابو الفضل در سن چہاردم اکبری مملکت کذب علیہ فرزند خراج حسین لاشعاع الیفات نمودن کہ حرمہ انہی لکھنوی
نمودہ است ظاہر میشود کہ سال گذار و از قریب حضور بادشاہ دور بود و باید خود عرض تہنہ شاہی افتادہ و از نواح ہمدانی بہر
و ازینجا است کہ شیخ ابو الفضل از اصل حال خبر نہا است و از قریب لکھنوی و لکھنوی شیخ نورانی ظہاری کہ
تقت و عدل بودند و از واجبات سلطنت و احوال اندک بگاہی آگاہی داشتند بہر حال تحمل این حساب و عہدہ حضرت
بزرگ حسین لکھنوی گواہ عدل است۔

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاده شیخ عبدالعزیز و قاضی قصبه فتحپور و قطب جلیسری - وزیر باستانشناسی و
 جوهر پوری و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبیب و غیر هم رحمتہ اللہ علیہم اجمعین - اما شیخ ابو الفضل
 که علامه وقت بود و در سخن سازی حسیه که گری زمین رسا داشت - هر آنکس که با قهر و عتاب با دشاهی
 خطاب کرد و بیشتر حکایات نامنزه و روایات حساسات واقع در تفصیل اعمالش مستند کرده و جزو ادب
 اکبر نام کرده اند تا بحیثی که حقیقت را در مخفی و مستتر ماند - اما اثر و نگهبان کفایت شناس که
 از کید و شکار باب نیا غافل نبوده اند برابط کلام و طرز بیان می پندارند که این همه جوهر و شایسته گویند نامی
 بتقاضای نفس غدار و خود ستائی پندار دوست القصبه هر آنچند که باب شیخ حسین به پیرایه چشم کشیده
 فقر و نقصان و جود او را در حضرت خواجه بزرگ حکایت آورده این همه اقوال بیحساب و ثقات عدول
 آن زمان که ساقط العدل عدول لقیات بوده باشند - حواله نماید غایتش اینکه خواجه را حضور
 میگویند - و از خجسته و محبت فرزند خواجه حسین را به تندی و طیال میرسانند - اما بعد القاد
 بدو می گویند که صوفی مشرب حنفی المذهب بود و محضت بادشاه و سفر و حضر زندگی میکرد و وزیر وقت
 کتابت واقعات و غیر آن با و مفوض بود - تفصیل احوال و توشیح اخیال را در منتخب تواریخ بشرح و سبط
 ضبط نموده و نقاب حمل و احتمال از پیکر نفس الامر برداشته و شاید سخن را به کنایه و صلاحتین فرموده
 است پس در نهایت حیرت نمی گزارد و در باجم می نماید که شیخ ابو الفضل با آنکه از علوم عرفی بهره افنی
 داشت و مختلف تواریخ سلاطین و شپین - و ملفوظات اولیای کاملین بر او است - اینچنین حرف و حکایت باطله
 چگونه بدست کرد و دست بهادت ارباب عرض و انبانی جنس کرد و پیغمبر و تنیصال بودند مرکز اثبات

ملک و شیخ عبدالعزیز که گوی می درویش فتنه برد و احداث ملت بادشاه در شیخ مبارک را میگوید که در حسن شیخ مبارک
 سه نموده میحصرا و شیخ مبارک لقیات فرموده بود شیخ نظام الدین خفایسری بود صاحب چشتی که جلال الدین اکبر شاه
 اجمعت آنکه حتمات با و رجوع زیاد داشتند و غلات شیخ مبارک بود - حکم اخراج او به که منظمه داد و محمد بن نورالدین
 جهاگیر بادشاه شیخ محمد و احمد گوی می صاحب چشتی را بر وجه سلو جا و شریف او به اندیشید و در عین فرستاده بود -
 که به شیخ مبارک خلاف داشت -

قرار داده اصل قضیه را منعکس ساخت بر ساحت و شکایت خدمت ناس صوف پیش بر رعایت
و حمایت فرومایگان چنان فراموش جد بلنج و سعه موفور بکار آورد و بر عزم خود نقش مراد را بر بدعائش
اما در نظر الوالارباب بن همه کارنامه ریوریا همچو نقش بر آب است - و خط جاده سراب - زیرا که هر کس
که منقولات و ملفوظات حضرت خواجه سلطان التالکین - شیخ حمید الدین صوفی السوالی و حضرت
خواجه فریدالدین سحر گنج رحمة الله علیه را که ایشان همزمان و نهشین حضرت خواجه بزرگ
بود همیشه شوق و ارادت دین بهشت یقین می پندارند که هر آنچه که علم حضرات ایشان
عین یقین بود برائے ما و یاران طریق ماحکم حق یقین دارد - و بعد از آنکه حضرت سلطان الشایخ
محبوب آلهی در فوائد الفوائد نقل نموده تصدیق بر تصدیق تحقیق بالائس تحقیق است در مقام
شیخ و الفضول و ثقات و عدول او کیانست و کیستند که تجاوزه مقابل این چنین اثبات عظیم حرف
و دیگر بر زبان آرند - و حضرت خواجه را حضور پداشته وجود اولاد استوده نهاد بر لبه اصل و
مقصود قرار دهند - کَفَنَتْ اللَّهُ عَلَی الْكَافِرِینَ - دوم آنکه حضرت شیخ بسیار اولاد العزم
صاحب حال بود و بادشاهان زندگانی میکرد - و خلایق بشمار با و رجوع داشتند و در و فتوح
بینایت میر سید قوتیک با و شاه را حضرت اولاد قاتلست و ادحضت شیخ که سخن نیا
نمیدانست و از آداب خدمت شاهان غیر مانوس بود بطیب خاطر متوجه شد - همچنین برادری
زمین بوس که نوزده صبان دولت سلطانی در منزل ستایش دلا به گریه تسلیمش نام کرده بودند
اعتیاد خلوص و محبت و آئین گمانه و بیگانه همبران ادائے نام شروع منحصر بودند بر داخ
با و شاه را از نمین خیل و اهره در سر شد - و نیز دیگران که منظر و متمنی مرام بودند با ظهور این
خاطر با و شاه را متغض کرده به پیرایه کایت فقرا و مساکین و طبیب علم و تعبدی خواجگان
افسانها ساختند و بر غیب ز کثیر که تقریب نزد و فتوح حضرت شیخ حسین از هر اطراف
و اکانات میر سید بزار و اد اخرج شیخ مغر الله از محبوبان تنگ ظرف کسان چند را به واد
خواهی بیداد - به ایوان با و شاه رسانیدند - با و شاه که از حقیقت راز آگهی نداشت و هم دانست

نے جس واسی و شہنشاہ از حضرت شیخ پیش ازین بطور آمدہ بود قیام او اور ہمہ وجہ تجارت
 و امانت صولت و مطورت بادشاہی میں اندیشید حکم فرمود کہ بہر عرت تمامہ حضرت شیخ ترک
 اجیر تھل کردہ سفر مکہ معظمہ اختیار کند از انجانب مظلومی و سیر متی اہل بیت اہل بیت اہل بیت
 و بہداشت رسیدہ۔ و ہر چہ بہر ایشان میں آید با حبیب و سکون بر آن استقامت دارند
 حضرت شیخ بادل خم رسیدہ و دیدہ غم دیدہ از خدمت مزار جد بزرگوارش مخزون مایوسیت
 بعد از انکہ بزرگترین مشہور از سفر حجاز باز آمد محزون آنش و کاسیافت و بحال اندیشہ سابق
 کہ دل نشین بود و در ستلہ بجز فرستادہ بزرگان اولیٰ بزرگوارش نہ اند۔ و نامت و دانش شیخ معزز اللہ و بہان
 گوشہ عسرت بہ تجرید و تغیر زندگی کرد تا کہ بعد از رفتن شیخ ابو الفضل بر مہات و کن یکے از مقرران
 بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت و نہستہ شفاعت و وساطت محرم محترم بادشاہ مسالمتی
 بجائے رسانید۔ و حضرت شیخ از ان ہلائے ناگمان و دور و بے در مان رستگاری یافتہ بہستہ
 سابق بہ منصب تولیت عرفت۔ و جد بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیہ عمر قدیم و کامرانی بسر بردہ
 بر حمت حق پیوست۔ و در جوار مقدس جد پاکش عقب مسجد جامع در قبة عالی مدفون شد۔ و قد پاکش
 مرجع انام و مطاف عوام است۔ حمۃ اللہ علیہ۔ و اے بر آن مان و زنیان کہ بحق انجمن شیخ بزرگوار
 اشتاد و سبب و ادا نشدہ بقضائے ناہنجائے منش جہا اکبر و دفع و فرغ دارند و مدد ہر آہ و نوحہ
 کہ بہ ہنرمندی پندار و اکبر نامہ نوشتہ اند خارج از دائرہ دہم و قیاس است۔ و عقل فہیم طبع سلیم
 نمے پذیرد۔ و اے اگر کثرت اول بادشاہ را بختیق ہیستہ بود کہ دعویٰ فرزند نمے خواہد پسین
 حضرت خواجہ بزرگ غلط است تا از چہ بود کہ اورا با این ہمہ بازمب منصب تولیت رسانیدند۔ و
 بہر ہمہ و دختر زادی او کہ بفراخ و شہ بہم خان و بمقران عمے فرزند علی سکوت و زریہ
 حرف دیگر در بیان نہ آورند و بخلاف احکام شہید کہ بحالت فقہان عمے فرزند علی
 انکارت است بہ تا و بہ حجت سلیم نظام دادے ہے۔ خلاصہ کی کار حضرت خواجہ حسین بطور پستہ بود و زندان انچہین بود کہ علی بطریق حق
 صبر اللہ و تقام ہر دین نہ نوشتند۔ و در گوشہ انجمنی در راز اجیر کار نہ کنند۔

منصب میباشند بر اولاد خود تسبیح می شود۔ آن محسن دوم زاده آفاق اگر استحقاق موردی باز داشته با ملکات حق و مرافق او پر خدمت گذرانیکه حضرت شیخ حسین را بدعوی اولاد و خنری و اعتماد محصل افترا بود۔ و اینجه سخن سازی و رو باه بازی شیخ ابو الفضل نیز هم فقیر مولف از محبت بوده باشد که به چشم ظاهر نگریانکار ناخنی و اعتراضات حال که در اکبر نامه مرقوم است بصورت شیخ نماینده زیرا که اگر قول شیخ ابو الفضل در باب تکذیب دعوی اولاد خواجہ حسین ابودے زینهار منصب شجنت و تزلزلت مزار حضرت خواجہ بزرگ باز بدستور سابق به شیخ منیر الله بهان عزت و حرمت استقرار و استمرار زیارت و نور الدین جهانگیر بادشاه در روز ناخج محمد که بتونک جهانگیری موسوم است۔ در سن ششم جلوس خود شیخ حسین را بهر خواجہ بزرگ نموده و یکبار رو پیہ بطریق خراج شمش ماه نه دهنده و در فرمان اوقات مزار شریف حضرت خواجہ بزرگ سه قسمت کرده یک حصہ بحضرت شیخ منیر الله رسانیده و تجدیدنظران تولیت شجنت خواجہ حضرت خواجہ بزرگ اجداد دولت خود ترتیب داده عطیہ این منصب گرامی بحوالہ نسبی حضرت خواجہ بزرگ بنیاد کرده۔ و بعد ازین که شاه جهان بادشاه متان ملی در باب تقسیم نموده۔ و فتوح صادر نموده جهان آرا بیگم بنت شاه جهان بادشاه کتافه نموده موسی الیواح و صلا حضرت خواجہ بزرگ نوشته به قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دہلوی اتفاق کرده۔ و وجود اولاد و محب و برحق قرار داده۔ و سلطان محمد الدین اورنگ زیب الیکبر در چند نوبت بحضرت شیخ سید محمد سجادہ نشین زرکثیر حشمت و فیاض و بیادگار در نسخه عالمگیر نامه مرقوم و کلام مرخ عهد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چهارم و هشتم و نهم و غیر آن که بزبان دولت سلطان قطب الدین شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب الیکبر بهنگام نصب سجادگی حضرت شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ منیر الدین تذکره میسر و کمین پزیرا دارا باب طائف

له انکار ماضی عبارت است از انکار اولاد و اعتراضات حال عبارت است از سرک کبر و دعوی غیر مولف حضرت خواجہ حسین

و فقر اصحاب و اکابران حسد نام روضه منوره حضرت خواجہ بزرگ لقبی کتابت کرده اند و دیگر
 فرامین و اسناد شامان ملی و بالخصوص سبب مطالبات کہ بطور دستور العمل تنظیم اقامت
 روضه منوره ابو البرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاہ دہلی بجوالہ آئین مستدوم و تصدیق فرمای
 ترتیب تکمیل فرمودہ بہ حکام دولت بکشتیہ فرستاد و حکام عالمیت ام باتباع آن بالا تحکام حکام
 نافذ فرمودند و حوالہ سر واصل در موقوف حضرت خواجہ سلطان است کہین و فوائد الفوائد
 حضرت سلطان الشیخ لفظ نام الاولیاء و سیر الاولیاء مولفہ سید محمد کرمانی خلیفہ حضرت سلطان
 المشایخ و سیر العارفین مولفہ ملا درویش جالی و گلزار الابرار مولفہ شیخ محمد غوث بن جن بن محسن
 شطاری و اخبار الاخیار مولفہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی و منتخب التواریخ مولفہ ملا عبد
 مونیخ عہد اکبری تواریخ فرشتہ مولفہ ملا محمد قاسم و سیر القیام مولفہ شیخ الدیاضی و مرآت الاسرار
 مولفہ شاہ عبد الرحمن چشتی و خزینۃ الاحصیاء مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری و مناقب الحبیب
 مولفہ مولوی نجم الدین جھونجھو نوی و مخبر الاولیاء مولفہ شاہ رشید الحق نبیرہ حضرت شیخ سخی
 مدنی احمد آبادی و رسالہ ادھی مولفہ ملا عبد الباری بخاری الاحمیری و تہت یاس الانوار
 و جوامع الکلم و اشجار الجمال و رسالہ ابرہیمہ موقوف حضرت شاہ ابرہیم چشتی و دلائل المعین مولفہ
 مولانا شیخ رحمت اللہ دہلوی کہ در عہد حضرت محمد شاہ بادشاہ تالیف یافت و باب تامل
 حضرت خواجہ بزرگ معین الدین الاولیاء قدس سرہ و نیز تولیہ و تناسل و بقائے
 اولاد پاک و رونق فرزندیت منصب سبب انشینی بوجود باوجود ایشان در دہن مسکران اولاد مجاہد
 خاک سے اندازد مولف بہیدان اکثر از کتب و تذکرہ و فرامین مسند حبیب سابق و غیر آن
 سواد اگر فتنہ جز و رسالہ ہذا اگر دہنید است کہ مقام شکیک و متباہ را در دخل نباشد و علما
 آن کہ بالا مرقوم گشت جماعہ انرا اکابران و بزرگان دارالخیرا جمیرہ سانحہ دیگر زبان دارند و انہ
 کہ در ان زبان کہ شیخ مبارک در قصہ ناگور سکونت داشت بارے از خیل کنیزان حضرت صاحب
 سجادہ خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین فی سوالی متاہل شد و از لطف او پیران و

یک دختر بچو آمدند - شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الفضل و غیره چون شیخ ابو الفضل را دولت
 کامرانی دست داد - و بسبب خدمت ملازمان شاهی سلسله بی یافت بمحاصران او حیدر بند
 و ازستی نسب او بمن های زشت و زبون تا به پادشاه رسانیده - از کنیزک زادگی او حکایت
 آوردند - چون پادشاه را بر تمنجینی آگاهی شد - و از شیخ ابو الفضل استفسار کرد - و او جواب داد که
 مادر من از دودمان حضرت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگوری صحیح نسب است و نسبت
 خاله زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او هم من لایم نبت حضرت خواجه تارکین است و من
 طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبه ناگور کج بودیم - زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
 معین الدین ثالث بزمان غلبه کفر و تاخت آوردن پیکر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگور طرح
 اقامت می داشت و بموخر و دختر جمیل و عقیقه از نسیرگان حضرت خواجه تارکین قدس سره
 که نسبت با عبید خواهر مادر من باشد در عقد نکاح آورده بود - باستماع تمنجینی پادشاه تصفیة
 قضیه را بر استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرد - و وقتیکه حضرت شیخ مغرانه از سفر
 حجاز باز آمده بمقام مخپور به پادشاه ملاقی شد پس سید که آیا شیخ ابو الفضل را با حضرت شیخ
 نسبت خاله زادگی صادق است - چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید و غضبش - اما بنظر
 مصاحت وقت هیچ نفرمود و سخنهای دیگر برداشت بالاخر چون پادشاه بدریافت خیال
 استبداد کرد و حضرت شیخ طوعاً و کرهاً برود کل مومن اخوة - ازان روز شیخ ابو الفضل با حضرت
 شیخ کینه در دل گرفت و مدام مشغول وقت بوده بتأیید و تقلید شیخ فخرپوری که بشفاعت علیا
 روی فلاح دیده بود حکایت و تمکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنهای دیگر ساخته
 خاطر پادشاه را کدر و منقض کرد و بدو بدو او در تلموع بگردنویس خواست القصه که سانی که در حکام
 خدا و رسول خدا تحریف تجرید علی آرند و مناسک دین و اسلام و مسائل فقه و اصول و غیر از قیاس
 و عقول قرار داده به دلائل عقلی و براین سببی آئین نو بنیاد کنند - و در کلمه طیبه تصرف نموده بنام
 پادشاه اصوات نمایند و بر پستیدن آتش و آفتاب صلاح و نیا و فلاح عقبه پنداشته و امر و

نواهی شریعیه اختلاف در میان آن زنده و بستیصال مسجده حکم خانه خدا دارد و امر فرموده چنانچه
 و بنا بر صحت خانه رسول الله صلى الله عليه و آله و آزار باب حق و التلیف و توفیق
 محمدان و کان منطلق بنجار و شکار کردند و اینهمه منظر حصول جاه و خاطر و پاسداری را بندگان
 باطنه بود حیف است و هزار حیف که در روز قیامت دنیا طبعی نبی و الیوان بین و اسلام را بدو داده
 و با توکام آمین و آیهش پیکر و صنام پر خستند اگر بمقتضای طینت و عادت با حشر
 خواجه حسین انکار اولاد کرده به تعصب و تشدد آورند و بستیصال و تخریب او نظر بگجاند
 بوالعجب نیست بهر حال از بسایه قال و مقال هم در کشیدن و مهر خروشی بر لب دین بهتر
 از گفتن و بسایه گفتن است - فردای قیامت قریب و دیوان محشر و دادگری داد محشر و عود
 و متیقن است اینک زمان جز او نماند بر و تلافی ستم و داد رسائی بسید او و جفا مقرر - فلان را از
 شکایت زمانه و از باب زمانه در گذشته نظر بر محلات و تنقید منتقم حقیقی بر گماشته فاعل باشیم

باب سوم

دینداران و درویشانی حضرت خواجه را گفتند که شما را چه است در حال و دین

صل اول

آنحضرت خواجه قطب الدین بختیار کمالی و شمس سمرقانی

آنرا گفت اسرار حقیقت آن سبک سبک عرفان معرفت آن خزان خزان نیست و صفات قطب الدین بختیار کمالی
 قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار قدس سره اصل از آن خاک پاک او نشانی است سال

بهین و هم از علوم صوفی و معنوی بهره کامل بدست آورده دولت انحصار ارادت تشریف خلافت
 از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجه بزرگ دریافتند و نامیده الرحمن بود و غیر آنکه
 چشم را بجز آنست تا که کلام الهی تابه پاره چهاردهم محفوظ دل و لفظ و بزر زبان میداشت شرف بهیت
 در سال پنجم و نود و هفت و فضیلت خلافت در سن شش صد و سبست مقول است زانیکه خواجه بختیار
 قطب الاولیاء در صرح احوال ملت آن دروه فرمود: جنود جنگیزی بر نواسه نجیب انجام آورده
 بان ناصر الدین قباچه در او بخت و باز احبال و قتال را بانائیره قفنگ و بارق تیغ گرمی جنگا
 دروا و ناصر الدین قباچه از جنین دارو گیر ستوده آمده استمداد بهمت از خواجه بختیار قطب الاولیاء
 درخواست کرد و خواجه بختیار یک نوک تیر با و مرحمت فرمود فاتحه خیر گفتند ناصر الدین قباچه این عطیه
 گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و ظفر بنید پشته حمله لیرانه و جرات مروان بکار آورد و ترکان
 جنگیزی تاب مقاومت بحبال انتقامت در خود ندیدند آئین خطر ارموسک فرار اختیار کردند
 آورده اند که خواجه بختیار از ملتان ملی آمد و وضع کیس و کمری که بحال در آنجا مقبره بهایونست
 مقیم شد محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دیگران از باب یقین سادات در یافتند و سلطان
 وقت هم بطریق ارادت و تقیاد و جبین نیاز بزرنگ استاد معی فرسود و شرف حضوری مست
 راه بود صوری و معنوی پنداشت و تسلسل عقیدت و ارادت و افزود و نقل است که خواجه بختیار
 قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیه السلام به ملا ابو حفص نام سپرد که در باب تعلیم و تعلم
 قدغن مبلغ فرموده بود تا آنکه خواجه قطب الاولیاء اکتساب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
 ملا ابو حفص رخصت شد و بهجت آباد بغداد رسید و با شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ ابو الدین
 کرمانی رحمه الله علیه مراسم صوری و زوال معنوی افزوده بجز میندستان با شیخ جلال الدین
 تبریزی تابه ملت آن رسیدند و صحبت شیخ بهاء الدین زکریا رحمه الله علیه یک چند توقف مزید
 به دار سلطنت نزول بکرمست فرمود و از آنجا به پیرایه عریضه اوباجازت حضوری ملازمت از حضرت
 معین الاولیاء خواجه بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجه بزرگ ارشاد رفت که بعد مکان حاضر

قرب جان نیست به موجب مشغول بودن شاید و ما هم بحال ماسباب به خواجہ ہم رسیدہ آورده اند کہ
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء العزیزین عزیمت ملی فرمود و بہ مالی موالی آن دیار فیض و نعام
علیقہ در ارم بخشید و شیخ فرید الدین گنج شکر ہمدان زمان حاضر خدمت خواجہ قطب الاولیاء
بود و در گوشہ تنہائی و گنج ہنیوائی اعتکاف داشت چون بملازمت لازم الاطاعتہ حضرت
خواجہ بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید فرمودند بابا بختیار شاہبازی بدست آورده کہ غیاز
سدرۃ المنتہی سجائے درگاہ شایانہ نہ بند و بہر محبت با بقا بقا بہر دو خدا بزرگ ہم مقام
و معرفت حضرت خواجہ مسعود شکر گنج مفوض شد و پس از ایام چند خواجہ بزرگ معین الاولیاء
بصوبہ دارالخیراجہ میرساودت فرمود و حضرت خواجہ بختیار ہم تہاب بخارقت نہ آورده غائب
اطاعت سفر بردوش بہت برداشت ہمنوز و در از نظر زرفتنہ بودند کہ جامعہ کثیر بادل طے در روند
و جانہا مے مستند و تعاقب رسیدند و بہر از شوع و خضوع سکون خواجہ بختیار قطب الاولیاء
دو دہلی التجا کرد و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء ہر جبہ حال نظر فرمودہ خواجہ قطب الاولیاء
را دہلی کرد و قبیام دہلی دستور دادمہ خواجہ بختیار قطب الاولیاء بادل اندوگین و دیدہ
اشکبار گشتند و در یقین و تدلیس را باب لوک و سیر اشتغال فرمود و روزی خواجہ را برین بیت
وقت خوش بود مشعر

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جان بگریہ است
و مدت چارہ روز در حالت کسرت غراق و گزشت ناگاہ ہر مبارک و آغوش شیخ محمد عطا
قاضی حمید الدین ناگہ سی فراز کردہ قدم پاک بزرگانے مولانا شیخ بہ مالکین غزنوی دراز
فرمودند قاضی محمد عطا از جمال باکمال بشارت قرب و اشارت وصال دریا فہ استفسار
کرد کہ در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمہ استقرار آئین جاوہ خلافت ترویجیت
فرمودند کہ خرقہ و عصا و نعلین و مصلکہ کہ بواسطہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء ہمارے دست
بہ شیخ فرید الدین مسعود باید سپرد و بعد ازین ہیچ گفت و محل زندگانی از اقامت دارفانی برست

تفصیل خلفاء بزرگش اینست

خواجہ فرید میر محمد سید الدین غزنوی۔ شیخ برہان الدین بنجی سلطان شمس الدین التمش مولانا فخر الدین حلوانی
 شیخ احمد۔ شیخ حسین۔ شیخ فیروز۔ شیخ بدر الدین مومناں شاہ خضر قلندر۔ شیخ نجم الدین قلندر
 شیخ سعد الدین۔ شیخ محمود۔ مولانا محمد۔ مولانا سید۔ شیخ صفی مہضی۔ شیخ ابوبہت اسم۔ شیخ
 نظام الدین ابوالموید۔ شیخ تاج الدین بنور رحمتہ اللہ علیہم جمعین *

ذکر خواجہ سیر الحق الدین مسعود شکر گنج قدس روحہ

سلاک مسالک تفسیرید تو حیدر میدان توکل و تجرید بدر الکین شمس المجاہدین
 قدوة المسافین۔ برہان الادبیاء تاج الاصفیاء حضرت خواجہ فرید الحق الدین مسعود شکر گنج
 قدس روحہ کہ پرنیز گوارش بزمان سلطنت شہاب الدین غوری از کابل بہ لاہور آمد و باو تقریباً
 وجہ الدین نجیب متاہل شد و نسب پکشی سفیتہ و اسطی سلطان ابراہیم بن ادھم میر سید ولد
 با سعادت حضرت خواجہ فرید در سال غصب و ہشتاد و چہار بروز آمد۔ قسطنطینہ خواجہ نجیباً قطب الادبیاء
 بہمتان آمد خواجہ سیر الدین مسعود مشغول بکتابت پریدہ پخوانی عرض کا دفع است فیروز خان خواجہ شکر گنج
 خواجہ سیر در دورے نیاز بر قدم پاک نہادہ بہت کرد۔ و پس از چند سال مہلی آمد و بندہ حجت کشیدن حیات
 و کتابت انتہ صفت از ملازمت حضرت خواجہ قطب الادبیاء خرقہ خلافت دریافت۔ چون طنطنہ
 کرامت و شہرت و ولایت او در اقصائے عالم مشہور است۔ جو حق جو حق اہل محبت جمع سے آمدند شکر
 خواجہ فرید مسعود از ہجوم و کثرت منزل و حدت عزالت گرفتہ بہت ہانسی آمد و در انجبا با جودھن کلمہ اقامت
 وزرید۔ بالانہما باب فقر و فقر عقب نبی گذاشتند و آن زمان قاضی شہاب الدین دراجدھن بود
 دنیا پرستی میکرد۔ بر حال و احوال خواجہ سیر در قوف یافتہ در نازہ حد گرم سبخت۔ واعیان و اشرف
 اجودھن با نرنگیختہ تکلیف خواجہ فرید بشود و غیب داد۔ و از حاکم ہمتان با ظہار مقدمات خلافت واقع

برائے اخراج و اسپصال خواجہ فرید محمد در خواست کرد اما حاکم ملتان کہ از تحقیقت حال کما ہی گہی دست
قاضی مذکور را معتب و مقهور نہ مود۔ اصحاب چن متاضی مذکور را غیر از محبت و تشویر چیزے بہت آہ
قبول صلہ معقول قلندے را بہ آزار خواجہ فرید یا مکر در روزے کہ خواجہ فرید دامن رد و ابرو سے خد
کشیدہ مشغول سخن بود۔ قلندے ساز در۔ درون حجرہ درآمد و خواست کہ خواجہ آزار رہانہ۔ خواجہ تصوف ملن
آگاہ شد۔ بہ خانے ام فرمود کہ قطب را گھوٹید کہ از پنجاب رو۔ و گرنہ رسولے جہان خواہد شد قلندے چون
این سخن بشنید بجال خود شانہ و رو بہ فرار نہاد۔ فرمود صاحب اخبار الاخیار کہ خواجہ فرید را در آغا مجاہدہ
بروردہ طے اقصا ق افتاد و روزے کسے بوقت فطار طعام آورد۔ خواجہ فرید مسعود ہنوز تمام بخوردہ بود
کہ استغفر غ شد۔ چون ہامد و بکلازمت خواجہ قطب الاولیاء شریف شد فرمود بایا فوطی طعام شبینہ از
مال حلال فرود احمد اللہ کہ از ان محفوظ داشتند صاحب تذکرۃ العاشقین آوردہ است کہ تاجر ہے چاہے
مہار شتر کہ محمول نہ بات و شکر بود نہ بدلی میرفت۔ چون بہ اجدھن رسید خواجہ فرید رسید کہ بہشت
شتران چہ بار آوردہ گفت نمک است۔ فرمود نمک خواہد شد۔ چون بہ ملی رسید و بار ہا بکشاہ ہمنمک بود
از راحت بہت طلب مولفہ خواجہ بطنام الدین نظام الاولیاء منقول است کہ روزے محمد یار نام کہ از باران
خدمت بود۔ از بس سہامیہ و مضطر خجست آمد۔ چون حضرت خواجہ فرید خود و جہہ مال و در حجاب حلال
پرسید التماس کرد کہ برادر بن بجال زار باشند ادمرض گرفتار است اورا ہکنا نزع گوشتہ بخیرت رسیدم
فرمود نظر بخت را باید داشت۔ اینک تو و پدر و ونیک بہین کہ برادرت از قضاے معلق رہت گاری
یافت ہاندم محمد یار استادان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مالوس اسحیات را بر مضطر صلوات
مکویت

داز مشاہر خلفائش تفصیل انیست

خواجہ نظام الاولیاء۔ شیخ جمال الدین ہالنوی۔ شیخ علی احمد صابر بہ والدین لیماں۔ شیخ
نظام الدین شہید تبر الدین اسحاق۔ شیخ زین الدین شیخ نجیب الدین متوکل۔ شیخ داود باہی
شیخ جلال الدین۔ شیخ رکن الدین۔ سید محمد کرمانی۔ شیخ منتخب الدین۔ شیخ برہان الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برهان الدین صوفی - شیخ محمد مکرانی - شیخ شکر ریز و غیره رحمتہ اللہ علیہم اجمعین - و
تاریخ وفات جعفر و در سن شصت و شصت و چهار مرقوم است *

شیخ بدیع الدین سننوی حشتی

خلیفہ حضرت قطب الاولیاء خواجہ بختیار است بہ سماع رغبت تمام داشت - بزرگان مجمع
عظمت و شیخات او متفق بودند و او مصحبت خضر علیہ السلام بود و قد او پائین مزار قطب الاولیاء
خواجہ بختیار است و در سال شصت و پنجاه و ہفت تاریخ وفات او منقول است *

شیخ نطن المالدین ابوالموید

مرید شیخ عبدالواحد سننوی است چون بدلی آمد - شرف ملازمت خواجہ قطب الاولیاء کار خود بجا
رسانید و غرقہ خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد او است تاریخ وفات او در سال
شصت و ہفتاد و دو مرقوم نموده اند *

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطاء است مولد او بخارا و منشاء او ناگور و مدفن او بدلی است در آغا قاضی ناگور بود
بالآخر در تجرید و تغرید پرداخت و در حبس و در قفسه از شیخ شہاب الدین سہروردی مرید شد - او را شصت
خواجہ بختیار قطب الاولیاء ارادت و اثن و محبت صادق بود - و تا بہ ہم و پسین در ارادت و محبت
دقیقہ فرو نگذاشت و بہ بیض صحبت و نسبت خواجہ قطب الاولیاء را و راہ سماع علو و تمام بود بسیار
دوست می داشت تا آنکہ علماء وقت و نبالش گرفتند و محضر ساختند و بہ آزار کریم پیوستند -
قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از شجرہ کتاب طالع شمس شهرت تمام دارد تاریخ
وفات او در سال شصت و ہفتاد و ہشت مذکور است *

شاه خضر رومی

مشرقی قلب سیه داشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبریه بود چون به پستان آمد بکلامت
خواجگیست یار قطب الاولیا مشرف شد - و کلاه و خرقه دریافت و بلا لایت معاودت فرمود
سلسله او قلندر حیشیتیه مشهور است *

شیخ جمال الدین خطیب مائسوی قدس الله سره العزیز

شاهباز عرصه الهوت شیر دلیر پیشه بدیشه جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین
خطیب مائسوی قدس سره که سلسله نسب او به نام ابو ضیفه میرسد و خلافت از حضرت خواجہ
فرید بخود جامع کمالات بود خواجہ فرید بقاضای محبت او در دوازده سال در مائسی سکونت
داشت - و میفرمود جمال - جمال ما است - و گاه میفرمود جمال میخا هم که برگرد دست بگردم - و هر گاه
خواجہ شیخ فرید خلافت میسر داد و میفرستاد اگر او قبول میکرد درست می بود - اگر او رد میکرد
باز خواجہ فرید قبول نمیفرمود - روزی شخصی بخدمت خواجہ فرید آمد - از او پرسید جمال ما چنانچه دارد
جواب داد که ازان روز که بشما نسبت درست کرده است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد
و محبت یقین و بلا غلیم میکشد باستماع این سخن خواجہ فرید سرور شد - و فرمود - الحمد للہ که خوش میباش
ویرا بعد وفات در واقعه دیدند و حال پرسیدند گفت چون مراد گردیدند فرمان رسید که بصله دور
صلوات البروج متصل نماز شام بخشیدم - آورده اند که بعد چند گاه بنظر بنیاد قبه بالائے قبر آن کاوین
آغا نکر دهند - چون بنزدیک رسیدند سمت قبله غرقه نمودار شد و بوسه لطیف و راحه بهشت
یافتند - همان ساعت از آنجا اود شدند و باز پوشیدند - رحمتہ اللہ علیہ *

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر شریفی و خلیفه شیخ الکبیر خواجہ فرید مسعود است صاحب حال و کمال بود صاحب انجیل الاخیار منیر مان
که بر وز عید در ایشان جمع آمدند و ما حاضر فرماستند در خانه شیخ چیزی نبود کوزه آب پیش درویشان
آمد و گفت که ما حاضر ہیں است درویشان روکش نظیر طبیب خاطر کوزه آب اگر نهند در آب نوشند
وفات شیخ در سال ششصد و ہفتاد و یک ہجری مذکور است +

شیخ بدر الدین بن علی بن اسحاق بخاری

از اعظم خلفائے خواجہ فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود و آغاز بادرویشان انکار داشت
اما بتصرف باطن حضرت خواجہ فرید متوجہ شد و خرقہ و خلافت یافت و بہ مرتبہ کمال سید تالیخ وفات
ششصد و لا و منقول است +

شیخ منتخب الدین شتی

ارادت و خلافت از حضرت خواجہ فرید داشت منقول است کہ از عالم غیب و تاملات زنگار باد
میر سید و اواز قیمت آن بہ مایحتلج درویشان سپرداخت و در سن ششصد و لا و
پنج وفات یافت +

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد احباب و اعیان اصحاب خواجہ فرید مسعود است اول تفریب شجارت لایسور آمد و از انجا با جوہن
بر پانہوس حضرت خواجہ فرید شرف شد و در سال سہفتصد و یازدہ فوت شد +

خواجہ سلا الدین بن خواجہ بدر الدین سلیمان

نہرو صاحب بدو جو دست تابدت پنجاب چار سال پریشد سخت ارشاد ممکن بود و نیز ہر ذریعہ کی
سیکرو با سباب ار باب دنیا سرکار نداشت تاج وفات در سال ہفتصد و ہشت قم است

مولانا داؤد ہالہی

در لواح ردوئے سکونت داشت و ارادت و بیعت او با حضرت خواجہ فرید مسعود صادق است
خواجہ نظام الدین محبوب الاولیاء ذکر او بسیار میگرد و میفرمود کہ صاحب کمال و محبت بود و در حیرت

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صدر آرائے نرم عرفان معرفت ہر سرفراز اعلیٰ عظمت تاجدار کشف حقیقت
لانی مراحل موت ازل سمیت والوسمیت شاہ المشہودین منظور است نظریں نظام العرفان نظام الایمان
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین محبوب الہی قدس سرہ العزیز خلیفہ برحق خواجہ
فرید مسعود است از سر آغی آتش عشق در دل و سودائے محبت در سر داشت تا آنکہ ہر
دو مسل شیخ نجیب الدین متوکل بہ بلا دست خواجہ فرید مسعود مشرف شد و انگاہ کہ دولت پائوس دست
و نظر متعلق بر جان جمیل شیخ کبیر خواجہ فرید مسعود دست و پا دلخوشی بر رفت و عمر عزیز و جہد بلیغ
کہ در اکتساب علوم عقلی و نقلی صرف نموده بود و ثمرا آن در طرفہ احیاء بہ جا بود مشہود وجود
مگر نسبت و ذوق تازہ حلاوت نے اندازہ دریافت و از حصول منصب قضا کہ تقضای علم
ظاہر و منشا رہ نشمنی بود و در گذشتہ تیرہ بود کہ بخدمت حضرت خواجہ فرید مسعود از حال و احوال خود
چیز عرضہ کہ بیک ناگاہ خواجہ فرید با دو متوجہ شد و سخن نخست کہ بر زبان حقایق بیان

حضرت خواجہ فرید رفت اینست +

اسے آتش منہ اُفت لہا لبا کہ وہ سیلاب تباہی اُفت جانہا خراب کردہ
چون حضرت سلطان المشائخ خرقہ خلافت و بربراست کردہ در دہلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت
اختیار کرد۔ از ہجوم حنائق کہ ہزار و ہزار جمع آئے آئندہ اندیشہ نقل مکان مکنون خاطر میداشت
زیرا کہ انجمن عام بالغ خلوت خاص بود۔ ناگاہ جولانے از مردمان غیب پیدا آمد و بہ سلطان المشائخ
خطاب کرد +

انکہ کہ تو مہ شدی نمیدانستی انگشت نمائے عالمے خواہی شد
وزیر ارشاد فرمود کہ متفقنا مے مرد و مردانگی انیت کہ انجمن در خلوت و خلوت در انجمن
سلطان المشائخ میفرماید کہ از آفرینندیشہ نقل مکان از خاطر مبرفت و بہ پنجاب ہدایت خلق و
عبادت حق مشغول شوم۔ صاحب اخبار الانبیاء میفرماید کہ چون علاء الدین خلجی از دافنا بمنزل بقا
سفر اختیار کرد و تخت دہلی بہ تصرف سلطان قطب الدین درآمد۔ و خضر خان را کہ مرید و مستحق
سلطان المشائخ بود بہ قتل رسانید و ہم چپے آزار سلطان المشائخ سے موزر بکار آورد۔
روزے از قاضی محمد غزنوی کہ از ارباب استشارہ بود پرسید کہ انجمنین زیر کشید و سرمایہ خطیرہ شیخ
از کجا میرسد۔ قاضی مذکور کہ خلافت جاوید بنا مشرقم زدہ بودند۔ جواب داد کہ ہر یک از مومنان
بادشاہ و متوکلان حنہ آگاہ علی مت در مراتب مناسب اند و در فتوح میرسانند۔ بتلوع آئینی
سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوختہ علان داد کہ ہر آنکہ بایطالاف
و تحالاف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد از دولت بادشاہی محروم و موقوف خواہد شد
اما چون این وقعہ بگوش حق نبوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجہ قبیل خادم را کہ
مستولی اوقاف دار بود امر فرمودند کہ از امر و صرف مطبخ المضاعف کریم۔ عندالاحتیاج
اسم ذات۔ بر زبان آوردہ۔ دوست طلب در گوشہ طاق بر زدہ۔ بقدر ضرورت میگرفتہ با
خواجہ قبیل همچنان عمل کرد سلطان باطلای آئینی۔ بغایت محبوب منفعیل شدہ۔ کہے را

بخدمت حضرت سلطان المشايخ فرستاد و بمقدم پاكش التجا كرد سلطان المشايخ در جواب
 فرمود كه خدمت ايوان شايان ثنائيان درويشان نيست آورده اند كه بادشاه را كهينه و عناد از اين
 جواب در دل جا كرد بطلب سلطان المشايخ اصرار و استبداد فرمود و در جمیع مشايخ و اكابر
 دینی برهم فاخته در مقبره شيخ ضياء الدين مي جمع آمده بودند و سلطان قطب الدين هم بجاي
 خود نشسته تا وقت قرآن مي كرد. آنكه كه حضرت سلطان المشايخ تشریف آورد غير از سلطان
 كه او قرآن مي خواند جمیع مراسم تجليل و تعظيم بقديم رسانيد سلطان ابشاه به انجمن عظمت
 والو هيت اندیشه ناحق در دل پديد آمد و بواسطه جمع كه از اكابر دولت دنيا بودند بخدمت
 سلطان المشايخ درخواست كرد كه به دين بادشاه هر روز والا نه به آغاز هر ماه يكبار تحليف
 مي نموده باشند هر چند كه سلطان المشايخ به انجام جواب اوقات نكر و در پيچ نگفت
 اما منتظران وقت كه در كمين گاه شورش و فساد بودند قضيه محسوس كردند و خاطر بادشاه
 را از مقدم شيخ مطمئن كرده غره موعود كرد. بادراك شهرت تمنی خواجه وحيد قرشي و عز الدين علي
 شريف حضور بخدمت حضرت شيخ دريافته در باب رفتن نزد بادشاه استفسار كرد و فرمود كه
 هرگز خلاف طريقت پيران مانخواهد شد و سلطان باراده خود ناكام خواهد ماند بعد از اين فرمود كه
 شبی در واقعه دیده بودم كه بر فراز صفا نشسته ام و گاه باشايخ در از قصد من ميكن تا گير از جا
 برخاستم و هر دو شايخ بدست گرفته بزرگكان دادم بهمين كه گاو بر دهن زمين افتاد و ملاك شد
 آمده اند كه چون غره ماه واقع شد سلطان المشايخ به دين بادشاه تحليف نكرد و همون شب شخصه
 از نسل منحل با شارت خسر و خان سلطان قطب الدين را قتل رسانيد ميگويند كه
 سلطان المشايخ متايل نبود چون عمر شريفش بنود يك سال رسيد. بجوارض صبيح ان عايد بستان
 و جز در هشتم از آغاز مرض بعد نماز پيشين يك دستار خاص و پيراهن و مصلح و مثال خلعت
 ببولانا بركان الدين غريب ديك دستار و پيراهن مبارك بولانا شمس الدين مرحمت فرموده
 بهر يك بنندگان خدمت اختام فرمود و تسبيح و مصلح و خرقه و كاسه و عصا هر آنچه كه از خواجه فرستاد

یافتند بود شیخ نصیر الدین محمود سرور شاد کرد که در دلی باید بود و چنانچه در کار بایک شیدایی از آن به نماز
مشغول شد و که آفتاب الدین بام میرفت آن صد نشین صاحب صدق و صفاد جوار رحمت حضرت
کبریا پیوست. فهرست گرامی اصحاب کبریا خرف خلافت ممتاز بوده اند.

فهرست خلفا

خواجہ نصیر الدین شیخ نصیر الدین - شیخ انجی سراج - شیخ قلب الدین منور - شیخ حسام الدین ثباتی -
مولانا جمال الدین - مولانا فخر الدین - خواجہ حسام الدین سوخته نبره معین الاولیا حضرت خواجہ بزرگ
مولانا ابوبکر - مولانا فخر الدین فیروزی - مولانا مسلم الدین بلی - شیخ برهان الدین غریب - مولانا وجیه الدین یوسف
مولانا غنیاب الدین امام - مولانا شیخ محمد الدین کاشانی - مولانا وجیه الدین بلی - مولانا نصیر الدین
مولانا شمس الدین یحیی - خواجہ کریم الدین سمرقندی - شیخ جلال الدین آودھی - قاضی الدین
مولانا کمال الدین یعقوب - مولانا بهار الدین - شیخ مبارک - خواجہ مغیر الدین - خواجہ ضیا الدین بنی
شیخ تاج الدین داری - مولانا مویہ الدین نصیری - خواجہ شمس الدین خواجہ زاده میر خسرو - شیخ
نظام الدین شیرازی - خواجہ بالاسر شیخ فخر الدین میرٹھی - شیخ علماء الدین - شیخ شهاب الدین کنهتوری
مولانا حجت الدین مستانی - شیخ بدیع الدین - شیخ رکن الدین چنبری - شیخ عبد الرحمن سارنگپوری
حاجی احمد بدایونی - شیخ لطیف الدین - شیخ نجم الدین محبوب - شیخ شمس الدین دھاری - خواجہ یوسف
بدایونی - شیخ سراج الدین حافظ - قاضی شاد علی - مولانا قوام الدین یکے انہ - مولانا برهان الدین
ساروی - شیخ نظام الدین مولے - قاضی عبد البکریم قدوانی - قاضی قوام الدین قدوری - مولانا
علی شاہ جاندار - خواجہ نقی الدین خواجہ زاوہ خواجہ نظام الاولیا - سید محمد کرمانی - سید یوسف حسنی -
حمید شاعر قلندر - امیر خسرو دہلوی - امیر حسن علانی سجری - شیخ برهان الدین بالنوی - قاضی
فخر الدین یحیی بلوری - رحمۃ اللہ علیہم اجمعین +

شیخ نطنام الدین شیرازی حشپی

مفخر حلافت حضرت خواجه نظام الاولیا دارو لصفیاء الیہ آراستہ بود و بشیوہ درویشی
پہرستان و برتبه کمال شیفگی در سلع داشت سال منقصد و ہمزده تلایخ وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ +

قاضی محی الدین کاشانی حشپی

فضیلت یافت از خواجه نظام الاولیا دیافت ہو نور زہد و تقویٰ ممتاز بود و جہلوم تفسیر
یگانہ آفاق در سال منقصد و نوزده ہجری وفات یافت +

خواجه شمس الدین خواہر زادہ امیر خسرو

برگزیدہ روزگار بود و شیفۃ محبت خواجه نظام الاولیا۔ وقت تحریر بستن با حال شیخ ندیدے
تحریر نہ بستے۔ چون اورا مرض موت در گرفتہ بود و خواجه نظام الاولیا بہ غیاوت میرفت باشتا
راہ خبر آوردند کہ وفات شد خواجه فرمود الحمد للہ کہ دست برداشت بہت مضبوط و دو سال وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ +

خواجه امیر خسرو دہلوی حشپی

سلطان الشعرا برہان لقصہ ما بود و حضرت خواجه نظام الاولیا عقیدت ارادت تکلم داشت
و حضرت خواجه بہم اورا محرم اسرار و شیر نرم خلوتی انگاشت و برک اللہ لقب کردہ بود۔ و دو بار
بہ عطائے خلعت حلافت مشرف فرمود و نقل است کہ او ہر شب بہ نماز تہجد ہفت پارہ قرآن
خواند و ہر شب بخیرت حضرت خواجه نظام الاولیا مشرف شدہ در باب سخن گفتے در آتش

عشق و محبت خواجہ سوختہ و برشتہ بود کہ پیر بہن مبارک بالائے قلوب آتش خوردہ چاند۔ اور نہ کہ
ہنگام اتر حال حضرت خواجہ نظام الاولیا اور دہلی نبود و محبت بادشاہ بصوبہ بنگالہ قیام داشت
چون خبر وفات حضرت شیخ بشنیدہ مراجعت بہ دہلی کرد و دروے گرو آلودہ دیدہ ثم آلودہ تر ^{مطہر}
مالیہ و کسوت سیاہ در بر کشید۔ بالآخر نو فور در درونج در ہفتصد و ہشت و پنج رحلت فرمود ^{رحمتہ اللہ علیہ}

شیخ وجیہ الدین یوسف شتی

از مقرر بان خدمت نظام الاولیا بود و بعد از شریفی حلافت بصوبہ خدیوے رفتہ بہدایت و
تلقین حلافت بسر برد و در سال ہفتصد و ہشت و نہ ازین کہ نہ رابط۔ بساط حیات برست
بہ مقام چندیرے مدفون شد۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ حسام الدین بلستانی

از خلفائے نامدار و اصحاب باو تار حضرت خواجہ نظام الاولیا است بزہد و ورع و یرایان جلسہ
بود۔ در اکثر اوقات حضرت شیخ امین فرمود کہ شہر دہلی و سایہ عاطفت نظر حایت است گروہ اند کہ اور بہ جہت شیخ
بزیارت شیخ رضین فتح پور باز آمد حضرت شیخ فرمود کہ اگر کسی خواہد کہ بزیارت حاتم رسالت و صد ثبوت منت
شود باید کہ نیت علیحدہ کند۔ اگر چندیل حج کعبہ بہرینہ منورہ رستن موجود است۔ اما شرف زیارت حاصل
نمیشود۔ چون این سخن بشنید باز بزیارت مدینۃ الرسول را ہی شد وفات او در سال ہفتصد و سی و پنج
مذکور است۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ فخر الدین مروزی

از مروان با خدا و اسوۂ اصحاب خواجہ نظام الاولیا بود و فرستہ بہ خدمت خواجہ التماس کرد
کہ دفعۃً مرا تشنگی غلبہ کرد۔ کوزہ چرباب از غیب نمودار شد لبکستم و غور دم خواجہ فرمود با لبت خورد۔

هر چنان غیب میرسد عیب باشد - آورده اند که کتاب قرآن بجز دو غیر و خشت و شین از چهار آنست که
 دانشمندان و وفات آن جامع الکمال در سال بقصد وی شش منقوش است بحمد الله

میر حسن عالمی سنجری خشتی

سر آید صحابه روزگار و خلیل شاعران بزرگ خیال بود و حضرت خواجه نظام الاولیا محبت
 محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و خرقه خلافت دریافت و کتابت ثانی الفوائد و منظومات
 حضرت خواجه مجتمع ساخت و در سال بقصد وی شش و شش در شهر دیوگه وفات یافت بحمد الله علیه

مولانا ضیاء الدین یرنی

از مقرب و محترم خلفای حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصدر انعام بود و بگویند
 حضرت شیخ اکثر کلمات بر لعل گفته و خواجه خسرو و میر حسن عالمی سنجری مودت و تود و تمام داشت
 بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال فاش بقصد وی و شش و شش در شهر دیوگه وفات یافت بحمد الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی بادتار صاحب ذوق و سماع و وجد و حال بود و او را حضرت خواجه نظام الاولیا
 محنت بسیار و خصوصیت بی شمار بود - بجهت یک دردت العز و خود بصوب غیاث بود که مسکن بر شد بر حق بود
 گاهی پشت نداده خرقه خلافت از خواجه نظام الاولیا و بار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
 نظام الاولیا بر دلالت دیوگه یا مورد شد و در آنجا قبولی عظیم یافت - آورده اند که شیخ زین الدین غریب
 و مطنه کرامت و فضائل او شنیده از شیراز بدیوگه آمد و چون شیخ را در سماع متوجه دید و در گشت
 شیخ بر خطر او توقف آورده گفت که چنین مسافت بطرق اوقات درویش اختیار کردن باز نمیرد
 مقصد رسید حصول کار توقف در زمین دلیل دانش و آگاهی است - اگر خطر یا وسوسه کار

الو استفسار کیا کہ انشاء اللہ تعالیٰ فریغ خواہ شدہ ہا تمام آئینی شیخ زین الدین مجلس سماع
حاضر شدہ ہوئے پر زمین نہاد و جدا غار کرد و خطر لا کہ کنون خاطر من بود فرغ گشتند چنانچہ
مردان با اعتقاد جائے یافت و بیا ہم سرد و از کلمان قوت گردید و مردان محشی شیخ حسین
مفوضات اور جمع کردہ بہرہ صیت لبوب موسوم کرد۔ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کاسانی
و شیخ کرن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برمان غریب بودہ اند۔ سال وفات او مقصد چہل
و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ شمس الدین سیحی

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نظام الاولیاء است اکثر علما نے دین شاگردا و بودہ اصل و
از ملک اودھ است۔ بچائے کتاب علم دینی آندہ بودہ و کمال علم بزرگیت رسانید از علماء عصر
کے را با اوجہ بال مقام دست نمود۔ روزے بوسیدہ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نظام الاولیاء
بار یافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ بشرف بیعت و جناسات
مشرف شد وفات او در سال مقصد چہل و بیست منقول است۔ رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ سام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ حبیب الحق الدین سرکار
سوختہ آتش محبت و درختہ ناک مودت بود۔ سینہ داغدار و دیدہ آشکارا داشت بلطال شیخ
نظام الاولیاء ہم صحبت و تہذیب و معنیت و عسرت زندگی میکرد صاحبیات بزرگ کرانہ
شترک بود و شب ہمگیر گیت و بہرہ و دغم می زبیت۔ آورہ اند کہ او ہم جمال خواجہ بزرگ معین الاولیاء
بود و جلوہ پاکش بندگان طریقیہ چشتیہ را از جاسم ربود۔ خواجہ نظام الاولیاء اور دست داشتے

و بیشتر بر حال و احوال او پرداخته نقل است که روزی خواجه حسام الدین اوقات خوشی بود چون
 بر مرتد پاک خواجه معین الاولیا جدا مجد خود حاضر شد و به ذوق و شوق تمام در پائین مرتد پاک
 بوسه داد و چشم مالیدن آغاز کرد و در این حال از درون مزار فالض الاذوارند اسباب مدد فرزندین
 اینهمه سوز و گداز و محبت و محنت که بر خود می پندی موجب تفریح و تفتیح بشام و باعث تسکین و
 انبساط احوال جد و پدرت شد. شبی ازین رحمت و محنت بر خود روا داد که کار تو با انجام رسید و خدا
 تو را تو انعام فرمود و پیامر زید چون از خدمت مزار رخصت شد بجهت چهره دینی سپید پستان
 که متصرف بودند تا بهت اوست و مجال اقامت اجمیر در خود ندیده تصدیق به خبر آمد و بعد از
 چند ایام ازین کنه رباطه زندگانی لبالم قدس شادی و کامرانی رخصت سفر برداشت و بعد از
 باختر سوسه به پسر راه اجمیر در خون شد سال وفات بمقتصد و چهل و یک تم نموده اند تا آلا مقبره پاک
 او مرجع انعام و مطاف عوام است و از متبرکن فیض مزار بکات آثمار نیست که گاهی بمرض و بانه
 در آن می یاشند و می شود.

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفای عظم و مقربان معظم حضرت خواجه نطنام الاولیا است مادرش دختر خواجه فرید الدین
 بود کتاب تخته الابزار از ملفوظات خواجه نطنام الاولیا جمع کرده است روزی که او بخدمت
 خواجه نطنام الاولیا حاضر شد حضرت خواجه در حالت استغراق بود چون کمال باز آمد پرسید
 کیستی التماس کرد عزیز فرمودند عزیز خواهی شد انشاء الله تعالی وفات او در سال مقصد
 و چهل و یک هجری مرقوم است - رحمت الله علیه

شیخ عثمان انجی سراج

از محبوبین دوستان خلفای خواجه نطنام الاولیا است - آورده اند که او بار اده بیعت

سلطان المشائخ آمده بود۔ اما از علوم مینویسند نداشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زکریا فرمود
که اینچنین صورت خوب و شمائل مرغوب دارد۔ لیکن بجهت نبره برگی علم چیست است که از
دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرض کرد که باندک اهتفات حضرت شیخ و شجاعت
بعد مرده ایام چنانچه از علوم معرفت نبره خواهم ماند چنانچه مولانا که در تعلیم و تدریس آن سماعی جمعی که
دو اورا در شش ماه مرتبه بحال رسانیده بخیرت آن نظام الاولیاء حاضر آمد و حضرت خواجہ نظام الاولیاء
از بس خوشوقت و مسرور گشته بہ شرف محبت اورا مشرف کرد۔ و در اندک زمان خرقہ خلافت
در یافتہ بولایت بنگالہ ماور شد۔ بارہا حضرت خواجہ نظام الاولیاء مینمود کہ انھی میراج۔ آمینہ
ہندستان است۔ وفات او در سال ہفتصد و پنجاہ و ہشت مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

مولانا جہیہ الدین بانی

دانشمند متبحر بود۔ و استاد وقت۔ و در ریاضت عبادت زہد و تقوی گمانہ روزگار۔ در آخر
مرید خواجہ نظام الاولیاء گردید و کمال عقیدت بحضرت او داشت۔ او میگفت کہ وقتے بانی پت
مینمتم در اثنائے راہ شخصے را دیدیم کہ او صوفی بود و دل من نفعی انکار آمد۔ او گفت یا مولانا
چیزے مشکل داری و مراد علم مشکلات مانده بود۔ ہر یکے را بیاویگفتم و او جواب ہامو گفت
تا آنکہ سئلہ قضا و قدر بہ اہل لب خوب گفت مرا طمن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پسید
تو مرگیتی۔ گفتم از سلطان المشائخ خواجہ نظام الاولیاء۔ گفت شیخ نظام الدین قطب است
قبر مولانا مذکور بہ عرض شمس در خطیرہ قاضی کمال الدین است رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ نقی الدین نوح

پس خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیاء است حافظ قرآن بود و خواجہ نظام الدین و اولیاء در حالت
مرض پیش خود طلبیدہ خرقہ و خلافت مرحمت فرمود۔ و وصیت کرد کہ ہر چہ تو رسد گاہ داری

اگر چہ بہر تو نباشد بر آن بکران نباشی کہ خدا ترا خواهد داد۔ و سچ کیے را بہر تو اہی و جبارا
بسطا ہل کنی و اور ازہ ستانی کہ درویش اور اور خوار نباشد اور حالت حیات خواجہ نظام الاولیا
در عین شبانہ حمت حق پیوست و رحمتہ اللہ علیہ ۴

خواجہ برہان الدین ہانسوی

محقق است کہ خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین ہانسوی اندک عرصہ کی گزشتہ رحمت حق پہنچ
بود۔ حضرت خواجہ فرید شہود اور اپیش نمود طلبید و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ و
مصلحا و عصا با نمیشہ کہ بہ شیخ جمال الدین روان کردہ بود بہ شیخ برہان الدین عطا فرمود۔ و مستحق
خواجہ نظام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین ہر سال سجدت خواجہ نظام الاولیا
آمدے و تربیت یافتہ و تازمان حیات خواجہ نظام الاولیا کسے را بہر بیت قبول فرمود۔
رحمتہ اللہ علیہ ۴

شیخ قطب الدین منور

خلفا الرشید خواجہ برہان الدین ہانسویت و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است
جامع کمالات و ظہر کرامات بود۔ سہروردی غافلے خلق نہ داشت و در مدت احرار از حجہ باختیار
خود بیرون نہ آمد۔ و بخانہ امر از رفت و بزرگ و قناعت گزرنید نقل است کہ وقتے سلطان
بہ ہانسی رفتہ بود۔ نظام الدین کہ یکے از عمائد خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ
بگذشت پرسید کہ خانہ از کد ام است گفتند شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا
گفت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ ہانسی پیایہ۔ و او بدین بادشاہ نہ آید۔ چون خدمت سلطان
رسید۔ گفت کہ اینجا شیخی است از خلفائے شیخ نظام الحق و الدین کہ بدین بادشاہ نہ آید۔
سلطان و غضب شد۔ شیخ حسن بہرینہ را طلب شیخ قطب الدین منور فرستاد شیخ حسن آمد۔

در روز پنجشنبه شیخ زاده نورالدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شمارا میطلبید. شیخ حسن برین
پیش آمد و گفت شمارا سلطان طلبیده است فرمود که درین باب بسیار بدست من هست یا نه
گفت خیر مرا فرمان است که شمارا ببرم. فرمود و الحمد للہ با اختیار خود میروم. بعد روستا بجای اہلخانہ
کرد و فرمود بخدا سپردم و صلا بکرتف و عصا در دست گرفته راہی شد. شیخ حسن برینہ سواری
اسپا اشارت کرد و فرمود قوت پیدا و رفتن دارم. چون متحصیل خطیرہ جدید گردار رسید پامان قبر
جدو پدیدفت. و بعد زیارت عرضداشت کہ دیکہ بخت یار خود از کتبہ عزالت بیرون نہ آمدہ ام برانہ خطیرا
مے برند. چون از خطیرہ پاک بیرون آمد. شخصہ صغرہ ز پیش او آمد و استقبال کرد و با ہانہ فرشتہ
چون بداند سلطان رسید سلطان اعماض کردہ بدلی روان شد. دآنجا حضرت شیخ را
پیش خود طلبید و چون سلطان دانست کہ شیخ آید یا لیستاد و کمان در دست شہ پختہ
بگذاشتن و ہدف زدن مشغول شد. اما چون شیخ را دید طاقت نہ آورد و متعظیم پیش آمد و صلا
کرد و حضرت شیخ چنان دست اؤسم گرفت کہ آنچنان بادشاہ شکر کہ چندین علماء
مشائخ را تہ تیغ ستم آورده بود متعقد گشت و گفت کہ ما دشہ شمار سیدیم و التقات نفرمودید
حضرت شیخ فرمود کہ فقیر لائق التقات بادشاہان نیست درگوشہ ہا گونی و غیر طلبی کا د اہل اسلام
مشغول مے باشد محذور مے باید داشت سلطان از تقریر شیخ نرم دل شد. و حکم داد کہ آنچنان
باید کرد کہ مقصود شیخ است فرمود مقصود من فقر است و کج خبر دیدر یعبہ بادشاہ یکہ لکہ
فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیرا نان جوین باید. زرو جاہ و چہ کار آید. بالآخر ز قلیل قبول فرمود
و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز فقیران داد. مرقد او در قصبہ پاک او است. رحمۃ اللہ علیہ

شیخ نورالدین بسیر شیخ قطب الدین منصور

از بسیر جامع و صاحب حال قتال بود و خرقہ خلافت از پدر عالی تدبر پسندید و دام

در استغراق و عزالت و وحدت گزینید رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه مرقد او در خطیره پاک جدا است *

مولانا علی شاه جاندار

از مریدان خواجہ نظام الاولیا است۔ اور اکابر بیت مہموم بخلاصۃ اللطائف و اولیایا صادق^ق
دقائق الحقیقہ بود و کار خود بوجہ احسن بحالت خود رسانید رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی عَلَیْہِ *

مولانا فخر الدین ریادی

تخلیف از چند خواجہ نظام الاولیا است حافظ کلام ربانی بود۔ بحال تقوی و توسع آراستہ
گویند اور بابا مولانا فخر الدین بالنسب صحبت بود۔ جامع علم عقلی و نقلی و در امر دین و عمل
داشت عاقبت کار مرید خواجہ نظام الاولیا شد و محسوق گشت و از میان متعلمان برآورد
نمرہ دیوان قرار گرفت و بعد وفات مرشد برحق برکنار آجبین در آن مہم آکمال
فیروز آباد ملی است مشغول شد و ہم بہ زیارت خواجہ بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر
خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود کہ آنچہ ما را در یک ماہ فتح شد مولانا فخر الدین را
در یک ساعت بدست آید و در آن زمان کہ مردم شہر را بدو گیر بودند او ہم برفت و ہنگام
با گذشت در کشتی کہ نشسته بود غرق شد و مولانا بہر تہنہا داشت سید رحمتہ اللہ علیہ *

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکارت تجارت از کرمان بہ بلہ پور آمدہ چون خواجہ فرید مہمود ملاقی شد راہ و ہم محبت در میان
آمدہ در قصبہ اجوہن قیام کرد و مرید شد و بعد از رحلت حضرت خواجہ فرید بن خیر نظام الاولیا
ترتیب کلی یافت و بفرخ خلافت مشہور و نگہ گزشتہ بصوب کشمیر روانہ شد و بہر راجا وفات یافت
و مدفون شد رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْہِ *

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیا است۔ آن کتبیست تلخیص احوال مشایخ چشتیہ اور از زمان مبارک شریف نبیعت خواجہ نظام الاولیا بدست آمد و حاضر مجلسها بوده فیضبار بود۔ و بعد از حضرت خواجہ نصیر الاولیا تربیت یافت۔ پیر و اعمام و اجداد و از نزدیکان خواجہ نصیر الاولیا بوده اند و اکثر از شیخ و آن کتاب نقل کرده تصدیق آباست کرام خود کرده۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

خواجہ نصیر الحق الدین قدس سرہ

قدوة الاولیا۔ اسوۃ الاصفیاء نصیر الاولیا خواجہ نصیر الحق الدین قدس سرہ العزیز خلیفہ حضرت خواجہ نظام الاولیا است بمنظر انوار آسمانی و مہبط کرامت نامتہا ہی بود۔ و زہد و ورع و فضائل و تقویٰ موصوف برج کافہ اہل اسلام و مجاہد نام در ہدایت الحقین و اصحاب طریقت و صوت مدام اشتغال داشت بحکم شریع بسیار صلابتہ بکے صبر و سماع بروستگ شنیہ روز بہرادران طریقت مجلس سماع بزم امیر بنیاد کردند۔ او از انہما برخواست۔ گفتند سنت پیران ترک میسوی فرمود۔ بے ما مجتہدیت۔ آردہ اند کہ قلندے تبر کار و عمری قہ درون حجرہ آمد و یازدہ ضرب کار و جسم پاکش زد۔ اما با انہما شداد و جرات داشت حکم و استغراق خواجہ شملے واقع نشد۔ و بحال خود مشغول ماند۔ چون از سوراخ حجرہ شک خون بیرون تراوید۔ خدام آستانہ درون آمدند۔ و خواجہ نصیر الاولیا را مجروح دیدہ و حالت خطر اب و خطر انحسار بسیار کردہ قلندر را پانچ ہجیر نمودہ حاضر آوردند۔ اما حضرت نصیر الاولیا بقضای خلق حسن از درد جزا و نزار گذشتہ بہت تنگہ سرخ باو انعام فرمود۔ و بہ شیخ عبداللہ بن شیخ زین الدین متعین ملیح کرد کہ بعد از این آستانہ قلندہ اندازند کہ وہ اند کہ سلطان محمد تغلق با حضرت خواجہ بر تہ غایت خصومت کرد۔ و با این ہمہ علو رتبہ ایند رسانیدے

و در سفر با همراه خود گردانید که گویند که وقتے اورا جامہ دار خود گردانیدہ بود۔ روزے سلطان محمد تغلق طعام فرستاد و در آوندے زر و نقرہ۔ و باعث فرستادن طعام جز اینہا نبود۔ یعنی اگر اہا آورد و طعام نخورد و ہمین سخن را مادہ انداسازد۔ و اگر بخورد و الزام نام شروع کردن در میان آورد حضرت خواجہ نصیر الدلایا، سچ نگفت و سختے طعام از کاسہ زرین در دست خود گرفتہ بخورد۔ باندیش ان جانب و خاصر مانند تفصیل اسماء خلفاء بزرگ کہ معلوم شد انیت۔

تفصیل خلفاء

خواجہ کمال الدین علامہ میر خواجہ سید محمد گیسو دراز سیر سید محمد جعفر الملکی الحسنی۔ مولانا معین الدین۔ خواجہ معین الدین غر و نبیرہ خواجہ بزرگ معین الدلیہ سید عالم الدین شیخ یوسف۔ محمد و جہدہ و سب سید علار الدین کشوری۔ قاضی محمد سادی شیخ سلیمان ردولی۔ شیخ محمد متوکل کشوری۔ شیخ دانیال۔ شیخ قوام الدین۔ قاضی عبدالمقتدر مولانا خواجگی۔ مولانا احمد تھانیسری۔ شیخ زین الدین۔ شیخ صدر الدین۔ شیخ سحر اللہ۔

خواجہ کمال الدین علامہ

صاحب علم و اہل کمال بود و بجهت دفع علم، لقب علامہ شہو گشت۔ دہام بجا دہت حق ہدایت حق مشغول۔ حبیبہ از عالمان دین لہ بالیقین بحضرت استفادہ میکردند فیہا۔ و بودند علامہ خواجہ نصیر الدین متحقق است بدین شرف و تہنیت بامداد جمع کرد و بہ فوائد عظیم و ارشاد سلیم گم گشتگان منزل فقر و فسا را از ہموئی فرمود و بعد از دیہ بلی تشریف آورد۔ و بہ ہدایت و ارشاد توجہ فرمود و سال آن برگزیدہ این و متسال در سال مقصود و پنجہاہ شش مذکور است رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفہ مستند خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است۔ خلیل عاشقان باسوز و گداز و ارباب از و نیاز
بود و در ریاضت و مجاہدت غفلت تمام داشت و بسیار طالبان حق را بمقام و مرام خود رسانید
شان شیع و مرتبہ و تمجید داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا بہ دیار دکن رفت۔ قبولی عظیم یافت
و سلسلہ سے در تمام دیار دکن شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدہ آفریدگار بہ لقب گیسو دراز این بہشت
کہ مریدان خواجہ نصیر الاولیا۔ چو ڈول سے بروشن سے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہوش
و جہد گیسو سے اسبب طوالت در پائے چو ڈول در آنچیتند۔ اما میر سید محمد بیاس ادب کت
و تحمل کرد و بہمان اذیت راہ دراز سے کرد۔ تا آنکہ موسے شریکت خوردند۔ و انواع عقوبت سے
روئے کشاد۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد۔ تا سبغ خورد۔ و جبرین عقبت
میر سید محمد تحمین آفرین فرمود و گفت۔ ہر کو میر سید گیسو دراز شد و اللہ خلاف نیست کہ
او عشق باز شد و شیخ محمد حشتی از ملفوظات سے جمع کردہ جو اسمع الکلم موسوم کردہ است تاریخ فنا
در سال مشہد و مبت و پنج منقول است۔ خطیرہ پاکش و قصبہ گلبرگہ نواح دکن مرجع
مستندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک نہاد او منصب شجنت و ارشاد بقرار است۔ حرمہ فدیہ

خواجہ معین الدین خرد

نیرہ بر حق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیا است۔ سے اخرو بہ نسبت خواجہ بزرگ میگفتند و این
منقبت پس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علمیہ و کمالات زکیہ بود۔ سے واسطہ
کسے از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ میکرد۔ بالآخر با شارت جد پاک
بشرف محبت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقہ خلافت ہم دریافت۔ تلخ
وصال آن صدر اصد و صفت اصحاب قرب۔ در سال مفقود و شصت و یک منقول است

رحمۃ اللہ علیہ مرقطہ او پائین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء بحر سنگ سفید واقع است

شیخ صد الدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیاء است۔ خواجہ سلطان الشیخ اور ایہ خواجہ نصیر الاولیاء سپردہ بود۔ اوقان او تصانیف غیب یوگار است۔ وینہ زرا از زمین را و پیدا شدہ بود۔ بہر را بہرہ فدا و مردان خدا صرف نمود۔ در سال ہفتصد و پنجاہ و نہ ہجری وفات یافت۔

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب مت خواجہ نصیر الاولیاء است۔ و بار و عانت حضرت نظام الاولیاء را بطہ قوی داشت۔ کتابہ در باب احوال مشایخ چشتیہ جمع نموده است۔ موسوم سید الاولیاء۔ در سال ہفتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت بہت پار کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر اقصیاط در زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیاء ہم فرمود کرد۔

شیخ یوسف چشتی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیاء است۔ یا بہر علوم حدیث تفسیر و کتب نوشته است۔ موسوم شریف الشیخ از بس نفع و بہتر است۔ در سال ہفتصد و ہفتاد و چار وفات یافت۔

شیخ عبدالمقتدر

از مشہر خلفائے خواجہ نصیر الاولیاء است۔ دانشمند بزرگ بود۔ و در ویش صاحب باطن و کمال و اکمل در ادائل اورا با فقر و طریقہ فقر۔ انکار بود۔ و در وسط صحبت خواجہ نصیر الاولیاء در وقتا در آخر از بزرگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متحیر بود۔ از

نوشته پیدان من و است به شتم محرم در سال به مقصد و نزد یک بحری فرستاد.

قاضی سادحی شتی

عالم فقیه و درویش کامل بود. تقوی او نوع بسیار داشت. و خلیفه خواجه نصیر الاولیا است که در خلافت در سایه توج او بخدا رسید. چنانچه شیخ اختیارالدین غلیطه است. تاریخ وفات او در سال به مقصد و نوشتا و نه منقول است.

شیخ سعد الله کیسه دار

خلیفه بزرگ خواجه نصیر الاولیا است. و از شیخ متبذل اجازت حلال داشت. صاحب راج الاولیا است. آورده که خضر علیهم السلام کیسه با و داده بود و هر آنچه که میخواست از کیسه بیافت از نیابت اجرت کرد. معروف گشت و نیز خرقة خلافت از شیخ جاگیر شتا یافته بود. و در سال به مقصد و شش بحری فوت شد.

شیخ دانیال حشتی

از خلفای حضرت خواجه نصیر الاولیا است. نسب شریف و بحضرت عباس بن علی المرتضی می شود. و در محبت هم او به بند و ستان نیست که پدر بزرگوارش بوجه منازعت برادران ترک وطن اختیار کرده بود. و لایق شیخ دانیال در مرز بوم به بند واقع شد. و بخدمت قاضی عبد الحکیم تعلیم یافت و به قدر قاضی مذکور متحقق شد. و از آنجا به دلی رسید. و شرف بحیت. و تشریف خلافت حاصل کرد. و بکمال صوری و معنوی کامل گردید. و بعد از آنکه از حضرت خواجه نصیر الاولیا رخصت و وطن یافت و از نواح لکهنوبه دیار شرقی رفت. قطب الطریق از کمینگاه پیدایش شدند. و به مال مستال قاضی الحکیم بهنگام رخصت دختر خود داده بود و بمعرض نسب تاراج آوردند. و شیخ دانیال را شهید ساخته

در آزار اهل عیال شیخ تهیه کرده بودند که بیک ناگاه ندای مهیب از پیکر شیخ پیداشد و
راهنزان محرم البصر شتند از رفتن و گرچمن بستوه آمدند تا آنکه جماعت بشکریان در رسید
و همه را در بند گرفته بحکم رسانید و خادمان شیخ جنازه او بر دوش برده بموضع ستره کردن کردند
سال شهادت او هفتصد و چهل و هشت بود +

مولانا خوابی حشتی

از یاران خاص و غلامی عظمیٰ خواجه نصیر الاولیا است صاحب اخبار الانبیا آورده که در آن شب که
مولانا خوابی بخدمت مولانا معین الدین اکتساب علوم ظاهر میکرد و با استفاده فیض باطن حضرت
خواجه نصیر الاولیا حاضر میشد مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجه نصیر الاولیا باو بالغ
سجده باتفاق وقت مولانا معین را سر فرودست لیس عارض شد و نوبت بانجا رسید
که چاره گران مایوس گشته دست کشیدند و مولانا معین از حیات خود لایمیدی داشت و
مولانا خوابی گفت که هنگام دوانداند در باب استمداد و دعا مردان حق باید کوشید
و فی زماننا حضرت خواجه نصیر الاولیا برگزیده بارگاه قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است
اگر در خدمت من حاضر شده عذر و تعجب در میان آرند شاید که نفس مرا در برده عا نشیند
باشماع تمنی مولانا معین الدین بخدمت حضرت خواجه نصیر الاولیا راهی شد و خواجه نصیر
باطلاع مقدم من تا بدر خاتمه برسم استقبال تکلیف فرموده دون خاتمه بجای بر بنشیند
و طبق ریج و جنرات که بحال اسباب منافی امراض او بود پیش نهاده بخوردنش تکلیف داد
مولانا باکراه و شدت تمام لقمه چند خورد و وسایع نگذشتند بود که نوبت به تمسک راع رسید و تمام
مواد و ماده روتیه خارج شده مولانا معین الدین خوشحال گردید و صحت کلی یافت در سال
هشتصد و نوزده وفات او منقول است +

شیخ احمد تھانیسری

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیا است زمانیکہ شکر مزین موروثی رسید انہم گیسر شد بود چون قنہ
فروخت و اور از دام اسیری رستگاری یافت و در مجلس بادشاہ حاضر شد و در میان او
و وزیر مولانا برہان الدین صاحب ہدایہ در باب بقیت یم و تانہ مجاہد گفتگوئے و رشتہ وقوع رسید
شیخ احمد بن خطا صاحبہ اگیت گونا گونا گروہ و بلیمہندان خود را شاہ کرد تا از محل خطا و
مقام عنایت نشان دہند۔ اناباد شاہ مصاحت وقت دیدہ ہر یک را از طول سخن بازداشت و
مباحثہ ختم شد۔ بعد ازین مولانا شیخ احمد بہ کالپی رفت و در سال ہشتصد و بہشت بہ مقام کالپی
فوت شد و قدس سرہ جمع عوام بہ مقام برکت و انوار است +

شیخ احمد کنتوری شتی

خلیفہ عظم حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ وقتے او بطریق اعتکاف و دن حجرہ نشستہ بود
بیدار شخصہ بلبس و صورت جوگیان خاک آلودہ و موئے زولیدہ در گوشہ حجرہ نشستہ است
جوگی سلام بگفت۔ و شیخ جواب سلام داد چون باہم مصافحہ کردند۔ جوگی سخن گفتن آغاز
کرد۔ و دیدہ شیخ ہمہ دیوار و در حجرہ از سیم و زمرہ مار شد۔ اما شیخ التفات نفوذ نہ بنابہ نہ معنی
جوگی مذکور بہ استغنائے شیخ اعتراف کردہ سر و قدم نہاد۔ و مرید شدہ وفات او در سال
ہشتصد و بہشت بہشت منقول است +

شیخ قوام الدین شتی شہرودی

مشہور خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب تقویٰ و حال اہل دل و شیخ وقت بود
و بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا بخدمت سید سلیمان الدین مخدوم جہانیاں حاضر شدہ

سید محمد بن جعفر کی حاشی

اشہر و اعظم خلیفہ حضرت شیخ اجمہ نصیر الاولیاء است۔ در توحیدیت نام بزرگ و مرتبہ بزرگ و شہرت
 سخن با آنحضرت تازہ میگفت۔ آنا خوب میگفت۔ تصنیف ہم دارد موسوم بہ بحر المعانی و رسالہ
 در بیان اسرار آثار روح و بحر الانساب کہ در نسب پاک المہبت مذکور کردہ و نسبت آبا و اجداد
 خود ہم ثبت نمودہ۔ سن شریفی قریب چودہ سال منقول است از آغاز حکومت
 تعلق تابعہ دولت سلطان بہلول در صد حیات بود۔ آبا کے کرام او شرفا کے مظہر
 بودند۔ و بعد از ان بہ دہلی آمدہ در بہترین قیام کرد۔ در کتاب بحر المعانی میفرماید کہ مدت شصت سال
 در علم ظاہر بودم و در کسب کمال کوشیدم۔ اما از محبوب ازل و مقصود اندہ غافل بودم۔ حالانکہ بنیم
 آنچہ پیش نظر مے آمد۔ بسیار حالات موصفات ثبت نمودہ کہ فہرست آن موجب طہالت
 مقصود است۔ وفات او در سال بہشت صد و نو و یک مذکور است۔

شیخ علاء الدین عسکری

خلیفہ عظیم شیخ عثمان انجی سراج است از آغاز دولت مسلم ظاہر و مہرانیہ دنیا فراوان داشت
 در فقر و سلوک متہم نہاد نہایت شریف و بحضرت خالد بن ولید میرسد۔ زہد و ریاضت او و
 عبادت تقویٰ بدرجہ کمال بود۔ و از جملہ مال مہتال دنیا ترک اختیار کردہ کہ بہمت در خدمت
 مرشد برحق چہت محکم است۔ و چون شیخ عثمان انجی سراج بسیار سبقرے ماند و طعام
 پختہ ہمراہ مے بردند۔ و دیگر طعام بر سر شیخ علاء الحق مے نہادند۔ و او پاسبان ہمراہ
 سواری شیخ سیرت پرادان حبیبی او کہ امرائے عظیم شان بودند نظر اکراہہ حال مے نگاہ میکرد۔ اما انہما
 نمیکرد۔ روز چند در خانقاہ شیخ علاء الحق خود اندہ نزدیک گردانیدند۔ ان شیخ علاء الحق کہ طلبہ

گفت اگر بشما از کج آرم کسے بافتند گفت ماندیم که از کج پید کنی از شاخ آہو پید کن شیخ
و غصبت شد و فرمود بر دیو سزائے خود از شاخ آہو خواہی یافت۔ و بچپان کہ چون از خانقاہ بیرون
رفت گائے پیداشد۔ و او را ہلاک ساخت۔ و در مطبخ شیخ علماء اسحق خرچ بسیار بود۔ و ساکین فقرا
از خون انہام ادبہرہ یا بیگیتہند۔ و ہر اہل حاجت کہ مے آمد محروم نمیرفت و ہر آنچہ کہ از باغ
و اماک و غیر آن بپرشدہ خود داشت بہ فقر و محنت جان اینبار کرد و فالت ادور سال شہتہ
مرفوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامدار شیخ قطب الدین منور۔ بالنسب است۔ دام دزرہ در ریاضت و محنت بسوی
آخر۔ کارش بجای رسید کہ وحش و دو دوام تمام آوگشتند۔ و اکثر بر سواری شیر تاج الدین
میرفت و مار و غور بجائے تازیانہ در دست می گرفت۔ و رفتے کہ او سواری شیر بہ ہنسی آمد
پیر روشن ضمیر فے بر فراز دیوار نشست۔ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن مجھے
نیست۔ مردان خدا اگر بخوابند سنگ و خشت در رفتار و آید میگویند کہ ہمہ وقت دیوار حرکت
کردہ بہ رفت آمد۔ قبر او بیرون نار نزل نزدیک شہر است و از مرتبہ پاکش تا الان آثار
مہارت و غیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و۔ اورا پھر سے بود کہ اور شیخ ابن ابی میگفتند
تارک دنیا بود۔ و از اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ و انہم بہ یاد حق اشتغال داشت
بر در خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون طہیز خانہ موجود است۔ کاسہ چہین بالائے آن سنگ
مے نہاد۔ مردمان آیندہ و روندہ چیزے مے انداختند۔ و میان شیخین ابدال وقت شام انقضائے
کہ در کاسہ مے یافت۔ و در جعبہ ساش قبول کردہ۔ صرف مے نمود و دران ایام کہ غلہ گران بود
فتوح بسیار آئے۔ و اگر بہ نرج از ران بودے کتر آئے۔ گویند کہ شیخ ابن ابی مرید و خلیفہ پیر خود
بود و در ستر احوال خود بسیارے کوشید۔ و از نیجبت کہ بہ ذکر خفی جہت اشتغال میداشت و بہ

مشغولی و حیرت محکم میکرو بصیحت اہل دنیا گاہے نشست اگر از فقر کسی بردار و میرفت لبت
برسم خلق و تواضع نان خشک کوزه آب آبی آورد و غدا تقضیر خواست رحمۃ اللہ علیہ

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب کتابت علیہ و کرامات علیہ وصفا
در دو محبت و اہل شوق و ذوق بود۔ و در ستورے خرق و کرامت و ربوبیت و الوہیت بسیا
میکوشید۔ پیر بزرگوار ہنگام رحلت اور اور خلعت طلبیدہ شدہ از انعام و اہلین آخرین نوازش فرمود
بود از ان روز ہر کسے کہ اور امید یست بائہ مخمانہ وحدت سیکر دید۔ وصال آن بزرگزیہ دایرہ
متعال و رسال ہنقصہ و شصت و دو ہجری منقول است رحمۃ اللہ علیہ

میر سید اللہ

میرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسو دراز است زبان غیر آگہی منصب ارشاد و خلافت یا
صاحب سراج الولایت آورده است کہ روزی خواجہ محمد گیسو دراز بہ نام و ضمیمہ فرمود و بطور دست
مسح۔ عامہ از سر مبارک برآوردہ سبز از انہما عید اللہ کہ ہنوز خرد سال بود عامہ میر سید۔ از
زنا و برہشتہ برہم خود نہاد۔ حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شدہ فرمود۔ لائق نشست مبارک
و از ان روز ہر آنکس را کہ بیعت مینمود میر سید اللہ قرار دادہ تربیتش سے مے افزود
صاحب اخبار الاخیار مینویسند کہ سید اللہ بانے جمیلہ و عجزہ محبت و کرم داشت۔ و
وارفتہ جمال و شیفہ حسن ہمیشہ او بود۔ بالآخر سلسلہ کلاخ خود در آورد۔ و بحین بامداد
کہ بمقتضای رسم ہندیان مفتح مرصع از رخ زیبای عروس بر انداختہ جلوہ دادند۔ نیز لگی عشق
جلوہ دیگر نمود۔ و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید اللہ آہستہ
سرو از دل پرورد کشیدہ جان عزیز بہ شاد حقیقی سپرد۔ و عروس ہمیت اورا۔ در پر کشیدہ نیال

اوسفر کرد۔ وہم دور اور پہلو سے یکدیگر مرفون ساختند +

شیخ عبداللہ قریشی

مرید و خلیفہ میر سید گیسو دراز است جامع علوم صوری و معنوی بود۔ در گوشہ قناعت و عین خاند عباد
ہمہ عمر بسر بردہ غیر حق پر چیز سے کار نہ داشت و حال خود مستور داشت از صحبت ملائق و عجم و دوام
نقد بود و در تجرید و تفرید قدم استوار داشت نہ فوات اور در سال ہشتصد و پنجاہ و سہ مذکور است +

شیخ ابوالفتح سلامی قریشی کالیوی

اندر بیان نامدار خلیفہ ہاوت از میر سید محمد گیسو دراز است فاضل علوم شریعت و ماہر موز حقیقت
بود و زیارت محرم محترم مشرف گشتہ صاحب تصانیف عالی است و نسخہ عوارف المعارف از اشہر
تصنیفات است۔ وفات اور در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔
رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ شاہ میا نجی ختی

بیک فاضلہ میر سید محمد گیسو دراز است۔ مددش کامل بود و صاحب تقویٰ و روح و زہد و ریاضت و محبت
و محنت و در عصرے در ولایت کالپی بیکس از بزرگ تر نبود۔ اور اشخ الولائیت بیکفیت نہ متعجب
السن بود و بہت سال عمر داشت صاحب خب ارا لاخیارے فرماید کہ از آغاز ماہ رجب جب
تا بروز عاشورہ مراعت کاف نے نشست و در حجرہ حکمے بہت و در صورت شمش روزہ اکل و
غریب زندگانی میکرد چون چین بزدن او از حجرہ سے آمد۔ ندائے داد کہ ہمہ مردمان از روی حجرہ
دو تہ تبروند۔ چون فرصت سے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون سے نہاد احیاناً اگر کسی نزدیک تر
بود۔ سے و شمشخ بر او افتاد سے وقت اتلا و روز در حالت بیہوشی و حیرت غشی میماند اور وہ

قاضی شہر۔ باوے دعوے متساب کی روئے کہ شیخ از درون حجرہ بیرون آمد۔ قاضی شہر قریب
استادہ بود۔ چون نظر شیخ بروئے استاذ بحال خود نمائندہ تبادو۔ روز بعالم بخودی و بیوشی مبتلا
ماند۔ آردہ اندکر دوسرے متضی شہر قریب متساب کی سر شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و سوسے
قاضی نظر کرد۔ حالان کہ کفیل چوڑول قاضی بودند تا بزا نو غرق میں گشتند و جبیدین تنوشتند
اما تھی مذکور کہ در تبعیت شیخ قدم تحکم داشت۔ از چوڑول مغارت مت کردہ۔ کورہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ بود قصد کرد۔ درین اثنا شیخ از در خانہ بیرون آمد و دست
قاضی گرفتہ درون خانہ برد۔ ناگاہ نظر متضی بر مینارے رسید۔ پرسید کہ چیست۔ شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت۔ دیدند کہ شربت ناب از قوت رو نبات است۔ بہرین صل حضرت
شیخ۔ بہت متضی موصوف اشارت کردہ فرمود کہ رسم اللہ پرورشید۔ اما قاضی مبادرت نوشیدن
نکرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آن جامع الکمال در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری
مذکور است +

مخدوم حسام الدین فتح پوری

از محبوب ترین خلفائے شیخ علیہ القیاس بہت بہت بجا مدح و ثناء مشہور۔ و عریق و کرامت مذکور۔ صاحب
معالجہ الولایت آورده است کہ از اولیائے بزرگ موشیخ با کمال است جمیع مریضیہ ایشا
او بخوار رسید۔ و شیخ بہن چستی از بزرگویدگان خدمت او دست منقول است کہ پدر شیخ بہن اورا در عمر
شش سال بخدمت محمدم آورد و در بخت عمر عظیم صوری و مثنوی استمداد بہت خواست مخدم
و در حق مے و عاف نمود و محصل شیخ بہن عمر طویل یافت تا کہ اہل اولیاء و شہر عالم گردید و وفات
مخدوم حسام الدین در سال ہشتصد و نہ ہجری است +

شیخ ابوالفتح جوهری

مرید و خلیفه و شاگرد خود - شیخ عبدالمقتدر است - دانشمند کامل و برگزیده مزار بود و در فقر و نیاز
مشاغل داشت صاحب راج الولائی است آورد که شیخ ابوالفتح در طبرستان آمد و ماه بعد خود تائمت
چهارده ماه محمول بود - از اینجاست شیخ عبدالمقتدر در حدائق تعلق خاطر داشت و شب که شیخ
رکن الدین ابوالفتح شهرودی در عالم خواب بتبارت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد - چون شیخ
جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح برز و ولادت شیخ ابوالفتح وارد شد - و شیخ ابوالفتح را با نوبت
فرمود که خانه شیخ عبدالمقتدر را از ازار و تحلیات محو و محو شود - منور و محو خواهد شد - اصحاب شیخ
عبدالمحمّد حیات شیخ عبدالمقتدر در پدر خود فوت شد و شیخ ابوالفتح از انعام و حملاوت
کلوا از حیات گل در عابد است آورد - و صبح در ستار و اولواریاب گردید - فوات او در شنبه پنجم
مذکور است +

شیخ نورالدین میرزا قطب عالم بنگالی

فرزند شهید و خلیفه عظم شیخ علاء الدین عسکری بنگالی است - از مشایخ میرزا شیخ بنده و صاحب
ذوق و محبت حملاوت بود - آثار علمیه و کرامات جلیه داشت - در صدهای پیر خود - کار خود
کار عبادت ریاضت و مجاهده و معرفت بمنزل ناقتناهی رسانیده - فائز مرتبه الوهیت و مدارج
تطبیق گردید - صاحب خیر الایضام و یک خدمت در شان خانقاه - و بدون عبادت
و غلاطت با و مفروض بود - روزی در پیشه را در کشم در گرفت - و او به قضای حاجت بین
رفت - و شیخ نورالدین که بهر محسن در شست و در آب بیت الحرام صوفی بود - و
غایظ درویش در رسید - براند اش افتاد و جامه و جسم او بهر غلیظ گشت و در نجاست آلوده گردید
چون حضرت شیخ علاء الدین فرزند و بسند را باین حال بنگرست بسیار خوش دل و خوشحال گشت

فرمود که حالا بنحیث میگویم مشغول بایستد منتظر است که بنشیند شیخ نورالدین بابر نیز هم بر سر کشید شیخ
اعظم خان که از عمائد دینان بادشاه بود بدید و گفت که تا چند سهری نرم کشی و خدمت گذاری فخر
بسر خواهی بر کسی که منصب بزرگ برسانم شیخ نورالدین جواب داد که دولت و ثروت دنیا
ناپایدار است و مراند نشاند و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت دنیا ناپایدار است و مراند نشاند
و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت تخم می شمارم وفات آن برگزیده صفات در سال شصت و پنجاه
منقول است و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رحمت الدین و شیخ انور که بعد وفات او
بر سر خدمت داشتند و احسان یافتند *

سید اشرف جهانگیر سمنانی

فضل و اشهر عهد خود در شانخ پستان است شیخ خلافت از حضرت شیخ علاء الحق بنگالی
در یافت و از دیگر پسران طایفه هم فیضها را برده بود پدر بزرگوار او بادشاه سمنان بود چون فوت
بادشاهی با و رسید بچند سهری برده تارک شد صاحب راج الوالیست از لطائف اشرفی
حکایت آورده که سید اشرف جهانگیر ولی مادر زاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را به
قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی از علم تلی و نقلی و تاریخ گردید بصحبت خضر علیه السلام
مستفیض گشته و به پیشارت علی سفر به هندوستان اختیار کرد و در خدمت حضرت شیخ علاء الحق مشرف
شده دولت و خلافت حاصل نمود و از و صلحان حق گردیده و بیار خونپور غرضت یافت وفات
در سال شصت و هشت هجری مرقوم است رحمت الله تعالی علیه *

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولانا خجکی است از سیدان جهانگیری نیز است فاعده کرده در علوم ظاهر کرم و در علوم
باطن معظم بود تصانیف عالی داشت و از جمله تصانیفات خود یک ساله دار و رسوم و مناقب السادات

که در آن کر عقیدت و محبت ببت طهیت نبوت با حسن الوجوه بیان کرده و باعث تصنیف رساله
این است که بر جلیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تحریل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر
مدارج سادات بنظر نقد ان اثبات بدیهه و غیر آن تصنیف کرده بود شبیه در واقع دید که بجهت تصنیف
ند که حضرت خواجہ کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بجانب او نظر فرمود و عتاب فرمود
چون از خواب بیدار شد بر کردار خود محجوب گشت تصنیف جدید در سابق سادات تیب د
تصنیف سابق در دریا انداخت و فوات او در سال مئتمنه و چهل و شصت هجری مرقوم است *

شیخ خستیار الدین ایرجی

از خلفائ نامی مریدان گرامی نقاشی حشمتی است جد و پدر او از ناموران شهر ایرج بودند اما او سبب
محبت و تخرید همه دولت و نیایر باد و اده تارک گردید و تحصیل علوم ظاهر و تحسین ظاهر کرده بنظر کتبات
اجودت یقین بخدمت نقاشی محمد سادی حاضر شد و توجو باطن مرشد برحق بمرتبہ کمال رسید
مخبره خلافت ارشاد و حاصل کرد سال وفات شصت و نه و نه رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودهی

خلیفه معظم و معتبدیم شیخ صدر الدین حکیم است در اول حال در محبت علی درس میگفت چو می دید شد
در بیاض عبادت فغیر حساب ندید و پیش شیخ صدر الدین شکایت آورد و فرمودند پس ترک
کن و کتب درس و دیار بنیاز چنانچه ترک تدریس کرد و کتب در سید رویا انداخت و بالاخر از علوم
حقیقت و معرفت کامیاب گشته محل صغیرا غرمانه گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانید
چنانچه شیخ قاسم دهلوی و شیخ محمد عیسی از خلفائے شریف بودند و فوات او در سال مئتمنه و
ست یک هجری مرقوم است *

شیخ عین الدین قسطل

مرید بلیغی پدر خود شیخ سعد الله کیدیه است نیز از سید امیر ماه استفاد مکر و اول بیشتر مائل غیر شراب بود
 و از هر چاه و دریا که بر آید آب طلب می کردند غیر از شراب بدست آمد چون وقت از حال پدر
 بزرگوارش نزدیک تر شد و در آنجا انداخته و در سجده و در وقت و در حین آنکه یافته پیام طلب
 شیخ بر زبان آورد و بجز دستماع نمی شنید شیخ عین الدین از جای خود برخاست و جام شراب که بدست
 داشت در کشیده و بر زمین بزد و بخدمت پدر فایستاد و حاضر شد و در غرقه خلافت و سر مایه نصرت و
 خلافت ب پشت حاصل کرد و از آنجا که در گزیده گان درگاه رب العزیز گردید و بقیته ای عمر
 در بند و قفسه بسر برد و فاشش بهشت صد و بیست و دو مرقوم است *

شیخ سازنگ شتی شهروردی

صاحب است عزت از قوم شهروردی بود چون به سلام شریف شد و به پیشرو او بقدر صلاح سلطان
 محمد بن فیروز شاه درآمد بده سازنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گزید
 و به بطل و صاحب دینا ترک گفته به سفر حجاز رفت چون باز آمد بصحبت یوسف به بطل می
 مصاحبت اختیار کرد و غرقه خلافت هم پوشید و فاشش او در سال هشتصد و چهل و هفت نگاشته است *

شیخ علم الحق الدین شتی

خلیفه اعظم و فرزند و بسند شیخ سراج الدین راج الاودیا است صاحب مابیات بزرگ و کرامات گزید
 و به ریاضت و مجاهده علوم تمام داشت جمیع کثیر از ارباب انجمنی او از ظلمت و از نابینایی
 اسباب بنزول انوار و تبلیات کتب حق فاش شدند رحمت الله علیه و فاشش آن جامع مکالمات در سال
 هشتصد و پنجاه و دو و یک مستقول است قول آخر شهروردی شتی مجمل است *

شیخ محمد عیسیٰ جوئی

خلیفہ شیخ فتح اللہ دوسرے است پش پش شیخ احمد عیسیٰ از علم دہلی بود و زبان ابی ہرنگام سخت
 اہمیر و ترک دہلی گفتم سکونت جوئی پخت یار کرد صاحب بار لاخیر آرد کہ شیخ محمد عیسیٰ جوئی
 بسیار غلو داشت و سر نیزہ افرو بود از حال احوال خود هیچ خبر داشت دستخوان مہر و پشت او
 دو تا گردیدہ و فرخ بے سنیہ پیوستہ وفات او در سال ہشتاد و یازدہ ہجری مرقوم است *

شیخ شمس الدین طاہر

خلیفہ عظیم شیخ نور الدین قطب عالم است او شیخ بزرگ و کبیر السن بود و فیضان طین و استغفار
 کامل از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء دریافت و خرقہ خلافت از حضرت خواجہ بابا فرید
 میرہ حضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہم پوشیدہ چنانچہ در سیر العارفین مذکور است صاحب التلمیذین
 محقق و کامل بمعصرت شیخ شمس الدین طاہر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجہ بابا فرید و مقام اہل
 اہمیر مشرف گشتہ وفات او در سال ہشتاد و یک ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ *

شیخ حسام الدین بالکچوی

خلیفہ عظیم شیخ نور قطب عالم است از عیان مشائخ عہد خود است جامع بود در میان علوم شریع
 و طریق و عارف بود صاحب کشف و تحقیق و او خدیو تصنیفات بود و ریشیق العارفین از ملفوظات
 او است صغیرا م بسیار مائل بود و توکل مرغوب اکثر نسبت قطب ساری جبرۃ آب و سہ میا و فرود
 کہ چون بجزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمد بہ بہر منزل در عالم واقعہ شیخ خود را میدیدم کہ در دیوار
 من مے بود و در دے در کشتی سوار شدم و در ویشتے صوف پش ہمراہ من بود چون بہ ساحل
 دیار رسیدم بہمن درویش در قعر اپنے درخت از چشم نہان خدا نگاہ کہ بپاسے پش شیخ

مشرف شمس نیکو دیدم کہ جمال جان درویش کہ باب آفت آده بود۔ ہا منظر و سپیکر شیخ یکسان بود
 و در خط و خال و چہرہ و مہرہ، سچ و تجاوز و تفاوت نیافت و فات و سال شہتہ و شہتہ و دود
 مرقوم است +

شاہ کاکو حشتی

خلیفہ نامی گرامی شیخ نور الدین قطب عالم است و نسب فہمچند واسطہ با حضرت فخر الدین
 فرید الدیاسے پوید۔ و از شیخ پیر محمد حشتی لاہوری فیض مایافتہ بود۔ و بہ تعلیم خلافت
 موفور کرد۔ و در لاہور سکونت زید و کشف و غرق بسیار از سہے وقوع آمد۔ و فات او در سال
 و ہشتاد و دود مرقوم است۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ یوسف ایرجی حشتی

آبائے او از غار زم بایرج آمدند۔ و شیخ یوسف اگرچہ خلیفہ شیخ ختیار الدین بودہ است۔ اما از خدمت
 سید جلال بخاری و شیخ راجہ قتل فیض ہار بودہ صاحب تالیفات است صاحب تاریخ محمدی
 از مریان و محققان او است و آوردہ اند کہ روز سہ شیخ یوسف در خانقاہ ہنگامہ سماع کرم داشت
 و ہمدان محل جان داد۔ و فات او در سال شہتہ و سی و چار مرقوم است +

شیخ پیار اہشتی

از مریان سیدید اللہ بنیر سید محمد گیسو دراز است ترتیب و میل بخدمت خواجہ گیسو داریافتہ بود
 آوردہ اند کہ چون اورا ملازمت شیخ دست او فرمود کہ اگر پیش ازین با کسے تعلق محبت داشت باشی
 در عرض بیان آری۔ التماس کرد کہ نہ نظر آموختن طریق عشق حاضر آمد و هیچ ندانم کہ عشق چیست
 و او کجائے آید فرمودہ را ظہار واقعات سابق اغراض شباید کرد۔ انہیہ عرض یافت کہ بت

التماس کرد که او اهل برزن بهند و فریفته بودم و دولت بیدار دست نیسداد یا آفرینا گرفتیم
 و در ستم خانیه ششم که او را به بنیم با ستم معنی خواجگی بود و از او را در گرفت و فرمود که البته در
 منزل عشق مقام عالی داری میگویم که چو تو عشق طلب و محبت است بستی یا بنزل عشق
 شاه حقیقی رسیده ای کنم - چنانچه او را در حبس بیعت کشید و در اندک زمان بر تکیه میل رسانید
 وفات او دو سال به تصدیق حضرت شیخ مرقوم است *

شیخ محمد اسد به شیخ مینا چشتی سرودی

صاحب لایت دیا را که منو بود و از زمان شیرا گهی قبل حمایت و سایه طفت شیخ قوام الدین
 تربیت یافته به شرف محبت و تشریف حسانت شرف گردید - و جهت موسوم گشتن لقب مینا
 انیت که شیخ قوام الدین را پس بود موسوم به شیخ نظام الدین مینا و او بهائے هوس - و
 تقاضای نفس در زمره ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاه بادشاه دلی منسلک گردید -
 بنویس شیخ قوام الدین از دوسه لغزت تمام داشت - چون شیخ نظام الدین به قصد مخدمت
 و الیف پدر خود بوطن رسید و در محفل خالقا بهرام پادشاه گشت شیخ قوام الدین ازین احوال متاخر
 بر آشت و در حق او دعای بدر کردیم که گامی چند نه پیووه بود و از پشت فرس بجای نین
 آمد و ملاک شد در آنوقت شیخ قطب الدین که از مریدان خاص شیخ قوام الدین حاضر بود با فرمود
 که حق سبحانه تیرا ترا پس خواهد داد و موسوم به محمد مینا گشت بجای فرزندین معروف و مشهور خواهد
 شد - بحاصل بهرکت و تصرف عاقل شیخ همچنان بوقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردید و مقرر
 خلافت از شیخ سازگ چشتی هم دریافت و جانشین و صدراعظمی سباده بیعت و ارشاد گشت
 صاحب اخبار بالا اخبار آمده که شیخ محمد مینا دلی با و زاده بود - چون به خیریه امداد و دبستان
 بنشانند و اوستا و مفتن بسم الله شارت کرد و بغیر بخواند - چون گفتند که بوالف گفت که اله
 با گفتند که خوب - در جواب گفت که چون الف گفتیم به گفتن ب - حاجت نام و برین محل

چند معانی مختلف بر زبان آورده منقول است که او به ترک و تخرید و غلو بسیار داشت اهل عیال و محال
شب را بر سر دیوار نشسته عبادت میکرد تا از غلبه نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار و خشک تره
منتظر می نشست و در موسم زمستان بر پهن ترین در آب سوار گردیده و صحن نمازگاه را با پای پیاپی
و مستقیم بر آفتاب مشغول میگشت بقصد در زمستان در و در طلب بود گاهی بجهت و به ترحم
نیاسود و فایده و در سال مشق و بهشت و منقول است رحمت الله علیه +

شیخ رفعت الدین

پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بن رگ صاحب سال بود او میگفت که والله من
از گدازان بزرگترم مدام تنوکل و عسرت زندگی میکرد و از اهل دنیا نفرت عظمی داشت
رحمت الله علیه +

شیخ انور

پسر محمد شیخ نور قطب عالم بنگالی است در حالت گداز و بیجاوت شهرت تمام داشت که مفضلان را
بسیار پرورد و در زمان فریبی زنج کرده و بدل فقر میکرد و بخوار گشت آن چیزهای منجور در نزد شیخ
حسام الدین از مصلی پرسی که محمد دوم زاده عشق چه باشد فرمود مردان حق چشم فراز کرده
می بیند که دوست می آید یا پیام دوست دیگر نه بشود چشم چه حاجت است +

شیخ محمود راجح قلب سر الله سر

نظیفه پدر بزرگوار خود یعنی خواجه حسام الحق والدین است صاحب سلسله سهروردیه شطار به بود و
نیز بنیک اسطه سلسله خلافت و به حضرت خواجه گیسو دانا میر سید و نیز از عالمای فیضیه و دیانت
ساحب حسام عالی بود و بر یا صفت و در عفت و انشال و فقر و فاقه را بسیار دوست داشت و محبت

امراد انصیا نفور بود شهباء العبادت و مشغولی بس برود و از غایت بیداری و مشغولی چنان
غیر بگلستان بودند و از جمال او عالم تنی مینائی وحدت و حقیقت ظاهر و باهر بود و چنانچه
دین صحاب تقیین بنیل تقیین و ارشاد او بمقام حق رسیدند وفات او در سال انصد و قوم است

راجی حیدر شاه چشتی

خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری است بزرگ و صاحب بت مرست بود در زمان سلطان
شمس الدین تاش جبرنگو ارش سید شهاب الدین او کرد و نیز آمده سکونت دہلی
اختیار کرد آورده اند که راجی حیدر شاه در اوّل وضع پایمانه داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین مانکپوری پیوست و از جمله صغیاء زمانه گردید عیلم ظاهر بقدر حاجت و فقر
داشت اما عالمان دین و ارباب تقیین در واسطه ارادت و حلقه اطاعت او بودند وفات او
در سال انصد و یک مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ +

راجی سید نور

فرزند رشید حیدر شاه راجی است بسیار بزرگ و صاحب مال و کریم نفس بود و مدت العمر بعبادت
دریاضت مشغول گردانید رحمتہ اللہ علیہ +

شاه سید

خلیفه شیخ حسام الدین مانکپوری است بدو اهل صاحب بت ثروت بود و آخرت ترک اهل
دنیا پرچمت در خدمت شیخ پیوست و بتجلیل غرقه حلافت یافت آورده اند که او
باز در تعلق محبت بود و او هم ترک ہوس دنیا کرده بفقرو تکمل فتاعت کرد و وفات او
در سال انصد و سی و دوم مرقوم است +

شیخ بهاء الدین چمنپوری

از مشایخ آن یار است خلیفه شیخ عیسی است در منزل تجر و پائے شتو داشت و بعد از
دریاضت گزرنید و خلافت او از حضرت احمی حادث شد هم متیقن و معتبر است و وفات او در
سال نهصد و چهل و هفت مرقوم است +

شیخ دینال شتی

مرید خلیفه احمی حادث شد بود و صحبت از حضرت خضر علیہ السلام و فیض باطن از روحانیت حضرت
خواجہ بزرگ محیی الحق والاؤلیا حاصل میکرد و بشیوہ پیوسته که حضرت خواجہ بزرگ اود را
با اشاره باطن بخضر علیہ السلام حواله کرد و این بیات هستی در حایج الالایه شرح نمود
العالیات از نو تذکر است

جب جبک عمر جو حضرت خواجہ حضرت نبی رسول تولد
دینال جو پر گشت کنیان حضرت خواجہ حضرت بهت دنیا
مخفی مسبا که شاهزاده دینال بن الکبر شاه بادشاه در خانه همین شیخ دینال متولد شد بود
و بادشاه بهیستامی شیخ پسر خود را معتمد کرد و شیخ دینال در سال هفتم جلوس الکبر شاه
که زمانه تولد شاهزاده دینال است در همیر سکونت داشت و بعد تولد شاهزاده سالها
در صدر حیات بود و آخر سال نهصد و نود و ننه وفات یافت شیخ دینال از اجمیر نبود
اما بسبب غلبه محبت و حانیت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قریام و رزید و در جوار آستانه عالیہ
حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قریام و رزید و در جوار آستانه عالیہ حضرت خواجہ بزرگ با ختر
سوی محل سکونت داشت و در زمانیکه حرم محترم بادشاه را بهیستام مصائب بفرنگاگر
و بنظر آن زمانه وضع محل قریب تر بود بحکم بادشاه قیام اجمیر نگریز افتاد و قصر فیج کان بسیج

برابر حجره شیخ بنیاد کرده و نظر بمسائلی شیخ که خالص از غیر در بکرت تصور نبود بر آن مولود مسعود
مخصوص ساخته و بنور از آن تعمیر شیخ نشان با قبست و مجامدان روخته حضرت حاجه بزرگ
معین الاولیا که بجهت جهالت و ناواقفیت حال شیخ و نیال را از انجا بد خود قرار داده و به
ولادت سفاهت زاده در منزل شیخ موجب بهار و اعزاز خود مبرگز اند غلط فاش و تحقیق
است به لاف و کذات ایشان گوش نباید داد و سلسله پیران طریقت شیخ و نیال که از
کتاب طلائع بوضوح پیوست نیست شیخ و نیال مرید راجی حاد شاه خلیفه شیخ حاتم
نیکووری خلیفه شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفه شیخ علاء الحق بنگالی خلیفه شیخ عثمان انجی
سراج خلیفه حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشائخ قدس اسرار هم *

شیخ حسن طاهر

خلیفه راجی حاد ششم از خدمت سید نور بن حاد ششم فیضها در بوده و از او اهل درویشی و طلبی
شمار کرده و بمشائخ و فقر صحبت گرم داشت و طبعش در شهرت شجاعت راجی حاد ششم شکارده
حاضر خدمت شد و سلسله اودت پیوست و طلب سلطان سکندر راز جو پور به ملی آمد بکونست
اختیار کرده و در عبادت ریاضت شاقه بسر برده کافه آنام را از بهر نی مزل حق فرموده و تا
در سال نهصد و نه مرقوم است *

مولانا اله داد پستی جمپوری

عالم با عمل و فقیه پیشین بود و هدایه و کافیه و مدارک در شرح فرموده و شرف محبت و خلافت راجی حاد ششم
در یافت منقول است که مولانا شیخ طاهر با و سلسله محبت مستحکم داشت و ایشان را
همدم بودند و رفته مولانا الله داد بطریق طنز و باب بیعت نسبت با حاجی احمد ششم سخن میگفت
شیخ حسن گفت که در صحبت حضرت راجی حاد ششم افتاده بسلامت بدر آید البته سخن شما

لا اله الا انت و شفق بر منظر است الحاصل مولانا لاله دایمیت مولانا حسن مجددی راجی حادثه بریده
مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و راجی حادثه از منصوبه مولانا حکایت آورده
تفصیل اجمال و تبیین اشکال بوجوه حسن فرمود. هماندم مولانا لاله داد سر در قدم آورد و نصیحت کرد و
بر ریاضت و مجاهده شتعال و زریه وفات او در سال نهمصد و بیست و سه مرقوم است رحمت الله
تعالی علیه +

شیخ محمد حسن پیر شیخ صلیح طاهر

جامع دویسان علوم عال و قال و آیت بود در مشایخ نسبت به جمال چون از حجره خلوت برود
مشغول جلوه میکرد. هر آنکس که نظر بر او می انداخت تکیه میکرد گفت. دور محیط حیرت و شگفتی
غرق میگردد و سلسله قاصدیه هم توسط داشت. سالها در مجاورت مدینه نبوی بسر بردند
انظار شام رحمت کشید و بعد از شام درون حجره رفته بعبادت و تحقیق کار میکرد و وفات
در سال نهمصد و چهل و چهار مرقوم است +

شیخ عبد الرزاق جبهجانه

مرید و لیفقه شیخ محمد حسن طاهر است صاحب کلمات کشف خداوند خوارق عادات بود. و به اهل بیت
نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تمام داشت و او را با شیخ انان بانی پی مباحثه و مناظره بسیار بود و وفات
در سال نهمصد و چهل و نه مرقوم است +

شیخ انان بانی پی حشقی

اسم گرامی عبد الملک لقب انان الله مرید و لیفقه شیخ محمد حسن طاهر حشقی مرید راجی حادثه شاه است
و در شریک در پیشگاه نعمت الهی واسطه دارد. و باب فکله تقریر بیغ و بیان وسیع داشت

در خصوص توحید از کتب و رساله چند یادگار است با خصوص سال اثبات الامة
از دست مینر مولانا جسام شرح دارد و میفرمود اگر پایه نصرت او میان باشد مسئله توحید بر
منبر دینار باید گفت و فرمود که در او اهل حال بر اثبات توحید و دلیل دیشتم اکنون شانزده دارم و گفت
دیشتم مابعد و حال نبی است تهذیب حنفاق و محبت الهیت رسول صلی الله علیه و آله و اوقات
آن جامع صفات در سال نهصد و پنجاه و هفت مرقوم است رحمة الله علیه +

مولانا احمد شوربانی

از اولاد پیر کبار است بحسب مظهر باطن مرید شاگرد شیخ اسحاق بن شاه کاکو حشقی است از
دیگر بزرگان طریقه حشقیه نیز نعمت و تسبیح صحبت حاصل کرده و بزرگوار و یاضت عظیم نظیر
مشغولی بسیار داشت فات او در سال یکصد و اربعی مرقوم است +

سید علی قوام

از اهل کمال بود اصل از سادات سنی و مرید سلیمه شیخ بهاء الدین جنوری است قبول فتوح
بسیار داشت به هیچ خادم خدمت نگرفت و رحمت بکشید فات او در سال نهصد و پنجاه
هجری مرقوم است +

شیخ اجد و حسن جنوری

پیشتر شیخ بهاء الدین جنوری بود که بر حسن ضعیف لغایت داشت که در تنبیلی که قوام نیست
اما در حالت حید چنان قصص میکرد که جوانان منمحل تضاد مآل می توانستند فات او
در سال نهصد و هفتاد و شش مرقوم است +

شیخ جمال الدین محمد حشتی

مرید و خلیفه پدر عالیقدر حضرت شیخ محمود راجن است و حیرت کثافت خاندان مغربین شیخ کشتو
 وار و صاحب جمال اهل فضل و کمال بود۔ در یاد حق غلو بسیار داشت۔ و توکل و حیرت
 سر و کار۔ جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محنت و محبت دل انداز داشت و دیدن مسکب
 معین و معاون شکسته دلائل و رد و محنت۔ و در آهنگان و هر و آن منزل بیت بود سودا
 عشق و سر و جلوه شاه حقیقی و در برداشت سالها در کعبه اعکاف نشست و حصاً
 قلعه پندار و نفس بر نیروی ریاضت و محنت بشکست قبول عام و تالیف تمام
 داشت جمیع ارباب دل با و مائل بود و صفت مشایخ دیار پند را بنمودنی و ارشاد
 تا هر چه بود و قرب اتصال رسانید۔ مدام جوایز رضای الهی و تقلید ارشاد و کمال پند
 بود و جمع الله علیه۔ زمان و سال نه صد و هشتاد و دو مرقوم است و نفی احتمال نیز دارد

شیخ حسن محمد حشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ جمال الدین راجن است و علوم ظاهر کمال زمانه۔ و در امور حقیقت و
 معرفت کسایت و یگانگی۔ آیت بود و جمال شاه ازل۔ و ولایت بود و از ادب علم و عمل۔
 خدیو مشرب حشمت و سر نشین عجبین بهشت بود۔ صاحب مقامات علیه و کرامات
 جلیله و آثار زکیه شتاق جمال و تحیر منظر حال مجلس سماع دوست ترا داشت۔ و در دمن بود
 و باحوال ستمندان طلب پیرا خت زمان و سال یک سال نه صد و هشتاد و دو مرقوم است

حضرت شیخ محمد حشتی

مرید و خلیفه پدر و خواجه شیخ حسن محمد است امین امانت نامه و امین اخبرین و صامت

اموال غزائین صدقوت یقین صاحب بود و مع خلاصه فرمایش آرایش اصل و فرع برگزیده محض
 با نگاه آینهی سب طرازا و همراهان تناسلی صاحب جمال جلیل الشیم که کرم نفس از محرم بود شب و روز
 داشت یدام در حالت سکر و ذوق زندگی میسر و دوست محبت و عدو راحت بود صاحب
 ضیائے کوره است که چون غلبه محبت و ارادت نظر زیارت ثبات عالمات و مصر دلی
 فائز شد و بر مرقه مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسید و دولت پائین
 دست او مصلحت سنگ مرقه شکاف پیدار کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار واصل شد
 چون آن آمدن و حل او دست بود و یوسلین و عصا و غرقه و مصلح که در پهلوی خواجه نصیر الاولیا
 پیوند زمین کرده بودید با و مفوض گشت از آن روز هر آنکس که بر وی امیدوار یافته حال
 و پیرایه جمال میگردید موله او احمد آباد گجرات است و زمان جمال پاک و سال نهضت پنجا
 و شش مکرر رحمت الله علیه *

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین ابو حنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر الاولیا است صاحب ساق حمیده و ادعای نبویه
 جامع علم و سلم و با اهل دنیا سر و کار نداشت و از جمله کالانی خط نفس و آسایش چیز نبود
 راه داد و - او را فریادانی میگفتند و بار و حانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
 داشت و سال بهشت و دهفتا و دود و فوت شد *

شیخ جلال الدین قریشی

به تحقیق نزدیک به حجت که ام شیخ وقت بود اما مشرب خستیه داشت و باطن سلوک و
 ظاهراً جذب پشیر و در میان سیر میبرد و از لباس بقدر ستر عورت کفایت کرده بود و علوم
 محقول و منقول به حقیقتی هم بر لک زبان داشت و میفرمود یک مرتبه بهشام نام دارم

در کوه حبال می‌سیند و اکثر می‌خواند ع

خام بدم نخته شدم شو شتم

صاحب الاخبار الانخیزن مود که در او اهل بود عشق مجاز و سر بود و در اندک زمان عشق حقیقی
عز قمار آمد و فوات او در سال نه صد و چهل و هشت منقولست *

سید طمان بجزراچی

در پیش صفاکیش مرد با همت مروت بود میر شیخ علماء الدین اچو دهنی است از خاندان
شطارینیز تعلق داشت پیر هنر قصیر و وحشت دم سگیر آرد و گویند هندی ز سنی در سر سودا
و ایسلام آورده بود و ب سیلما و پیش باو شاه فریاد برود و باد شاه با دگفته فرستاد و از زنی
مذکور غارت خست یا کند و اونیغ در کمر بست و از خانه بیرون آمد و جواب داد که زن مذکور
مسلمان شده است باز بصرف کافران دن جانز باشد پیا دگان شیعی استماع آهینی
دم در خود کشیدند و گویند هیچ نگفتند و فوات او در سال چهل و نه صد و نه مرقوم است *

شیخ یوسف معترف شاه جوی

بجفرت خواجه فرید الدین فرید الدین نسبت آباء دارد خرقه و کرامت در ورثه داشت با شاه
علیهی عازم بیت الله شد و در آنجا به بدینیه نبوی حضور و بعد حصول شش زیارت به گام
معاودت در آسیر آمد و اهل عیال را از وطن طلبیده هشت سگونت بر مانچوختیار کرد
وفات او در سال نه صد و پنجاه مذکور است *

شیخ نظام الدین شتی

پیر شاه یوسف جوی است گویند که او ده و نه سال در شکم مادر تکلف ماند و او پیر حجاز

هم زنده بود و بیشتر بیت الله و بیت پیر شریف گردید و صاحب حق و کرامات بود و آثار طریقه
از منظر بطور آذند و وفات او در سال نهصد و هشتاد و پنج مکه است *

شیخ حمزه بن هروی قریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است و سلسله پیران او بخواججه محمد گیسو گاه
می پیوندد و صاحب کشف و کرامت و اهل عشق و محبت بود و در احوال و خدمت ملک ملک
بود با احترام بار آوده سیبی ترک گفت و زیارت حضرت خواججه بزرگ معین الاولیا در نیشابور
اجمیر آمد و در آنجا به شیخ حمزه بن هروی که به نام او بود و طریقہ مجددیانه داشت ملاقاتی شد
و انعام باطن یافت از آن بعد از شیخ احمد حیدر شیبانی التساب کرد و در قصد بهر سو کار
نار تولد قریب سی و هشتاد سال است طرح اقامت انداخت و سادات و مریدان از علوم بهر بهر
و از پاسداری وضع آواره بودند تربیت فرمود از کشف و خوارق او حکایت دارند که درین
مختصر کتب انش ندارند و وفات او در سال نهصد و پنجاه و هفت مکه است چنانچه الله تعالی علیم

میر سید عبدالاول

مرید اولاد خواججه بنده و از گیسو گاه است از علوم فقهی بهره وافی داشت و تصانیف نیز دارد
و در شرح بخاری شرح و حاشیه نوشته اکثر به نواح و کن و گجرات رفت و زیارت مینه منوره
و مکه معظمه مشرف گردید و وفات او در سال نهصد و شصت و هشت مکه است *

شیخ مهنا گلرونی

در پیشگاه کامل و صاحب حال بود و تربیت از روحانیت خواججه بزرگ معین الاولیا حاصل
کرد و آموخت که او تار است سال خدمت نزار کرد و در بار و کشتی اختیار نمود و بعد آن

باشده روحانیت حضرت خواجہ بزرگ منہس گشتہ قصیب گاہ گردن فست و کونست نزد
وفات اور سال یکیز آروسہ وقوع آمد +

مولانا عبد اللہ سلطانی پوری

انکا کابر علما و اعظم فقر البور و مشرع و عارف و متبع در سیمصال بغر و بدعت بسیار گشتہ
در آواز ان بان بطلب بخدمت الملک مست از بود۔ تا چون ابراہیم شاہ دین الہی احداث نمود۔ و
شمس پستی اختیار کرد۔ شیخ با آدر جہاد گرم شدہ و از بخت بخت بحق او حکم اخراج از دیار ہند
گشت چپا ہنر حجاز اختیار کرد۔ چون باز آمد اور سوم کردہ۔ در سال یکیز از شش وفات یافت
رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ جلال کاسی

در عہد شیر شاہ بادشاہ بامرت مست بود۔ اما ہمہ دولت و ثبات را اثر گشتہ بدست سبیت و خدمت
حضرت شاہ محمد چشتی مشرف گردید و بجا آمد و دیگر نیز رفت و فیض ہمار بود۔ وفات او
در سال یکیز از سیزدہ مرقوم است +

شیخ ضعی خان ظفر آبادی

مرید و لایقہ شیخ حسن علی است میا حبس طاعت و کرامت بود و فیض و تقاہ سالی جانہا کنیزیم
بادشاہ وقت بیات باد میداد اما قبول نکرد و توکل بر رب و تضرع شیخ عبد اللہ سید او فرمان بطریق
چفکیش فرستادند و ہم انکار کرد و چیزے محفوت ضعی خان سال ہند و ہفتاد و شش است
رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر

خلیفه اعظم قاضی خان است از شاه پیشرو بوده است و تقلید علمین و تعمیل شرع یگان روزگار
و شهره آفاق بود و جملت خلق خدا شفقت بسیار کرد و در پای علم و برکت پاینده خلق کثیر نبض
صحبت او بخند رسید و جمیع درویش حایتش بر خصم پند از نظر و منصو گردید و وفات او در سال
نصد و هفتاد و پنج مکه است رحمت الله علیه *

شیخ سعدالدین خرم آبادی

مرید و خلیفه شاه محمد مینا است و آداب بیعت و طریقت بسیار عام و سنگین عظیم داشت
صاحب تصنیف و تعلق اطن بود و مبلغ بسیار غلو داشت و در علم نحو و فقه و اصول صاحب
تصنیفات عالی است و او را مریدان و متبعان بسیار بودند از جمله ایشان شیخ صفی
صاحب جود حال و اهل فضل و کمال بود و شیخ مبارک سندیلیه جامع شرع و طریق و
مرست صورت کشف و تحقیق بود و وفات محترم شیخ سعد در سال مشتمد و هفتاد و
دو مکه است *

میر سید محمد کاپلی

و او اهل از میر ابوالاعلی نقشبندی، مصحح بود و چون به هندوستان آمد و زیارت مرقد مطهر
حضرت خواجہ بزرگ میسر شد و او را مقام اجمیر شریف شد با اشاره و حایت حضرت خواجہ
طریقہ چشتیہ اختیار کرد و سیصد هزار یافت و بر ائمه علیہ السلام در وجه و سماع شغولی تری
علیت داشت و هر سال زیارت هزار فیض آثار حضرت خواجہ آمد و خدمت مکه کرد و وفات
او در سال یک هزار و سی و یک مرقوم است *

سید عبد الحلیل حشتی

برگزیده آفاق بود و بطن ابر دست بعیت به کس نداد اما از روحانیت حضرت خواجہ برگز
معین الاولیاء تربیت یافته در شعبہ کبریا ان خود میاد و بلاد واسطہ کے حضرت خواجہ
سلسلہ خود پیوند میگرد و وفات او در سال یکہزار و چهل و سہ ہجری است +

شیخ محمد عبدالرشید چوہدری

سلسلہ ارادت او چند واسطہ بہ شیخ حسام الدین بانچہونی منہدی مشہورہ و از دیگر حضرات طریقت
نیز انعام و اکرام یافت از اہل مشائخ عہد خود بود در آغاز تدریس میگرد و در آخر از ہمہ گزشت
صاحب قبائلیت بود و ذکر چہرہ دوست داشت شیفۃ محبت و وارفتہ سماع بود اشعار ہم
میداد و تخلص شمس میگرد و وفات او در سال یکہزار و پنجاہ و پنج مرقوم است +

شیخ احمد گیسو دراز

صاحب کمال تقال و وجد و سماع بود بمحب احشہ و مناظرہ اکثر مہر داخت و مسائل علانیہ میگفت
پیرو طریقہ چشتیہ بود و با خواجہ سید محمد گیسو دراز نسبت خاص داشت از بیعت بہر ازانہ
جدو گیسو مال بود و وفات او در سال یکہزار و پنجاہ و ہشت مرقوم است +

پیر محمد سلون

جامع علوم صوفی و صوفی بود بواسطہ شیخ عبد الکریم بہ شیخ حسام الدین بانچہونی میر
مردیان او صاحب کمال بود و حلقہ با و جمیع بود و قبول عام داشت و در ہر پارہ کتب و شیخ
عہد خود بود و وفات او در سال یکہزار و ہفتاد و چہار مرقوم است +

شیخ پیر محمد لکھنوی

شیخ کمال و متوکل و شرف یدت حسین شریفین مشرف اصل و از جن پور است کتبا
لوم وین از علماء دیار دہلی و کھنوجہ غایت برسانیدہ و صحبت شیخ عبداللہ سیاح خشتی
سز مکتوم شد و پیش کمال رہود وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و ہجری بموقع آمد

حضرت شیخ سید فی خشتی

خلیفہ عظم حضرت شیخ محمد خشتی است تکمیل علوم دنیویہ و دینیہ منورہ بہر سانیدہ۔
صاحب جسد و حال، عاقل و کمال مرجع ادوالا رباب و محبت اصحاب صداقت
تاس بود۔ صاحب تالیف تصنیف است آیہ نور و صدر نشین بنیم قریب و حضور بود و دیدہ
بیشا گویش شنو کہ کمال مرتبہ عارفی است۔ اورا حاصل بود شکر راحت و شکایت رحمت
پیش او ہموزن بود۔ ہر آنچہ میسر گشت بران قانع بود۔ در یاد حق از خود فراموش۔ دور
سکر بادہ و مدت پیچ و دوہنوش سالہا ریاضت و محاسبہ کار فرمائے میکرد و مدتی
و گوشہ تنہائی و زایہ اطاعت بنشست جمہ فیض و خلوق کثیر۔ انعام و اکرام ازادہ فیضش
رہ بود۔ و بسیاران از کاتبہ قیرہ و تاجریں و زکارب۔ بر آہنہونی او تا بمنزل عرفان و اقرار فائز
گردیدند۔ مریدان و متبعان او از لیس صاحب خرق و کمال بودند۔ و در دیار گجرات علم
صفت و طریقت پر افراشتم۔ و در دیار ہند شمع ایمان و یعتیان را فروغ دادہ آمد و رفت
کہ از ہر کہ و مدہ ہمیشہ شاق او بودند۔ و خدمت و صحبت او را بر خا و بر حق میبختند۔ وفات
آن جامع کمال است و مناصب موجودات و سال یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجری
منقول و مذکور است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی

برجی نور اللہ بن شیخ احمد بن شیخ حامد ازاد حضرت میرا السلام شیخ غیاثی بکر صدیق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اصل آباؤں سے ازترکستان است۔ پدر بزرگوار ازبرمان دست
 شاہ جہان بادشاہ در دہلی فائز شد حضرت شیخ کلیم اللہ شرف جیت بوسطہ حضرت
 شیخ یحییٰ مدنی است در علوم دینی شہرہ آفاق و در ریاضت عبادت طاق بود آردہ
 کہ با حضرت شیخ ابوالفضل ح قادیانی ہم نسبت داشت بچند وصیت اولیہ و غیرہ
 نقشبندیہ از خدمت امیر محترم لاہوری دربراست کرد و مجلس سماع بسیار خرم و قضا
 میفرمود۔ واحدی از سلسلہ غیر اندر آن وقت باریا بچہ شد۔ و در خانقاہ مسدود و مکرر
 جمع گشت تگاہان راہ و متفحصان غیر آگاہ را چرانع ہدایت بنمود۔ و از تاریکی گشتگی
 و غیر آگاہی برآوردہ و طلعت جاوید کامرانی فائز گردانید۔ آثار عالی و اطوار متعالی است
 پتھقین و ارشاد اہل اللہ بسیار میکوشید۔ گرمی صحبت او احتراق عشق و التہاب
 محبتیان جان پیدا سے کرد و دل مشغوف و درود قانع کشوف پیش نظر داشت
 از راحت و تہارت نیز اردو دو محنت محبت مہ کار۔ امام الطریق۔ ہر شاربادہ
 محقق و جام ریتق بود۔ ہر فادہ۔ استکراہ خصوصیت و منازعت با جمہیت جاہ داشت
 زمان و سال و در سال ہا زودہ صد و چہل و دو و قوم است۔ ہر قد پاکش در شاہ جہان آباد
 دہلی ہاے بازار خانم متصل بہ صارسنگ سرخ است۔ یہ مان شریف دہلی محجر و احاطہ منہم
 مہ قبر باقیست۔ ہرست اسماء خلفائش نیست +

فہرست خلفاء

شیخ نظام الدین اورنگ آبادی۔ سید طہر۔ حافظ محمود۔ شیخ جمال الدین شیخ حامد

قاضی شیخ عبدالولی - شاه ضیاء الدین - شاه آید الله شاه جلال الدین - شاه مداری
 آگوری - محمد هاشم - آورده اند که حضرت شیخ تصانیف بسیار بود - تفسیر قرآن القرآن
 سواد اسپیل عشره کمالشکول و اقاعات کلیمی الیہات کلیمی و غیره - از حضرت شیخ چهارپیر
 پر شیخ دختر بودند - حافظ حامد نیر - حافظ فضل الله - احسان الله خواجه محمد - نام
 دختران بی بی رابعه که محمد هاشم خلیفه حضرت سیکوچه شد - بی بی فخر النساء که شیخ عبدالعظیم
 منسوب بود - بی بی زینب که در حبس به عقد شاه میر درآمد - و نیز دختر چهارم اجد فوت و طفل
 بسلسله زوجیت محمد هاشم پیوسته بود - و حال دختر پنجم از نظر نگارنده در اینم فرزندان
 دو دختران از لطف خاتون دوم و مرض وجود آمده بودند - قطعات و ابیات در تاریخ ذکا
 حضرت شیخ رحمۃ الله علیہ

موسے است کلیم الله عصر
 سال میلش یافت از ملک جلی
 بود قبول دو عالم از قبول
 زور رقم شد حشر و آل رسول

ایضا

فضل و کمالش بیش بوده
 سال میلش یافت
 مریم قلب ریش بوده
 قطب زمانه خویش بوده

ایضا

چو از یثیاب فردین پیفت
 دو تار خنیت بهر سال و صلیق
 به گلگشت حسله جادوئی
 بر آید مدح از کس چو خوانی
 یک نمویی ثانی کاغذ دین
 و اگر عرفان دین موسی ثانی

حضرت شیخ نظام الدین بنگ آبادی

جامع علوم شرع و طرق جلاله سر از عرفان و تحقیق - مرجع الفقر - بحاء العرفاء بود -

و جد و سماع را دوست داشت۔ و در سبط حیرت و سلطنت تفرق سلسلہ نسب پاک او
حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منتہی میشود۔ و از پیروگان شیخ الشیخ شہاب الدین
شہر روی است۔ آورده اند کہ طلب علم بخداست حضرت شیخ کلیم اللہ حاضر شدہ
بعد از فراغ علوم ظاہر۔ در تحصیل امور باطن الکتاب کرد و محنت و ریاضت شاقہ کشیدہ
مرتبہ کمال کمیل رسانید و بہ آثار رفیع و اطوار عجیب و مقامات بلند نشان ارجحہ تفرق
منتجت برافراشت تبسول عظیم و دوست گاہ کلیم داشت۔ و در دیار دکن بن ول مکتب فروزہ
در بلوچہ از رنگ آباد دکن سکونت خست یا فرمود۔ و طالبان راہ یقین و عیان انوار
دین را بہ رہبری یقین دارشاد بمنزل مقصود رسانید۔ صاحب تصانیف بود
اشہر تصانیف او رسالہ نظام محبت است۔ بہرست نام نامی خلفائے گرامی انیست۔

فہرست خلفا

خواجہ کامگار خان محمد علی۔ خواجہ نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ شیخ شہاب الدین۔ شاہ
عشق اللہ عنہ السلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علی شاہ و غیرہ اینہا کہ
فہرست ایشان معلوم نشد۔ زمان ہجرت سال پاک در سال یازدہم و چہل و دو ہجرت
مطہر در بلوچہ از رنگ آباد ملک دکن سجود نام و صاحب اعوام است۔ آورده اند کہ حضرت
اورا بہا حضرت شیخ کلیم اللہ محبت و دوستی بہر تہ عشق بود۔ چنانچہ بعد وفات شیخ
در گوشہ محمول و عسرت و محنت و در گنج تنہائی و منہ ارق چند سہر و مہرہ بود کہ نقاشی
طلب از مہطلو محبت یقی در رسیدہ و مزید بر آن رحمت عنایت مہاجرت پسند لاجرم
بجہت اتمام محبت ظاہر اراض محبت عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمان حلت شیخ
محل زندگانی ازین سلسلہ فانی بعالقہ قدس طہوانی بر بستند۔ حمہ اللہ تعالیٰ علیہ۔ صاحب
مناقب فخریہ آورده است کہ در آن زمان کہ شیخ نظم الدین بخداست شیخ کلیم اللہ
الکتاب معلوم میکرد و حضرت شیخ از مجلس تذکیر بر جہاستہ و در جمیع سہر و مہرہ

میخواست که شیخ نظام الدین از جانب خود بر خاسته تا علمین و قدم حضرت شیخ بنیاد و عمر
 سپرد و بنویسند و خویش را تو دانی حساب کم و بیش را
 حضرت شیخ در سن ۸۰ حضرت شیخ یحیی مدنی یاد آمد که بوقت عزیمت سفر حجاز
 فرموده بودند که جان من زیبا منظر نظم ام الدین پیش شما در مجلس تدریس خواهد آمد و شوق من
 بر زبان حال خواهد آورد و شایسته که اولاد به تشریف حنا است و شرف بیعت مشرف
 بکنید و این نعمت و کرامت نسبت که به شما رسیده است حق اوست ازان روز حضرت
 شیخ بدرجه غایت متوجر گردیده در اندک زمان شیخ نظام الدین را بر تبه کمال رسانید +

خواجہ الدین فخر جهان پتی دہلوی

سندالاصفیاء قدوة الاولیاء امام المتقین صدر الاولیاء محبوب العالمین
 محب اہل نبی خواجہ فخر الدین فخر جهان پتی دہلوی قدس سرہ العزیز فرزند ارجمند و جلیل
 خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی است۔ عالم علوم صوری و ماہر روز منوی بود۔ ہنگام
 ولادتش خواجہ کبیر اللہ خرقہ و کلاہ خود با د از رانی داشتہ بود و در سن شانزدہ سالگی
 از علوم عقلی و نقلی بہرہ یاب شدہ کسب یا ضمت عبادت اشتغال فرمود۔ و
 بہ ہموئی کافہ اہام سے موفور سعی داشت و بذیل ظل عطا فاش جهان جهان برکات و ناز
 بر جان و جہانیاں نزول نموده خدای از خوان نعمتش بہرہ یاب شدہ ناصیہ ارادت
 بر سنگ آستان پاکش سے شود و ان زمانیکہ زیارت روضہ حضرت اچہ بزرگ جمہ
 فائز شد بعد از ادا سے فرائض خدمت مزار سوسے خاتقاہ شریف کہ جانب دکن از مسجد
 بزرگ کہ شاہ ہی واقع است توجہ فرمود و با حضرت صاحب سجادہ کلاہ اولاد پاک حضرت
 خواجہ بزرگ بودند تا دیر پایہ دوستی و قدم بچہتی بر جا داشت و ہمہ دین اشنا فضائل و حقیقت
 آگاہ شاہ رشید الدین کہ از نبار پاک حاجی عرین شہ رفیقین حضرت خواجہ یحیی دہلوی ترمذی

رحمۃ اللہ علیہ پانچ فرمودہ با خواجہ فخر جہان پیر زادہ بر جادہ صافہ و مخالفہ کردہ کچا شستہ
 دران زمان و مکان از سبب کلام و اثر کمال و بیار و در محال و متعجب مقال بودند و از
 بنده گان خدمت سربیکہ را کسوت سعادت و بر و آئینہ صفاء و صفوت پیش نظر بود و ہمراہ
 صحبت حضرت پیر زادہ بر جادہ شیخ المشائخ سعید علی احمد چشتی اجیری بنو شیخ تاج محمد
 حضرت خواجہ فخر جہان گزرا نیدہ بود۔ لکھنت قال فی عنبر الادلایہ۔ مریدان متقصدان خواجہ
 فخر جہان را پایمان نیست۔ وصال پاکش بہ سنہ یازدہ صد و نود و نہ ہجری
 بوقوع آمد و در بلی کہند بخوارزار فالض الا انوار حضرت خواجہ بختیار یاسی یافت رحمۃ اللہ علیہ



آفتاب ملک است نیر عظم برج ولایت شامضہ کشور غوثیت قطبیت فخر الحافین منظر
 انوار الصمد حضرت خواجہ بن محمد مہاروی قدس سرہ



اسم گرامی پہل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند نقل است کہ گشتہ
 چشم بخت حضرت خواجہ فخر جہان بخت ایشان روز افزون بود۔ چون شمع بر مشہور شد
 زنی از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بچال میل خواجہ نور محمد تسکین دین نماید
 طلب نماید تا جمیعہ دعوت خواجہ فخر جہان و کہین گاہ در عایشہ است۔ و تہنیکہ حاضر آوردند۔
 و ہر یک پیش خردان استعداد کردند نہ کہ گرا از حجاب غرض پیدا کرد۔ چون نظرش بحال
 حضرت خواجہ مہاروی افتاد و چشم ظاہر از حسن صورت متعرا دیدہ۔ در دل اندیشہ
 کرد کہ میلان خاطر خواجہ باین منظر و پیکر... از چیست لغو آن حضرت خواجہ
 مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود۔ ما عیصاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ بر حسن جنوتم
 زینت و شیفنگی دارند۔ چشم ناقص بین معذور است۔ لیسے با چشم محزون باید دیدہ
 نقل است کہ وقتہ حضرت خواجہ مہاروی عریضہ بطلب آورد کہ بخاندان آن دولت بایای

مجلس اول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روز کے پہلے ہی حضرت خواجہ غفر جہان سال ششم
 بود با سخنش ہر آنچہ از حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود نصبت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 با تفصیل یاران و سلوک یاران در قریب قلم خود نوشتہ آور و صحبت الی شام است در صحبت
 خشک مزاجان منفر غمناک بود۔ مے باید کہ صحبت شما در حق ایشان اثر کند۔ و از وطن
 غفلت بردارند۔ یک آدم کہ از شما نام خدا آموزد۔ باز عبادت لازمی شماست۔ بچارہ
 محمد کبیر تکلیف کشیدہ تا اینجا آمد۔ و دوبار کہ مرسلہ شما آن صاحب سلامت رسانید
 حق تعالیٰ جسے خیر میں وہ دروین و محبت ہے۔ و ماوراکا ہے سماع مے شنوند۔ یا بایک
 قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ مے ساز و عمل توجہ را گرم کنند یعنی مراقبہ ہر
 یاران مے کردہ باشند۔ بہ نسبت اینکہ گرمی ایشان در جاسہ اثر کند۔ بہ نسبت کہ مرید کند
 شاگرد نیک کند۔ عادت اللہ بہین و تیرہ جاری شدہ است پس بہین تیرہ باید رفت کیفیت
 خود چہ نویس۔ قال ہم ضعیف چہ جائے حال۔ مگر از عاصی صاحب جلال تنہا در موع
 ہوائے وصل تو دارم اگر خدا خواہد + **قُرْودے کہ محبت دہرائے رویت**
 جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود طریق خواندن این است تا فجر
 بوقت اول بخواند۔ و بعد آن درود را خواند۔ بلا تعین عدد تا اشراق یک جلسہ کند۔ **اَللّٰہُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ**
وَسَلِّ عَلٰی اٰلِہٖ وَسَلِّمْ و بعد از آن درود بخواند و بارک وسلم بخواند بخاری یا ہم بہ
 خیر الانام صلوات اللہ علیہ موجب شکر و ثناء است کہ حق تعالیٰ آن محبت حقیقی را مبرا
 ذاتی مستفید ساختہ۔ تبیل حقیقت خویش بہر او جہر اعنایت فرماید و بہر تکمیل سناہ
 ایسا ہے بہ ترقی بہر رخ رفتہ۔ مے نڈا جائے استرخاص شریف دستم مقید میسازد
 حالا این قدر جہر نیست کہ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**۔ اعلیٰ سالک بجانب بہر منورہ شریقیہ

نمودا الله شرفاً وتعظيماً - متوجهاً بالقلب والوجه شيند و از سائر اطراف شعور خود را بکشد به
یک سمت و جهت وجود متوجه نماید - و از مدینه منوره و برومندت سحر عبارت است متصف
و مدار است و از ان بهم صبح متبرکه و از ان بهم جبهه شریف متوجیه باشد و این درود بخواند
اللهم صل على سيدنا محمد النبي الامي والاه واصحابه واهل بيته وبارك وسلم
وصل وسلم عليه وعليهم - اول نفس خود را حبس کند و در یک حبس بماند و یکبار
اداکند - همچنین تانہ نفس و طریق خواندن به پنج و گزینست که استقبال قبله نبیند جسم نور
از خود جدا ساخته در جسم نوری شیخ خود فانی کند و صلوٰۃ مذکور را یک مرتبه بخواند شغل مفید
احمد شریف با احمد را بطرف است گوید - یا محمد را بطرف چپ در دل ضرب یا رسول الله
زنده و ضرب را بطرف اسم ذات زنده و سلام و الاکرام میان محمد اکبر و غریب و محضابق است
اعانت در حق ایشان خواهند کرد و چندے در خدمت خود دارند و مزاج ایشان دریابند
مگر توجه به بجهت حاصل اعتقاد و در خدمت شما بسیار دارند پس همه دارند و درین هر دو عمل
مذکور شما محنت از بند هر که اگر خواهند تسلیم کنند فقط
حضرت خواجہ مہاروئے این دوہرہ بسیار مفید بود *

دوہرہ

جستے ہوئی ہر میری سے ملی جائے جیسے تھو و سی بھستے اب کچھ کہنا جائے
داین بیت ہم بسا اوقات زبان معجز بیان یافتہ

بیت

گو کہ پیر شدی فوق عاشقیست نامد شراب کبہر نامستی دگر دارد

دلہ

تا مٹ گودی کشی با عین عشق آسے شترست کشد با گر ان را
مینہر موزند کہ ان کال طاب عالم است - وفوت شدن اوفنا مح تمام عالم فرمود

معصیت منافی وحدت نیست هر کس را که اختلافی در حدت بزرگان صدقات آن
در دل باشد دیگر سبب نیست که موجب زوال حدت او گردد. روزی کسی این بیت
در خدمت التماس کرد شعر حافظ

نقار و پرده ندارد نگار و کاشش ما تو خود حجاب خمی حافض از میان بر خیز
فرمودند اگر پرده باشد پرده بدار و غیر هستی موهوم پرده دیگر نیست فرمود حصر انجام بیا
است شفاعت خواهی شفیح الانبیاء هم موقوف به تقاضای ایشان باشد. شخصی پرسید
جدا ولیا در چه حالت دارد فرمود جسد ولیا حکم بروج دارد و جسد ایشان را
بجای دست شمع نگا دارند چنانچه عالم ابدال آنکه طیار باشد به جسد پرواز کنند و دلیل
اینست که قوت روح ایشان اگرانی جسد غلبه اروا بر بدن و ولیا محض از چشم ظاهر بر زمین است و مریض شود
آنانکه بوجد بکار دارند از مقام شهنشاهان جدا دارند و الا اگر در مقام شهنشاهان بود از وجود هم کار نکرده
در آنوقت خلیف است اعظم حضرت نوح رحمة الله علیه و اهل زمین خدمت بوسیله التماس بود
که کسانی که مسلوب باشند از انکار وجود هم نبیند از این هم درست باشد. آنا
مشاهده ایشان مظنه است که آنرا مشاهده پیدا کنند و اگر نه اینجی از دایره اسکان عقل
خارج است که کسی که ملتان و لاهور دیده باشد از ان تجدد انکار نکند. شخصی پرسید
که در نفسانیت را هم دو عالم هست فرمود آری اگر کسی بکشد آنا در نفسی نهیم
که طلب علاج کند باز عرض کرد که من خود مریضم لیکن نمیتوانم استعلاج کنم فرمود
این هم غشیت است یکیک خود را مریض میدانند گاه بیگاه در مان پذیر باشد فرمود که
شغل این نفس اینست که باین ترتیب باید کرد که ضمائم الله را با شمع باغ بخواند تا حروف
پیدا آید در وقت که نفس الله به دم گویند یعنی دم سانل باشد در وقت که
نفس به دم گویند بهمان منی و ترتیب یعنی بوقت که نفس الله و بوقت دم بالطن
هنگامی که مرغوب و مطرب نیست حکمت اصناف زبان را بر تفاع کام سنگام ذکر

پاس انفا من حنین تو بستان منم و خواجه کلیم اللہ جہاں آبادی فرزند ان رجبند و سلسلہ تبار
 شرف سیت بخشید۔ مؤید مؤدہ کہ طریقہ چشتیہ منی بر شققت ریاضت است و دامن
 حضرت محبت الا عظم و وسیع و فراخ است کہ ہمہ را می پوشد۔ فرمودہ ستر المود و شفا و مختص
 بر وزن کمال نیست بجز سخن عوام نجس اش دارد یا انتیاز نیست کہ علی قدر ایمان شفا میرسد
 نیز کہ انرا ایمان نجس کلبہ غائی نیست مختص بر سید کہ علما تنظیم کفایت میکند یا اہل اللہ کہ تحصیل کافرونیہ
 یکتا باشد حال آنکہ در طریقہ شریعت مخالفت نیست فرمودہ آری در بعضی طرق خلاف باشد یا اختلاف
 فہمیدن است صفت سما و طائفہ اہل اللہ ہر یک را بر درستی باید دانست آنکہ عظمت کفایت میکند نظر
 کثیر کردار ایشان میکنند کہ چشم عالمان فی غیر از اسباب طلب ہر چیز بد نیستند اہل اللہ تنظیم حقیقت
 روا دارند زیرا کہ در نظر اہل اللہ حقیقت ایشان نیکوتراند نقل است وقتہ حضرت حاجہ مہاروی کوٹ
 تشریف مولوی احمدی کہ جناب علیہ السلام و حاضر حضرت مولانا سید محمد علی شینخ۔ پس حضرت شمار یکدم چہ
 دعوت میدان جلال باشد۔ فرمود کہ از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
 رسول کسے کمتر باشد و از جملہ شاخ بہتہ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم سچا پس میر
 و از ان رو کہ حضرت سید البشیر علیہ الصلوٰۃ والسلام دعوت اصحاب لطیب خاطر
 قبول میفرمودند بنا کہ علیہ برائے ماویا ران طریق ماہمین حجت بر تہ سنت است۔
 شہنشاہن جواب مولوی احمدی لب حشرت گزید۔ و بحال خود سکوت ورزید۔

مولانا سید شاہ نیاز احمد چشتی

خلیفہ معظم و محبوب محترم خواجه فخر جہاں است صاحب بازو نیاز۔ و خدیو سوز و گداز در علوم
 ظاہر و بکیناے زمانہ و در باب کشف و کرامت فقیرہ المثال و گمانہ بہ جامع بسیار شلو و
 و بوجہ استغراق بر تہ تعایت مالوس بود۔ جمع کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در بندہ ارادت

و بالآخر قیام دارغانی غیر مطبوع شمرده سفر آخرت اختیار نمود و در قصیدہ بامون فوشن حقیقتاً علیہ
 و از خلفائے حضرت رشادہ نیا زاحمد یکے میان سکین شاہ بود۔ نام اصل غلام محمد۔ در اوائل
 انا غنی بود۔ بالآخر ترک اسباب دنیا کرد۔ و طریقیہ قادریہ اختیار کرد۔ بعد از ان بشارت داشت
 خواجہ بزرگ معین الدلایا در خدمت حضرت فائز گردیدہ بشرح مسافرت سرفراز و ناموشید
 و پتہ دوری بودن جیسو رامو گردید۔ و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و ہما نجا وفات یافت

خواجہ محمد سلیمان قندلانی قدس سرہ

سلطان الزاہدین ہان العارفین کنز الکلین سرتاج جوہر سلمان حبیب جہان کن نامی
 و اسم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن غیب الدوہاب است۔ آورده اند کہ روزی اللہ پاکش
 مشکیزہ آب بخت نہ خود می برد۔ و رویشے کہ لباس زبان ہندیان معرّفہ داشت
 در سیراہ اورا بید و گفت سبحانہ اللہ تعالیٰ شانہ کہ از وطن پاکت سلطان مشارق منار بہ
 بمنصہ شہود خواہ آمد۔ و سلیمان زمان خواہد شمس و میند کہ پدر بزرگوارش و فتیکہ ازین
 و از پائندہ اقرار رحلت نمود۔ عمر شریفش بیش از چہار سال نبود۔ چون بسن آگہی سید
 از علوم و نبیہ شیخ تام حاصل کرد۔ و بدین زمان غلغلہ تشریف آوری حضرت اچہ بہار
 و کثرت مشن نشیند چنانچہ بیعتیان حاکم علی مملکہ اوج زفقہ بشرح بیعت پای عزت براواخذند منقول است کہ
 حضرت اچہ سلیمان جہان دروازم ملائکہ و میند کہ خواجہ فخر جہان خواجہ ہماروی اشارہ فرمود بود
 کہ شاہبازی انکو بہستان مغرب پر پرواز خواہد شد۔ باید کہ اورا از وام علایق خود و استثنای
 زیر کہ انعام سلولین و آخرین بنام نامیش رقم رده اند منقول است کہ خواجہ سلیمان جہان
 بعد حصول تشریف بیعت بایا ریشہ برحق قصد وطنی فرمود۔ اما بے قصہ رہا باری رسیدہ
 آمد کہ خبر وصال خواجہ فخر جہان جاگزین گوش ہوش گردید۔ بہ استماع این غنی خیمہ تحریر
 رسد و آورده اند کہ بعد اتمام سفر بصوب ہمار شریف توجہ فرمودہ تا چند سال در ایستادہ

خوشنشین را بر پشت زمین بیدار داشت و همان شب تیره و تاریک روکش چلیپک ماه خان
 مهر نگار بود. بوی یار و دودگار پائے اشتیاق در منزل طلب نهاده و شناسه زنی
 ملاقی شد و گفت نمود و نه است که تیار است. القصه بر روز ششم بحال بقرا در قرنیه مهاجر
 شریفیت رسیدند و بیکت پائین خواجه مهاروی از آنکسے او بستان فرمودند.
 آنگاه خواجه مهارو بے بے حاضران جلسہ توجه کرده ارشاد فرمودند که من با این رویه
 راز دارم. ساعتی چند خلوت مقصود است باستماع منی یاران جلسہ از جم حد شد
 و بزم صحبت و انجمن خلوت گرم بازاری یافت. و خواجه سلیمان حج جهان از دولت وصال
 سرایه کمال بالا مال شده غرضت خوشتر و دواع دریافتند بعد ازین خواجه مهارو بی سفر
 قریه و مال این دولت اختیار فرمود. و در پنج صبح در مدفون شد. رحمة الله علیه منقول است
 که رفیق و رفائقا شریف پاک پائین طاع بر پا و بیک ناگاه خواجه سلیمان حج جهان بزم فرمود
 مروی خود از حرم حبس تمام استفسار کرد و فرمود که زبانشان یکا کلا و خواجگان ماکه اینهمه
 علوه پایخ حضرت علیه السلام را درین بزم عالی یارای دم زدن و مجال استادن نیست
 حلقه که از مصاحبت یاران جلسہ جانے قرار یس کرده اما شرف حضور سی بزم گرامی از دست
 نمیدهد بشارت معنی خنده و خیمت یارای آید. نقل است که سید احمد مدنی حاجب حرم حرم
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم با یما حضرت ختمی پنا ہے و توشه شریف آید. و سلسله
 بیعت معزز و مباهای شد. و خواجه سلیمان حج جهان اورا بکشت خلافت مشرف کرده
 و دواع فرمود نقل است که لعل خان بلوچ والی مستگ و طه بزبان حکومت خود و عجزه از قوم بلوچ
 برآه پیدا گرفته بود. و بادلے نامشروع صاحبت کرد و در مجاز قوم بلوچ برآه خواهی بیداد بخدمت
 خواجه بیجان جمع آمد و حضرت علی بر حال و احوال ایشان طالع با صحت از بندگان خدمت خان کو پیام فرستاد
 لندی و سلم اجتناب کرد و نصیحت فرمود. و عرض طویل سیکله و تزییر تحریر کرده فرستاد
 چون شرف مطالعہ درآمد نشان انگیر خان مذکور که بکشت اخذ علفینه منقوش بود به دست صاحب

مالیده دور انداختند و در همان حالت قیصر زبان آوردند که ملک بخت درویش است هر کرا
 خواهد رسید به فرستاده آن خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از کشت خراسان تاخت آورد
 و مال بیست سال عجب و سخت لعل خان در معرض غیبت و تالاج رسید و او خود هم بدست غنیمت سیر
 و تکیه شد و نقل است که لاسد خان حاکم ملک شگه در شمار شاه غرور و کبر آنار بندگان ندارد و امید است
 منطوقان چند خبر بدست فرستاده رسانیدند و روزیکه خان بخدمت حاضر بود به نظر استباه
 دهند به پنجهای چپند با و گفته فرمودند که اگر از - از ارم دست بازنداری فرماندهی ملک قوم
 سکندر خواهد رسید خان که از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود برگرفته حضر
 گوش نهاده تا آنکه بعد از مروریایم چند خبر و کسبان با و تیزی و آوید و لیرانه و حبست نیز
 مروانه بکار آورده اسیر کردند و حکومت ملک بآنها قرار گرفت نقل است فرموده خواجگیان
 جهان که در حوسه رشیدی و مولائی کسے راسے زید که در در حضور از خبر داری بندگان خود
 غافل نباشد و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت پردازد و درین
 محل مولوی سلطان محمود که صاحب امرشاد بود و التماس کرد که با آنکه بنده را با جازت بخت
 گرفته و با خود مرده اند اما آنچه بیج صفت قوت و غرور نمی بینم پس حال دل حسی گویند خواهد شد و شاه فرموده حال جاریست
 بیعتی نفس شایسته و در دست نیست و منحصراً شسته ام و حضرت علامه جهان جان واقع دیدند که بر این تپاده اند و از این خلیفه خود
 از مولانا محمد عابد بنید که تعبیر و توجیست عرض کرد که بر این جهان با برین بود است حضرت ایشان را به تخیل هم حکم است
 خواجگیان جهان بسیار پسندید که نعام حضرت العطیات بجا آورده اند که چون مال با صغر نمودار شد حضرت حاج
 سلیمان جهان فرموده خدا بخیر کند از ان وقت مرض نه که عارض شد و روزی روزی گشت با این روز اوقات
 خلیفه واقع شد تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد و ناتوانی و شخافت بحد رعایت رسید
 و قریب که زمان حوسال قریب تر بود حضرت خواجگیان سلیمان به بکار اسلام میکردند و دست
 حق پرست بر سر نهاده اما از کسے نشانی پیدانمود که شایان چنین حرمت و سلام
 باشد چون وقت تجدید فرارسید با اشارت در ادلے نماز مشغول گشتند و او را و همراهمان

بعد از آن رفته توجیهی حضرت خواجه متوکل فرموده استفسار کند که گویست این صاحب چه کسی
که حاضر جلسه بودند التماس کرد و قبل از آن بخش صاحبزاده شماست ای که حضرت خواجه بایده
در رسیده عرض کردند که بزرگام حرمست انعام است بنده را قبول فرمایند که در خدمت فقیر
و محاورت مزاج سعادت سرمدی و دولت بهی در یابد باستماع این خواجه سلیمان جهان بسیار
خوشدل و از بس مهر و گشتند و حضرت خواجه مارا کوکب الطیف و عالم طفت تنگ تر
گرفته و نمتهاست اولین و آخرین تقویض منموده لب پاک برهن مبارک حضرت
خواجه مانده و نغش فیها من منی بزبان حال ادا فرمودند و بعد ازین قامت پاکه است
کرده پائے مبارک دراز کردند و جان خود را بحبانان سپردند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ**
فهرست خلفائے حضرت خواجه سلیمان بسیار است - اما اشهرترین خلفائے که نخواستند
حقیقی علم شیخت برافراشتند چهار یار بودند +

اول محمد یاران که صاحب جسد و حال و خدیو کمال بود و در نشه باذه حق محبت شاد
و در قدمه غرق و کرامت نامور و نامدار +

دویم مولوی محمد علی بکشدوی که دل و اندام محبت و جگر حراست سیده پیکان و دشت
ولداده و جسد و سماع جان باخته محارفات حقیقت شاع طبع سلیمان جهان - و جهان طبع
مستغرق غلام تغریب و تجرید شاد و دریائے تیغ و توحید +

سومین حافظ محمد علی شاه خیر آبادی جامع محبت و عشق غواص دریائے فنا فی الله بسیار ارج
بقا بالله صوفی صفا کیش - درویش سینه ریش - به فقر و سلوک معتمد و بحر حق عادت
مشهور +

چهارم مولانا احمد - حاوی شریع و طریق خازن خزینة کشف و تحقیق مخبر حکماء عرفان و
سرست کیف حدت و هیبت ان رحمة الله تعالی اجمعین +

مولانا نور محمد زار و والہ

خلیفہ اعظم و محب محمد مجتہد خواجه نور محمد مہارویؒ است۔ ہم از مد ساز و یار غار شیخ خود است
عالم عالم علی ماہر روز رسی حقیقی آوردہ اند کہ او را غار عریضہ متنہن بہشتیاق و نور غلبہ
ارادت بخدمت خواجه نور محمد جهان فرستاد۔ جو ایش دادند کہ اگر منہا شے نیست بہیت است
بہیما انصاحب نور محمد مہارویؒ درخواست باید کرد۔ بوصول جواب با مثال امر و مضیع
مہارو۔ و شے پائوبی حضرت شیخ دریافت و تشریف بہیت حاصل کرد۔ و بلندک
زمان اکتساب کمال بہ استفادہ کردہ کار خود کہ پسیل رسانید۔ نقل است کہ ایشان قبل وقت
مرگ بیاران خدمت فرمودہ بودند کہ دم آخر اول قولان گفتن اشعار عاشقانہ مکرر با
و دم کہ پسند سپید و جگ کنند۔ سوم و دو چار تن نوکر اسم ذات بطریق جبر جاری دارند چنان
ہنگام در سید۔ و آن عاشق پاک باز جان بحبائلان سپرد۔ تا دم بدین لفظ ہو ہو از قلب پاپ
جاری بود۔ و مردمان کہ جمع بودند صاف شنیدند۔ تا یخ وفات آن برگزیدہ آفاق
ششم جادی الاول سال دوازده صد و چہارم رقم است۔ و از حضرت میدان و پیران
بسیار بودند۔ و سلسلہ پاک او ہنوز برقرار است رحمۃ اللہ علیہ +

قاضی قائل محمد بن چغای محمد شریف

خلیفہ استین محبوب النشین خواجه نور محمد مہارویؒ است صاحب علم صوری و معنوی کا
روز بطنی و ظاہری و مائل و شیفہ و جد و سماع بود۔ از با و احبہ او شیفہ خانقاہ داری
مستمرہ جاہلیت۔ آوردہ اند کہ او بہ تشریف بہیت در اندک ایام بہیت ام عالی و مضجع گرامی
فازگہ دیدہ بقدر تکمیل رسید جمعی طالبان را در سایہ تربیت خود در بہیت تم قرب حق
رسانید۔ خلفائے بسیار بودند کہ از ملقین و ارشاد کوائے نزد و دوع برابر آشتند

وفات آن صاحب کمال در سال دوازدهم دولت و در مرقوم است و بعد وفات این
خلیفه و فرزند لبند خانی احمد علی سراج به شیخ تاج الدین فرمود بوی بهایت نشاء
خلق خدا بنیادی کرد و بنیاد حضرت شیخ غلام فرید که صاحب نعل و ایشاد و اهل درد
و مضطرب است بر جاده شیخ قیام دارد و سلسله اجداد کرام را رونق تازه و زینت باده میدهد
سبحه الله تعالی ۴

حافظ مولانا محمد جمال

اذا عاظم خلفی اخواجه نور محمد مهابت عازت کمال صاحب جد و حال خدیو جمال و
مقال بود و نامت را از در خدمت شیخ لیسری و وجیت او با اشاره روحانیت شیخ ابو الفتح
رکن الدین نبیره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین بلستانی رقم نموده اند منقول است که حضرت شیخ
قسمت خامه فغان با و مفوض بود احوال برکت اشتهال او بسیار است که درین مختصر
گنجایش ندارد و سال آن برگزیده ایزد متعال در سال دوازدهم دولت و
منقول است و مثال خلافت او به شیخ خدا بخشیده بود که بعد سال شیخ و
اولی حق لقین و هدایت شیخ جمیل بجای رسانید و در سال اسرار کمالیه که احوال حافظ
مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق قصار نمیت فرمود و در وضو مانند جوانان
زودی باید کرد و در نماز همچو ضعیفان و عجز و کمسار و روزی یک بار میر شاه نماز بامداد
به عجلت ادا میکرد و آداب قیام و قیود محفوظ نداشت فرمود و بر خود دار تو در مدت قلیل
نماز را از ضبط آوردی من چپاه از صد سال میخونم و بزودی ضبط آوردن نمیتوانم
میفرمود الوضو علی الوضوء و علی بنی است و میفرمود که شیخ رکن عالم را و سلسله خستیه
از حضرت سلطان المشایخ نظام الاولیا اجازت است و میفرمودند که از جمله یاران حق سبحا
تعالی بحضرت توشوی فضیلت تو کل داده است ۴

حضرت اجالہ بخش شہتی تونسوی باریک اللہ تعالیٰ

گوہر شہار قلم فستہ بر سر آئے ویم اسماء حقیقت اسوۂ اصفیاء قدوہ اولیاء شہین
اصحاب سیر و حضور شمع شبستان انجمن لایزال و لانا حضرت اجالہ بخش شہتی تونسوی
بارک اللہ تعالیٰ بقائمہ نبیرہ و صاحب مہم حضرت خواجہ سلیمان جہان است آئینیت از
الوارا آہی و سہارا تنہا ہی بر چادہ شہیت قدم استوار و بر چادہ شہیت و طریقت اقتدار دار
و گرمی بزم اور سہ و مہری نفس و زہر پر ہوا دہوس را معدوم ساخت و آئینہ خود بینی پندار از
حرفت جلال او بگذاخت عجلہ تو حید و تغریب پیکر موزون ایوبی کم و کاست جس بعلت عرفان مہر
بر قامت نیکی امد است آمد خلق حسن دارد و دغوان پهن کسوت صوف اور اطلس میا
شالان حرف میزند و بہرستیاری مایہ توکل و پانداری مایہ استغناء ہند بادشاہے میکنند
الحق ذات پاک او سب جمع صفات و مظهر کمالات است از جمال و کمال اولیاء صوف پوش
و خرق و عادات اصحاب حق بر حق میوش یاد میدہد

لے چہرہ زیبے تو رشک ثانی آری
ہر چند وصف کنیم و حسن بان بالاتری
آفاقہا کہ دیدہ ام سہر بیان در دیدہ ام
بسیار خوبان دیدہ ام لیکن تو چیزے نگری
ہرگز نہ آمد و لطف چیزے رویت بتر
شمسی نداغم یا قمر یاز ہرہ یا شتری
فقیر مولف بشرف بیت فتح امدار دہر چہ کہ ہوس نیلے غرار دہر و از فیض خدمت
صحبت آن سلاطین فریشت و سر مایہ دانش باز میدارد و با وجود ہمہ تر کسبندی و سہرا با از
جذب نامہ و وسعہ ناکام با بحسب ہمیر سہر بہشت کہ بخت مساعدت کنند تو فریق حق رفاقت تا
ازین دار و گیر خودی و خود آرائی و رنگو شہت میشت استخوان ابدل رگمان کوئے تو نہ نما
کفت خاک را غبار راہ و بہشت ان حق آگاہ کنم۔ اما سر خم بام ایوبہ برگوشہ چشم رعایت و
دخواست خداوند کارم منحصر و موقوف است بقول حافظ شیرازی

توبستگی چو گدایان بشر طر مژدکن
 که خواجه خود روش بسنده پروردی داند
 در آن زمان که خواجه مایه بقریب زیارت سبابت عالیات سه زمین دار اخیر اجیر السیراب
 و شادات گردانیده بود بنده نادرم خریدید - در خلوت جمل شش حضور حق داشت الله الله
 نهی زمان بود - و فی مکان که غیر از انوار و تجلیات و برکات و حسنات چیز دیگر مد نظر
 و بود فوراً کرام و شام و بنده پروردی و بنده نوازی آن محسودم آنام و خودی حشمت و توبه کاسبانی جاوید
 مقرون حال داشتیم در آن ایام مصر بنیام کلبه احزانم بود و گوشت کلاه من را تشر شاه انجم سپاه همی
 میکرد و از آغاز باد و تاب بصف شب آفت در هجوم و اثر دام عام از کثرت عجزان خدمت میشد
 که یک بر دیگر میفتاد و بعضی طفل و مردان ضعیف اسباب امانال میشد
 در نخل تماشای قدرت خدا و تصرف قبول خواجه مایه خصم بدین داشت و نشیندن
 بعد آنکه از خدمت من از حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا خلعت نخست حاصل شد و نظر
 زیارت حضرت خواجه سراج الاولیا عزم گجرات نمود - فقیر هم کاب بود چون به قصه ممانه
 رسیدند و اراده پاک پشن کردند ظاهر شد که راه آهن خوات است و در جایی که کاشک بخار در موضع
 توقف بود که آئینی خیلے تحس و یاس عاید حال همراهمیان خدمت گردید - و فقیر سبابت
 عرض حال نمود - فرمودند که رجوع مایه حضرت پیران ما است نه بر کاشک بخار شما - قصه بعد نماز
 مغرب شخصی از قوم هند که لاله رام نام دارد و اتهام تعمیرات راه آهن با و مفوض است بمشائی
 شد و از آن رو که پیشین با و شت ناسا بودم خیلے زحمت کشید و در تراضع باز کرد و گفت که یک
 کاشک دستے دارم اگر شما پسند فرماید چهارتن را بر احوال تمام تا به پاک پشن - من هم ماندم که
 با شماع آئینی مسرور شدم و بدل آوردم که خیر حضرت خواجه ما - و صاحبزاده محمود - سراج علی تابیر
 مقصود آمد و رفت خواستند فرمود - و درین دیار غربت و مسافرت این هم غنیمت است -
 چون شش حضوری باقم - و عرض داشت کردم - تبیم فرمودند - که اهل معرکه را از شش زیارت
 محروم داشتند و تنها رفتن خمس - نمی آید - خیر بر خاسته رفتم و بجای خود شستم تا آنکه قریب

بیک ریح شب نگزشتہ بود کہ یہاں لالہ رام پر بسیم بالینم رسید و گفت کہ ہشت منزل کا اسکہ دستے
 غیر طلب بہ باعث ضروریہ از چوکیات قریب جواد در رسیدند و برائے سفر بہت
 ہشت تن کفایت میکنند یہاں کہ او سخن تمام کرد و بخدمت فتم و عرض کردم مسرور
 شدند و بہر دانِ مہر کہ قریب بہ بہت و چہارتن بودند ام فرمود کہ بعد از فریضہ باداد سامان
 سفر دست کنند القصہ علی الصباح برکات فیض انتساب تا بہ پٹن رفتیم و دولت
 زیارت ہزارات پیران سالہ نصیب ما گردید و از انجا عزم احمد آباد فرمودند و بعد زیار
 عقیبات عالیات عثمان عزیمت بصوب ادنگ آباد عطوف فرمودند و فقیر و بیک و بادی
 طریقت محمد یعقوب خان کہ از حامد و عیان اجمیر است عز رخصت دریافتیم و درین
 چند روزہ سفر حضرت خواجہ ماچند ان نوازش و اکرام فرمود کہ گفتن سے آید آئے خواجہ
 راشاید کہ بہ بندگان بخشاید

خوش آنکہ تو باز آئی و من پائے تو بوسم
 آنجا کہ توفتی نفسی جائے گرفتگی
 درجہ فتم خاک تہم جائے تو بوسم
 آنجا روم و گریکستان جائے تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجہ سلا الدین احمد صابر

مہر پر توحید و استغراق یہ خیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظاہر خواجہ سلا الدین احمد
 خلیفہ اعظم و امام حضرت خواجہ فرید الدین فرید اللہ است و آوازل حال خدمت
 قسمت لنگر باؤ مفوض شد۔ آتا تابت و دوازده سال از طعام مطہج یک دانہ در دہن نہیندا
 بہ ادراک منہجی حضرت خواجہ فرید اللہ اسمر و گشتہ بہ لقب صابر بہت از فرمودہ و بہ تشریف
 خلافت منتخز نمودہ و بر حکومت دہلی مشال نوشتہ باؤ مفوض کرد و گفت کہ اول بخدمت شیخ

جمال الدین بانوی رفته نقش نگین شیخ بر شال نکو گر گرفته قصد وطنی گسند آهوده اند که
چون خواجہ صابر بانسی رسید۔ در حالت شکر و ذوق کدام مزین حال او بود۔ بہ سواری
چو ڈول اندرون خافت اہ برفت و از چو ڈول فروغیسا۔ ہر چند کہ زمین اعلانی غیر مول
خواجہ جمال مکہ رسید۔ آتا تادریغ انقاہ استقبال کرد۔ و بر جد حائے داد۔ و با ہر گز نماز نشام
ادا کرد۔ بعد شروع از نماز خواجہ صابر بشال حکومت از کیسہ برآوردہ۔ بہ خواجہ جمال نمود۔ و زمین
نقش نگین عرس کرد و آنوقت بیکنا گاہ باؤند بید و چراغ گل شد خواجہ صابر بگوید و چو چرخ دم کرد و چراغ
بلور دست خواجہ جمال بجاہدہ و پیر جلال از دست خواجہ بگرفت پارہ کرد و فرمود کہ بچاہد ملی تاب نقش نگین جہان
شمارد و خواجہ صابر بشنیدن این سخن و غضب آمد و فرمود کہ تو بشال من پارہ پارہ کردی و من بسند ترا
پارہ پارہ کردم۔ پسیدہ از اول با آخر گفت از اول بعد ازین خواجہ صابر از انجام خص گروید
و با جود ہن رسیدہ بحال و در خدمت خواجہ بنیاد الاولیاء عرض داشت کرد و بعد از مروت ایام
چند خواجہ صابر با جازت خواجہ فرید الاولیاء بسبت کلیر توجہ کرد و بہ ہونہا سکونت و در زمین
و ہدایت خلق خدا سے موفور بحالے رسانید۔ و کار۔ نے نمایان کرد و سال وفات آن
صاحب کمالا ششصد و نود و مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ شمس الدین ترک پانی پتی

مرید و خلیفہ بزرگ خواجہ علی احمد صابر است صاحب مہتمات عالی بود۔ و بہرین قویہ داشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید کہ اور نسبت حلاوت بہ خواجہ بنیاد الاولیاء ہم صادق است
چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافت و در منصب کلیر رفت۔ شیخ شمس الدین ہم معیت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد۔ چنانچہ بعد وفات خواجہ علی احمد سلسلہ صابر بہ
بنام او توط نام یافت سلسلہ نسب اہو امام خلیفہ بن علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ تہی میشود۔ و
آوردہ اند کہ از خطہ کلیر مفارقت کردہ۔ در منصب پانی پتی سکونت اختیار کرد۔ و در منصب

شاه مرتضیٰ علی قلی در بنگامه محبت گرام داشت و فات او در سال بنقصید و پانزده و
 برادریست بنقصید و بریزه مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ

شاه ہر ربانی لاہوری

از اعظم علماء و خلفائے شیخ شمس الدین کاست بر تہ نہایت مشغولی و استغراق داشت و عمر
 دریا نے محبت و باو یہ پچاس سال فنا فی اللہ بود و فات او در سال بنقصید و چهل و نہ
 مرقوم است

شیخ جلال الدین بانی تپ

صاحب حال خود یو کمال بود و خلیفہ شیخ شمس الدین کاست است و دریا نے فنا فی اللہ و میر
 نبر و بقا باللہ است۔ اصل نام محمد بن محمود است و از حضرت شیخ خود جلال الدین خطاب یافت
 سلسلہ نسب او جبریت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ می شود و سماع بسیار
 دوست داشت سیف زبان بود۔ مدام بمراقبہ و اعتکاف می ماند و کتاب زاد الابرار از
 تصنیفات او است۔ و دو کت شبستہ حریم شریفین مشرف شدہ بود و خوان کرم اوین
 و وسیع بود۔ و بسیار فقر و مساکین بہرہ می یافتند۔ و فات او در سال بنقصید و شصت و
 پنج مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ

شیخ احمد عبد الحق دلی

خلیفہ مستند شیخ محمد عرف شیخ جلال الدین بانی تپ است صاحب کشف و کرامت و عرق
 و عادت بود۔ و در تمام طریقت عتاسم عالی و منصب گرامی داشت از ابتدا و وارفتہ عشق
 و مکرشتہ محبت بود۔ بالآخر بخدمت شیخ فائز گردیدہ بمقام بلند و پایا رسید و اکتماب۔

علوم ظاهر بخشد شیخ تقی الدین طے نموده۔ و در حرا و سبیا با نهائے سکونت و زید و بنده محنت
کشیده و روانے ریاضت و طاعت حق سبحانه تعالیٰ کوشیدہ منقول است کہ او در حرا
بود شب جمعه در مسجد و اوردند مسلمانان مجلسه اذان میگفتند۔ و با و جم گفتن اذان میخواست
کردی پسید کہ سبب بخارا اذان چیست گفتند کہ بروایت قوی با رسیدہ است کہ اگر شب جمعه
بہفت بار اذان گویند حق سبحانه تعالیٰ از آفات و بلا بندگان را محفوظ و محروس دارد و فرمود
درین کار مرا معذور دارید زیرا کہ اگر کسی خدا را بنظر آسانی و آسائش خود ستائش کند
بنده خدا نباشد نقل است کہ او را با شیخ نور قطب عالم نسبت ملاقات دست داده بود۔ و با شیخ
فتح اللہ او همی ہم صحبت او موافق نیامد۔ زیرا کہ شیخ فتح اللہ طریقه زاہدی و در شین داشت
و شیخ احمد در شرب عشق و محبت متفرق۔ چنانچہ مدتی در گورستان تکیہ زود بہت خود قبر
کا ویدہ فریبشش ماہ در آن قبر مشغول ماند۔ نقل است شیخ احمد میفرمود کہ منصور طرف عالی
نداشت۔ از بخت مادہ اسرار بیرون زد۔ مردان حق کسانند کہ دریا مانوشند و آروغ نیارند
و نیز میفرمود کہ لطف می بخوی شاعر ناقص بود از آنکہ گفت لیکن

صحبت نیکان جهان گشت خوان عسل خاندہ زہر گشت

و میگفت صحبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ صحابہ را بود۔ صاحبان حال و خدیو
مشریان کمال را اکنون حاصل است۔ آورده اند کہ او در مسجد جامع پیش از ہر ہفتہ و جارب
میکنند۔ آمانیداشت کہ مسجد جامع کہ ام طرب است۔ چون میدان او۔ ذکر لفظ حق
بر چہرہ میکردند۔ بر صحنہ ایشان ہفتہ در سلسلہ او مہود است کہ بہر کار حق حق
گویند۔ و میگفت کہ ذات پاک حق بے نام و بی نشان است اگر اسمی از اسماء آن نواز
پاک را اطلاق کنیم بہتر از اسم حق نباشد کہ معنی اسم حق سزاوار ہرہ کمالات و ثابت بندت
و در سالہ الزار العیون شیخ عبد القدوس در توجہ بہ این اجمال سخنان حسب صلاح ایشان
گفتہ است و مشہور است کہ چند مردیان سلسلہ او بہرین کلمہ جان وادہ اند و در خانقاہ او

از غیب سہین ندائے آمد و وفات او در سال شہتصدوی ہفت مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ فرست
خلف نامدار وے نیست *

فہرست

شیخ محمد عارف فرزند لبند حضرت شیخ و شیخ محمد زبیر حضرت شیخ و شیخ عبد الستار
و شیخ جلال الدین تھانی سری و شیخ عبد الغفور عظیم لوری و شیخ جان جنپوری وغیرہم
رحمۃ اللہ علیہم اجمعین *

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین بانی تہی

خلیفہ معتبر پیر بزرگوار خود است جامع علوم شریعت و طریقت و شرب فقر اشان عالی داشت
و بہ تجرود و تفرید یگانہ۔ و بہ شوق و محبت یکتائے زمانہ بود۔ بہر دو پائے او بہ بہ مرض
بیکار بودند۔ آنا و غلبہ سکرو و جد بنوعیک کہ ہیچ آسیب بر پائے او موثر نہ بود۔ و محض یک
روزے و خیالت عم بزرگوار او شیخ ادبیں و رسید فرمود کہ بابا شبلی از برساتن تو
و حسناتش بخور و بخیز و دیگ گویند کہ شبلی کرامت خود آشکارا میکند با سماع اخنی شیخ
شبلی بنیست۔ و تا آنکہ در حدیث بود گاہے در عالم تواجد قیام فرمود۔ و بیدار
تشنہ باوہ حریق سیراب و گم کردہ رمان منازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد۔ و ہدایت یقین
او عام بود کہ کسے محروم نہ رفت و وفات او در سال شہتصد و پنجاہ و دو مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ بہرام شہتی

خلیفہ شیخ جمال الدین بانی تہی است۔ یگمیل سکونت بر ناوہ ختیار کرد۔ و بہر حکم شیخ
در بیدولی اقامت فرمود۔ صاحبیہ الاقطاب آرزوہ است کہ حکم تصبہ و رتعدی
عجا در ان پروا خستہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود۔ بہر اودہ ضبط کردن زمین مذکور وارد

مجاوران نمی‌آید و آن آغاز کردند. بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شد و در هوا حلق است
و بعد ساعتی بر زمین افتاد و قریب ببلال رسید. آنجا آخر اجتماع دعا و مجاوران
صحیح گشت و از اراده ناصوات خود با آند. در خدمت عیال و ملان سحر موافق حلقه رسیده
سال وفات از شصت و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف حشپی

مخلف الشریع خلیفه اعظم شیخ احمد عبدالحق است بوفات حضرت شیخ بر سر شریعت
حلقه و فرموده طالعمان حق را در مقام مقصد رسانید صاحب راجع الولاية آورده است که شیخ
عبدالحق را چند پسران بوجود آمدند. آنادر صدر حیات نماند با آخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یا
و شیخ عارف صاحب حال و فضل و کمال عابد و مولع بود از سبک پسر بوجود آمد. شیخ محمد که تخریر تفرقه
مثال نمود داشت. با خصوص شیخ عبد القدوس سنگوی از مریدان اوست وفات او در سال
هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار حشپی

از مقربان یاران شیخ احمد عبدالحق است که مرده اند که در آن حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار
شام و حدود خدمت حضرت شیخ عبدالحق حاضر میشد. تا هیچ التفات نکردند. پایانی
در آن نظر لطیف پس او کرد و به قرار بر سطح زمین بنیادخت و چند حالت دیگر و بختیار
بهر تهر بعد از این حضرت شیخ یک جرم آب و کرامت و هنر او را دید که بقدر حال شورش
میخوردی و گویا شسته تمام امتیاز و قوت فائز گردید. و به تکمیل تربیت مشرف شد وفات
در سال نهصد و ده مرقوم است +

شیخ عبد الفتاح دس گنگوہی حشتی

مرید و خلیفہ شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است صاحب علم و عمل جامع اصول شرع و طریق سرشار باوہ تحقیق بود۔ اگرچہ بہت ارادت ظاہر بہ شیخ محمد دشت اتا تربیت تکمیل باطن از حضرت شیخ احمد عبد الحق متحقق است بہ روحانیت حضرت شیخ پیوستہ بود صاحب انبیا است۔ آورده اند کہ زمین مے کاوید و جحاش میگرد و اگر چہ بے زائد مے بود بذیل فقر میگرد صاحب اخبار الاخیار فرماید کہ اور امریدیان بندگان بسیار بودند از انجملہ شیخ بہرور بود کہ در او اہل حقیقت و نگیزی سروکار داشت بالآخر فیض و تقیات شیخ تکمیل یافتہ بہ مرتبہ اعلیٰ فائز شدہ و یکے از مریدان او شیخ عمر نام داشت کہ بسیار صاحب بہت و محبت بود۔ و در مقام عالی کار فرمائے نیگردد و حضرت شیخ را اولاد بسیار است و وفات در سال ۱۲۵۰ھ چیل و پنج مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ عبد الباقی دس گنگوہی

فرزند ارجمند و خلیفہ حضرت شیخ عبد الفتاح دس گنگوہی است صاحب ذیل و کرم۔ خدیو کمال فقیہ و محقق شہناور محیط فناء فی اللہ و خواص مسلم بقا باللہ بود۔ آورده اند کہ سلطان سکند بن بہلول باو و قریب ندیمان خود بقصد آسمان در خانقاہ شیخ وارد شد۔ حضرت شیخ نگہ گرفت آہو پیش سلطان و نان و خینی و سلاوہی رطب پیش در رائے سلطان بنہا و کہ سلطان و ندیمان او بہین منیت کردہ بارادہ بخان آمدہ بودند۔ بوقع خینی سلطان متحیر شد۔ حضرت شیخ فرمود۔ بابا جانے عجب حیرت منیت حق سبحانہ تعالیٰ دوستان خود را و مرکز ارباب ویاثر سارے پسند و وفات او در سال ۱۲۵۰ھ چیل و پنج مرقوم است ۴

شیخ جلال الدین تھانیسری

خلیفہ نامدار حضرت شیخ عبدتوس گنگوہی است۔ اس شخص است و وفات سال
 ہو کہ حفظ قرآن ہم سانیہ و پڑھنے سالگی از علوم بہرہ منکشتہ درس میگفت بالآخر
 از خدمت حضرت شیخ فیوض نظام و باطن در بود۔ و بعد از بزرگ و منصب شرفاثر
 گردید۔ آورده اند کہ او را در سماع غلو بسیار بود۔ روزی غزلے بہ بحان نجاش گوش خورده
 از فراسام بسط زمین بفتاد و هیچ گزند رسید۔ از وجودش بسیار خوارق کبر و عظمت
 آمدند۔ وفات او در سال ۱۰۹۹ و ہشتاد و سہم رقوم است۔

شیخ عثمان بن پیر

خلیفہ سعادت پیوند فرزند ارجمند شیخ عبدالبکیر است۔ و دیاب منصب دیگی بابا ابرار خان
 اورا منازعت و مناقشہ روئے داد۔ تا آخر کار منصب مذکور بر فوات او قرار گرفت۔ وفات
 در سال ۱۰۹۹ و وفود ہجری مرقوم است۔

شیخ محمد صدیق لاہوری

صاحب علم و کمال بود۔ شان عظیم داشت۔ و تدیس و توفیق طالعہ ان علوم نظام و باطن
 میکوشید۔ و خلق بسیار از لواحق نجیب از خدمت او فیضیاب بودند۔ فہرست پیران
 بچند واسطہ بہ شیخ شمس الدین شرک پانی پتی سے پیوند وفات او در سال ۱۰۹۹ و وفود ہجری
 منقول است۔

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان بن دیرپانی تپی

مرید و خلیفه پیر بزرگوار خود است صفت کما صفت مومن میشت و به فضائل غرق کرامت شده بود
 بود سبب این نیامد و گاه داشت و عجز است و توکل معول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال
 و حل بودند شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر دوست که مدام در حالت کسرت مشغول داشت
 وفات او در سال یک هزار و نه صد و هجری مرقوم است *

شیخ نظام الدین تھانیسری

مرید و خلیفه شیخ جلال الدین تھانیسری بود نام پیر بزرگوارش شیخ عبدشکور است جامع علوم
 ظاهر و باطن - مجمع کمالات صوفی و حنفی حادی رموز شرع و طرق و ماهر اسرار عرفان
 عتیق صاحب صبر و صفا و دامن فقر و تسلیم بود - و فائز غیب پیش نظر داشت و ادب
 که صرف کثیر و بدل و افزاست یا کرده بود - ما شاه وقت جلال اکبر را به جسد برد
 و به نایب در حق او حکم اخراج از دیار بهت صادر کرد اول بجانب حرمین شریفین رفت
 و بعد از زیارت چون باز آمد - در میان پور رسید و به هدایت خلق خدا مشغول شد
 اما باو شاه مترشانی دست تقدیر و تعدی دراز کرد و شیخ منواله ناچار به مادر الزهرا رفت
 و از آنجا به مدینه منوره رجوع نمود - آورده اند که او صاحب تصانیف است شرح سوانح انجم الی
 شرح مسابقت قدیم و جدید تفسیر طریقی ساله حقیقت سالک انجیز از اشهر تصانیف است
 و او را به سلسله چشت مشرف خاص است که در ضمن تصوف معیت که نیست بلکه از کشفیات
 و توحش است خود است و وفات او در سال یک هزار و نه صد و چهار هجری مرقوم است *

شیخ سلیم خشتی صابری لاهیوی

خلیفه کامل شیخ محمود صدیق لاهیوی است جامع بود میان عشق و محبت سماع و شکر و وجهه در
مجموعه تمام بلند و پایه اجابت داشت و در حالت سماع بسیار مشغول میبوده حتی که نوبت نماز
صبح می رسید و تا دو سه روز بحال خود نمی آمد و یا این جلسه در اتن بچیان می نشستند و
تکفین و تدفین و غیره در خدمت مد صاحب لقب ساینف هم هست و کلام او از این منبر
لطیف و شیرین است و نیز اشعار دارد و وفات او در سال یک هزار و سی و هفت رخ نموده اند *

شاه اعلی خشتی پانی پتی

صاحب تبر نسیم و ملایح منیع و مرید و خلیفه شیخ نظام الدین پدر خود است و یک طریقه
خلافت از حضرت نظام نارنولی که سلسله او بحضرت شیخ حمید الدین مخفی السوالی مانا گری
منتهی میشود پوشیده بود چنانچه این بیت گواه عدل است

نظامش پیر دهم پدرش نظام است نظام درجهان بر قوس تمام است
و شیخ اله دیا مرید و مفوظ او موسوم به بحر الجواهر ترتیب نموده است صدر اول نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب به شاه اعلی گردید
آورده اند که در اوائل شاه اعلی خشتی تقبیل پیاگری بود و در سلک ملازمان امیر خاغان
تعلق داشت بعد از یک حین سخت بیداری و ری کرد و ترک عملات ملازمت گرفته
بوطن مالوف آمد و با شاریت پدر عالیت در روزاویه عبادت و کعبه و قناعت بنیشت کرد
با آنکه درجه محکم بود و صورت مثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پیدا آمد
و گفت که قسمت شما نزد ما محفوظ است - باینکه خوشیتن را در نارنول برسانی - از آن ناشی
مستی و پیغمبری در حال شیخ شاه اعلی مستولی گشت و بعد از آن حالت فائز نارنول گردیده

بہ سعادت شمس المازنی حضرت شیخ معزز و مشرف شد و در اندک اوقات پیران طایف
 بہرہ در کابلیاب گردید۔ نقل است کہ در خلافت شاہ شیخ اعلیٰ جتئی چاہے بود کہ آب آن قعر شہریت
 و تانخی داشت۔ روزی حضرت شیخ چند کاک کہ موت تبرک استانہ حضرت حماد قطب الدلیا
 است۔ درون چاہہ پیداخت و فاتحہ گفت۔ بعد ازین کہ آب از چاہ برآمد۔ از بس لطیف
 و خوشگوار بود وفات آن مایہ برکات در سال ۱۰۴۲ ہجری و سنہ منقول است۔ آورده اند کہ بعد وفات
 مے نے از متعلقان سلطان وقت تعمیر رونند و بنیاد داد۔ شبہ ششم تعمیر در واقعہ و تعمیر
 میفرماند کہ اگر لٹے سنگ چہوترہ مزار پختہ تابوت نکست مخروہ و پارہ خشت بر پائے من رسیدہ
 بامداد مہم تعمیر تعمیر واقعہ پرداخت چہا پنجہ بواجہ اکابر و امالی شہر تختہ تابوت برداشتہ
 پارہ خشت کہ در واقع تانبہ زانوے شیخ رسیدہ بود۔ برآوردند۔ در آنوقت کہ انیکہ لغش حضرت
 شیخ را بحیث حال میں بودند۔ تہم کیفیت مذکور پہنچ آسیدہ سیدہ۔ و علوہ جمال وجود مظل
 بصورت اصلی برقرار است۔ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

شیخ صادق گنجی شتی

خلیفہ اعظم شیخ نظام الدین تھانی سری انجی است۔ در زہد و ورع عظیم الظہیر و محسوس و محاصرہ
 افغانان را عزیز تر داشت و میفرمود کہ استحکام و اعتبار ایشان در مقدمہ دین بسیار است
 مرمیان او اکثر صاحب سلیم و رضا بودند۔ چنانچہ شیخ و او و فرزند و بسند او را با محبت چند و دو
 نشان محبت باطن جہانگیر بادشاہ دہلی در حبس شدید نگاہداشت و از غایت صبر تحمل
 کرد و نامت دراز در شد و بدیند۔ پس بعد وفات حضرت شیخ صادق در سال ۱۰۴۲ ہجری و سنہ
 مرقوم است۔ و تفصیل خلفائے نامدارے نیت۔ شیخ ابراہیم۔ شیخ عبدالہادی کہ در شاہ
 آباد است و از پیمانے او آثار و انوار تجلیات طالع و ساطع بودند۔ و گاہے تیر و عانی
 ہفت مدعا خط انکود۔ شیخ عبدالہجیان کہ در سہانپور بود۔ و در عظمت و خرق عادت شہرت داشت

از حضرت شیخ صادق یک ساله در باب کلام یار است که از پس نافع و کار آمد است

سید علی غواص شتی

مرید شیخ لطف نام الدین تاجانیری بود. از سر شد این با کمال و شایخ صاحب حال و قال
در وقت تمام پنج بشرت بعیت و طریقت حلالیت شریف شده بود و بعد از آنکه میل کرد
افغانستان اقامت نموده و قوم افغانه یوسف میرید و حضرت را بسیار بودند و شربت حق میبرد
چنانچه مولانا در ویزه و سپهر شیخ عبدالکریم در باب فضل و کمال شهرت گلی دارند و وفات او
در سال یک هزار و چهل و مرقوم است +

حاجی عبدالکبیر شتی

پدرش شیخ محمود الملک عبد الله انصاری در طریقه چشتیه صاحب برید و مرید و شیخ پدر خود است
چون پدر عالیقدر و راکبر شاه بادشاه و ملی از دیار هند خارج کرد و او به جوین شهر لغین
سفر خست میافرمود. شیخ عبدالکریم هم همراه او بود و مناسک حج بجا آورد چون در میان
معاودت فرمود. پدر عالیقدر او را مقربان سلطنت مسوم کردند و او در راه بود که کونت ختیا
کرد و به هدایت خلق میاد و خلق اکثر مشغول گردید و به توبه و ایمان روانه سفر حجاز گشته بعد از زیارت قببات عالیات باز به هندستان آمد
حاجی که آمد شیخ اکثر مشغول گردید و به توبه و ایمان روانه سفر حجاز گشته بعد از زیارت قببات عالیات باز به هندستان آمد
کسانیکه در طواف و احوال فریضه حج حاضر باشند. شیخ فرمود بخوابی که همچنان بشی سر عرض کرد
که خیر اگر گرم مانید از همه اولی است. شیخ فرمود چشم بپوش و همین که او چشم پوشید
خوابت و در محبت شیخ در تمام عرفات بدر و لغزاع تمام مناسک حج بجا آورد و به ثبوت
پیوسته که از حضرت چهار پسران بودند. اول شیخ یحیی. دوم شیخ الرور. سوم شیخ عبدالرحمن
چهارم شیخ اعلیٰ حضور از ایشان شیخ یحیی از پس مولع و متواری صاحب حال و خدای تعالی بود

و جمیع کثیرین رضی ارشاد و بر تہ اعلیٰ فائز شد۔ چنانچہ شہرت دارد کہ کسی خیر کہ در فتنہ
 و راہزنی بد طونے داشت بہ اہتمام کار خود در لاہور آمد۔ و بسیار پیروی کروا تا کہ شود کار دہشت
 آخر شب بہ خانقاہ شیخ بھیجہ جو است کہ دو نقب اندوہ و دو اس گاؤں را ہر راہ نقب ہفت
 چوہہ آنا چون از نقب ہر آمد۔ قوت بصر نامساعدت کرد و عازر فتن راہ عاجز شد ہفت
 بہ فتن بلزید و از ہمان راہ نقب ہر دو گاؤں و پس کردہ۔ در گوشہ خانقاہ مایوس البصر
 بنشست۔ چون صبح دیدہ روز روشن شد۔ خادمان در گاہ او را و تنگ کردہ ہفت
 شیخ حاضر آوردند۔ و او ہمہ احوال نہ کم و کاست طناہر کرد۔ حضرت شیخ بنظر ترحم
 کہ مقتضائے صفت صاحب دلی است دست حق پرست چشم او مالید۔ بقول نقیب
 کامل الحیا گردید۔ و دیدن بینا یافت۔ و در سلک مریدان شیخ متعلق گردیدہ تا نقب
 شد۔ وفات شیخ عبد الکرم در سال ۱۲۴۰ ہجری و چہل و پنج مرقوم است۔

مولانا درویش پشاور حشمتی

مرید و خلیفہ میر سید علی خواص است جامع علوم ظاہر و باطن بود۔ و پیکر ولایت شہرت یافت
 تدریس تعلیم مستور داشت۔ و درستیصال دعا فاض و ملاحظہ بسیار میگوید۔ و بہ اکثر
 روافض و ملاحظہ مباحثہ کردہ الزام واد چہنچہ تفصیل این اجمال در کتاب غنی الاسلام
 بشرح و بسط مرقوم است و صاحب ساج الولاایت بر کتاب مرقوم حاشیہ نوشتہ است۔ و
 بشرح کلمات الوافیات موسوم ساخت۔ وفات مولانا درویش پشاور در سال ۱۲۴۰ ہجری
 چہل و ہشت مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

مولانا عبد الکرم حشمتی

فرزند مولانا درویش پشاور می و مرید و خلیفہ میر سید علی خواص است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت. و او را آخوند کریم داد. نیز گویند. و او هم این نام را اختیار کرده بود و در کاشغریت بسیار
 احکام داشت. از مقال او که در کتاب مخزن الاسلام مندرج است معلوم می‌گردد که با وجود کمال علم و تحقیق اخلاق
 نداشت. از منقول است که بزرگواران شخصی قصد تخریبش او آمد. چون بر پیش نظر کرد به هم فرموده این علم
 قطبیت رقم نموده اند. وفات او در سال یک هزار و هشتاد و دو هجری مرقوم است. رحمه الله تعالی علیه.

شیخ پنجو حشتی

از مشایخ کالین وقت بود. و در عبادت و محبت گرم و شعله‌ور و بطریق مولانا درویش
 پشاور می‌شمار داشت. و تبسلیم و قلم سر و کار. و اشعار هم می‌گفت. و شیخ چالاک و شیخ شاه جهان
 و غیره اکثر از خدمت او استفاده کرده و فیض باور یافت. وفات او در سال یک هزار و هشتاد و سه مرقوم است.

شیخ ابوالحسن القحشتی

اناکار روزگار و مشایخ باوقار است. ارادت و محبت او به شیخ سلیم صابری حشتی متیقن. و صفات
 زهد و کمال اهل قریع بود. تمام عمر در ریاضت و ارشاد و هدایت بسر برد. وفات او در سال یک هزار و
 یک صد و هشت مرقوم است.

میران شاه بیکه حشتی صابری

از مشایخ پایلیست مقام رجب بود. و سلسله عالی مرتبه و پیچیده واسطه. به شیخ احمد عبدالحق
 ردولی منتهی می‌شود. صاحب خیر و جد و سماع و عشق و محبت. و با اصحاب نیا سر و کار داشت.
 و اشعار نیز با این مثنوی تخلص به جقائق و معارف بسیار گفت. و امریدان و مبتغان صاحب
 حال و قال بسیار بودند. شیخ اعلم الدین جالندهری از اشتهر خلفائے اوست. و نواب
 بکهارخان از امریدان اوست و مشهور است که نواب مذکور در احوال عال منظم و محتاج بود.

بالآخر برکت دعائے شیخ شاه حبیب که همکار عروس ملت کامرانی گردید بقبول ضعیف یافت
 او در سال یک هزار و یک صد و بیست و پنج مرقوم است رحمة الله تعالی علیه +

شیخ محمد سعیدی صابری

سیرت خجانه کشف تحقیق بود در تقریر مرقوم صفات لایمور سکونت داشت احوال حال میزد
 محنت و محاسن میکرد و رفتی بار غله بر پشت گاوبه میزد و اتفاقاً پایش بلغزید و بسکت
 و غله که بر پشت گاوبه بار کرده بود نفیست او - حالاً در سیاهان که میرا از شور و فساد بود و نه مجال
 ماندن داشت نه پائے رفتن - چون لعل شب به بکر رسید - بیک ناگاه سوارے مرقوم
 از پنجاه مرغزار نمودار شد - او در اضطراب نشست و در لذت که کسی قصد نمیداد و
 تالاج می آید - چون سوار نزدیک تر شد به نوک نیزه که در دست داشت بر جراحات پائے
 گاوها اشارت کرد پائے گاوها در دست گردید و نیزه اشاره نوک نیزه باز زمین افتاده را بر پشت
 ز گاوها محکم نیباد - در روان شد میبفاده میخی شیخ محمد سعید از جانے خود بدوید - و دست را
 در رکاب سوار زده چشم در و بر پائے او مالیدن آغاز کرد - و بهر اقصی و محال بدریافت
 نام نامی و اسم گرامی التماس کرد - فرمودند که نام من علی ابن طالب است الله الغالب است این
 بفرموده از چشم مردم پنهان گردید - ازان روز شیخ محمد سعید هر چه داشت در راه حق ایتار کرد -
 و بصیادت و ریاضت و محنت و محبت شکار و زید و بساط چشمتی صابریه ارادت آورده
 در اندک زمان از مقبلان و وصالان الهی شد - خرق و کرامت او بسیار و شهر و دیار است
 و سلسله عالییه او بچند واسطه به شیخ جلال الدین قنایری منتهی میشود - وفات و سال
 یک هزار و دو صد و چهارده مرقوم است +

مولوی غلام مصطفیٰ حشتی صابری

در طریقه حشتیہ بزرگ صاحب دل و متحاب الہ عنایت و علوم ظاہر و باطن فیج الدرجات سلسلہ
ارادت و سچند واسطہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی مے پیوند و وفات مے در سال ۱۲۰۷
و در صد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبز داری از خلفائے مے دلا ہو
بود و میریدان نبر و محنت و خوشن حال و صاحب کمال است۔

شاہ بہلول حشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ حشتی صابریست صاحب علم و فراست و فہم و کیاست
بود۔ و از محقول و منقول ہرے وافی داشت۔ صاحب تصنیف است صحبت مناظرہ و
مباحثہ او بہ مولوی جان محمد ترک اکثر احیان پائے بود و وفات او در سال یا زودہ صد و
ہفتاد و منقول است۔

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملتزمان میران شاہ بھیکہ حشتی صابریست مسکن اوانبالہ من مضافات پنجاب
بود۔ از زمان طفولیت تربیت تکمیل بخجرت پیر و شہنشاہ سانیہ و کتب و تہذیب
احوال شیخ موسوم بہ ثمرہ القوادرتیب دادہ وفات او در سال یا زودہ صد و ہشتاد و مذکور است۔

سید علیہ اللہ بن سید عتیق اللہ

زاوہوم اوقصہ جالندھر از توابع پنجاب است۔ سید شاہ ابوالعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ
صابریست۔ مے تصنیف بسیار بود۔ و تنظیم کلام ہم مہارت تمام داشت۔ خلیفہ او

شیخ عبداللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ سہار اعلیم جمع شدہ است وفات در سال
دوازدہ صد و دوازدہ گوار است +

علیشاہ حشتی صابری

خلیفہ علیم اللہ بود و بعد وفات بر بند شیخت تکبیر یافت۔ عمر گران نایہ در تقریب ہشتاد
ارباب ارادت بسر برد۔ وفات در سال دوازدہ صد و سیزدہ منقول است +

شیخ خیر الدین مشہور بخیشہ

خلیفہ شیخ سلیم حشتی لاہوری است۔ در آخر عہد خود لوئے شیخت برافراشت سماع و وجد
در اقصا الغایت غلو داشت۔ و بہمانی فقر بسیار استہام میکرد۔ مریدان بسیار بودند و وفات
اور سال دوازدہ صد و ہشت منقول است۔ و در لاہور دفن دارد +

حافظ موسی حشتی مانچپوری

از ملزمان سلسلہ میران شاہ جھیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم حشتی است در ولایت سودا گری
و خرابادہ حقیقت ترک عساق عالم اسباب گفتہ و زراویہ عزالت و کتب عبادت بہت
و تکمیل کمال و تربیت حال گوئے سبقت بود۔ و در جذب و تخیل پایہ عالی داشت در عالم غیر
و تواجہ بر کسے کہ نظر مے انداخت بسوئے خود میکشید و از جا مے رہود۔ وفات اور سال
دوازدہ صد و چیل و ہفت مذکور است +

غلام معین الدین عروج شاہ خاموش

مرید و خلیفہ حافظ موسی مانچپوریت بسیار عبادت ریاضت بعمل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

و یار و کج صفت نموده امر او اعیان آن بی یار و میرا از بس عزیز و محترم و شریف و نجیب است و
 سیرت توکل و عسرت او به کامرانی و شادمانی همقرین می نمودند بعد وفات او مقبره عالی
 بر سر مزار بنیان نهاده و دروازه بهشتی از پاک چین آورده در حواله مزار نصب نموده و الحال بر جاده
 مشیخت او سید محمد ششم حشمتی صابری که بشرف و درازگی هم اقیاناز دارد صاحب نام دوست
 مرد پاک طبع است و بسیار منظر است به صفت هنر لایق و صوفی اکثر خدمت در و نشان
 میگزرا ند و بی باب نیاز و نجب ندارد *

اصل و باب سوم از سلطان التارکین صوفی و مکتبی

سلطان ملک تفرید و توحید و معارف توکل و تجرید شمع سبستان صدق نقیض شیخ محمد بن
 قدس سره الهی و نسب پاکش بحضرت سید بن زید میرسد او از عشره مبشره بوده روز
 حضرت خواجه بزرگ رفته خوش بود به الهی و مولی خدمت است او فرمود که امروز
 دست و عاز را زود و اجابت باز است هر یک که از دنیا و دین چیزی می طلبد دارد
 بر زبان آورد یک دنیا طلبید و دیگری عقیقه خواست آنکه که حضرت خواجه
 بزرگ بسوئے خواجه تارکین توجه نمود التماس نمود که غیر از رضا حضرت خواهش
 و کم نیست بستمای آئینی حضرت خواجه بزرگ از بس خوش دل و سهو گشته فرمود
 التارک الدنیا و الفارغ العقبه از آن روز خواجه حمید الدین به سلطان التارکین ملقب شد
 خواجه تارکین در تریه سوال مضامین ناگور داشت روزی خواجه بزرگ محسن الاولیا
 فرمودند که اولاد محسن الدین و حمید الدین کمیت و این فرمان قبل اند پوز خوشی بود
 و همچنان بظهور آمد تفصیل این اجمال و ذکر اولاد حضرت خواجه بزرگ مبعوض
 مقال خواهد آمد ان شاء الله تعالی خواجه تارکین را تصنیف بسیار بود میفرمود
 سلوک را مرتبه اول نیست که از هر دو جهان فارغ باشد و مقصود اینست که خود نماند به

در پیش است ازین تاریخ - اما از طریح و حدت ماه منیر طلوع کرده اند - بر خیز و در دلت جاوید
در یاب - و بتر استراحت بگذار - او علی محبت کس را نیز پیدا که موسی ایل و چشم را خواب
آشنا کنند پس بدینکه در طریقت و شریعت بسیار چیست - فرمود شریعت غیر طریقت
و طریقت غیر شریعت تن حیان است - اصل هر دو یک است - خواجہ تارکین را با شیخ
بہاء الدین زکریا ملتانی در باب لوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بودند -
شیخ بہاء الدین ہر چند بہ تخریر حسابات فرستادند - اما از عمدہ جواب آن بر نیامد
و بالآخر بجز و اعتراف گشتید - اورا تصانیف بسیار است - اشعار نیز دارد - و اشہر تصنیفات
او - اصول الطریقہ است آورده اند کہ اورا در موضع سوال قریب و طنائ زمین بود کہ در پیش
پرداختہ و بچہ حشمت می کرد - کفایت اندک عیال بسیار داشت - او صاحب محبتات
علیہ و کرامات عجیب و برہین زکیہ بود - در تخریر و تفریضت دم مستحکم داشت و بہت عیش
از دنیا و عقبہ رنج تر بود - ویرا در تصوف بہت عالمی - و در توحید مکان منبع است
و از متہدین شاخ دیار ہند بود عمر طویل یافت و عین ہر روز کہ بعد از فتح و ملی ولادت اول
کہ بخاندہ سہمانان بوقوع آمد - سنم و از زمان حضرت خواجہ بزرگ تا او اہل سلطان الشاہ
شیخ لطف نام الدین محبوب الاولیاء ہند بہر حال و صدر حیات بود - و سلطان الشاہ
کلمات اورا از تصنیفات و انتخاب نمے و بہ دست خود نوشتہ و از ان صاحب سیر الاولیا
نقل کردہ است - و آن بہت اول مرتبہ از مراتب راہ علم است علم باید کہ بے علم
عمل درست نہ آید - دوم مرتبہ از مراتب طریقت عمل است کہ بے عمل نیست را وجود
نباشد - سوم مرتبہ از مراتب در گاہ نیست است کہ بے نیت صحیح عمل خیر باطل آید چنان
مرتبہ صدق است - اگر صدق نباشد - عشق روئے ننماید - پنجم مرتبہ عشق است
اگر عشق نباشد توجہ درست نہ آید - ششم مرتبہ توجہ است - اگر توجہ نباشد سلوک آید
ہفتم مرتبہ سلوک است - اگر سلوک نباشد در پیشگاہ نکشاید - ہشتم در پیشگاہ کشادہ باید

جامع علوم منقول و معقول حائز آمین فقه و اصول صاحب تصنیف کتاب ضو مصباح
کافانام از فیض بخشش کامیاب گشته بمقام اعلیٰ رسید و آمین هدایت ارشاد
از وجود با وجودش آراش و التزام زیبا یافت بالاخر بهجت تفرقه که از دست برد کفار
در فواح ناگور و داد و بر جهور اهل اسلام امتداد و بیداد غلبه کرد ترک سکونت ناگور
در زبده بهجرات رفت و بهو خجابتی پنج بیج الاول سنه هشتصد و پنجاه و هشت ازین
جهان به یارب القرار رحلت فرمود - رحمه الله علیه -

مخدوم خواجه حسین ناگوری حشتی

بسیار بزرگ بود و میان شیخ و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت همه خلائق
بر ولایت و عظمت او اتفاق است گنجینه اسرار الهی و خزائن انوار رسالت پناهی
در نهانخانه دانش بهمن و نامون بود و موصوف و مشهور است بزره و ریاضت و اتقا و
ان اولاد شیخ فریدالدین نیره خواجه تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر و ولایت
مکجرات سالها بسر برد و بعد از اکتساب علوم حصول خلافت بوطن لوف معادوت
فرمود و در آن ایام که از چهره دستی پکیه پستان حوالی دارالخیراجه مسکن و دوام
گشته بود و از آثار اسلام و اهل اسلام علامت پیدا نمود بدین مجاورت روضه
منیفه خواجه بزرگ معین الدین حشتی خست یا کرد و بعبادت و مجاهدت مشغول شد و
من بعد با شارت روحانیت حضرت خواجه بزرگ باز به ناگور آمد و تعلیم علوم دین و تقنین
ارباب یقین سح موفوره بجا آورد از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نور انبی
در سائل و مکتوبات و غیره و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نموده است و در باب حضرت
صدر النبوت سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام بدرجه غایت محبت بود و هر چه
داشت از خانه و بلخ و چاه همه را در تسمیه نسبت حضرت صلی الله علیه و سلم وقف نمود

نقل است که اوروزی محرس جابر گار خود ترتیب داده طعام بر دم قسمت نموده
بود و حصه خود بتخت افطار نگاه داشت ناگاه چهارتن از عالم غیب که سحکس
ایشان را شناخت و آمدند هر یک بر من جزایم بتلا بان حدیقم و خون
از این گشتان سحکس و طعام طلب کردند مخدوم خواجه حسین قسمت خود را بذل فرمود
و آن بر چهارتن بادای نامطیع خوردن آغاز کرده تهنیت آنحضرت نمودم و تر و کر و
و او که غلبه حال طمطلب کمال داشت بلا اکره بطیبت طر متوجه وائل شده همه او کشید
آورده اند که از همان روز حضرت محم روم فتح اسباب گردید نقل است که مخدوم خواجه حسین
جابر که من و شوخ کن مینویسید و تبرک و تجرید زندگی میکرد پیش از دو جریب قطار احیا
شود که بر روشش و پر و دخت و درجه میشت نی کرد کف اندک عیال بسیار داشت
اما به ندر و قنوج وائل نمیشد و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت و غبت
میکرد روزی در حالت سماع اود را تواجد و تحیر در گرفت و بنحو دانه روئی صبح را
نهاد و قالان هم و عقابش میرفتند چون برکت احوض که بیرون ناگوار واقع است
فائز شد بر صورت حال نیندیشیده بالائے صفحہ آب روان گردید اما اثری
از نداشت آب بر قدم پاکش پید نگشت صاحب خیمه بار الاخیار می آرد که سطل
ماند و را با حضرت شیخ عقیدت داراوت بسیار بود حش که نادره جمال و آتش
مننا فی حواله سوخت و میخواست که حضرت اود را مهان کند اما حصول
این موهبت گرامی موقوف به وقت بود روزی یکی از باریابان انجمن سلطنت و
ارکان دولت لبرض سلطان رسانید که مخدوم خواجه حسین را با حضرت صید البیت
علیه التحیه و سلام محبت و تولا بر تبه کمال است اگر به پیرایه زیارت می مبارک
پیغام طلب حضرت شیخ فرستاده شود البتہ حصول مدعا قریب تر است
سلطان کردار دولت پانوس و ستمند مقدم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت می مبارک باشارت محبت دم خیر حضرت محمد و م سانیذ مجرب و
 وصول دادراک اینجی حضرت محمد و م به جمایت شوق پائے طلب در وادی
 صعبت و مغرور و راحت دست راحت را ترک داده همه تن اشتیاق و چشم نظام
 تابه ماند و رسید و با آنکه از صاحب سلطان مدام اباد انکار میکرد و مضطربانه با یوان
 بادشاه در آمد و جانیکه محبت مبارک نگاہ داشتند بوزنی جذب کمال و اراده صادق
 خور و سانیذ و تحمیت و سلام گفتن آغاز کرد و بین که لفظ تحمیت و سلام از لب معجز
 نظام برآمد و محبت مبارک از خود پرید و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
 نزول کرمت من مود آورده اند که سلطان ماند و هر آنچه که بطریق مذکور توجی حضرت
 مخدوم گزرا شنیده بود همه را در تعمیر قبیل شریف حضرت خواجه بزرگ صرف نمود و از بقیه
 آن دروازه بلند در آستانه جد اعلی حضرت خواجه تارکین بن بنا کرد و صاحب
 سیر العارفین و خبایا را اختیار و مکرر آرا برار و سیر الاقطاب و مرامه الاسرار و
 مونس الارواح و اکثر ناقلان آثار و خبایا حشویه نقل کرده است که وقتیکه انبیا
 عناد و فساد نسبت حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجه بزرگ
 از اولاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیای بر مان سلطان محمود خلج انکار کرده بودند
 و سلطان خلج درباره تقیضش تمحیسی در پیش باز کرده بهین مخدوم خاج حسین
 ناگوریت که بالقفا بی رحم جمیری و دیگر کابریان ستوده حال و بزرگان صدق قال
 بدیوان سلطان ادا می شهادت کرده بود که حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
 لا ریت فیہ از نبائ پاک خواجه قیام الدین بن خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه
 فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین جنی بحسینی حشینی سحریت قدس سره
 اسرار هم چنانچه تفصیل این اجمال در ذکر اولاد و اخلا حضرت خواجه بزرگ
 رحمة الله علیه در گذارش و نگارش آمده است تا این وقت حضرت مخدوم در سال

نصد و یک هجری نوشته اند و در ستانه عالیّه خواجه تاگیر بن فن است حجت الله علیه و اولاد
پاک او قصبه نگر و حوالی وضافات آن سکونت دارد و تا الآن بنای فایوان حیات
بناست نموده نهاد ایشان محکم و برقرار است *

شیخ خانوگوالیار شتی

از مدینه انجمنش نهسا و خواجه محمد حسین ناگوریست از فحول صنفی نام آوران عهد و دوشهر
ریاضت عبادت تشریف داشت و نیز خرقه حلافت از شیخ اسماعیل خلت شیخ حسین
مرست دارد و علاوه آن از روح پرفروش حضرت شیخ الاسلام حسین الاولیا خواجه بزرگ
استفاده یکم و واراوت و عفت و بخت کمال داشت شیخ لظ نام نازولی و شیخ
اسماعیل برادرش از وسع شرف حلافت یافته اند و وفات او بقول صاحب شجره
چشتیه در سال نهصد و چهل و هفت نقلست - والله اعلم بالصواب *

شیخ احمد مجید شیبانی شتی

شیخ بود جامع معقول شریع و اصول و بدیه غایت مولع و متوهم بود و در علوم صوفیه و
تمکین و مرید خواجه محمد حسین ناگوری است - و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین
بایزید بزرگ فیض نهاده بوده - آورده اند که در آغاز آگاهی بجهت پیشرو سال از انواع
علوم درس میگرفت مولد او نازل منشا او اوج میر - و مدفن او ناگور است - پدر
بزرگوارش قاضی محمد الدین بن قاضی تاج الافضل بر شمس الدین شیبانی از
اولاد پاک امام محمد شیبانی نساگر دوم صحت امام اعظم ابوحنیفه کوفی بود رحمه الله
شیخ احمد مجید با قوت علمی و مباحثه و مناظره به او اهل حل غلو داشت - تا بعد از آنکه

بخد مت غلام محمد دوم حسین جمع کرد۔ از سر و سوداے شیخت و قیل و قال درگزشت
 بجمیر آمد و بوقت ادسال در آن مقام عرش احرام بپزد و موع و نهیب و تاراج
 نفس نافر جام اشتغال و زید۔ اور ابابلیبیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر تن
 کمال محبت و ارادت بود۔ چنانچہ در عشره محرم احرام و آغاز ماه ربیع الاول تا دوازده
 یوم جامہ شسته و سفید پوشید و در سیالی بن ایام بر بستر خاک استراحت کرنے
 و دعوت بر سادات اعمکات داشتے۔ و ہر روز علی قدر تقدیر نظر ثواب ارواح پاک
 رسول و اہلبیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام جنس طعام بفقرا و ایام و مساکین و سائید
 و بگریہ ہاتھانے و فریاد و آہ سر و کار داشت۔ گوئے کہ واقع کر بار ہا چشم حال پوشید
 و علامہ آن اعراض محاسبہ کرام و اولیائے عظام مدام ہیوم وفات ایشان
 ترسید و پیداد و بچاغ بسیار راغب بود و دوستی داشت اما نقص میکرد
 و محاسب سماع و وعظ و ہجو شیر و لیرے نشست۔ قال اللہ و قال الرسول یا مین
 عظمت و ہیبت میگفت۔ و باہل جنون و جذب عتقت او و اتق و ارادہ صادق
 داشت و دوست تمام تعظیم و تجلیل خود با کراہ نظر میکرد۔ و احیاناً اگر کسی راے شنید
 کہ او حضرت ختم النبوت علیہ الصلوٰۃ و السلام را در واقعہ دیدہ است پیش آن
 با و تمام نشست و ماجرائے خواب بکمال شوق صفا نموده بروست و پای او بوسہ
 میداد و مصلح اور ابا حرم تمام مے نگریست و خاک آنجا بر چشم و روستے بالید و اگر
 کسی با سیدے دعوی خصوصیت بوجے ہیبت و محبت تصفیہ میکرد و در آن
 زمان کہ در اجیر غلبہ کفر و سطوت کفار پیدا آمد۔ و راناسا گاہ کہ بر عظیم بود و قلعہ
 اجیر سلاطین و دید پیش از ہیبت یوم ازین واقعہ باشارت حضرت خواجہ بزرگ۔ بہین
 شیخ احمد مجاہد سلمان نموده بود کہ یکچند بر این شہر نظر تہر و جلال است۔ فرمان حضرت
 خواجہ انجین است کہ جملہ مسلمانان از شہر بدر آیند۔ چنانچہ ہر روز دو شب بندہ این صدقہ است و

جامعہ اہل اسلام از حصار اجمیر بدرت مند و ماناسا نکاح تاخت آورده نبی تاج پر دست
آورده اند کہ در الوقت از اولاد حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن شیخ الدین
بایزید خورد و پنج سالہ عمر داشت۔ خدام و پرستاران اورا از اجمیر ناگور بردند۔ وادجاسیت ضعیفگان
و نبیرگان حضرت خواجہ تارکین مصنون و محفوظ ماند۔ و وقتن ناگور بہت این بود کہ شیخ
معین الدین بن الام نبیہ خواجہ تارکین بوده است۔ زیرا کہ پیوند خویشی حضرت خواجہ
مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ با احوال مستند و معتبر
ثابت صادق است۔ نقل است کہ چون شیخ احمد محب ہنگام نیم شب بروضہ منیفہ خواجہ
بزرگ مے آمدہ خود بخود فتح الباب پیش در شخصہ بنظر امتحان خواست کہ بہت شیخ احمد
درون روضہ عالیہ درآید۔ تخته در۔ اورا تنگ تر گرفتند و او ہزار گریہ و زاری توبہ مستحقا
گفتاؤان بندہ مقیم ستگاری یافت۔ نقل است کہ شیخ احمد بعد ہفتادہ سالہ راہ اجمیر
بود۔ و پیم ہشتاد سال رخصت شد۔ و قبضہ ناگور و سجاد رحمت ایندو متعال فرزند شد
در روضہ خواجہ تارکین مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ نظام نارولی ہشتی

ہر کس یا حضرت عبادت است از و در ہشتال اقران صاحب ہشتال بہر تن غرق بہر محبت
و ہمیشہم حیرتہ جمال در دو محنت بود و غرقہ خلافت از حضرت شیخ خاں گوالیار نے فرمایا
و نامت چہل سال آئین ششدار شاد بہ دست یاری از زمین تازہ و آرائش
بے اندازہ پذیرفت۔ و جماعت کثیر طبل حمایتش بہرہ ور شد و بحق رسید۔ او
بہر سال خدمت بہر تقدسی آیات حضرت خواجہ قطب الدین قطب الاولیا مشرف
میشد۔ و راجع بالغلبہ محبت و وفور ارادت بزیارت آستانہ عالی ہندالولی حضرت
خواجہ بزرگ میفتد و از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اُردن زمان و زمانیان

غیر متحمل حاصل بود و شیخ اسماعیل باور شیخ نظام از بنندگان خدمت شیخ خانو
گواهی داشت. در سال ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ مصادف با جمیع جنان استراحت فرمود. رحمة الله علیه

شیخ خستیارالدین پتی

نام گرامی اول خستیار خان بود. چون بمساعدت بخت زیارت مرقد بابر گشت
خواجہ بزرگ میسر آمد و در آستانہ عالی معتمد ماند. بعد از یک چند باشارت و
بشارت حضرت خواجہ بزرگ متوجہ بہ نازل شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد
بدیکہ شیخ بر فراز چارپایہ سحرگون و مخزنون نشسته است. چون انجمنین مشاہدہ کرد
در دل اندیشید کہ ہر آنکس کہ بحال خود مبتلا باشد بہ حمایت و مراقبت دیگران چگونه
خواہد پرداخت. شیخ بہ نور باطن و قوت مکاشفہ سر بر آورد و فرمود: بیا و نیک بیا
کہ فرستادہ حضرت خدیو شرب چشت حضرت خواجہ بزرگ بودہ حسب حال با اشارت
بیجا در معرض توقف مفاہن. شیخ خستیارالدین بہ تساہل آمیزی از خود برفت باندک
نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و مسلمان حق گردید. و بعد
بمسمیل کمال و تربیت حال خرقہ خلافت و سند ارشاد و اجازت از حضرت
شیخ نظام گرفتہ اعزاز رخصت دریافت و بوطن مالون کہ در حوالی کاپی بود سعادت
کرده در سال یکہزار و پانزدہ ہجرت حق پیوست *

شاہ اعلیٰ چشتی بانی پتی

صاحب مارج اعلیٰ و مراتب برتر بود. و خرقہ خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین داشت
و ہم از شیخ نظام نازولی خرقہ و خلافت دریافت *
نظامش پر و ہم پدرش نظام نظام دو جهان برے تمام است

شیخ الشهدایا مولف سیر الاقطاب کتاب از محفوظات و منقول است موسوم به جواهر الالفاظ
جمع نموده است. نام گرامی او عبد السلام بود و از خدمت شیخ نظام نارنولی شاه علی
چشتی موسوم شد میگویند که او بحوالی خطیره شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و درون
حجره معتکف بود بیک ناگاه پس کبر شیخ جمال نارنولی پدید آمد و گفت که حصه باطن تو
محفوظ داشته ام در نارنول بیا و دریاب. هماندم شاه اعلی در حالت سکرو
بیخودی به نارنول رسید و بیض صوری و معنوی هر آنچه که تقدیرش بود دریافت از
شاه و در پیر بود شاه منصور و شاه نور. تا پیش پدر رحمت حق پیوسته رحمة الله علیه

شیخ معیصل چشتی نارنولی

برادر و مرید شیخ نظام است حسن طافت اجازت هم دارد و خواجگی نام فقیر می ریا و
صوفی صفت از مریدان خدمت او است. و دیگران از خوانشش بهر اگر فتنه و ترق
تازه و حلاوتی اندازد یا فتناند. رحمة الله علیه

شیخ کمال الدین حسین بن حسن الداجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش و پیش داشت از خدمت شیخ ابراهیم الکتاب بحالات صوفی و صوفی
منوده و خرقة حلافت دارد. او خلیفه شیخ عبدالعزیز ناگوری است و او خلیفه
شیخ فرید الدین ناگورست و او از احفاد و خلفائے شیخ حمید الدین سوری است
قد بر الله اسلهم. بر نفع بکنند که خالد از شرا و معینه است. تفسیر نورانی که جامع
فراوان نکات و وجه تفاسیر است و اصول الفاروقه مذکوره ابرار شتمل بر بیان گزارش
احوال و ناسبت شیخ چشتیه معینه تصنیف او است. و در احوال و خلیفتن همین
برگذاشته که خالد از کمترین مریدان خواجہ بزرگ معین الاولیا است. اما از نسب خود نمی گفت

مولانا عالم کالی در تذکره خود آورده که من در اجیر شیخ عبد الله بن شیخ ابو الفتح
را که نیره خواجه حضرت بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق شنیدم
فرمود پدر کلان ما به چهار واسطه به شیخ حمید الدین سوادلی میرسد.

مولف

کسیکه شیخ کمال الدین از اولاد معین الاولیا خواجه بزرگ معین الاولیا است
شاید از خجیت بوده باشد که از اولاد پاک خواجه بزرگ هم یکی شیخ کمال الدین
شیخ احمد بود که حاکم شیعیه حضرت نجم الدین بن قیام الدین بابر بال است و
یکی بن جراح است تجنیس و توحید نام شد که از او در برگرفته باشد اما شیخ کمال الدین
را که از مریدان شیخ ابراهیم در سلسله خلافت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی السواد
ناگوری نوشته اند این از اولاد خواجه شیخ حمید الدین صوفی السوادلی ناگوریت و این گزارش بهر دست میسر است چنانکه
مولانا عالم کالی در تذکره خود آورده و غیره از شجره انساب اولاد و خاندان تارکین شیخ حمید بن معروض
تصدیق می یابند و کمال فی مناقب الحبیب - کمال الدین بن شیخ عبد الله
بن شیخ ابو الفتح بن خواجه معروف بن خواجه محمد دوم حسین بن شیخ خالد بن شیخ

سلسله فائده پدر کلان اشارت است به شیخ خالد که سلسله انساب و تاج خواجه تارکین چهار واسطه دارد شیخ

خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجه تارکین ۱۲ منه

فائده در زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد نیره خواجه بزرگ معین الاولیا و شیخ کمال الدین خالد
بعد کثیر است زیرا که شیخ کمال الدین خالد ناگوری به چهار واسطه از اولاد محمد دوم حسین ناگوری است و
شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجیری هم عصر اولاد محمد دوم حسین ناگوری بوده باشد چنانچه شیخ تاج الدین
بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجیری هم عصر محمد دوم حسین ناگوری بود و تاج الدین بایزید ابن شهاب الدین بن
شیخ کمال الدین احمد اجیری نوشته اند ۱۲ منه

نظام المین شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین معونی السوالی ناگوری قدس سره الله اسرارهم

شیخ سعید میاں ہشتی

صاحب حال مرو با کمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبہ داشت نسبت اوت او بہ شیخ
نظام نارنولی بواسطہ شاہ اعلیٰ ہشتی مذکور است وفات او در سال ۱۰۳۱ ہجری شمس الثانی
رقم نموده اند۔

خواجہ ضیا بخشی

در بلاؤن بود و در زاویمول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت سیلک سلوک و عشرہ شریفہ
و کلیات و جزویات و طوطی نامہ از ان او یادگار است۔ آورده اند کہ قلمی بہ شیخ
فرید است کہ نبیرہ حنفیہ سلطان است اکین شیخ حمید الدین ناگوری است۔ وفات
در سال ۱۰۳۵ ہجری شمس الثانی رقم نموده اند۔ رحمہ اللہ علیہ۔

بہار

در تذکرہ استان عالی مینائے دارالخیر جمہیریہ نیک قدیم

ملک اچوتانہ از تسلیم دوم و خطہ جمہیر نافت اچوتانہ معروف و مشہور است میر آغاز
آبادی نے اجمیر با سہ مختلف موسوم بود جمہیر حبیدرگ را دمیر و آجیا نگر و جلو پور بانے جمہیر
اچپال بودہ است کہ چوپانے کو سفند ان میگردانستہ آجانیکہ طرح تعمیر

اختیار کرده بودند۔ وہ کہہ است کہ نابل حبیب پال شہرت دارد۔ بعد آن بعد راجگان
ہندوستان در دامن کوٹھیلی آبادی شہر استقرار یافت۔ آنا و سنیلا جاکو آبادی ست تعمیر
و تدبیر جنہ منورہ حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء توقیر و ترمین فیست مریو فیو
مترقی گشت با خصوص دیوار شہر باز در و دروازہ ماسے شیخ ایشان دکل شاهی
والیوان و اطباق امر و عیان سلطنت و لندک زمان بطراز و لفریب اطوار
مطبوع حکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی در دست توپا و معمر و ہوا گشت تہ صفائی تازہ و دوق
نے اندازہ محمود شیراز و لب را در دیدند بحال کہ زمان فرمانروایی و حکومت دولت
برطانیہ است جلوہ و گر نظر سے در آید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا
شاخ و باغ و غنچہ و دلکش و کارخانہ جایت کاس کہ بنجار و راہ آہن و سنج و مخزن آب
و دیگر اسباب صنعت و معرفت کہ کارنامہ طلسم حیرت باید گفت در دیدہ دیدہ و زان
دقیقہ یاب خیرگی سے آورد۔ و دل نظر اگر گمان پاکیزہ نظر از جاسے مہربان صاحب
اخبار الاخیار میفرماید کہ اولاً در ملک ہندوستان بر سر کوہ ہے کہ دیوار بنا کردہ کٹھیلی
بود کہ در زمان حال بہت تاراج گشتہ و حرف است +

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب خبار الاخیار فرمودہ است کہ مخدوم شیخ حسین
ناگوری کہ ولی کامل و متراض عصر بود و چند واسطہ سلسلہ نسب پاکش حضرت
خواجہ جمیل الدین معروف بہ سلطان التارکین ناگوری تہی میشو۔ و آن زمان کہ
دور طوائف الملوکی بود و از غلبہ سیکرستان در نواحی دارالخیرا جبر مہنت وستی
اسلام دست آورد و غالب شدہ سالہاد و حفاظت و مجاورت قبر شریف حضرت
خواجہ حسین الاولیاء را گردانید و اقتساب مصلح آل مال بدست آورد۔ و نیز کشیدہ

سلطان بنڈرسم ہایا و فتوح بآدرسانیدہ بود۔ قبۃ عالی تعمیر کرد کہ ہنزہ ہزار یادگار است
 و انہم معمورہ کبریا ہزار دیدہ شد و در سال شصت و پنج باہ و نہ با ختام رسید
 بود۔ و بعد آن تمقط سماء و شبک نقرہ و پنجرہ چوبین کہ نقش و نگار صدف ہست
 در ست نمودہ اند۔ ہر زن و قرن سترا و گردید۔ و در زمان ہلف کہ پنجرہ چوبین و شبک
 در گردن ہزار شصت کہ نہ و شبکست جو روزہ بود بحال ہرگز ہزار حضرت خواجہ حسین
 اجمیری بنیرہ حضرت خواجہ حسین الاولیاء موجود است۔ و نقش و نگار طلاء کہ پردہ
 دیوار قبۃ شریف ہکار آورده اند نتیجہ اولوالعزمی حضرت خواجہ حسین اجمیری است کہ از

ابیات منقوش ظاہر و باہر است۔ ابیات

خواجه خواجگان حسین الدین	افروز اولیائے روی زمین
در جمال و کمال آن چه سخن	این بسین بود حصص حسین
مطالعہ در صفات او گفتم	در عبادت بود چو در شمین
اے منقبت بگاہ اہل یقین	بر درت بھر ماہ سودہ حسین
خادمان درت ہمہ رضوان	در صفار و ضرات چو ظہیرین
فردہ خاک او عبیر سر شربت	قطرہ آب او چو ماء معین
جانشین حسین خواجہ حسین	بہر نفعتاشی بہ گفت چہین
کہ شود رنگ تازہ کہ نہ ز نو	قبۃ خواجہ حسین الدین

گویند کہ پیش از چند سال کہ تجدید نقش و نگار کردہ بودند و ابیات مذکور تحریر نمودہ
 اما بنظر ثبوت ابیات مذکورہ بالا نسخہ حسن السیر مولفہ منشی اکبر چہان گواہ عدل است
 کہ مولف معز ابیات مذکور ہشتم خود دیدہ و درج نسخہ مسطورہ نمودہ بود۔ . . . جانب
 مشرق بہ صفت دیوار قبۃ شریف والان غم شنا و خوش طرح ساختہ چہان آما بگیم بہت
 شد چہان است۔ فرش والان از سنگ بوتلمون و دیوار و دراز سنگ مرمر بدجہ غایت

لطیف و منزله تراست مابقی آن جمیله عقیقه بود که محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب تصنیف بوده است مولی الاموال و ذکر حضرت حاجه بزرگ معین الاولیا
جمع نموده و کمال شوق در آخر آن ولوله محبت و صدق ارادت خود بشرح لبط و ضبط
تحریر آورده و نسبت خود به و حایت حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بشرح
معیت حضرت خواجه معین الدین باجم نیره حضرت خواجه معین الاولیا مشرب بوده و
بسمت و کن پیوسته بدیوار روضه شریف جانب شرقی قبه حضرت نبی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
محمدره موجود که در زمان طهماسبی وفات یافت بر دند و نیز بصوب کن یعنی به دیوار قبه
گنبد خور و خور النساء بیگم بنت شاه جهان بادشاه است که بزبان عوام بنام چنی بیگم
شهرت دارد و مزارات هر دو اولیه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا اندرون قبه شریف
جحر لایعین یک که باخرس از مزار سفید آثار نمودار اند شقیق و پایتخت
رسیده و بجانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجد است که سبب جهانگیری است تهار
اما متحقق است که در آن زمان که پیکر پستان تاخت آورده باجمیر تصنیف
شده بودند و سلطان مائند و حمله دلیرانه بکار آورده بنای اسلام تحکم کرده معین
مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که بادشاه جهانگیر هم چیزه ترمیم و تجدید کرده باشد
در بنیاد همونجا صندل سفید ساینده و از نیجبت صندل غایه معروف است و
پیش صحن مسجد با فوسط مسجد مذکور احاطه که چک از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است که درون احاطه و قضاے آن مرتد مانده و در تقدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و از واج و اقرباے آن از سنگ سفید صلا و از بنده
و متصل بدیوار صندل خادمت شمال مزار حضرت رفیع الدین بایزید خورده
مستورات صاحبان متحقق است و بر سر قبه شاهان پاسبان آنچنان بزم آورده

که فضائے آن بصورت تاب سبز شایسته گلی دارد +

و جانب پائین قبه حضرت بی بی حلقه جمال و پہلوئے دروازہ پانڈاز مجر است
از سنگ سفید کہ درون آن مزار فیض آیت حضرت خواجہ محسن الدین خور و حضرت
خواجہ قیام الدین بربال مہٹیل باگہ مرجع آنام و زیارت گاہ عوام است و نیز
جانب پائین قبه عالی احاطہ از سنگ سفید است کہ اور احاطہ نور گویند مجر است
بدور دروازہ یکے کہ سمت جنوب است۔ پانڈاز دروازہ نام دارد و دیگرے کہ سمت
مغرب است۔ بہ یکے دروازہ و شتی دروازہ و پیش دروازہ پانڈاز صحن وسیع از سنگ
نمودار است و شجر از ترندی و ٹولیری کہ گل رنگی اقصای لطیف و خوشبو
باشد درخت صحن بقدر سائبان فائدہ میرساند +

و بر خط انتہا صحن بنی کور سمت درکن والاں رسیج کہ از سنگ سفید است بطبع و
ولکش۔ وہ والاں کہ ناکہ محض بنائے آن بحسن عقبت دریں کر ناکہ
از شاہ عالم بادشاہ بخطاب امیر الہند متنازل بوداں است۔ چنانکہ از قطعات
دایات کہ بر پے والاں کسیدین اند متحقق میشود۔ ایات

در حضور خواجہ ہر دو جہان	آن معین الدین شہ شایستہ
چون امیر الہند کان عمل و داد	بموجود و آسمان اعتقاد
یعنی آن لڑاں والا مرتبت	نایم والا جاہ عالی منزلت
کامران ملک کر ناکہ بود	بنده خاص خدا بشک بود
از خلوص نیت و صدق عقیق	بظہانہ کرسی جائے لطیف
تولیا آئینہ مردم اندرین	موجب برکات باشد یقین
سال تعمیرش دل کرد طلب	وجد در خود کرد دل و اگر دلب
سال تا بخشش مجور این دعا	با دوام مت ائم این فرخ بہنا

از جابوش شاه پنج وی طلب شد مرتب در میر پاک جب

و پس پشت دالان کرنا تک پشته عوض جباله - و در گوشه جنوب و مشرق مقبره
میر شاه قلی خان است که از امرای نادار بود و صوبه داری اجمیر با و تعلق داشت و در
پهلوی دالان کرنا تک بسمت مغرب بر فراز پشته عوض جباله مرتب پاک حضرت
خواجہ ضیاء الدین ابوسعید بن خواجہ بزرگ معین الاولیا - و در پائین آن مزار
فرزند بسند سید جیہ الدین مشہدی عم حسین خنک سوار است - مسجد چھائی
بسمت مغرب از قبہ عالی و در وادہ ہشتی واقع است - نہ پہ شان رشیع و پایہ منیع و صفہ
و سیح کہ در اقصاء بہت نظیر خود ندارد - از صحن و کرسی و مقف و ستون و درہ
مرناب و سنگ نایاب است - استحکام ستون ہا بہرستقامت آئین دین اسلام ہا
ساطح - و خم محراب ہا بہرستقامت سلوہ و کوع و سجود ارباب نبیا از گواہ عدل و میل
قاطع رفعت و فراز سقف آیت است از علو پایہ واقف و خیرات و مجرات و تقف
و پایہ منبر کہ در پهلوی محراب وسط بنا کردہ اند - اسحق قطرہ الحقیقہ است کہ از حضیف
عالم اسفل بنا و ج یقین و معراج حق البیتین میرساند - غیر انیمہ در شب ماہ کہ شعاع انجم
دماہنتاب و زمانہ زبان شمع و چراغ جبلا و ضیاء سنگ فرش محارص
مقابل - می شود نظارہ کرک شب تاب تماشا ہے چراغان ساحل جو باریا و میدہ
گوئے کہ تلم از انوار امواج تجلیات بریزند - سبحان اللہ لکشانہ کہ ہر
تختہ سنگ در صفا و جلا همچون قلب مؤمن از عیوب و قبح و داغ و سواد طلقا
متراد و طنابہر و باطن مثل مشرب صوفیان صاف طینت نمراد و صفا گویا ہر تختہ
سنگ از نور و قوت قلبی اجتہاد و اکتساب نمودہ است - و بہر نہ معرفت رسیدہ و
از چہیت است کہ روشنی چراغ پیش او پس پشت تختہ سنگ ہو ہو و من عین موس
و مفلوم میشود - بلیت

نسب صفائی عمارت که در تاشایش نگاه باز نگردد از در و دیوار
کلمه نهانی که قصیده و باب تمام به نوشته بود از و ابیات چند ثبت نموده شد

ابیات

داود بن حرمت امیر فیض قدم
زمین جل فیض بهر حاجت که خواهی خواه
سر نوشت سیکنانشن نیست خطا
میتوان صدقه گلبست از بگشت
مسجدی کان کعبه ثانیست تا بخش خود
کعبه حاجات دنیا مسجد شاه جهان
وزیر دیگر ماهه تاریخ نیست

قبله اهل زمان شد مسجد شاه جهان

و ابیات که بر پیشانی درگاه مسجد نوشته اند از و هم شمار ذیل بطریق اختصار
گرفته شد ابیات

بفرموده سایه کردگار
نوشتند تا بخش اهل یقین
چو کرد این بنابر افضا استوار
بنای شهنشاہ بنی زمین
عقب مسجد شاه جهانی مقبره حضرت خواجه حسین جمیری و در حواله آن بنی خاندان
صاحب سجاد معین و مقرر است و تعمیر قبه حضرت خواجه حسین بکم و کاست
مانند قبه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاست - آقا نقد زریا لش و کارش ندارد
بانی قبه شاه جهان بادشاه بود که در زمان تعمیر مسجد شاه جهانی قبه بر کور هم در سال
یکهزار و چهل و هفت با تمام رسیده بود بر سر لوح سنگ در قبه شریف قطعه تاریخ و نقش است

قطعه

شد از توجه دادی مرشد معین
شهنشود و مرا خواجه معین الدین
بنای مقبره بر ایمن خواجه حسین
بلطف مغر شده سال خاتمیت این
و پس پشت قبه مذکور برشته حوض چهاره کمانخوش طراز و مطبوع و زیبا از سنگ

سفید محرم حضرت شیخ عطاء الدین برادر علم ادخواجہ حسین امیری فیروزہ و مجاہد
حضرت خواجہ بزرگ صاحب اللہ است کہ بزبان حیات او بدلیا نماند شہرت داشت
و بعد وفات مدفن و مصلح او گردید و از بخت که شانزدہ ستون دارد و بزبان عوام
بنام سولہ تہمبہ شہور است و تاریخ سال تعمیر سہ ہزار و پانچ و بیست و ہفت ہزار و پانچ و بیست
قطعہ

بنائے مقبرہ بہاد شیخ عطاء الدین کہ باد عاقبت و نجیبہ ارزانی
جو امرت دآن شاہباز خوش نشین کزیر شہپر او بیست مسلمان
چو کار در پے اتمام سال فوت نمود بمقت جزو مستتب بخوان با سانی
در مسکن شرق از منزل آستانہ مطبخ مکان وسیع و پائدار متعلق بہ مقبرہ آن سنان
عالی است کہ در زمان حال بدقت ولایت اوقاف عسلاقت دارد و آما در آن آیام سلطان
محمود بیج دروای جمہیروای سلام با فراشت و شہادت گفرازمیان برخاستہ بود
حضرت تلج الدین بایزید بزرگ بمکہ سلطان درندیس تلقین اہالی موالی اسلام
اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجتہب شیبانی رحمۃ اللہ علیہ و دیگر بزرگان بن شاگرد
او بودند مکان مذکور بچہت نہ دو گاہ صناعی و فقرا متعین و مخصوص بود و زیور لا جاہیکہ
مسجد اکبر است و پہلوئے خانقہ منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود و در
فضائے صحن نفت خانہ علم و فضلہ حضرت شیخ مغر اللہ قیام داشتند و در
حجرات پیرامون صحن چراغ طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانہ کہ
احمال بجائے آن سماع خانہ نواب سہرآسا نجاہ مہر شدہ است منزل مدبر
و حضرت شیخ بہ علوشان درس میگفت و بہین وجہ کہ در آنجا جماعت طلبا و علما
درس میگرفت منزل مذکور بہ جماعت خانہ ہنوز معروف و مشہور بودہ است +
و بیرون حصن آستانہ عالی جانب بہ شرق متصل بدرواہہ چتر مکی گنبد

بر زمان عوام مل با م شاهی شصت و دو و آن جانبست که در پهلوی آن خانه شیخ
داینال بود۔ اذ ملک پورب بوده است مرید بجای حایه شده بود که سلسله شایان
بواسطه شیخ انجی سراج بسطان لیا شیخ نظام الاولیا میرد و جهت آنکه شیخ
داینال را بر و حایمت غاچه بزرگ معین الاولیا اداست و بت خاص بوقت آمدت
در از محب و درت استن علی گزینید و در جوار آستانه عالی سکونت داشت چنانچه

از ابیات بندی که مقال ادبست بوضوح می پیوندد ابیات

جگ جگ عسکر جو حضرت خواجے حضرت رسول کریم نوا جے
داینال جو پگھٹ کنیان حضرت خضر بہت بیچ متہ دنیا

و در آن زمان کہ اکبر شاہ بادشاہ دہلی در سال ہفتہ ششم جلوس با جمیرت دوم
آمد۔ یکے از حرم محترم اورا در زمان دولت ولادت و وقت اگشتان صبح
سعادت نزدیک رسیدہ بود و محل نقل و حرکت نہ داشت لہذا بنظر حصول خیر و برکت در خانہ
شیخ داینال کہ از اعز مستکفان طنابہر منتیان بلن روضہ شریف بقعہ بنیف بود گذار
بود و بوجہ آنکہ مولد شاہزادہ بخانہ شیخ داینال نظر و پیوستہ نام شاہزادہ بہ شیخ داینال ہنما
کرد و بہت آنکہ خانہ شیخ برائے علم و فضل حرم شاهی کفایت نیچے کرد۔ و اندک مانق اطاعت
نور اہر خانہ شیخ بنیاد کردند۔ گنید کہ بعد از آنکہ حرم بادشاہ از وضع محل و سکون لازمی بہتر
داراحت ملافتہ مراجعت نمود منزل مذکور مطبوق ایفاء العام بہ شیخ داینال تفویض کردند و
تا آنکہ شیخ مغراندہ صرحیات بوقضی و تصنیف داشت۔ پس از اتحال شیخ مذکور
برخانہ و رواقی مجاوران تصنیف گشتند۔ اما بزم مولف مقابلت محب و در آن از نہایت
بودہ شہ کہ بعد وفات شیخ از ورثہ او در وار اخیر جمیرت کسے نہ بود۔ و او در حالت تجرید و گذشت
و اصل دے از ملک او متیقن بودہ است لہذا صنفی از جماعت محب و در آن کہ بوکالت انرا
ملک او دعوت بہار داشتند بشرط آنکہ اگر یکس از ورثہ شیخ پید آید تر کہ شیخ با و مستور نہ نمایند

رواق و سایر اوراق شیخ و تصنیف آورده اند هنوز از خانه شیخ در اوراق هندی نشان باقی است
 و بدون شیخ دین سال در اجیر از منشاء بیات او که بالامر قوم شد بود چه احسن ظاهر و مبرهن است از
 اعتبار ستمانیات ملت شیخ و تولد شاهزاده دین سال ایشیت پرست که شیخ دین سال بعد از
 تولد زاده گشت پس سال شاهزاده دین سال تا بهت چهارده سال و صد حیات کار فرمایند
 چنانچه سال ولادت شاهزاده نصد و هشتاد و سال وفات شیخ نصد و نود و چهار مرتبه
 در زند مقصدیت داشت شاهزاده طبقات کبری و اکبر نامه در باب تفصیل احوال شیخ دین سال
 نسخ معارج الدلایات خرنیت الاصفیا گواه عدل است بعضی محبان که نسب آباء و اجداد
 خود حضرت شیخ منسوب نمایند محول جبرافست این گزارش بهر درستی تحمل نیست و صاحب
 طبقات کبری و جامع اوراق اکبر نامه شیخ دین سال را از دین و پیشان و معتکفان نوشته است
 نه از خیل محبان و ان آئین تدبیری مقام اگر نظر حصول ثواب ارادت شیخ دین سال را بخواهند
 یا گویند خیل عجب نبود بجهت آنکه شیخ مفر الله عنهم و آله و سلم را در این مقام حضرت خواج
 بزرگ معین الاولیاء گزینید و در زمان اعتکاف و کتائب جوار آستان عالی قیام داشتند
 بزبان عبرت و محاورات عجم محبان و کسی را گویند که به خصوصیت همسانی عجبی داشته باشند و
 برتر غایت نیست مزیون است که بعضی بوجه تخمین تلفظ و توجهی مجاورت غیر آنکه بر او افت
 و غایت مسائل انساب تفاوت نموده اند و اینست از نزد شیخ و همایان انانید و هر چه نظر تصدیق مقال است
 که از طبقات کبری اکبر نامه که در شاهزاده دین سال را گرفته جز در اوراق غیر آن شود که از فی طبقات کبری و قرائع شاهزاده
 جلوس چون ولادت با سعادت و منزل شیخ دین سال که از منشاخ وقت صلاح و فلان
 متاخر بودند و وقوع یافت شاهزاده نخست قدم صاحب قبال را دین سال نام نهادند و انتخاب
 از عبارت کتب طریقه شریعت و معتکفان و معتکفان بقدر سید دین سال نام که
 از صلاح و صلاح از ناصیه جمال اوست تا وقت عالی ساخت و انجا که شسته بودند
 و در تمام دوم آستانه عالی که با حاطه بیرونی معروف است در وسط تالار بزرگ قبه کوچک است

کہ جس طرح تعبیر گزینند گویند کہ جلال الدین اکبر بادشاہ از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک
چراغان بزرگ آورده و رون قبضہ کر نصب کردہ ہو و واللہ اعلم بالصواب محاذ قبہ مذکور
آبدار خانہ ہے کہ عوام آب سبیل گویند۔ زیر دیوار سبیل سمت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی
الادبی است و بر سر قبر صلائے سنگ سرخ ہنوز باقیست و در فضائے آبدار خانہ چو تڑہ
وسیع تراست و بر انہائے آن حجرات و سطح آشنخانہ واقع است و بجانب باڑ صحن چراغ
بر فراز صفہ وسیع سماع خانہ بنا نموده اند کہ از نثار شیخ حسن اعتقاد و وثوق لغیب دلاہ ہر سال
بہار و ذریغ نام دکن بودہ است مکانیت یہاں منظر و دلکش و دلکش و عمارت بجا نیست کم
و خوش طراز و طبع و صفا۔ بنائے آن از اجرام گچ نیست بلکہ ہر عمارت از سنگ سرخ و سفید
مملو است و در بین جا مجلس اعراض حضرت شیخ المشرق المشار حضرت خواجہ عثمان
و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا قدس از واجہم منعقد میشود توئی سماع خانہ جانب گوشہ
شمال و شرق دروازہ کوچک است کہ بغافتہ شریف حضرت صاحب سجادہ راہ وارد و
متصل بہ عقب سماع خانہ جانب غرب بغافتہ مذکور است و آن جانبیت متبرک و مقدس
کہ غسل میت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا ہاںجا بتوقع آمدہ بود۔ و اسحال مقام
مشہدینی صاحب سجادہ مقرر است چنانچہ بذیل ذکر آئین عمرس و آخر باب ال شرح و بسط
مرفوم شد۔ و در حوالی رواق خانقاہ شریف مئذنان منسوب بہ صاحب سجادہ سکونت دارند۔
دو بین دیوار صحن چراغ و تاو یک بلے بزرگ ساخت من غالص بودہ اند اول کہ بجانب غرب است
خیلے بزرگ است و جلال الدین اکبر شاہ بعد فتح چیتوڑ گور سینہ بودہ میر علماء الدولہ متخلص
یہ کافی قطعہ تاریخ متضمن بہ گزینہ دین یک بسیار خوش گفت۔

قطعہ

شاہ دین پرور و جمشید سرور	خسر و عہد محمد اکبر
ساخت نے شبہ پے فتح چیتوڑ	دیگر روئین تن اثر در پیکر

به تاریخ و سال عالم غیب دیگر حسپتو کشا شد کیسر
جانب شرق دیگر خورداست که جهانگیر بادشاه سال یک هزار و سیصد و دو مخلص نیست فرط عقیده
نذر گزاینده بود و بر دواول پنج شیرین نخته بطریق دعوت ایشان فقر اگر گویند که پنجاه نفر از طعام
دیگر شکم سیرگشته بودند ماده تاریخ نیست ع

پنجاه و دهم نیست دیگر جهانگیری

اما بجهت است لازم و اکثر استعال نقلت حفاظت هر دو دیگرها صورت اندک سن فرشته
بیکار شده بودند تا در سال یک هزار و دو صد و شصت و شش توفیق الهی رفیق حال کلامی الهام
ریاست گوالیبا گردید و او از سر نو بتجدید پرداخته صلاح و فلاح دارین حاصل نمود و میر حوای علی
پیرزاده که در سفر تاریخ طبع آزمائی کرده است +

قطعه تاریخ

صفت زر طلا مداری که در تجدید دیگر بادشاهن جهان روشن پیش آفتاب
بخت در همتا گهی چندش نموده است تمام گفت تاقت سال تا بخشن جهان شد فیض
و در نیلایه صرف لایب تطاب خورشید جا به بادید کن در ترسیم و تجدید هر دو دیگر
کوشیده اند +

مغنی مباح که در زمان من غیر آن اکثر غنایا و املرا مخلص محبت نذر نیاز و بعضی بنظر نمود
و نهائش در است تمام تخمین طعام دیگر زر شیر صورت می کنند صورت تخمینی دیگر کلان قریب و بطور
و دیگر خوردا و دوازده صد و تجاوز نباشد چون طعام دیگر سخته میشود و بعد نماز با دعا و بتوری
صاحب مباح استحقاق در غارت بردن طعام بخت و بخت نیامیند و بخار گرم که از سینه
بسیار می پاشد و پاشیده می سازد و در وقت تابان خورشید از خان یقینا قوم ترک یا رسید +
بلند و در دانه که به داخل معروف است محاسن چنان به سمت شمال شکل محاسب نمودار است
و آغا بنای آن نتیجه غلبه اعتقاد سلطان محمود خلجی نوشته اند که بهنگام فتح دیار جیسر

بعد از آنکه در آن وقت که ریاست آن طائفه بمی گنج متعلق بود شهرت
زیارت خدمت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء شریف گشته تعمیر دروازه مذکور و ستون داد
ارتفاع قریب بیست پنج در عدد دارد.

و بیست و پنج بلندی دروازه یک صحن کوچک است که بیست و شش شرق آن در یک طرف و بیست و پنج بزرگ
حضرت شیخ احمد خلیفہ مستند حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء آسوده است.
و بجانب مسجد اکبری است بسیار وسیع و کثیر العمارت اما همه خراب و ویران است یا ضاع و زمین
است بر خنجره با سلاح و آبار و آن صحنی بلوغ مینمایند آلا سو و نیرسد در قولن رگال انیت که جهت
ویرانی و غرابی عمارت اکبری نتیجہ زشتی اعمال و مستی اسلام است.

و بیست و پنج صحن مذکور در دروازه نقارخانه است که بر سر آن نقار میزند و بنای آن در عهد امین میر
شاهنشاه آفاق شاه جهان با و شاه در سال چهار و چهل هفت ثابت است که کتب پیشانی دروازه است.

مسجد

بعد از شاه جهان با و شاه امین میر
در پنج شمال نفت خانہ خود است و بر انتهای آن نیمه صحر که در میان ویاس و سحر و افغان گنبد
خود دارد و در میان جا خد انتهای استانه عالی است.

تذکرہ تعمیر است

و بازار پیش نمین در گاه تعمیر است و بر فراز سقف مسجد پیش طراز و خوش تعمیر کنایه آن تعمیر
حضرت سید محمد صاحب بیمارستان حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء بعضی موقوف آمده بود و بعضی
ماضی بود و مغربی مکان صاحب سبب جاده موقوف است و باقی موقوفه که بر سر حجاب نشن نموده اند است
تاریخ

و در شاه و در شاه جهان آفاق گیر
و در شاه و در شاه جهان آفاق گیر

خسرو عادل شهنشاه دلی و اقلی کنو
 ہر کج باشد مسجد و محراب و منبر کو۔ بگو
 خاتمہ آن مسجد کہ نور و پیرہ اہل یقین
 جانشین قطب بانی معین الدین کراؤ
 رونق افزائے گرامی سند پیران حشیت
 کرو بر پامایہ عقبتے برائے عالمے
 حاشی اللہ بے لطف از ملائک بگذرو
 بود ناجی و رہ پناہ سال آخر و
 سے ترا ڈواڑو و دیوار دین مصطفیٰ
 خطبہ بخوانند از و اللیل و الشمس الضحیٰ
 قد و ہار باب دین سید محمد حبیب
 ہر زبان ہر وقت بحسب وجہ کبریا
 زمینت آرائے نگارین نقش ایوان ہر
 یکہ ہر عاصیان تو منیع و فرمان نجا
 ہر کہ ہٹ داند رویک لطف باز کہ خدا
 گفتہ گو بیت الفت دس نہکے یا غیا
 قطعہ از گریز

ساخت چون سید محمد برق
 گفت ہائے سال تاریخ بنا
 و مجاہد موتی گڑھ مسجد بیت تعمیر آن از سنگ مرخ است فرش سنگین۔ عمارت وسیع و زیبا
 منظر آنست کہ در محراب ^{بنا} تعمیر و کائنہ طیبہ نام بانی مسجد میا بانی منقوش است +
 و عقب کو تو اقلی تہذیب فضائے بازار مذہبی مسجد است تعمیر بہ آخر و گچ متفک گنبد ہوار
 صحن بیل و در وسط محراب عبادت قبل بر لوح سنگ کندید اندک اللہ اکبر این مسجد را بانی مکرری
 بیت میان تانین کھادت راست کردہ است سائنہ لہو و برانٹھاسے بازار نو جانب
 شہر قلعہ کو چک است صاحب مسجد التجار کہ تذکرہ ملای قلعہ حکم اکبر شاہ نمودہ ہمیں است
 احوال بنام میگزین شہرت دار و بہجت آگہ و آرا مال قصہ او لیائے دولت نگین قلعہ کو
 بحر من محفوظ دشمن آلات ضرب و حرب مخصوص تو عمل بود جائے تحکم و پادار و منیع
 و مشہور است +

در پہلوئے ملی دروازہ اندرون شہر مسجد است ہمدار سنگ مرخ بغایت طویع و زیب

آنانچه تحقیق نموده کار بنا گشت طرز تعمیر و رونق آن به عمارت شاهجهانی مناسبت تمام دارد +

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال چله حضرت خواجه بزرگ

در پهلوی دره که گه پستی آنا ساگر معروف است بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که حضرت خواجه
بزرگ معین الدولیس را حرمیر پرتو و نور و انگشته بود همین جادر گنج قناعت و گوشه عافیت علی
داشت و تروی سنگ بزرگ غاری شکل حجره نمودار است و در گوشه تخت سنگ خار اندوده است
که آنرا بخت نماز تعمیر کردند و در سال یک هزار و سی و هفت دولت نشان تمسدار با متشال حکم ثواب
همایت خان در دوران حصار استحکم بنا نهاده است و بر سر دروازه حصار چند اشعار نوشته شده

اشعار

بر زمان شهر رفیع اهدر	حامی شمع و دین شهاب الدین
رونق عدل و جود داد چنان	که بس از دوزمان و زمین
گشت الی صوبه اجمیر	خانن آنان بعزت و تکمیل
پاک دین پاک باز دولت خان	بود شفت دار و برسم امین
ساخته این مکان چله چشت	تا بود یادگار آمو بر زمین
سال تاریخ طالبی گفتا	سی و هفت و هزار بود سنین

اسحق جلای فیض و برکت است و از اوقات شیخ آیین بن و اسلام یا امید به در و چله
خواج صاحب سوم است +

چله خواجه قطب صبا

در این پشته که چله خواجه صاحب واقع و در شک سنگ بزرگ منلا دارد حضرت خواجه

قطب الاولیاداران باقیمت ساعت با کثر ایام مونس تنهانی بوده است چنانست پرفیض خوش
آثار و مقامیت و محبت و خوشگوار و فضیلت آن تعمیر زیبا مسجد کبیر است که بنای آن بنام
مولانا شمس الدین خلیفه حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان رقم نموده اند شاعر
از پی تاریخ سالیان باقی مانده است لایزال داد پا سخ گو مورخ ذکر مهور مجید
در صحن زیرین بالائے صحنه بزرگ در و جوار بلند محمد شاه خان کاز عمارت نواب میر
محمد خان دلی ثوبت بود در فن است و بهشت شوق مسجد خوش طرح عمره محمود خان بادگاه
و بر لوح سنگ قطعه تاریخ چنان نقش است قطعه

بن کرد محمود عالی نگاه مزار محمد شاد دین پناه
ز تاریخ تعمیر گوید لطیف زبیه مقبره مسجد و خانقاه

از آغاز و از دهم ماه ربیع الاول هر سال عرس حضرت خواجه قطب الاولیاء و همین جایگاه
مقرر است و به چهار پنجم محل ختم عرس بمجمل حسین منعت میشود و به تاریخ چهار دهم هر ماه بعد
نماز ظهر محل ساج بسیار میکنند که بزبان محامی و دهویین مشهور است *

مالاب آنا ساگر

بنای آن پیش از هشت صد سال قمری بوده اند در زمان حکومت راجا آنا دیو که او حاکم اجمیر بود -
بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغچه و تعمیرات زیبا بنا نموده اند و طرفت بالاب
بسیار بزرگ است و پهنادر که طوش قریب شصت در صد در صد و در آن قریب به چهار میل باشد و بر
ساحل سمت گوشه جنوب شرق دولت خانه شاهجهان است که مکانات مصفا و رواق اطراف
مختلف از سنگ سفید دارد و در فضائی عمارت مذکور باغ خوش و خجسته و گلستانها و
حال باقیمت هـ

او نقش و نگار در دیوارش کشته آثار پدید است دست دید عجم را

چله سالار محمود

بر تکیه خیز خود که بر پایه حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است بفر از صفه سنگ سرخ
گنبد کوچک بنام خود و اندر دور توئی آن حضرت شیخ موجود است بزبان عام و چون چله
سالار محمود غازی شخصیت دارد اما این مقبره سالار محمود است که غیر سالار محمود غازی است و فی الواقع
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بود.

تعمیرات بیرون شهر جانشین

چله سالار رضا

گویند که پدیع الدین شاه مدار که مرقد پاک او در کین پور است در زمان حیات بر سر کوه اسحاق
بنام چله مشهور است چند بریا صفت عبادت گزارانیده جامعیت نام و در خشک شدت
و نباتات تک تک دین بشود و بتایح به جرم هر سال مردمان در زمان شهر جمع می آیند و یوم
مکرر بنام پدیده صاحب شجرت دارد.

میرزا کاظم

پیش از اینست سال زبان که کار و چهره در میان زارت ملک محمد داشت بمقام مروجین است
شیر علیخان زندانی گشته شد و هنگام ورود و جمیع بنا تعمیر نهاده بود جامعیت خوشنما و زیبا
و مقامیست پر فیضا و مضاف که نقش و نگار و سنگینی و تخت بندی و درخت و صحت و
عمارت و آراستگی و آرایش مشال خود دارد و در فسنه آن کار بزرگ است که از اینست
مشاد الی کلین و چون آراسته و پرست و در حوالی آن دیوین بسیار و پس پیش منازل عالیخان

و کاخ سمو المکان انان را بجایان نوابان به عمارت لفریب طراز مطبوع و انواع پسندیده
 بنا نموده اند که نو نهالان گلشن بهشت مقبالت و دوارشان تخت و تاج و در زمان سردی و غیره گهی
 بجهت تعلیم علوم و معرفی و شایسته فنون پشاهی و شاه موعاری و کتابت آیین
 حکومت و حکمرانی در آنجا قیام و سکون دارند.

حوض شمسی معروف به بونج گنبد

کرنیل کرسن که کشنرا جبر بود و جهت آنکه ماده ترجمه خطیر نیست داشت چشم فیض عام دارم
 بنا نموده آرام بنا نموده آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گردد
 محل حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ مرمر است و بهین حد رفیع عام
 میسازند.

مقبره عبداللہ خان

تعمیر خوش است و حکم که در بهشت تمام احوال و دلش تعمیر یافت تا به بنای نیست سر و شمس
 ز سال بنای بهشت او را با بگفت و خوش علی گوشت و لچکان گویند که پیش ازین حوالی
 آن غمچین چپ فضا بود اما حال بجای آن سنگ وسیع بنا نموده اند و سیرا عبد اللہ
 پوره معروف است و این عبداللہ خان ناز سیدان باره بوده است و زمانه فرخ سیرا و شاه
 به عهده وزارت و منصب نیز از بزارت است از بوده است.

مقبره حسین علی خان

او قبر نشان باقی نیست و بحال بصورت فرود خانه استعمال است و به اهل کرایه فرنگیان
 استقامت دارند و این امر و مقبره در متبعض مقصد میر عبدالوهاب میر عبدالعزیز

دیگر بزرگان ایشان علیت در حصص قیمت بوده اند و سلسله ایشان جداست
میرسد - والله اعلم بالصواب

تالاسیله

در قسمت ششم حد گمار که آهن است به بیش شرق بنای آن بزرگانه حکومت را به بیلیدو
نوشته اند و بر در آن از بسیاری صنم خانه و معبد بنه و علامت باقیست - با آنکه سلطان
غزنوی و بعضی از سلاطین غور با نهادن و حد می آنها پرداخته بودند - با دوشاه دلی و الدین بگرامی
کاخ چند فرسائی ساحل آن تعمیر نموده بود - و محرفی با دوشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور نگاشته اند

عیب گاه

صحن و صحن و فراخ فراش آن از گنج و حصص آن رفیع و بلند اما طاق در واقع ندارد
بجهت عدم سایه سایبان و سل تابستان پیش فرش و تمازت آفتاب که می هر گاه محشر دارد

تعمیرات سمیت جنوب بیرون شهر

چله در پیروضا

بالای کوچه متصل به باده ای است - گویند که شخصی سوخته نام از بغداد باز آمد خشت آجر نمود
قطا هر که در آن دیوار حصار آستان عالی حضرت خوت الاعظم قدس سره الله علیه و آله و سلم است
چون زمان مرگ او نزدیک رسید بسیار آن خود وصیت نمود که خشت مذکور پیوسته در فرش او نهاده
چنانچه بعد وفات او همچنان کردند بعد در سالها بعد بحجت بعد زمانه و بر بنای عظام

بنایستحکم و تنویر بر سر کوه ناگ پهاو که در کوه اربلی سمیت شمال از قلعه تا مالکده است
 تعمیر و مرمت آنست چنانکه سحره نبویه سود بود و بنای تعمیر بر آنقدر که درست نمیزند
 جائی نمیکرفت از پائین افتاد چون پستوه آمدند و نتوانستند ناگزیر ترقی استحکام و تزیین
 استسلام قلعه تا اگر که بجهت قلع و حفاظت شکست خورده بود و همت تمام نمودند و
 اندک فرصت حصار و دیوار و برج و کین گاه همپایه پاره کوه ساختند تا در زمان حال
 که دوران امن و عافیت است و شمیم عصفور و پنج شاهین و شیرست را با شیل خشکین ضعیف
 قرار داده اند نظر بر آن به دیوار و حصار و پنا و ناپائدار حسیاج نه ماند و نوبت بانجاریه
 که بر برج و حصار آن بهوار کرده رواق و اطاق و سبک گرد و منازل ایوان ساختند و بیشتر
 جالاجت عدم مرمت و حفاظت منهدم و معدوم گشتند صاحب تانج فرشته و چهار
 گلشن آورده است که حضرت امیر حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاک او
 بواسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیه السلام به علی مرتضی کرم الله وجهه منتهی میشود
 او بران سلطان شهاب الدین غوری خدایند قشون اسلام بود چون سلطان شهاب الدین
 بر سر راجه پورا تاخت آمد و قاج و تخت تاج به بخت بحر ضل و ال رسید و نواحی احمدیه و دست
 قدرت و تبض تصور و او بیای دولت اسلام آمد امیر حسین و حمزه و میر علی الدین حسن
 بسیار ازین مرد و بنده اسلام شرف گشتند بالاخره آوان حکومت قطب الدین ایکبالی حمیر
 بغلط شهرت اند که قطب الدین ایکب ازین کوشه رباط فناء عالم بقا خرامید از شجاعت
 جماعه را چو توان که خالفنق مردل و سودای فدا و دروشتن جمع آمدند و او سمیت بل کله
 که بحال به سودید معروف است و طاعت شتاب بر حصار قلعه رسید به یاری کمند و
 قنطره چوپین درون قلعه دخل شد و رسید میر حسن که پیش ازین اچپ گونگی احوال آگهی داشت
 از شور و شغف و دار و گیر آنها متنبه شده سلاح جنگ بر بدست کرده جماعه تیسلی که در حفاظت
 مامور بود آهنگ جدال قتل نمود و با آنکه جماعت قلیل داشت در اقصی الغایت بهمت حرات

بکار برده جمیع کثیر را در حنیف خاک و خون مینداخت و در من استقلال از دست داده آنکه
هم آنخوش عروس شهادت نگر دیده کارنامه نمایان کرد و خجاست کار تقصیر بدین رضیا
بالقضاء تسلیم در تهنیت رضا نهاده بهدراج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت
خواجہ بزرگ عین اللویس که سوانح حال و استقبال مکشوف ضمیمه عالی داشت بهنگام باداد
واقعه با جماعه مریدان معقوفت در آن تکلیف فرمود و یکپسین و دین بر داخت آورده اند
که در آغاز بر سر من پاک از تعمیر سخته علامت بود اما در سال یک هزار و بیست و چهار نواب
اعتبار خان که منصبش هزار و بیست و چهار سال داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه
بر سر دروازه جنوب و بهشت نازل فقیر مولف بحکم خود دیده است

شاهنشاه زمانه جلالگیر بادشاه	کندر زمانه اوستاده آسوده دل جهان
سال و بیست و چهار بلوس مبارکش	شد فتح ملک مانا از ان شاه کامران
وقت یکم اندر اجیر آن شاه گنج بخش	بر تخت ز نشست بود از فتح شاه و مان
بود از هزار افزون بست و چهار سال	گیتی عدل و اوش چن روضه جهان
بود روضه مقدس سید حسین کرد	این نخله صدق صفا اعتبار خان
در روضه مقدس بهشت و بالان از رنگ سفید و سال یک هزار و بیست و چهار	در روضه مقدس بهشت و بالان از رنگ سفید و سال یک هزار و بیست و چهار
خلاص کجی را و سندن تعمیر شد و است قطعه منظوم که از ان داده تاریخ پیدا میشود نیست	

معدن نوبع اسرار هست گاه شاه خنک سوار
ساخت والان که هست خنک بهشت را و کجی سندن صیه بوقار

دو سال یک هزار و دو صد و بیست و دو و بالان از رنگ سفید و سال یک هزار و بیست و دو
که از ماده تاریخ پیدا میشود بر سر محراب منقوش است

یک هزار و دو صد و بیست و دو سال هجرت خانه بیت الحسن آمد بنابر
دو بر دروازه شرقی حصار روضه شریف بر فراز محراب قطعه تاریخ که دیده شد نیست ایسا

شه سوار ملک نیو شاهباز ملکین
 منع جو و حنا کان فتوت الفت
 قاتل کف آں سید حسین
 واقف بر مہلے آن مہربان
 سرور ہر دو جهان شکل کشائے نہیں جان
 مفر کون و مکان آن حکم فیما بین
 گفت جتنا رخ اواز خوش سلطانین
 از پئے تاریخ او کرد سوال از عقل محفل
 در احاطہ دوم قبریت کہ بر سر آن چادر سبز پوشند و گویند کہ در تہ آن فرش حضرت
 امیر حسین بن فون است و اللہ اعلم بالصواب و علاوہ آن کہ مذکور بالاشد مسجدیت خوشنا
 و پرفضا کہ در یام نہ تنظم نام دولت بکشتیہ کہ بہت نام غیر آگہی متولی در گاہ ناگہ رفت آوہ
 باہتمام مولوی مجید الدین صد اول تعمیر شدہ است و عرض آب و فشانے میں حال
 دوم ہا نمودہ کہ بزبان موسم باران آب کتنا عالی اندر آن جمع ہونے شروع ہو جائے گا

بلند دروازہ

افضل العمارت است در سال ہندو ہست او شش ہست نام ایل سیلخان کہ قطع حمیر
 بود در عہد جلال الدین محمد کہ شہ بادشاہ با ختمام رسیدہ ارتقاخ آن قریب بہ شایک
 در عہد تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید کہ قطع ماوہ تاریخ منقوش
 کردہ اند نہایت قطع

بعد بادشاہ آسمان قدر
 جلال الدین محمد کہ بہ کن شا
 پناہ ملک ملت ظل بزدان
 کہ در درگاہین ملک سلیمان
 سوادش عین نور و نور عیان
 اگر خواہد کہ سے یابد آسان
 زکاخ و لکشا تاریخ اتمام
 در احاطہ سیم کہ در پاس بلند دروازہ واقع است عمارت تخت از طاق و مسجد و مرقہ تک تک
 ویدہ نشود و بیرون احاطہ آستانہ عالی و قنادیک بزرگ از ساخت مس کہ یکے از و نور عقیدہ

سلطان نورالدین جهانگیر و دیگر بزرگان از اردو حاکمان و ملازمان و اهل بیت و اهل بیت
ایماندگزارانیده بود برقرار و دیگران بزرگ نموده اند در راه حجاب از آغاز شانزدهم تا سید
زمان پس معصوم است جمعی از فقرا و عیال و بیگانه جمع می آیند و در شهر محفل سماع
برپا می شود و بر سر صحن تالار بزرگ چادر کشیده بر شونی چو اغان و کنول و فانوس با طنم
آراسته و بیکرست می نمایند بالاخر بر در پیچید هم بعد از وقت زوال خست تمام محرم سینه
که عوام قتل گویند و این اشارت است از اولی رم فاطمه که معروف و مشهور و دیار و مصلحت
دار عهد شاهان ملی که دینیات بطریق وقت مرفوع نموده اند اخراجات محرم غیره از حاکمان
آن بهم میرسانند و در سمت جنوب از استان عالی - احاطه است که به شمع شمع است وارد
است و است از توبه جانیست پرفیض و مخزن نور و اینهمه یاران و لشکریان حضرت میرا
حسین بوده باشند که در امر حق کوشیده و به پایشهادت رسیده و یار احاطه حسن عفت
دور بخان کلان که از عیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بوده است لالت میکنند چنانکه
از کت بینظور مفهوم می شود.

کتاب

در زمان شریفی مکان	که بنام و بدور او دوران
آن بهمنش که ذات او آمد	باعث عدل و داد و منان
شاه گیتی پناه نورالدین	بر جهان است سایه پیران
بانی این بنای طفت آمین	بایک سال او خبر گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان	کم نشان چنین دولت ان

مستحق است که در کتب که با او که حضرت سید شیرین قدس سره عابد و زاہد و روح خلیفه
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء است و نیز واسطه خوشی دارد که نسبت عم او حضرت
خواجہ بزرگ معین الاولیاء منسوب بود تا حضرت میر سید حسین جغتو نجمی است و میر داد

گنبدشت - جمعی که بر کوه تاراگنده در جوار استان عالی طرح اقامت دارند بهین از
ساواست شمرده اند و خدمت آستانه عالی بایشان متعلق است حصه شیر از دیهات اوفا
در وجه مددش دارند *

نور چشمه

در دامن کوه تاراگنده جایست داب و طرا - بهو آن در اقصای غایت مفرح قلب و مفتوح
عیاغ و مسکن ارواح است - گویند که در زمان سابق بهین جا آبادی شهر بود که هنوز از در و دیوار شکسته
اثر آن پدیدار است - در سال دهم از جلوس خود که سلطان نورالدین جهانگیر به شرف عتبه یونانی
مشفوف شد بمشاهده دهنه مذکور که از پس خوشنما بود ایستاده بود که به عمارت خوب و مرغوب است نمایند
چنانچه در دست یک مال معمره و غریب و در پیشان نمودند و چشمه که از دایغ کوهها و میریزد و حوض
بزرگ طرح داده - به قولی - آبشار رونق تازه و طاعتی اندازد و تر او کرد - بدین آن خاطر
با دوشاه بسیار مخطوط گشت و بالتر اتم بهنام خود که نورالدین است نور چشمه موسوم گردید و بهین
از تعمیرات بالانقش و نگار و نشان و دیوارها قیست - ماده تاریخ که در سبک نظم کشیده بر سر
تخته سنگ نقش کرده اند انیت *

تاریخ

بند قبال شاه بهفت کشور	که وصف او گنج به تقریر
منوع خاندان شاه کبر	شهنشاه زمان شاه جهانگیر
مدین سه چشمه چون آمد فیضش	روان شد آب و خاکش گشت آسیر
شهنشاه کردناش چشمه نور	شده آب بهت لزد چاشنی گیر
دوم سال از جلوس شاه غازی	بحکم بادشاه نیک تدبیر
طریق تاریخ آتماش رستم کرد	مسل شاه نورالدین جهانگیر

در قریب محل شاهی است خوشگوار که هنوز باغ نوحه شیر سوخته است اما در زمان حال شجر درخت
انبه و جامن که خاصیت بین دیا را جبرینا سبب کلی آبان آرد - و گرا از گلین و گلزار و ریحا
و سنبلستان که لازمه باغ و بهار است اشے پیدا نیست +

چله بی بی حافظ جمال

متصل عبارت شاهی بر منقذ آب چشمه نورد که کوه و تاق مقامیت هیئت جایست
هون که که در دو ناح از آبادی این نشان ندارد همیشه درت است که عمارت در زمان شیر
و گریه جاگزیدن نتواند نه به علوی شان و کیت کسی که در انجمن راه تیه نهانی از یگان
بر یگان روی تافته به عسرت و محنت سیر بر آورده اند که بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواج
بزرگ حسین الاولیاء است درین جائے خاص تها و گوشه طاعت گنج ریاضت شست
الکتاب خیر و برکت فرمود این جهت بنام بی بی چله معروف است به تاریخ نوزدهم
هر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبانده کثیر و جم غفیر از ان و مر و تقریب
و یارت چله شریف جمع آیند +

امیر تافان امیر ترغان شمس

متصل چشمه نور مائل به جهت غرب بر سر کوچه که سطح تها و دارد - توی احاطه چشمه جائے قدس
و در حوالی آن نشان قبور زیاده دیده میشود که بر گنج شنید ان تعبیر کنند جایست بهیست
عظمت و تها و آثار حرارت خوب دال تها و بر ذریع چشمه خلق کثیر بطریق زیارت آید
بروز نوزدهم ماه رجب که یم عرس زیارت چله صاحبزادی صاحبه مقرر و مشهور است بهجت
قرمکان جمعی از اشراف و تها شایان بنظر حصول ثواب و تها شایع بعضی آگاه دالان
با تها بنیت قیام شب گمی هنکار بر پا دارند گویند که ایشان سالار لشکر اسلام بودند

در زفاف حضرت حسین علیه السلام شهادت فرمودند پیش از چنان شخصی که پیش
 از سرزمین افغانستان به دست محبانه در ازارات میکند و جهت آنکه خلیق و عزیزی است
 بسیار از علماء شهر و ساکنان بیات قبیل و جوار بقدر حاجت با و میرسانند که کارها
 نمایان کرده است یعنی در حوالی ازارات آحاطه نخسته از سر نو درست کرد - و الا ان مسجود و حجوه
 در دروازه بسیار محکم و پائیدار بنا نمود و موضع شریف و وسیع در جوار خطیره کندیده که بنید که در
 احیان کمندیدن عرض ظرفت کجی مثل آفتاب و موج و بویچه از قعر زمین برآمده بودند - فقیر
 نیز ظرفت مذکور را بچشم خود دیده و نقش و نگار و ساخت لطافت خوبی و سنگینی برتر
 غایت طبع و خوشنما و روشن است که مثل آن در زمان حال دیده شود و بعضی مردمان
 که این ظرفت را به سکه طلا و نقره حمل بودند که از سرایه آنی تعمیر سازد و بسپارند
 و بسیار بظاہر یعنی بکمال استیلاست که محبت آنکه قدر اخراج قبیل و پیش تو را خود و خاص
 و محبام آن غیر از فراهم آوردن زر و کثیر کسی نمیتوانست نظر بر آن انیمه کند و منت طلب
 در وقوع آمد از بضاعت غیب ده باشد *

سوت برج

متصل در محاذ چشمه نوزیر کوه تلعه تاراگده واقع است بزبان عام بنام اردو شاهی نامی کامل
 شهرت دارد و اصل حقیقت حال که پایش بخت رسیده نیست که راجه بالیور اشو بدوران
 حکومت خود بجهت بدن آب بالائی تلعه تاراگده منیار رنج و چرخ بزرگ در دوران
 بناموده بود تا با تمام رسید و حال غرابان داده است و از منزل اول اشو علامت بقیت

اندر کوٹ

از کتب تاریخ هند چنان متنبط می شود که پیش از چهارمین سال راجه اندرسین بنامها و

او پیروی طریقه پیغمبر کرد و بسیار بنده و تجتسانها و اطراف که پیش آن تعمیر نمودند و آبادان
 زمان که راجه پتھورا بهر هیبت خود و سلطان بن خباب الدین غوری غلبه آورد و در حالی
 اجمیر تسلط یافته بهر هیبت تجتسانها را مسلمان نمودم کرد و قریب بده هزار زن و مرد
 قوم نمود و مشرف به اسلام ساخت و صنم خانه بزرگ که بنام (اظمائی دن) که جیونیده مشهور است
 از تصادم رانی و خیمه دام محفوظ داشته به ترمیم مینار و محراب و تیر وید و مرقع و مشال و سپهر و هنام
 متشکل بچنانه خدا کرد و آیات صحیفه ناطق بر پارایک سنگ نقش کرده و در دور
 محراب و در نصب نمود و بر در و محراب بنوکت و هنر از عظمت با جماع اهل اسلام و اهل
 صلوات کرده و دولت سجادت ابدی و سایر قیامه سزای بدست آورد و کتب بهر محراب انبیت
 بنا فی الحاکم و العشرین جمادی الآخر سن ثمان و تسعین و خمس مائه و عبارت از این است
 فی قولیت ابوبکر بن احمد بن الفضل بن تاج ذال حجة سنة وتسعين وخمس مائة
 و بعد از آنکه سکه و خطبه بنام سلطان شمس الدین شمس جایی شد بهر معموره و ترمیم را بنگیند
 و از سر بنام نمود بطرز جدید را است که آن نظر اثبات و دارد و منی تبلیغ یادگار سلف
 رضی نشد و سنگ ستون و محراب که نقش و نگار مطبوع و نازک کار بود و در پیش در جدید
 یک کار آمد و بجای آن سبب واقع پس بدیده نصب نمود و در دور محراب را است
 سوره انا فتحنا و محراب یا رسول الله تبارک و محراب بر سطح است و در حواله خط
 طغری علی نقوش است امر هذه الحاکمات السلطان العادل السلطان المعظم و الخاقا
 الاعظم ملک الترتک شهنشاه الاعظم مالک تاج الامم و ملوک النبر
 الترتک و الحمد لله فی العالم شمس الدین و الدین شمس الاسلام و المسلمین تاج
 الملوک و السلاطین جامع الکفر و الملحدین تاهر الظلمة و الشرکین تاهر
 الاسلام علاء الدوله الفاره و المملکة الباهرة مالک البر و البحر سلطان الشرق
 المور من الساعا المعظم علی الاعمال و الخاقا الترتک السلطان المعظم و الخاقا

ناصر امیر المومنین علی اللہ فی کل شانہ وناظر فی کل مساعیہ زمانہ واکتبر فی
العشرین من مہج الاخرین لوفی بولیت احمد علیہ السلام +
اسحق جانیت وسیع و بزرگ و خوشنما و خوش طراز کہ مثل آن در قصہ عالم کمرست
گویند بزبان حکومت چہ بیان جماعت فقر کہ بفرقہ آزاد و بالا مشہور است ^{مورد} صد
خود را قرار داد و مسمی نجیب بادشاہ کہ سرگردہ ایشان بود کہ زر و محنت ہا چنان طلت
مرست صفت نمودہ و از بخت تا بہ چن سال در قصہ خود آورد۔ و بہمت فرو گاہ قہر
کہ در زمان عرس حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء جوق جوق جمع گنبد محفوظ
و مخصوص کرد و باعث بار آئندہ زمان مکان عالم امکان ہر یح الزوال است فقر آزاد
محاورات خود۔ وجود و قیود عالم اسباب اکثر بد و نیم روز تعمیر کنند بحیث
رژمانی دن کی بادشاہ است (دھانی دن کا جھونپڑا) و از بخت است کہ دھانی دن کا
جھونپڑا نام نہا فد۔ و چنان در گہن ان شہرت یافت و سال یکہار و نہ صد و نوز و نہ تہا
میر عمارت ملت انگلیش بنظر قیام و استحکام عمارت صفت کثیر مدتی شکست و رخت و بند
پیوند نمودہ شد +

اکان سیر عرا

سیکان

متصل دیوار شہر شکم کوہ چلہ پیر واقع و سے آن مجاذ دیوار شہر ^{کوہ} چلا
بزرگ دارد۔ جائے شاداب و خیل خنک است کہ فصل تابستان بہر کالایہ رستان
احتیاج مے آفتد۔ و در قعر آن چشمہ آب است از بس لطیف و شیرین خوشگوار کہ براہجرا
عملی در حوض گئی میرسد کہ در فناء آباد شہر جانب چہنوب است و آن حوض البیت
بغایت مطہر کر از فوق تابیہ تحت پلہ خوشنما دارد و در اطراف آن عمارت است از بس خوش طرح

در سیاه و نظریست نبلیت رونق و غنای و صفای وصال تعمیر آن در وازده صد چهل و شصت
 بهر چه که مست کرنیل و کن که مقطع اجمیر بود رقم نموده اند

نور شمساری نعمه نجات برگاه خوانچه برگ عین الاولیاء رحمة الله علیه

و تمام کتاب

مرحبا شاهنشده تسلیم شد	مخبر است با عظمی تسلیم شد
دارش شمع نبی علم اعلی	خواجیه بیست الولی بند الولی
آستانه کعبه دنیا و دین	خاک بلیت ستر عین تقین
ای بهار باغ عرفان روی تو	سنبیل گلزار حق گیوه روی تو
جلوه طور از رخ زیبای تو	مطلع الانوار حق سیاه روی تو
پاک صورت پاک باطن پاک	بند پرور بند گرد بند نو
مایه آرام جان انعام تو	آیه تسکین دلها نام تو
گرد تو گردم بیامان من	جلوه ندرت حرم جان من
الغیاث الی ناهد بار ملک بند	الغیاث الی شهرت بار ملک بند
بدقت با آه و سوز یاد آدم	دادخواه دست بیداد آدم
مژده و محذوم من آتش من	خواج من شیخ من مولای من
در تن من نیست جانم سیر تو	دیگر من را من ندانم سیر تو
کار شکل خواهی و آسان گویی	میدهی هم و دهم و مان گویی
گوش کن فریاد من و نیاز من	نیست و عالم منم جز تو گوی

این بند الولی اگر چه در نسخه کتب مختلف است اما در نسخه کتب معتبره و در نسخه کتب معتبره و در نسخه کتب معتبره

بادشا با شرم سازم شد مرا
 خصم نقسم خوارم ساز مرا
 سایه کس نه ترسم باید مرا
 آرزو دارم گل گهوار چشت
 چشم بکشا حال زار ما بهین
 عمر با گذشت در زاری مرا
 گر نه پردازی به روی حال من
 کیست جز تو کان مددگار من
 بان گفت فل نیستش یان کرم
 لطف کن لطف نشه عالیجناب
 پیش از من پسند مارا در فشار
 حیف است که در دم جانم
 آرقن گرز و جو پیکرم
 مژن ما خاک پاک کس نه گفت
 مهد جان از مهر تو معذور باد
 عرض ل خویش تن کرم تمام

فصل

قطعه تاج در صنعت تخریب تصنیف مختصر

سوز دامن فکر پاک آید
 چو بهر سال هر دم نجیب
 کاین حادثه دشمن در نوشت
 نغزین شد میل باغ بهشت

مصرعه تخت جگر بر خوان اثر
بخت کلهما شد روان از نخل حشت

۱۲۸۲

۴۴

دیگر از مصنف

من خجسته را که درین تیره روزگار
نمود راه حق گهر شب چراغ حشت
رفتم بسع شوق و ران منزه سبک
گلزار معرفت تهر و دیار باغ حشت
چیدم گل حقائق و گلستانه ختم
گلستانه کز دست معطر باغ حشت
زان باده که مستی عرفان فزون گشند
میخوایم باغ کینج و باغ حشت
و آخر خار صلا و دهر و شرب
سانی وصال سخن در باغ حشت

۱۶۱۵

۱۶۱۶

از شایخ اوکار حمیدین صاحب کفیل
علاء الدین خا نصیر جوامع النواک

شیدسته امام الدین
آفتاب پر جا و جلال
قره عسین خواججه ابیر
صاحب علم و حلم فضل و کمال
ختم نهاده کارنامه حشت
که بود زیب نامر اسدال
در سیرت کمال بود کفیل
منظر فتنه گفت گفت سال

۵۱۳۹

دیگر از کفیل

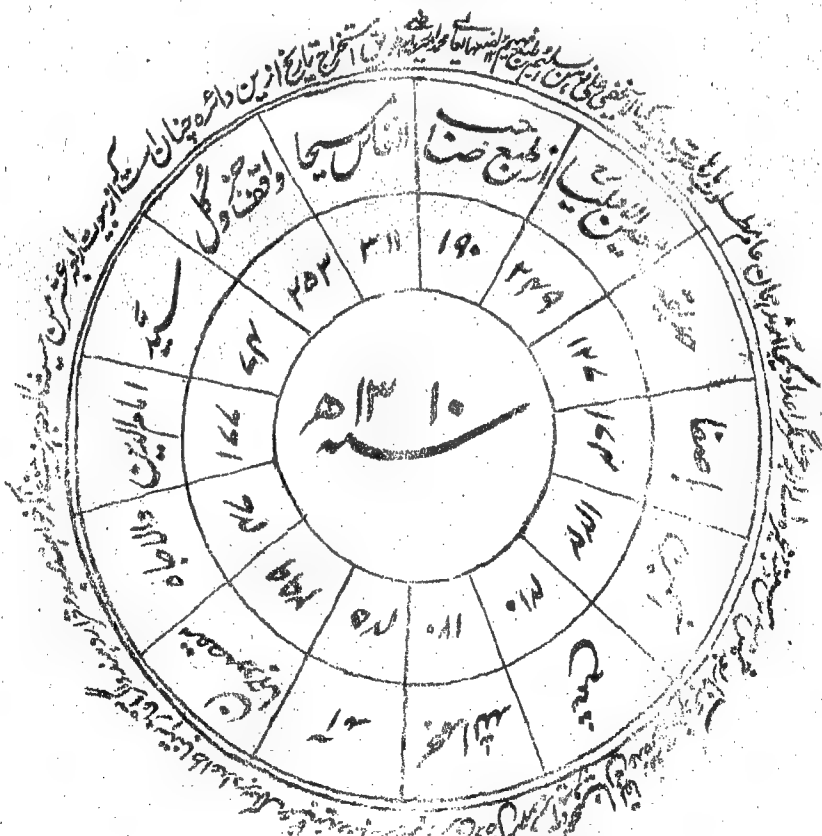
سید سادات امام الدین حسن
زین اولاد شاهنشاه هشت
جلوه نوداد از حسن عتال
در تلاش سال تا لیفش کفیل
درین سال گلشن خیر الواسع
قدوه ارباب صفت و اتقا
سیرت و معنی خافسان خدا
یافت از تفت سراج اولیا

دیگر از قبیل

حسین بر آید شکستیک بر شکست و هکارت
 نبی کی است صفتی بستان سکس بار
 امام آپ کی کجی اسم الدین صاحب
 حسین الدین بستان قدس ان محامه
 کما لا تقدره عقل و عقل پر جی کو
 بکل مصرع بی ال عیسی بن ام جری بن
 معین دین ملت کا جو پر پرستی ہو
 کرم سے خواجہ ہندلی کی پرستی ہو
 مشام جان دل شاہ کا عبیر پرستی ہو
 سن تالیف پیدا کر دل عاشقی شہی ہو
 بدو طالع واسکے دور و نزدیک دوستی ہو
 آرا اسم حسین الی ولید - نشور حشیتی ہو

۱۱ ۱۳۰۹ ۶۱۸۹۱

دائرۃ التاریخ



نہا مہند

True Copy

Deputy Manager Court of wards. A book called *Moginul ulia* containing valuable historical information is to be printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court of wards Contingency Budget will be charged with Rs 50/-. In both cases the expenditure will be shown as "printing". You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 50/- from the District fund. For these two amounts you will give receipt as follows: Received on account of printing charges Rs. The total amount of Rs 250 is to be paid to Munshi Imamuddin and the four receipts attached signed by him are to be recorded in the Court of wards Office. When the book is printed he should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of Wards 2 Copies
For Dewans estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sd/- De Caesio
Assistant Commissioner
Ajmere

ترجمہ چھپی انگریزی مطبوعہ بالا

بنام ڈپٹی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الاولیاء جو قابل تہ تاریخ حالہ سپر بنی جاتی ہے۔ پچتر روپے جاگیر دیوان جی کے لئے جائین اور کنٹریٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس سے پچاس روپے +

یہ خرچ بعد طبع محسوب ہوگا +

پچتر روپے خزانہ ورگاہ شریف سے لئے جائین اور پچاس روپے ڈپٹی منیجر کورٹ آف وارڈس ان ہر دور قومات کے لئے رسید حسب مضمون ذیل متب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے وصول ہوگا +

کل دو سو پچاس روپے منشی امام الدین صاحب کو لئے جائین اور ہر +
رسید پر ان کے دستخط کر کے دفتر کورٹ آف وارڈس میں رکھنا چاہئے +

جب کتا بین چھپ جائین تو حسب ذیل جلدین مطلوب ہونگی +

ورگاہ شریف کے واسطے ۱۰ جلد

کورٹ آف وارڈس کے لئے ۲ جلد

جاگیر دیوان صاحب کے لئے ۲ جلد

ڈپٹی منیجر کے لئے ۲ جلد

۶ نومبر ۱۸۹۲ء عیسوی

دستخط

پستان اے۔ ایف ڈیٹیو۔ سی۔ ایم۔ جی۔ سی۔ آئی۔ اسی
کامٹری اسسٹنٹ کمشنر ضلع ابٹھری

صورته ما كتب الفاضل لا مجد والكامل لا وجد والعليم
الذي لا يما لله احد مولا نامشتا واحمد الحشنة الصابر
سبحه الله تعالى مقرر على هذا الكتاب بسبطا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدك يا رب على ان جعلتنا من امة افضل الانبياء والمرسلين صلوات الله تعالى
وسلامه عليه وعلى آله وصحبه اجمعين ه ونشكرهم الهم على ما انعم علينا
بالانساب في سلك خدام فخر الاولياء في العالمين امام امتنا وسيد ساداتنا
خواجه معين المسلة والدين رضي الله تعالى عنه وارضاه عنا امين ه **ولعل**
فقد اطلعت على هذا الترتيب العظيم والتصنيف الغني المقبول عند كافة
الصالحين المسمى **بمعين الاولياء** فوجدته في كمال البلاغة وحسن البراعة
كالد النظم وفي نفائس المباحث وعراش المعاني مفقود المثل وعد بهم السهيم تشرح
قلوب العاشقين الحشنيين بادعراك مضامينها وتشرح صدورنا نظير الانبياء
بمطالعة عباراتها قلله در حضرة المصنف حيث جهد غاية ما يكون حتى جاء كالد
المكون جزاء الله عنا وعن جميع اهل السلسلة العالية الحشنية خير الجزاء
واباؤني وبلغه الى غاية ما يهواه ويتمنى ه

وانا العبد المذنب الراجي

العامي مشتاق احمد الحنف الحشنة الصابر

اشعار آبدار چکیده کلاک شعاع جا و نکار ناشر شیرین گفتار موعظ کامل الف
مولانا ابو الحسن یحییٰ بن ابی طالب نام تاریخ و قدمی سده الله تعالی و تاریخ ختم کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

خواجه چشتی حبیب ذوالمنن	حبذا شان معین الدین حسن
گوهر درج رضائے کبریا	ماه برج معرفت مهر صفا
مقدائے اقیانوس از کیا	سرفراز و پیشوائے اولیا
علم در دوران محب کبریا	زینب ارباب ایقان و وفا
اسوة قرآن و قطب شمال	مورد الطاف رب ذو الجلال
ماہناب شرع و آئین نبی	اقاب ملت و دین نبی
جوهر کان جمال و هم کمال	گوهر دریای عرفان وصال
چاره بیچارگان و درویش	دستگیر عاجزان و مستمند
بادبر روح گرامی آن رشید	صد هزاران رحمت رب مجید
خوب بنوشت ست مرد مضمون	ساخته عمر شریف آن ولی
زینب اولاد آن هند الولی	آن امام الدین صفی و هم زکی
ز و نظر نماید بجز راه صواب	در معین الاولیا نامی کتاب
از عنایات خداوند مجید	ختم او شد اندر ایام سعید
سال تاریخ حسن گفت از ضو	هم در ایامی که شد ختم کتاب

از سنین هجرت خیر الانام
سیرده صد یازده شد لاکلام



نوع	کلمه	نوع	کلمه	نوع	کلمه	نوع	کلمه
۳	عقوان	۴	عقوان	۱۱	عقوان	۱۳	عقوان
۳	خواجہ از	۹	خواجہ از	۱۳	اغنی	۵	اغنی
۳	سمنی و سلوک	۱۲	سمنی و سلوک	۱۵	مہر و مہر	۱۹	مہر و مہر
۳	وسین	۱۵	وسین	۱۵	بخش	۲۱	بخش
۳	انجام	۲	انجام	۱۶	صل	۳	صل
۳	از طبع او	۱۹	از طبع او	۱۶	با شہد و بی ثبات	۱۲	با شہد و بی ثبات
۳	میان	۲۰	میان	۱۶	بر	۲	بر
۳	گوش و ہوش	۲۱	گوش و ہوش	۱۶	فضائیہ	۴	فضائیہ
۶	بن سید و بن	۳	بن سید و بن	۱۸	صدق و یقین	۱۲	صدق و یقین
۶	صفہ را	۶	صفہ را	۱۸	فانح	۱۵	فانح
۶	صوفی السوالی	۱۳	صوفی السوالی	۱۸	ایضا	۱۹	ایضا
۶	ابود	۱۹	ابود	۱۹	ایضا	۵	ایضا
۶	قطر القرب	۱۹	قطر القرب	۲۰	ایضا	۸	ایضا
۶	برہالا - بام	۱۹	برہالا - بام	۲۰	ایضا	۹	ایضا
۸	امراحت	۱	امراحت	۲۰	ایضا	۱۵	ایضا
۸	نظرش	۱	نظرش	۲۱	حاضر و قیہ	۴	حاضر و قیہ
۹	ازینہان	۱	ازینہان	۲۱	باہ اگہ	۹	باہ اگہ
۱۰	جانقاہ	۸	جانقاہ	۲۲	فانح	۱۸	فانح
۱۲	کشادہ کار	۱۲	کشادہ کار	۲۲	نوییان	۱۹	نوییان
۱۱	سفائی	۲	سفائی	۲۳	حق رائید	۱۰	حق رائید

نوع کتاب	کتاب	فصل	کتاب	فصل	نوع کتاب
۳۳	۱۲	۳۸	۱	۳۸	مهر و ری
۳۸	۱۶	۳۸	۱۹	۳۸	به فرزندان خویش به فرزندان
۲۹	۲	۳۰	۶	۳۰	اول قبول نمودن
۳۰	۱۹	۳۰	۱۴	۳۰	در حد حیات بود
۳۱	۳	۳۰	۱۶	۳۰	کلمات ایشان
۳۱	۵	۳۱	۱	۳۱	انند و خود خواند
۳۱	۸	۳۱	۸	۳۱	بزرگان سلسله
۳۲	۳	۳۱	۹	۳۱	نصیرین
۳۲	۴	۳۳	۱۰	۳۳	در سوره احزاب
۳۲	۱۴	۵۱	۱۵	۵۱	تخفیف
۳۳	۱۲	۵۱	۱۸	۵۱	تا در دست
۳۳	۱۵	۵۸	۱۱	۵۸	بلا فیض
۳۳	۲۰	۵۹	۱۲	۵۹	پرستش
۳۳	۲۰	۶۰	۲	۶۰	فرمان
۳۳	۴	۶۰	۶	۶۰	باز بگناه
۳۵	۳	۱۵۳	۲۱	۱۵۳	دشمن
۳۶	۳	۱۵۵	۱۱	۱۵۵	جبال
۳۶	۳	۱۵۶	۵	۱۵۶	اینها
۳۶	۱۹	۱۵۶	۶	۱۵۶	سیاحتی
۳۶	۱۲	۱۶۰	۹	۱۶۰	نقده
۳۳	۱۲	۳۸	۱	۳۸	مهر و ری
۳۸	۱۶	۳۸	۱۹	۳۸	به فرزندان خویش به فرزندان
۲۹	۲	۳۰	۶	۳۰	اول قبول نمودن
۳۰	۱۹	۳۰	۱۴	۳۰	در حد حیات بود
۳۱	۳	۳۰	۱۶	۳۰	کلمات ایشان
۳۱	۵	۳۱	۱	۳۱	انند و خود خواند
۳۱	۸	۳۱	۸	۳۱	بزرگان سلسله
۳۲	۳	۳۱	۹	۳۱	نصیرین
۳۲	۴	۳۳	۱۰	۳۳	در سوره احزاب
۳۲	۱۴	۵۱	۱۵	۵۱	تخفیف
۳۳	۱۲	۵۱	۱۸	۵۱	تا در دست
۳۳	۱۵	۵۸	۱۱	۵۸	بلا فیض
۳۳	۲۰	۵۹	۱۲	۵۹	پرستش
۳۳	۲۰	۶۰	۲	۶۰	فرمان
۳۳	۴	۶۰	۶	۶۰	باز بگناه
۳۵	۳	۱۵۳	۲۱	۱۵۳	دشمن
۳۶	۳	۱۵۵	۱۱	۱۵۵	جبال
۳۶	۳	۱۵۶	۵	۱۵۶	اینها
۳۶	۱۹	۱۵۶	۶	۱۵۶	سیاحتی
۳۶	۱۲	۱۶۰	۹	۱۶۰	نقده

ردیف	عنوان	ردیف	عنوان	ردیف	عنوان	ردیف	عنوان
۱۶۰	لیکے	۱۱	فتح شنبی	۱۹۰	فتیاب شنبی		
۱۶۱	سیر عشق	۱۲	ازیر ویک	۱۹۱	ازیر ویکان		
۱۶۲	مدخل القات	۱۳	رسموت	۱۹۲	رسموت		
۱۶۳	بازن همه	۱۴	امراء	۱۹۳	بر او		
۱۶۴	پندارند	۱۵	ایچکان	۱۹۴	ایچکان شند		
۱۶۵	غم رسیده	۱۶	اسیر و ستر	۱۹۵	جغیم و ستر		
۱۶۶	سینین مشهور	۱۷	در دیا	۱۹۶	در دیا		
۱۶۷	در مدخل	۱۸	غلاب	۱۹۷	غلاب		
۱۶۸	مد برزند	۱۹	په صفام	۱۹۸	په صفام		
۱۶۹	محمول کرد	۲۰	بیانک پوس	۱۹۹	بیانک پوس		
۱۷۰	فست آباد	۲۱	شیخ اجمودین	۲۰۰	شیخ اجمودین		
۱۷۱	دوازده سال	۲۲	قوام	۲۰۱	قوام		
۱۷۲	مردان غیب	۲۳	بر شاه	۲۰۲	بر شاه		
۱۷۳	غرة لوعود	۲۴	مکلف	۲۰۳	مکلف		
۱۷۴	سره	۲۵	بیچاه سفر	۲۰۴	بیچاه سفر		
۱۷۵	چون	۲۶	دیارنو	۲۰۵	دیارنو		
۱۷۶	موجود است	۲۷	مادی	۲۰۶	مادی		
۱۷۷	مقصود سیده	۲۸	استغاثی	۲۰۷	استغاثی		
۱۷۸	رضعت مفر	۲۹	تول نام	۲۰۸	تول نام		
۱۷۹	حضرت شیخ	۳۰	شادات	۲۰۹	شادات		

مجموعه کتب	عنا	مجموعه کتب	عنا	مجموعه کتب	عنا	مجموعه کتب	عنا
۵	۲۳۲	نویس	نویس	۵	۲۳۲	نویس	نویس
۱۶	۲۳۶	می کشند	می کشند	۱۶	۲۳۶	می کشند	می کشند
۱۶	-	کدام طرب است	کدام طرب است	۱۶	-	کدام طرب است	کدام طرب است
۱۰	۲۵۱	جلال اکبر	جلال اکبر	۱۰	۲۵۱	جلال اکبر	جلال اکبر
۱۰	۲۵۶	ازنا کار	ازنا کار	۱۰	۲۵۶	ازنا کار	ازنا کار
۴	۲۵۷	مرقع پوش	مرقع پوش	۴	۲۵۷	مرقع پوش	مرقع پوش
۱۶	۲۶۰	ناگور داشت	ناگور داشت	۱۶	۲۶۰	ناگور داشت	ناگور داشت
۱۱	۲۶۳	در عبارت	در عبارت	۱۱	۲۶۳	در عبارت	در عبارت
۵	۲۶۵	بیت خواجه حسن حضرت	بیت خواجه حسن حضرت	۵	۲۶۵	بیت خواجه حسن حضرت	بیت خواجه حسن حضرت
۲۱	۲۶۵	سنوات کائنات	سنوات کائنات	۲۱	۲۶۵	سنوات کائنات	سنوات کائنات
۹	۲۸۸	ملک	ملک	۹	۲۸۸	ملک	ملک

واضح رہے

کہ مولف نے حق تالیف معین الاولیاء ملک مطبع
معین الحق داجمیر کے نام ہبہ کر دیا ہے لہذا حسب مراد قانون
بستم گنہ اکوتی صاحب بلا اجازت ملک مطبع مذکور قصد

طبع نہ فرماوین

العبد

قاضی سلیم الدین سنہری

۱۳۳۲

DUE DATE

۱۳۳۲

23 FEB 74

5 APR 1974

24 JUL 1975

۷۸۷۰

